إِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

محمد ظفر الدین

مرآت دولت عباسیہ

باہتمام بندہ محمد حسین پرنٹر و پبلشر در مطبع دہلی اردو اخبار زیور انطباع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس مر ذاتی را که احدیت لازم با وست و وحدیت واجب بد و سلطانیکه
تخت بخت اطلاقیت با وسزد و خاقانیکه تاج وجوب و ابدیت بد و زیبد
منشور قدرتش موشح بتوقیع وقیع وهو العلی العظیم و فرمان عزتش مزین بطغرای
غرای وهو العزیز الحکیم بیت ٭ واحد اندر ملک او را یار نه ٭ بندگانش را
جز او سالار نه ٭ اوست بر بهر پادشاهان پادشاه ٭ حاکمست و یفعل الله ما یشاء
سبحان قادری که باقتضای صفات جمیله جوهر خاکی را از آب عنایت
تاب قبول بر رو داده در محفل اعلی علیین بر افروزد و قاهری که بتقاضای
اوصاف جلیله جسم ناری را بهوای غوایت شعله رو در رخش نهاده بمنزل
اسفل السافلین بسوزد و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید از ابتدای خلقت آدم

آدم صفی الله علیه السلام سنت اعظم الهی جل شانه و عظمت حکمت و وسعت
رحمته و نعمته بران مقرر گشته که در هر دوری از ادوار و عصری از اعصار بنده از
بندگان خاص و مردی از مردان با اخلاص بتشریف تخصیص اختصاص پذیرفته
و خلعت خلافت و قبای نیابت بین الاعیان اعزازی و منجمله اقران امتیازی
گرفته بمصداق لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا انطفای نائره مفاسد را کفیلی
کافی و انتظام سررشته مقاصد را وکیلی وافی معین باشد چنانکه بر وفق انی جاعل
فی الارض خلیفة تشریف تشریف نیابت بعد از حضرت آدم علیه السلام بهر یک
از انبیاء عظام و اولیاء فخام و خلفاء کرام و سلاطین ذوالاحتشام علی الترتیب
تداول و تصریف یافت و سلسله جهان و ضابطه عالم بوجود مسعود شان نظامی
و قوامی داشت اکنون که خلعت کرامت نیابت ذات الحسنات و قامت استقامت
بندگان حضرت متعالی امیر فلک قدر عالی نسب گرامی حسب عظیم الوقار خورشید
اشتهار بهرام صولت کیوان منزلت قمر سیرت مشتری طلعت اعظم الامراء عالی
گوهر فریدون فر کیخسرو سیر سکندر حشم دولت مجسم بخت مصور مقصد ایجاد و عالم
نتیجه تشکیل آدم مرجع هفت اقلیم خلیفه خداوند کریم بخشنده ادب و فرهنگ فرزند
تاج و اورنگ فرازنده نام و ننگ نصرت جناب رکن دولت و دین شمس ملت
و یقین حافظ الملک مخلص رب العالمین کهف العلماء جنة الضعفاء سیف
المسلمین ابو النصر محمد بهاء الدین خان بهادر عباسی + نظم + سپهر و خور و

زهره ماه نو ✣ ز جوزا کمر بسته در پیش او ✣ چو گیرد کمان فلک را به تیر ✣ ز ترکش
سمای برآید نفیر ✣ سلیمان جم قدر گیتی خدیو ✣ ز هولش پراگنده شد مغز دیو ✣
پناه جهان فخر عباسیان ✣ ز دین دارنش زعم شاهیان ✣ ز پیشانی آتش
عظمت حق عیان ✣ ستاننده تاج و تخت کیان ✣ همان کاوه گر زنده گشتی بجو
درفش فریدون ستردی بدو ✣ اگر رستم زال زر بیگمان ✣ ز دست جلالش ز جستی
امان ✣ میان بسته در خدمتش می‌ستاد ✣ نکردی ز کاوس خسرو بیاد ✣ کجا
همت خسرو و جود او ✣ مثل آن بود کوزه این آبجو ✣ نه چو بلکه دریای ما معین ✣
برحمت زند موج تا یوم دین ✣ لازال الویة اقباله رافعة فوق السماک و رایات
اجلاله عالیة علی الافلاک و دام دولته مفیدة بالانام و حشمته مزیدة الی یوم
القیام زینت روز زیاد و زیب ابد الاباد پذیرفت در دور همایونش عدل را
رواجی و علم را معراجی و شریعت را تصدیقی و حقیقت را تحقیقی و طریقت را طریقی
و سخاوت را روز بازاری و شجاعت را اعتباری و هنرها را حرمتی و پیشه‌ها را رفعتی
جور و ظلم را زوالی و انصاف و حلم را کمالی بظهور پیوست شهری لشکرانه جمعیت خاطر
بشکر یت امنیت از دل و جان بدعای جاودان دولت فیضان طرازش رطب
دارند و لشکریان بحوزت انعام و عنایت همسایگان منت امداد و حمایت
بقدر امکان در خدمت ذات یزدان نوازش دریغ نمی‌آرند و چون از جناب
وهاب دولت ازلی و نعمت لم یزلی بایشان کرامت گردیده در عنفوان اقبال

اقبال و نور ریاض اجلال بلبل عم نعم المثالش خانصاحب محمد مبارک خان
نور الله مرقده هرگاه چشم امید بر جمال جهان آرای هلال افق عظمت و کامکاری
خورشید مطلع حشمت و بختیاری میگشاد و خدایش الفاظ بر زبان میداد که این نیر سپهر
عالمگیر نورانی بر اکناف ربع مسکون نور نامتناهی گستر تابد و بظلمات ثانی
که نتیجه دیو طبعان منقلبون بقوة اسم اعظم الهی بر تابد و از هنگامیکه آن والا نژاد
نشکوه کیقباد بر مسند اجداد امجاد و بفرخی و بهایونی پای سعادت نهاد دیوار ظلمت
و طاهی و آثار بدعت و مناهی از پا افتاد هوای غرور از سر سرکشان بدر جست و بخار
استکبار از دماغ بدمنشان نشست اکابر دور و نزدیک بحبل المتین رضایش تمسک ورزیدند
و افاغنه ترک و تاجیک بعروة الوثقای ولایش تولا گزیدند اعاظم برادری و اقسام
و اقوام اهل بشرف بیعت مقدسش مشرف گردیدند مزاج مبارک اعلی که خیلی حلیم زکی
و علم دوست واقع اکثر اوقات در حسن تنظیم سر رشته عظائم امور خود بنفس نفیس توجه
میفرمایند و بسیار لالی مصالح خطیره و مرام نازک بثقب تامل سفته در سلک انتظام بیان
عیان مینمایند و با وصف آن بصحبت جمیل علما افادات تصویر تذکار خیر حدیث و
تفسیر و تکرار کتب تواریخ ملوک کشورگیر متوجه شده باستفاضه از آن مسرور و افاضه بدان
عالمیان را مشکور میسازند و من نادان بیچاره بضاعت اما ی دولت رای لدلاله عزت شعاری
گدازادهای بزرگ الله بداغ عبودیت آن مظهر اخلاق ربوبیت موسوم ام در سایه
همای پایه دولت خداداد تربیت پذیرفته اغلب فواید علم و ادب از خدمت فیاض فرزانی

حضرت خدایگانی بیاد گرفته با وجود قلت بضاعت علم و کمی استعداد و چه استحقاق آن
داشتم که دست ناقص خود را بشجرهٔ بلند و ثمرهٔ ارجمند تصنیف تعریف معاملات علیه
و توغلات مهمات عظیمه بهیه و خوارق عادات و شرایف کرامات ارثاً و نسباً و تصرفات
غریبه و تشبثات عجیبه ذاتاً و حسباً که از بدو طلوع ستاره دولتش در هر زمان و مکان از آن
مظهر الهی سبب از قوه بفعل شتافته توانم رساند لیکن بوسیله جمیله ذکر جمیل ایشان و اجداد
جلیل الشان که همیشه نوربخش جهان و باقی و پاینده و جاوید است و خصوص ترقیم مکارم
سعادات مرقومه الصدر رضی الله عنهم مرواند که از معرکه فرار نمایند یا اعدای ایشان دست
فوقیت باشد پس بندگان عالی با عنایت مؤید مجیبه و اقبال بر خیز پایی جلادت در عرصه هیجا
پیش گذاشته بدشمن کاهی با توجه کمارند ان شاء الله تعالی فتح و نصرت باستقبال خواهد
رسید و ضمیمه آن در هر قدم ثواب عظیم غزا حاصل تواند گردید آن بخت مجسم عالی همم ارخای
عنان یکران همت فرموده هرگاه قدمی چند پیش رفتند صدای تفنگ دیره نورمحمد خان
و غیره دلاوران سامع افروز رکابیان آن اقبال توامان گشت و دیره حاجی محمد خان
عرضداشت که الحق برادران ما زنده اند بهره وران جناب همایون اسپ اقبال را
مهمیز داده از صولت دولت پیغام تهدید بسگان ناپاک فرستادند دلاوران منصور
از دور سیاهی موکب جلالت دیده از پشت گرمی عساکر ظفر مآثر مستظهر و از تایید
ستاره طالع بندگان خدایگانی سلطین دل قوی شده زیاده از سابق در محاربه
و مقابله مساعی گردیدند آن گدایان سفاک مانند بنات النعش ظهور طلوع نیر بختیاری

بختیاری ایشان محو و پراگنده گشتند خود حضرت خداگانی دست شجاعت بقبضه
شمشیر دراز فرمودند بمجرد ظهور بارقه قهر از ان سحاب فلک جلال بوارق بندوق و شمشیر
از چهار طرف ایشان درگرفت و در عین این هزیمت چنانکه بسرانجام زخم بندوق خورده از اسپ
افتاده رو بادبار نهاد و آتش فتنه و نخوة الکفران شیاطین بآیین باد فنا در داد و تتمه
بقیة السیف اعدی در دشت فنا ناپیدا باعانت فتاح همایون و امداد اقبال روز افزون
این فتح نمایان نصیب اولیای این جناب گردید غلغله مبارکباد و تهنیت باکناف عالم
و آفاق افلاک فرا رسید آن فریدون فر فتحیاب مظفر بجا دولت و در زیر کلاه منت
هم ولی نعم خود مستفید و آن والاخدایان از اتساع وسعت حوصله و رفعت همت و غیره
مکارم آثار آن عالی تبار روم حشمت بالخیر و الظفر ایشان جهان مراد دیده وظایف محامد
بادا رسانیده گنج گران در اموال بیگران شکرانه ایشان و اسپ شان بفقرا و مساکین
بخشیده بعده کنده سکه از سطوت حشمت ابد دولت ترسیده در مستقبل طریق مصاحبت
پیش گرفت در سور طبیعت اختیار خان مندهانی و توجه موکب اقبال
بتادیب او و حراسان شدن او از صولت دولت بندگان عالی و تمسک
بدامن ایشان شرح اضافت جسارت و نافرمانی اختیار خان مندهانی مراحم
صفات بندگان عالی که وجود محمود خداوندی قرة التاج دولت و ایالت و ذروة
المعراج صولت و بسالت تا قیام قیامت باد و تقاضای نام گمنام خود پیشه احسان
مقدمات حبا و نامداران والا تبار از متون کتاب روضة الصفا و منتخب التواریخ و نادر

و تاریخ سنده و گجرات قسم ثالث روضة الاحباب استنباط و استعاره ساخته جلایل
معاملات و محامد عزایم الخلیفه برحق و زینه انوار جمال مطلق سمعاً از رواة ثقات شنیده
و عیاناً در اوقات ملازم رکاب دولت دیده و بتنقیح فهمیده و سنجیده است بلا اغراق تصنع
و بلا ایراد تکلفات لفظ بلفظ از قرار واقع نگاشتم بیت ز هر خرمن خوشه برداشتم
بواماندگان توشه بگذاشتم و این صحیفه شریفه را مرات دولت عباسی موسوم و مسمی
ساختم امیدکه ارباب سخن و اصحاب این فن روی شاهد اقبال لایزال خدایگانی درین
مرآت سکندر زمانی معاینه فرموده از جام جمشید استغنا فرمایند و اگر راستان صافی ضمیر
و روشن طبعان اقلیدس نظیر در صفای لفظی و یا حسن عبارتی قصوری و نقصانی دریابند
باقتضای انصاف از ابدال الفاظ باصلاح آن دریغ ننمایند و یا بعین اغماض و عفو نظر
فرمایند بپوشند و در افشای نکوشند که الانسان مرکب من السهو و النسیان و این تصنیف
تضمین دارد بر یک تجلی و سه لمعه یعنی مقدمه و اقسام ثلثه و تجلی اعنی مقدمه مبنی است
بر شمه از حقیقت ورود لشکر بنو امیه در سنده بواسطه استحقاق تصرف گماشتگان
بنو عباس در ان و مجملی از احوال شهادت خلیفه آخرین المستعصم بالله و هجرت
امیر سلطان احمد اول با بقیه آل عباس بمصر و تمکن ایشان دو صد سال در آنجا بر سجاده
خلافت و انتقال سلطان احمد ثانی بوجهی من الوجوه بسمت ملک سنده نظر بر توطن
اعراب در ولایت مذکوره لمعه اولی یعنی مشتمل گشت بر مناقب علو همم سلطان
احمد ثانی و امیر شاه ابن وغیره خوانین اولی العزم و شرح تسخیر ملک سنده از دست

از دست جلادت ایشان بدانچه مخبران آثار و منهیان اخبار از قرار تنقیح حقایق روزگار
ماسبق و شرایط تصحیح بر کوایف ادوار ماقبل در سطور تحقیق پیش بین ابلاغ ساخته تخصیص
چاکرخان قوم ابره که مرد جهاندیده و بمجالس شعرا رسیده اکثر عمر اشتغال ورزیده هر آئینه بوی
صدق از کلامش مشام صداقت سرشت میرسید بطریق تفصیل گواهی و تصدیق ابیات
سندی بطرح تشریح انداخته و بواعث نهضت امیر صادق محمد خان از شکارپور بطرف
چوردی و بنای شهر الله آباد و تسخیر قلعه و یراوره و غیره محالات ملک کچی تا نهایت
ارتحال امیر محمد مبارک خان علیه الغفران   لمعه اخری یعنی قسم ثانی متضمن بشارت
جلوس بندگان عالی ادام الله اقباله بر مسند موروثی و بدایع اقبال خداوندی از ابتدای
سن جلوس تا سنه ۱۲۲۲ هجری به بسط وقایع کبری   لمعه ثالثه یعنی قسم سوم
محتوی است بر روبکار شرقیه و غربیه از ابتدای شادی مبارک و دخانه و فضل علیخان
و فتح قلعه دینگر شرقی و قلعه موجگره و قلعه اسلام گره و غیره امور شریفه و فتوحات شگرف.
که انشاء الله تعالی تا دوام زمین و زمان نصیب روزگار زلال زبان سرکار خواهند گردید
بجلی ای مقدمه بیز مخصوص مشهدی بقاری مولف تاریخ سنده و غیره اصحاب تواریخ
آورده که در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بعضی مامورین دار الخلافت بجهت
خرید کنیزکان در آنجا شده در جزیره ملک سنده وارد گردیده بعد انقضای مهم بسبیل دریا
معاودت ورزیدند چون به بندر لاهوری رسیدند جمعی از قطاع الطریق راه بر آنها
ریخته اکثری مقتول و بعضی را محبوس کرده مال و اشیای ایشان بغارت بردند و چندی

بساحل نجات رسیده چگونگی واقعه را بحضور خلیفه ملتمس گردیدند از پیشگاه قهرمانی غیرت
بتنبیه و تحریک عساکر فرمان والا اصدار یافت درین اثنا لشکر هلاک بر مملکت وجود خلیفه
شتافت و هرگاه ولید بن عبدالملک بجای پدر بر تخت نشست عرضه حجاج بن یوسف
که بنا بر تنبیه خیره سران ولایت کرمان وغیره مامور و حسب الامر آنجا اهتمام داشت نظر گذشت
که اخذ انتقام قتل و غارت کماشتگان مذکوره از باغیان که قرار مستلزم حمیت اسلام است
ارشاد عالی در خصوص انفاذ یابد در جواب او حکم رفت که او محمد بن قاسم پسر عم و داماد
خودش را زود از آنجا به لشکر کثیر و سامان خطیر ارسال سنده نماید فلهذا محمد مشار الیه
آلات حرب داده و آنچه ضرب و اسباب قلعه کشای هر قسم تدارک دیده از خدمت حجاج مرخص
گردیده در سنه نود و دو (۹۲) بمکران رسیده روی توجه بتسخیر سنده نهاد و چون انجیر برای
داهر که مرزبان سیستان و دارالملک الور بود اعتماد خیالی ساخت که در حدود مکران بمقابله
و محاربه باید پرداخت اعیان مملکتش مانع آمدند که لشکر عرب بتقاضای خشم و کین عداوت
دین می آیند ایشان تحمل فرمایند که در اطفای نائره غضب اسلامیان آب تدبیر و ایثار
خزاین و زر کثیر کفایت سازد در بیجر صبه لشکر اسلام بقلعه نیرن کوت که حال بحیدر آباد
مشهور است دایر و بقوت بازوی جلادت بعد تفتیح قلعه مذکوره عازم تسخیر ٹھٹه
دورانیکه از منه دست ظفر و تصرف بدان مکان رسانیده محبوسین اهل اسلام را رهانیده
روانه حجاز گردانیده بعزیمت دارالملک داهر بر سیوستان و میان لشکر اسلامیان و راجه
داهر محاربات صعب و مجادلات سخت واقع اگرچه کفار در دو جنگ استیلا یافتند

یافتند لیکن در نوبت سیوم نسیم فتح و فیروزی بر پرچم لوای لشکر اسلام وزید و محاربین بهزیمت
سمت قلعه الوهر شتافتند برهمنی وزیر رایان سیستان که به پناه اهل اسلام امان جسته بود بذریعه
جوهر واقفیت و کاردانی بالاتفاق کسان سرکار محمد بن قاسم و ضبط و ربط مهمات مهمه
ونیرون کوت و سیستان سربلندی حاصل ساخته رؤسای ایل جته پیشکشهای لایقه رسیده
ارضی ملکیه خود را بصیغه عشری جایز کرده اطاعت خلفای دار السلام و ایصال مالیه عشر از
قرار انجام به مد عهده خویش گزیدند و از انست که فقهای زمین آنروی آب متفرقه مردم
جته را عشری خوانند و محمد بن قاسم قلعه برهمن آباد مسخر ساخته رو بدار الملک الوهر آورد
در مدت ده روز جنگ بمیان آمد از تائیدات الهی در جمیع معارک غلبه و فیروزی ارباب اسلام
بود روز پنجشنبه دهم ماه رمضان المبارک سنه ۹۳ نود و سه داهر بسه هزار فیل و سی هزار پیاده
بمیدان مقابله و محاربه شتافته آتش جدال و قتال برافروخت عساکر منصوره محمد بن
قاسم مثل سیل بر آتش ریخته بدم سموم جانگداز سیوف وجود اکثری بخاک آمیختند فیل سواری
رای داهر سراسیمه گریخته در خلاب فرو رفت لشکریان منصور تیرباران نمودند از انجمله
تیری که سنان و پیکان اجل رای داهر توان گفت بر گلوی او رسید و فی الفور طایر روحش
بموضع ما ینبغی رسید روز جمعه یازدهم شهر صدر محمد قاسم داخل قلعه الوهر و خزاین و چتر
مرصع و آلام و دختران رای داهر را معه دیگر اسیران مصحوب قیس و محمد بن علی همدانی با دو
سوار از راه مکران بدمشق فرستاده و کتابت فتوحات از شرح محاربات عرضداشت مرقوم
شده که در حوالی الوهری بیباشند مردم لوهانه و سمته و ماچی و رهاله و کورنجه [illegible] محمد

درآمده و خلع یافتند و در عهده شان مقرر گشت که واردین دار الخلافت بغداد و دمشق را
تا بدار الملک ابوبهر و عازمین از بیطرف راسمت دار الخلافت بلد و بدرقه باشند و اوایل
سنه ۹۴ نود چهار پسران رای داہر در قلعه سکنده اعلان استخصان و طغیان نمودند اما قلعه
مذبوره در کم مایه فرصت بر دست مجاهدین اسلام با استعمال منجانیق و آتشبازی و غیره ادوات
قلعه شکنی و عدو سوزی مسخر و دمار از روزگار باغیان برآمد و غنایم بسیار بدست ایشان
افتاد و حسب تجویز حجاج در ابلاغ هر حاکم گذاشته خود تسخیر بلدان رونهاد و در اعیان ملتان
باستقبال شتافته باظهار مراسم اطاعت و اقبال باج و خراج امان یافتند محمد بن قاسم
بن نصر بن ولید را بامارت ملتان نصب فرموده درینوقت قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
زیر علم اسلام اجتماع نمود محمد مشار الیه از آنجا بدیبالپور نواحیت سرحد قنوج رسیده
رقاب رایان و حکام آنسرزمین را بربقه متابعت کشیده در هر بلده و ناحیه جمعی از معتمدان
تعیین ساخته خود بجمعیت پرداخته درنفیر صبایا و اموال و دختران رای داہر بدار الخلافت
پیوستند خلیفه اگرچه از سایر امور مسرور گشت اما چون دختران مذکوره را دیده راغب
بصحبت شان گردید یکی از آن دو بعرض رسانید که او صلاحیت مشکوی خلافت ندارد
محمد بن قاسم چند شب پیش خود داشته قهراً تصرف کرده است تا شنید آنچه گذشت که او خلافی
و بیتانی بیش نبود آتش غضبان خلیفه شعله زدن گرفت و از مصدر قهرمان فرمان غضب
آمیز اصدار پذیرفت که محمد بن قاسم از جاییکه فرد کش باو داشته باشد خود را در پوست کشیده
رجعت نماید مشار الیه در اوده پور مضمون حکم مطاع شنیده از غایت انقیاد حسب الامر

حسب الامر بجا آورد و بعد از واقعه مشار الیه اهل هند بقدر دو سال مطیع و منقاد بوده
پیشش مظهر بغی و عصیان گردیدند مگر از سرحد دیبالپور تا دریای شور در قبض گماشتگان
خلیفه می بود در سنه ۱۳۲ یکصد و سی و دو که دور بنو امیه سپری گشت و ابوالعباس عبد الله
السفاح بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهم بر سریر سلطنت نشست مامورین
ایشان بممالک سنده و پنجاب آمده گماشتگان بنو امیه عزل کرده در هر اکناف متمکن و متملک
شدند در سن یکصد و هشتاد هارون الرشید ابوالعباس را حکومت سنده وغیره ارسال
داشت و روزگار تا عهد خلافت القادر بالله زمام مهام ایالت این ممالک بیج
پسندیده در قبضه اقتدار بنو عباس باز گذاشت در سن ۴۱۶ چهار صد و شانزده که یمین الدوله
سلطان محمود بن امیر ناصر الدین سبکتگین از دار الملک غزنین لشکر کشیده ملتان و اوچ را
مسخر ساخته عبد الرزاق وزیر خود را جهت تسخیر سنده بازگماشت و در عقبش بنهضت موکب
اقبال خویش دو سه عطیه سرعت افتتاح قلاع نیز داشت و بعد از تصرف به بهکر و سیوستان
و ٹھٹه حرمت مامورین دار الخلافت و رعایت احوال اعراب که در عهد خلفای عباسیه
خانه کوچ شده رسیده از پشت ها درین ملک تمکن ورزیده بودند ملحوظ داشته اشغال
علیه و مناصب جلیله و وظایف و ادرارات هر یک فراخور حیثیت و حسب مناسب
مقرر نموده گماشتگان خود را بهر محال و بلاد منصوب ساخته خود به خراسان معاودت فرمود
چون نوبت سلطنت خراسان بعبد الرشید بن محمود بن سلطان محمود رسیده در سن ۴۴۵
چهار صد و چهل و پنج بنا بر توغلش بامور مناهی و ملاهی ملک سنده از قبضه اقتدارش

بود رفت لیکن اعراب مستبد و درسنده جمعیت پذیر بودند تا آنکه منقو قاان بن تولی خان
بن چنگیز خان در موضع قراقرم و کلوران که یورت اصلی و تختگاه چنگیز خان بود بر سریر
سلطنت خانی جلوس گزید در سنه ۶۵۱ ششصد و پنجاه و یک واقعه ماه ربیع الاول بواسطه تنبیه
مفاسد اسماعیلیه و اطفای نایره آن ملاحده هلاکو خان برادر صغیر خودش را نامزد کرده
افواج بخشیده و لآلی نصایح دلپذیر بگوشش کشیده که از کنار جیحون تا اقصای روم و شام
بحوزه تصرف در آری و هر کسیکه اطاعت ورزد بسیورغامیشی و الطاف نواخته مکلف
بحالش روا داری و الا خانمانش را پایمال قهر نموده سرش از تن بردار و در کلیات
و جزویات معامله در رسم و یاسای چنگیز خان ملحوظ گردانی و اگر خلیفه بغداد بطاوعت
نماید خاندان قدیم و جای ادب است با وی هیچگونه تعرض نرسانی و در صورت بعد فراغت
از تخریب ملاحده در تادیبش غافل نمانی پس هلاکو خان بهنگام عزیمت تسخیر قلاع
اسماعیلیه که از امیر المومنین مستعصم بالله استمداد لشکر ساخت خلیفه از غایت غفلت و غرور
بامدادش نه پرداخت و خان ظلم توامان در سلخ ماه سنه ۶۵۴ ششصد و پنجاه و چهار طایفه
اسماعیلیان را از قلعه میمون بر آورده بدوزخ فرستاد و بروفق تحریص و تحریک ابن
علقمی وزیر مستعصم و صوابدید خواجه نصیر الدین محمد طوسی که حکم تسخیر بغداد که مزید کلفت
و مشقت بر دست هلاکو خان از اشکال النجوم استخراج کرده بود در ساعت مختار خواجه موصوف
سپاهان بلاسی ناگهانی رخ نهادند تا بجو نویان را در اول و سونجاق نویان را در مقدمه
اردوی کلان روانه ساخت که از دجله گذشته و با سپاه گر متفق گشته جانب غربی مخیم

منجم معسکر سازند و از انجا که خلیفه نشنیده ع آشوب عظیم و فتنه جسیم اصلا متنبه نشده با سامعه
الحان خوش و مشاهده غلمان حوروش و تلذذ بانواع ماکل و مشارب توغل داشت
ابن علقمی که سهم کید او بهدف امید نرسید آن نا... اندیشه یکبار دیگر اندیشیده بیکوضع از امیر
استجازه کرده در تفرقه و پراگندگی لشکر بجان کوشید و هلاکو خان از بعد آن ایلچیان بطرف
خلیفه فرستاد که از منازعت ما درمن خاطر کشیده بعد انهدام برج و باره بغداد کاملا
باید کرد دیده و اگر در آمدن ایشان تعذری باشد ابن علقمی وزیر خود را رخصت انصوب باید بخشید
که من از پیغامات شنیده بلا کم و کاست با ایشان رساند هرگاه فرستادها ایلچیان یعنی
هلاکو خان ببارگاه خلیفه رسیده مفوضه لسان را بیان کردانیدند خلیفه در جواب
با ابن جوزی و بدر الدین محمد نخوانی فهمانیده بمصاحبت آنها جانب ایلچیان نامزد نمود
و فرمود از قبل خلیفه بخان بگویند که ای خوان نورسیده هنوز گرم و سرد روزگار نکشیده
و تلخ و شیرین ایام نچشیده بمساعدت اقبال دو روزه چه می تازی نمیدانی که از
خاور تا باختر هر که از خدا و پیغمبر او آگاه است مطیع و فرمان بردار این درگاه است
هرگاه لشکر پراگنده من جمع شود اول با ایران و من بعد بتوران تاخته هر کس را حدی
و محلی مقرر ساخته آئینی تازه پدید آرم اگر پرده دوستی بحال داشته براهی که آمده
سمت خراسان مراجعت نماید فهو المراد و اگر جنگ آئی در محاربه دریغ ندارم ؎
بیت ؎ سوار و پیاده هزاران هزار ؎ همه جسته شایسته کارزار ؎ ایلچیان
ازین کلمات بر آشفته از مقام پیچ انگشت و کیلان دار الخلافت را رخص کرده خود.

در عقب ایشان نهضت ساخته و در روز شنبه بیست سیوم ماه محرم سنه ششصد و پنجاه
و شش بطالع حمل بر سر بغداد ریخته بجدال و قتال نمودار قیامت برانگیخت و از طرفین مجانیق
نصب نموده بقلاخن و آتشبازی بس خونها که بخاک آمیختند بعد قتل و ادبیر فراوان
و خونریز بیکران هراسی مفرط در خاطر خلیفه راه یافت و باین هوا که شاید سادات و قضات
و علما را پیش ایلخان آبروی تواند بود جمع غفیر از علویان عظام و فضلای کرام و دانشمندان
همه را همراه برداشته روز چهارشنبه چهارم صفر سنه صدر در خدمت ایلخان
شتافت و از ان خان ناقدردان درین شکل بهم سوای حبس و هلاک نتیجه نیافت
و در بغداد قتل عام رفت بروایت صاحب منتخب التواریخ ششصد هزار آدم در معرض
قتال عرضه تیغ اتراک سفاک گردیدند و ایلخان بروز دوشنبه نهم ماه صفر بدار الخلافت
درآمده بر تخت نشست و خلیفه را در نمد پیچیده چنان مالیدند که اعضایش از حس و حرکت
باز ماندند پسرانش را با جمعی از آل عباس بمطموره عدم رسانیدند مصلح الدین شیخ سعدی
شیرازی درین واقعه گفته * سعدی * آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین *
بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین * خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته * هم بران
خاک که سلطانان نهادندی جبین * ای محمد گر قیامت سر برآری از خاک *
سر برآور وین قیامت در میان خلق بین * پس ازین چاوشه ابن علقمی که بیادافراه
اشتعال نمک حرامی امید بهی داشت بانواع عذاب و عقاب معذب گردید و چون
تا بیخ نهم ماه رمضان سنه یکهزار و دوصد و چهل یک سند مذکور شفقت و عدالت و منصب ریاست

ریاست و ایالت رتبه سخنوری و مرتبه ارجمند سروری بوجود پسندیده کمالات ذات ستوده
الصفات حضرت خدیو عالی منزلت منشی عالی منقبت نیابت منصب سعادت و انصاف شعار
ناسخ ایالت ظلمت و اعتساف ملاذ دربارگاه آفرینش مردم دیده اهل بینش جامع کمالات
علمی و عملی دارای سعادت ازلی با دل دریا و درهم ملک کل باقی الوجود و بعهد هم شگفته
استتار اسرار قدرم و ایقنا کنوز رموز حکم خداوند نعمت صافی ضمیر صاحب حشمت صاحب
تدبیر جلیل نوال صاحب یوسف جمال قاسم ارزاق سبحانی خدایگانی محمد رحیم یار خان
المعروف امیر محمد بهاول خان بهادر عباسی ثالث بالخیر والظفر ناصر المسلمین دام
اقباله و الیخ البر بجمیع مقاصد و آماله بعلی وارسته شد گلزار حال ارباب دانش از خار
نامرادی تجلی و پیراسته انجمن وجوده اصحاب ورزیده را از فیض انعام عام مستلی الزام
و نشان طراوت و تازگی بهم رسیده و شجره اقبال فضل از نسیم ریاض امتنان عمیم شان
مثمر و بارور گشت بجهت تکمیل این کتاب و الاخطاب بحراست دولت عباسیه که صورت
اتمام نداشت توجه موجب مصروف فرمودند و سلسله بهمه خلفای عباسیه اعلی الله اجداد
امجاد خویش را بدانه از منتخب التواریخ اختیار و استنباط نموده حواله مصنف ساختند که در
کتاب موصوف درج نماید تا بر صفحه لیل و نهار و جریده روزگار شایع و یادگار ماند

٭ رباعی ٭ برین منتخب باد فضل خدا ٭ شود منتخب جمله اهل لوا ٭ که از سماک
اسلاف را زنده کرد ٭ جهانبانی خویش پاینده کرد ٭ بقول صاحب منتخب التواریخ
همگی خلفای عباسیه پنجاه و دو کس بود و فرقه منشعب فرقه دلمی هفت باشند که در بغداد

سلطنت کردند مدت خلافت شان پانصد بست چهار سال بدین منوال اول ابو العباس
عبد الله السفاح که بعد قتل اکثری بنو امیه در سن یکصد سی و دو بر سریر خلافت نشست
ایام سلطنت سفاح چهار سال هشت ماه وفاتش در سنه یکصد سی و شش دوم ابو جعفر
منصور الدوانیقی خلافتش بست و دو سال وفاتش روز دوشنبه ششم ذی الحجه در سن یکصد
و پنجاه و هشت سوم المهدی بالله لقبش ابو عبد الله اسمش محمد خلافت ده سال یکماه
وفاتش در محرم سن یکصد و شصت و نه چهارم الهادی بالله لقبش ابو محمد اسمش
موسی خلافت یکسال وفات او در سن یکصد و هفتاد پنجم الرشید بالله کنیت ابو جعفر نامش
هارون رشید خلافت بست سه سال و نیم ماه وفاتش شب یکشنبه غره جمادی الاول در سنه
یکصد نود و سه ششم الامین بالله کنیت ابو عبد الله اسمش محمد خلافت چهار و نیم سال وفاتش
در سن یکصد نود و هفت هفتم المامون بالله کنیت ابو العباس اسمش عبد الله خلافت بست
سال وفاتش در سن دو صد و هیجده هشتم المعتصم بالله کنیت ابو اسحاق اسمش محمد بن هارون
خلیفه مثمن جهت آنکه او هشتم خلیفه از عباسیان هشتمین ولد عباس چهل هشت سال عمر یافت
و هشت پسر و هشت دختر او را و هشت ملکزاده عجمی در خدمتش کمر بستند هشت هزار غلام
از و ماند و هشت فتح بزرگ نمود و هشت قصر بنا فرمود و هشتاد هزار اسپ و هشت هزار
دینار میراث گذاشت هشت سال و هشت ماه خلافت کرده در سن دو صد بست پنج وفات
یافت نهم الواثق بالله کنیت ابو جعفر اسمش هارون بن محمد المعتصم خلافت پنج سال
نه ماه وفاتش در سن دو صد و سی و [illegible] دهم المتوکل علی الله کنیت

کنیت ابوالفضل اسمش جعفر خلافت چهارده سال قتلش در سن دوصد چهل پنج
یازدهم المستنصر بالله کنیت ابوجعفر اسمش محمد خلافتش شش ماه وفاتش بسر سالم در سن
دوصد چهل شش دوازدهم المستعین بالله کنیت ابوالعباس اسمش احمد بن محمد خلافت
سه سال نه ماه وفاتش در سن دوصد چهل نه سیزدهم المعتز بالله کنیت ابوعبد الله
اسمش محمد بن جعفر خلافت چهار سال وفاتش در سن دوصد پنجاه و دو چهاردهم
المهتدی بالله کنیت ابوعبد الله اسمش محمد بن واثق سلطنت دو سال وفاتش در سن
دوصد پنجاه و پنج پانزدهم المعتمد علی الله کنیت ابوالعباس اسمش احمد بن جعفر
خلافت بست و سه سال وفاتش در سن دوصد هفتاد و هشت شانزدهم المعتضد
بالله کنیت ابوالعباس اسمش احمد بن موفق خلافت نه سال و نه ماه وفاتش در سن
دوصد هشتاد و هشت هفدهم المکتفی بالله کنیت ابومحمد اسمش علی بن احمد خلافتش شش
سال شش ماه وفاتش در سن دوصد نود و چهار هژدهم المقتدر بالله کنیت ابوالفضل
اسمش جعفر بن احمد خلافت بست و پنج سال وفاتش در سن سه صد نوزده نوزدهم
القاهر بالله کنیت ابومنصور اسمش محمد بن احمد خلافت یکسال شش ماه وفاتش در سن
سه صد بست یک بستم الراضی بالله کنیت ابوالعباس اسمش محمد بن جعفر خلافت
شش سال یازده ماه وفاتش هشتتا در سن سه صد بست هشت بست یکم المتقی
بالله کنیت ابواسحاق اسمش ابراهیم بن جعفر خلافت سی سال وفاتش در سن سه صد
پنجاه و هشت بست و دوم المستکفی بالله کنیت ابوالقاسم اسمش عبدالله بن ابراهیم

خلافت یکسال چهار ماه وفاتش بفالج در سن سیصد پنجاه نهه بیست سیوم المطیع بالله
کنیت ابوالقاسم اسمش فضل بن جعفر خلافت یکسال وفاتش بفالج در سن سیصد شصت
بیست چهارم الطائع بالله کنیت ابوبکر اسمش عبدالکریم خلافت هفده سال وفاتش
در سن سیصد هشتاد و هفت بیست پنجم القادر بالله کنیت ابوالعباس اسمش احمد بن اسحاق
خلافت چهل سال وفاتش در سن چهارصد هفده بیست ششم القائم بالله کنیت ابوجعفر اسمش
عبدالله بن احمد در عهدش طغرل بیگ بن میکائیل سلجوقی که ملک خراسان در تصرف
یافت و خلیفه بمقتضای عقل دوربین خلعت فاخره برای اعزاز سلطان فرستاد و تعظیم او بجا
نمود از اتفاقات فلکی بساسیری که غلام بهاءالدوله دیلمی بود باستمداد ملاحده اسماعیلیه
قصد بغداد کرد و بعد تسخیر شهر خلیفه را در قید کشید القائم بالله لا محاله از طغرل استعانت
ورزید طغرل فی الحال رسیده بعد انهزام و انعدام ملاحده خلیفه را از محبس بر آورده بر اسپ
سوار ساخته آداب الامارت پاپیاده موافق حرمت خاندان عظمت بنیان حضرت در رکاب
خلیفه می دوید و هرچند خلیفه میفرمود که ای رکن الدین او همان ادب و انکسار را
نگذاشت خلافت چهل و چهار سال و سه ماه دوازده یوم وفاتش در سن چهارصد شصت یک
بیست هفتم المقتدر بالله کنیت ابوالقاسم اسمش عبدالله خلافت هژده سال پنج ماه
وفاتش در سن چهارصد هشتاد و هشت بیست هشتم المستظهر بالله کنیت ابوالعباس
اسمش احمد بن عبدالله خلافت پنجسال وفاتش در سن پانصد [illegible] بیست نهم المسترشد
بالله کنیت ابومنصور اسمش فضل بن احمد خلافت هفده سال شش ماه وفاتش در سن پانصد

پانصد بیست سی آم الرشید بالله کنیت ابوجعفر اسمش منصور بن فضل خلافت دو سال
وفاتش در سن پانصد بیست و دو سی یکم المکتفی بالله کنیت ابو عبدالله اسمش محمد بن احمد
خلافت بیست چهار سال پنجاه وفاتش در سن پانصد چهل شش سی دوم المستنجد بالله
کنیت ابو مظفر اسمش یوسف بن محمد خلافت یازده سال یکماه وفاتش در سن
پانصد چهل هفت سی سوم المستضی نور الله کنیت ابو محمد اسمش حسن بن یوسف خلافت
نه سال یکماه وفاتش در سن پانصد پنجاه شش سی چهارم الناصر الدین الله کنیت
ابو العباس اسمش احمد بن حسن خلافت چهل شش سال دو ماه وفاتش در سن ششصد دو سی
و پنجم الظاهر بالله کنیت ابو نصر اسمش محمد بن احمد خلافت نه سال نه یوم وفات او
در سن هفتصد یازده سی و ششم المستنصر بالله کنیت ابو جعفر اسمش منصور خلافت هفده
سال وفاتش در سن هفت صد بیست هشت سی و هفتم المعتصم بالله کنیت ابو عبدالله
اسمش محمد بن منصور خلافت پانزده سال پنجاه وفاتش در سن هفتصد چهل سنه از دست
هلاکو خان مع شش صد هزار آدم در بغداد

فرقه دوم از آل عباس

پانزده تن که بعد قضیه هایله هلاکو خان بمصر رفتند و حکام انجا با ایشان را قبول کردند ابتدای
خلافت ایشان از سلطان احمد بن سلطان محمد که ظاهر نام داشت و این احمد ملقب بمستنصر بالله
بالخشیدند از نهم رجب سن ششصد پنجاه و نه در مصر هفت کس علی الترتیب الذی هشت تن
از عباسیان خوان واقران ایشان تا متوکل علی الله الی نهایت سن نهصد نوزده
هجری هشتم محرم کامران ماندند در این سن سلیم شاه قیصر روم بمصر آمده مقتضای حسد بنا

ایشانرا برداشت و متوکل را حبس نمود و مدت خلافت این دویم فرقه دو صد شصت
سال ایام خلافت هر دو فرقه هفتصد و هشتاد و هفت سال محمد امین مصنف تاریخ گجرات
و صاحب روضة الاحباب در قسم سوم آورده که سلطان غیاث الدین تغلق شاه در سن
هفتصد و بیست و پنج بسلطنت دهلی رسید او سلطان ایام جهانبانی خیالی بخاطر اندیشید که بی اذن
خلفای عباسیه سلطنت بر ملک از ممالک ربع مسکون هیچ یکی از بنی نوع انسان جایز
نباشد و هر سلطانیکه بدون استیذان از ایشان بر سریر شهریاری جلوس گزیده بادشاهی او
موجب حکم شریعت غرا غیر مجوز و جوازش منقلب تواند گردید و بنا بران خودش در تمام ممالک
قلمرو خویش خطبه و سکه دار الضرب بنام خلیفهٔ وقت که در مصر بود قرار داد و اسمای سلاطین
که برای حکم خلیفه بوده انداز خطبه بر انداخت و بعده عرایض انکسار خود بطبع لطیف انشا
ساخته نقدهای غریبه و سخنان عجیبه بخلوص باطن و خضوع و صدق بطرز پسندیده و حسن ادا
در آن پرداخته معه تحایف شریفه و اموال و خزاین و جواهر و غیره پیشکش بسیار بحضور خلیفه
ارسال نمود و کمال ادب و ضراعت منشور خلافت علم ولایت از جناب خلیفه بطریق
سترگ طلب فرمود و چون وکلای در جواب فرستادنش برای اعزاز در رسیدند تعظیم شان از
حد و اندازه قیاس بیرون ساخته مسافت چند تیر انداز پیاده و پا برهنه باستقبال
ایشان شتافت و ورود ایشانرا نقش سینه انگاشته در پای ایشان افتاد و ایشان را
بر تخت نشانده خود بسبیل تواضع پیش ایشان ایستاد و مصحف مجید و مشارق که کتاب مشهور است
در علم حدیث و منشور خلافت که بسرفرازی او ارسال یافته بود همه را بر تخت گذاشته

گذاشته خود با تمام امرا و ملوک بدان بیعت نمود چند نوبت تحف و هدایا بحضرت خلیفه
ابلاغ داشت من بعد تا بتاریخ بیست نهم ماه محرم سنه هفتصد پنجاه و دو کشتی حیاتش بر کنار
دریای شده غریق لجه اجل و ورطه رحمت ایزدی گشت سلطان فیروز بن سالار رجب
برادرزاده سلطان محمد غیاث الدین بسلطنت موروثی پیوست خلیفه عباسی منشور
بادشاهی و خلعت اولی الامری دو مرتبه از مصر برای تحریم و تکریم فیروز شاه نظر بر صدق
ارادتش بدهلی فرستاد و او هم در رعایت حرمت و ادب آن جناب باقصی غایت
کوشیده در خدمتگاری کمی نکرده هرگاه شخص تن از خلفای در مصر با رتبه جهانبانی
و بسببی از اسباب سلطان احمد ثانی بن شاه فرمل بن شاه عقیل بن شاه سلطان سهیل
بن سلطان یسین ابن سلطان احمد اول غفر الله لهم از مصر هجرت نموده نظر بمکن آبا
درسیده بجمعیت خیل و حشم و خواص و خدام براه خراسان و ملک ایران عازم شده گردید
در ایام تصنیف و تحریر این اوراق که مرآت اهل وفاق است شیخ محمد را منسوب خطیب مکه
معظمه زاد الله شرفاً بامید استفاضه از دولت خداوندی اشرف تشریف حضور و در محفل
محاکات نزدیک و دور از ایشان بظهور رسید که بعضی بنو عباس بعد خروج از مصر
وارد ولایت روم و در شهر استنبول که پای تخت سلطان روم است سکونت دارند
و سلاطین آنجا یعنی قیاصره روم مقدم شریف ایشان را غنیمت میدارند و آداب
جناب ایشان قسمیکه در عهد دولت بغداد میداشتند زیاده از آن بجا می آرند و هرگاه
سلطانی از این سریر فانی بسرای جاودانی و مسند دوامی انتقال نماید ولیعهدش تا که

تا که دستار تبرک از حضرت خلیفه حاصل کرد و افسر افتخار بساز د و بتاریخ قیصوری سر نمی افراز د
و بنفاهیت الهی و اعانت او تعالی عزت و شرف آل عباس روز افزون است حق جل و علا زیاده
ازین فرمایاد بحرمته و عزته و هو العزیز الحکیم ٭ تمت تمام شد مقدمه ٭

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و لا تعسر و تمم بالخیر

یا فاتح ابواب علوم و حکم — یا رافع اعلام ایادی و نعم
عرفنا من فضلک ما لا نعرف — علمنا من علمک ما لا نعلم

منت ها است مر خدای عز و جل جلاله که نعمت بالغه و حکمت کامله او در انتظام عالم و
امور بنی آدم بر طبق کل یوم هو فی شان حاصل و واصل است و موادی ملک الانام مزداد
بین الناس رموز شگرف و مصالح خطیره را شامل ٭ بیت ٭ کل یوم هو فی شان
چه ممکن است بیان ٭ یعنی آیات جلال تو ندارد پایان ٭ اما بعد مشاطه های عرایس
سخن شاهد این حکایت کهن را زیب لطافت از سر نو داده و بر زینت جهت ها سفت
ساخته چنان در محفل بیان جلوه استحسان بخشیده اند که زبده خاندان هاشمیه عمده دودمان
عباسیه العالیه المستنصر سلطان احمد ثانی در شبی از شب ها زیارت قرة العین مصطفی ثمرة الفواد
مرتضی سلطان سریر قاب قوسین او ادنی نتیجه مشکل لولاک و نهایه الموضوع ایجاد عالم و عالمین حضرت

حضرت امام زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین بعالم رویای صادقه دریافته
بواسطه حصول مطالب امانی و مآرب کشورستانی استجازت خواست ازانجناب اشارت
بملک سنده رفت پس آنخواب را دلیل بیداری بخت تصور نموده صبحی که خسرو سیارگان
از دار الملک خاور علم زرین کشیده سمت باختر بهجرت گزید امیر افتاب تصویر بصواب دید
مشیران خبیر و امرای فطانت تاثیر بمقتضای غایت حزم و مآل اندیشی بدون مانع
خارجی مهاجرت ازانکه با نوسه و املاک اجداد منفید بمصلحت اندیشیده بجمعیت شش هزار
عباسی و غیره اعراب والا نژاد * مصرع * فرشته صفت بی نفاق و خلاف *
وشش هزار غلامان خانه زاد مصرع * همه سنگ فرسا و آهن شگاف * بها از مغرب
عازم مشرق گردیده و از راه خراسان و کیچ و مکران در حوالی سنده رسیده هرگاه در سواد
کوٹ کانجی نیلا بشهر شکار که مقر حکومت راجای شوزنک قوم سمه که فرمان روای آنکشور
ولایت شده بود نزول بخشید مخطور خاطر خطیر آنها گشت که تا تازه وارد و ناواقف
این ملک ایم باقتضای وقت پا استقرار بجای گذاشته دست تدارک بیک نوع تدبیر
در اساس جمعیت محکم خواهیم گشاد تا آنکه موکب الیه بخصوص خیر ورود موکب امیر کیهان خود را
باستغنای جنگجوئی عزم و اراده انبیان ارسال نشرت تسخیران از منتها دو عظمت لشکر اسلام
که هر فرد از انها مثل رستم و سام در مقابله تفوق و قیام میتواند جست حیران مانده
بارکی عزیمت سده بیرون مانده معامله را از قرار معاینه بحبست رای منظر الداتیاس ساختند
هرچند که مشار الیه را او همه وو دغدغه کیا خطر گذشت لاکن یکبار از اصلاب در دولت

و فرمانهی گذرانیده و روزگار کاهی مرارت انقلاب و تنزل بذایقهٔ اش نچشانیده بود
باقتضای ناتجربه کاری خیلی آشفته مستعد اخراج و انصراف عنان اشهب داعیهٔ امیر
از حدود خود گردید چون از خیال خام او بامیر اطلاع رسید یکی از پهلوانان اسفندیار
توان را که در صلابت دین ثانی سعد وقاص توان گفت متجلد الزمان الکاسب برگزیده
و کالت بطرف او فرستاد و پیغام داد که ما با برادر اسمعیل داماد و انتظام شیرازهٔ دوستی
نبودیم اما استعداد و سراپا فساد تو که نا سنجیده بلا تأنی نموده عرق حمیت ما را در جنبش
آورده برانداشت که با تو دست برد نمائیم شنیده باشی که از اقتضای مقربان اینجا بر سکه
بر حرمت خاندان با دولت یافته است بجادهٔ ستیز حضار و مرافقت با بیابان سر تافته
چه جای آنکه احد سد راه و مانع صدور و عبور ما گردیده باشند شما که چکاره اید در سرشت
پیچیده والله اعلم حکمت الهی جل قدرته در تضمن رجعیه اقتضا ورزیده + رباعی +
نگر تیز زرگان نچیای من + نخوردی که تندی نیوغای من + بیارام و تندی با کسان
ز دست + که الماس را زیر پا بشکست + ها آن شیشه می که داری بجنگ +
مکن داد ستیز با خاره سنگ + اسمعیل مشار الیه در جواب وانمود که او هشتاد هزار سوار
جرار کارگذار موجود دارد خدا آگاه است که جنگ با شما از بیچه طفلان می شمارد اگر
برای جنگ آمده اند باز گردند فهو المرام و الا همگی قشون اینها تفاوت است یک تن از
بهادران بهم نمی آرد + رباعی + که گر دم تو از خوی کنی + بکس باز تا خیره جوی کنی +
اگر گردی این خوی یاران رها + و گرنه من و تیغ چون اژدها + چها سنته دهم

چنانست دیهیم مالش از تیغ تیز :: که یا مرگ خواهی ز من یا گریز :: بعد از اسوله پرخاش
آمیز و اجوبه خصومت انگیز مصمم گشت که فردا میدان مصاف آراسته و شمشیر جلادت و مجادله
آخته آید در همان شب که صباح آن موعد مقابله با لشکر امیر بود مومی الیه بخواب دید که لشکر صف کشیده
اما سرو جدا از جسد ناخوش یکسر بریده است از این واقعه هولناک و نمودار بیم و هلاک ترسیده
علی الفجر خمدان امور خود در ابتدای سادات مکارم ظهور و علما رفضایل کیفر بطریق جرگه
روان ساخته در استعفای جرأت پرداخته و بوساطت بزرگان نحوی قرار یافته که در آستانه
مشارالیه پیاده بملازمت آید و دختر معصومه خود را با سوم حصه ملک مقبوضه متصرفه خویش
در خدمت امیر پیشکش نماید روز دیگر بتائید موید جلشانه قسمیکه بر زبان ... کلا نظر مصالحه فریقین
جریان و تبیان گرفته بود درای مشارالیه با جماعت آن ممنون گشته باستقبال امیر رفته
باعزاز و اکرام در قلعه نبکار آورد چون نشان بفرخی و سعادت در قلعه شهر تشریف
ارزانی فرموده بر مسند عروسی و کامرانی با رخمندی شادمانی جلوس فرموده شد ادوات اتفاق
صولت در خواطر و ضمایر و مشاهیر پرسنده با حسن وجه نشانده و در میان امیر ... منصب ... نیت
نماند بعد ازین اوقات اعراب سابقه باستماع قدوم سواری دولت امیر خیر مقدم گویان
بنهایت مسرور و شادان مشرف آستانه دولت گشته اظهار مراسم تسلیمات و نکسار
و تقدیم لوازم نذر و نثار در پیش گرفتند و هم امیر صاحب التدبیر برای نزهت خاطر
همایون و فرحت اطفال باغی مشتمل بر خیابان پخته و حوض و انهار و فواره و اشجار مثمر و غیر
مثمر گوناگون و شهر ... سنگین و حصار متین حصین شبیه و قرینه بغداد شریف در وضع لطیف

طرح انداخته‌اند که با آبیاری هر نوع پرورش و دستکاری هر قسم پرداخته در اندک ازمنه
سرسبز و معمور گردید بنام نامی میر سلطان احمد شهرت اشتهار یافته تا هنوز ببرکت حسن نیت
ایشان اکثر آثارش برقرار است * بیت * خبری حسن عمل بین که روزگار هنوز *
خراب می نکند بارگاه قیصری را * و در عنایت خداوند عز نصره که در کفایت مهمات ظاهر و
باطن اینجانب زان قدسی آیت در ساعت مسعود مولود محمود بکاشانه امیر فریدون نظیر از بطن
مقدس مخدرات دیو رنک بوجود آمد شاه این موسوم نمودند و سن بعد دو فرزند دیگر برادران
حقیقی شاه این متولد شدند از درازی ایام بجز این شبان اطلاع نرسید و امیرزاده شاه این
که خیلی قوی تمثال و دربرز و بال عدیل و بهال نداشت بکسب تیرافگنی و ورزش گرز و کوپال
مهارت و استعمال ساخته * بیت * باندک فرصتی چالاک گردید * سراپا شعله
ادراک گردید * درین اثنا که امیرزاده بحلیه هنر کمال پهلوانی و جوهر رموز ملکداری
و جهانبانی و لطف ادب و حسن خطاب و رد جواب متحلی و مستطاب گشت امیر سلطان احمد
بجوار رحمت ایزدی پیوسته بود از تعزیت و تکفین و تدفین مغفور مبرور در باغ ایشان
ابواب تهنیت ولایت عهد بزرگ روزگار امیرزاده موصوف مفتوح و انجم البخت نشان ساعت
سینه بر مسند امارت گشته عماره خلافت ارثیه بر سر گرفت اعراب عیره تابعین بر حسب
متابعت امیر شاه این بجان پذیرفتند بعد ایامی که رای دیو رنک نیز از جهان درگذشت
رای جگهر ایشان بجای پدر متمکن گشت از اتفاقات نقش اتفاق در میان هردو جوانان
نا آزموده کار درست نه نشست بهذا امیر شاه این که طبیعت ایشان نهایت سکار رد و سخت بوده

دوست بوده اگر گور و گوزن را گوشه کمان میگرفت یا بشمشیر می انداخت و یا به تفنگچه
دستش قبض و ناخن شکاری میساخت بدین تقریب که اغلب هنگام صید نخچیر نشتر اینست
می برد و از آنجا بمعاودت می پرداخت در هر قریه از قریات رای جکهرا که فرود آمدی
سپاهیان رکابی امیر انواع تکالیف تصادیع باحوال مزارع و مزارع رسانیده رعایا را
می رنجانیدند و هر چند که رای مشار الیه بالتجا سفارش متعلقان خود مینمود امیر شاه ابن
بمقتضای شباب استماع نمیفرمود و اخر الامر رای مرقوم رنجیده و شوریده کار خود بالعکس
سنجیده و عبث بمقرض خیال رشته طمع از ملک ملک بریده بسیج خویشان و برادران
کوشیده در سبعه قلعه یار بر دامن کوه قلعه نو بنا ساخته به بهبهه مسمی نموده وجه تسمیه
آنکه اول در آن قلعه بقدر بهبهه دکان ترتیب یافتند پس رای موما الیه بسبب استحکام قلعه
استحصان گزیده زمینداران اهالی آنحوالی را در اندک ازمنه تقالب طاعت کشیده
مستقل گردید امیر موصوف و تمرد متمایل انشیده و بمعرض صلاح رسیده سمت را
لاکس بهولانی قوم ککر و آن والایت بضافات کوت کانیره که دا بادرای دهونکه فی
و بهم زلف امیر سلطان محمد علیه الرحمت بود و لطرف عمر سومره سپرد و وه کر قلعه نگر کوت
تعمیر کرده اوست گفته فرستاد که رای جکهرا نافهمیده بنا حق رنجیده کوچیده رفته است
داو لغایی است اگر مکان خود مراجعت نماید بجان است ملک پدرش ملک اوست
خاشاکه اینجا نسبت مشارالیه مصدر تعرض شده باشد یا در خلاع و اخراج سعی
نموده لیکن چون او از ما رمیده و خاطر با هم از توحش او منغص گردیده است اگر بخشید

پیوند قرابت ابا سازد هر آینه وسیلهٔ مزید اتحاد و اعتماد طرفین بتواند شد رای لاکهه
دعومشارالیها که بر طبق ایمای امیر معتبران خود سمت رای جکهرا رسالت داشته بوضع معقول
او را فهمانیدند او جهلاً نصیحت ناصحان قبول نساخت و در جواب باز پرداخت که سابق
ازین پدرش رای دیو زنک نسبت دختر داده همین فایده برداشته که از خانمان آواره شده
به پناه کوهستان مامنی گزیده ایم حال از نسبت دیگر امید کدام بهی است اگر رای لاکهه بپای
امیر شاه ابن زور آرد اولا چاره دای پاسخش را مستعد است که بزبان شمشیر باز گذارد
+ ابیات + هرگه که سمند عزم من پویه کند + دشمن ز نهیب تیغ من مویه کند +
اکنون بوکیل و نامه نباید کار + شمشیر دو رویه کار یکرویه کند + برین تقدیر وکیلان
رای لاکهه دعومشارالیها برای جکهرا صریح گفتند که این معامله بطول خواهد کشید و موکلان
موصی الیها رعایت خاندان بلند و مرقبت دوستی و پیوند امیر ارجمند بطریق اولی منظور
توانند داشت شما را چشم بهشت کمک حمایت از دشمنان تحصیل حاصل است مگر رای جکهرا
که از شراب بیهوشش ربای جوانی بر وفق الشباب شعبة من الجنون خمار نادانی در سر داشت
باوجود تفهیم خیر اندیشان و تهدید بخلاف ایشان بر اصرار پسش که سرمایه نکبت و ادبار
او گردید استقرار و استبداد ورزید امیر با طلاع چنین حالات از حسب الصلاح رای لاکهه لشکری
گران که از کثرت و سطوت شان زمین بر آسمان بیلرزید فراهم ساخته و دو سه روز در سر
قلعه نهنه بتاخت از ان طرف رای جکهرا نیز چهارده تومن اتفاقی که هر یک از ان صاحب
کوس و نقاره و علم بوده اند سوار شده در مقابل رسید بعد تسویه صفوف که بهادران

که بهادران فرامرز توران فدای دار بلا صرفه جان کوشیدند حتی که امیر دلیر در عرصه
مبارزت سرفراز و بر آسمان جلادت مثل خورشید یکتا از حسام خون آشام از نیام
بر آورده ** فرد ** سلاح از تنش رسته چون شیر نر ** ز پولاد بودش سلاح دگر
هر کرا در برابر میدید به یک ضرب صاعقه اثرش از تن میسر بر زمانی میدید بند کامه پیکار و محکمه
کارزار گرم ماند و بسیار سرها سران و گردن گردنان که در خاک و خون بغلطید تا که
جنود مختاره بنصرک الله نصراً عزیزاً بهادران امیر فرشته نظیر فائز و فتح الفیروز را هزیمت
در افتاد اگرچه هر فرد از مقابلین داد همت و تیغ زنی در داد آبالی عنایت یزدانی
مطلق احدی در مصاف نتوانست ایستاد ** فرد ** هزیمت در افتاد بد خواه را
غنیمت سپرد آسمان شاه را ** نقد الست گریخته بخمار نهم بشه پیوسته تحصن جسته
لشکریان امیر در تعاقب شان گرم رفته حصار رنگور را به سرعت هر چه تمام تر در دم احاطه
و محاصره در گرفتند بعد شیوع این نخبه عجیبه مسماة سمی خواهرزای لاکهه که حرم محترم راسی
جگهرا بود الطرفه برادر پیغام فرستاد که از نافهمی شوهرش علم جنگ افراشته از گون گردیده
از تنگی محاصره و جنگ شبانه روز کارش به تباهی و کارد به استخوانش رسیده
اگر حق خواهری و پاس برادری یاد خاطر گرامیست زود خود را بجناح استعجال بجای
ما رسانده و ما را از دهن نهنگ جنگ پلنگ برهاند ** ابیات ** بگفتش که بر من
چه آمد ز بخت ** بگرداند آراسته تاج و تخت ** بسان گنج و دان لشکر نامدار **
بیاراسته چون گل نوبهار ** همه چرخ گردان بدشمن سپرد ** تو گفتی که باد اندر

آمد بیرون ؛ اگر تو زبهر شفاعت میان ؛ نه بندی همه سو باشد زیان ؛ ابتدا راست که
لاکهه از قلعه کانیره متحرک گردیده عمر سومره را بهم عنان طلبیده آمده در میان عسکر ننا
دیره ساخته باستشفاع جبار رست رای جگهر از دفاع مخاصمه پرداختند نهایت سعی
جمیله ره سپر لاکهه عاقبت کار انجام بران یافت که رای جگهر رابطه نسبت دخترش در خدمت امیر مربوط
سازد و بنای اتحاد و ارادت وضع مستحکم طرح انداز و بنا بران اساس مصالحت شد که در بساط طوی بکمال
خوبی و انبساط ممهد گشته دوئی و بیگانگی از میان برخاست نقش یگانگی و یکتائی محکم نشست
ملک هر دو طرفین و چون مقرر من بعد میان حرف منافرت بخیال هم نگذشت تولد امیرزاده
محمد کامبر خان و ارتحال امیر شاه ابن بفضل مفضل حقیقی ابد انقضای مدت معهوده
فرزندی شهید در ساحت سیبی بگاه شاه ابن از حرم موصوفه اش که دختر رای جگهر باشد تولد
یافت مسمات سمی مذکور را ز لاکهه را مطلب است التماس خست چون او از نیاکان بلوچ مسعود
دفتر سخاوت و شجاعت انبیا ز روا دارد تیمنا نامش بلفظ خود گذار و مشار الیه خندیده گفت
که امیر و اجداد ایشان عرب نژاد اند ما خود لغت عرب نمیدانم اگر امیر اجازت دهد
نام این نورس نونهال گلستان سخاوت در زبان سنده نهاده شود امیر و سرکنان نیز رضا دادند
پس از سی لاکهه بر زبان آورد که چون امیر شما را تیغ کشیده حکما نجات ز رای جگهر اتحاد
گردیده و این فرزند تحمینه نتیجه همین آن شکل غریب است فلهذا نامش کامبر خان نهاده شد
و آن نوگل روضه کامکاری در سایه اقبال و بختیاری به الله احد و باری رعایت
قماص یاری بکمال نشو و نما رسیده در گلشن امارت شگفتگی به در فرید دریافت و امیرزاده

کوشیده انتظام علاقهٔ قرابت باعث اطمینان حال و استقبال اندیشیده دختر عفیفه
لطیفه خود را در سلک خدمهٔ محترمهٔ حرم محترم منسلک گردانیده بنا بر تحصیل باج و خراج
تعلقات خویش محصلان امیر با شوکت را نشانید بعد هذا امیر خورشید نظیر مظفر و منصور
تقلاویشکار معاودت فرمود در بیان ولادت محمد سنکراسی خان و در حالت
امیر محمد کاهر خان عنایت الهی خداوند تعالی که همیشه در افزایش نسل دولت
آل عباس مصروف است بعد از آنکه امیر محمد کاهر خان بلقیس جهان عروس منزلت بانوس
بسان ماه در مشتری در هیئت اشرف خویش تحویل نمود عروس جهان در نظر ایشان
خویش جلوه کرده بهر گونه حلیه مراد از هر طرف خرامان و گوهر افشان رسیده آغوش
ایشان را پر گل میساخت یعنی هر کس که شکر گذاری اقبال امیر بخت منصور می شنید
بپای سر دویده سر بپای ایشان می انداخت سران کوهستان غاشیهٔ انقیاد بر دوش
و حلقهٔ وداد در گوش کشیده هر یک علیحده بارتباط صداقت می پرداخت چون دور
فلک دوار و عنایت داور داد از تکمیل متمنیات امر اقتضا داشت درین ایام
سعادت التزام فرزندی ارجمند از بطن عروس موصوفه بعرصهٔ وجود شهود نمود و آن
گوهر کان عصمت و لعل بدخشان عظمت از بس تناسب ترکیب و طول قامت و صلابت
جسم سنکراسی خان مسمی گشته بسان لولو شب افروز در درج حمایت و مثل
اختر عدوسوز در برج عنایت بزرگوار بکمال آب و تاب رسیده چشم عالم را ضیا
بخشید روز بروز برافروخت و هر یک از دوست و دشمن جمال صورت و حسن سیرت

سپهرشا امیرزاده دیده ذخیره نضارت دل و نضارت دیده می افروخت هرگاه
امیرزاده محمد شکراسی خان مانند ماه دو هفته بعمر و دولت روز افزون بر سپهر بلوغ
بضیا رها درخشید آفتاب حیات محمد کاهر خان بخسوف اجل منخسف گردید امیرزاده
عمامه ولایت بر سر نهاده و الوای فیض بدستور آبای بزرگ عالم گشاده جمیع اعراب
و متوصلان صلاح بیاد و مهد امن و امان و فضل و احسان می پرورید و سرکشان اطراف را
بتقاضای عقل بالغ بنحویکه مناسب دید نسبت بعضی را در شکنجه تادیب و بعضی را در کوره
تخریب میکشید **در بیان مناکحت امیر محمد شکرای خان و تولد امیرزاده
تهل خان و واقعه میرشا والیه علیه الرحمت** از انجا که گلزار جاودان
بهار خاندان عباسیه عالیه با بیاری سحاب رحمت منان باری طراوت پذیر دایما
بعد از انکه نکهت گلبن شباب امیر عالی انساب شام افروز عشاق دل جهان گردید و شاخ
حدیقه سعادت ایشان گل دولت بار ور دینی چون امیر شکراسی خان بمقتضای توجه
باطن در قبیله اعراب ازدواج خواست و باب یکانه فرزندی اقبال پیوند باد نشان
ارزانی داشت عظمای این سلسله علیه و ندمای این دولت سنیه او را به تهل خان موسوم
نمودند و این امیرزاده کسب کمالات صوری و معنوی فرموده در حضور پدر نامدار خویش
متکفل تمشیت امور مالی و ملکی گشت امیر شکراسی خان که مرقع خلافت را بوجود نعم العوض
خویش مزین دید رخت بچراگاه باقی کشید امیرزاده تهلخان بعد از تجهیز والد
چند روز در سوگ نشسته برسم بهیه اجداد و فراز پایه ایالت فوق مرتبه بسالت پایه در

ممالک محروسه اسلاف بهمت و انصاف توجه ورزیده و از بسکه تجبر ارد یابانه کوشش زد
عالم و باعث مزید حسد ارباب عناد بود خصوص صغر سن امیر شهاب خان و واسطه کبر نفوس
اصحاب فساد گردیده رای دلو فرمانروای دارالملک آرد و برهمن آباد و سون میانی که از اجله
عظیم الشان و در زمان خود از تمام رایان ولایت سنده امتیاز داشت مقتضای حقد
و کینه کفر همت بانتزاع ملک و اخراج امیر معظم الیه گماشته لشکر کثیر و جم غفیر از جهال
رجال * بیت * بیابانی چو قطران سیاه * ازان بیشتر کاندر بیابان گیاه *
بسر ایشان بر داشته در تعلقات بنکار رای شرارت گذشته مجال امیر صد ریخته بجنگ
درآویختن آماده اند ولت اگرچه باقتضای نمک بحلالی هر نوع تدارک مقابله و محاربه
دیده خواستند که در راه ولی نعمت قدیم نقد جان را نثار نمایند لیکن مردم سمه و غیره
متوسلان این ملک با وجود وصلت مکرره و پیوند نا متوالی که هر وقت مصدر نفاق و مستعد
زد و کاکه میماندند و بعضی از اعراب سبیلی نقش نسیان صورت کلا از جوهر وفا و حیا معرا و بعارضه
قرابت سنده ها مبتلا و با نها بحکم جزو لایتجزی داشته حقوق نعمت پروردگی اسلاف
نشناخته بتقاضای کفران نعمت پی برای دلو شتافته اند اسپهبیاری از نهج مستقیم صداقت
برگشته بعضی اعراب غیره اصحاب اسلام به نیت خالصه از شرب شهادت چشیدند
و بجلد و جهاد صغر در روضه خلد اکبر رسیدند لیکن در آخر چون امیر دریافت که معامله رنگ
دیگر است * سعدی * کسی نتواند گرفت دامن دولت بزور * کوشش بیفایده
وسمه برابروی کور * از مور که برآشوب نتافته از دریای سنده گذشته بقول مصنف

مصنف تاریخ بیان غلام شاه خان عباسی هرگاه بر کنار شعبه دریا که از برابر لکی
سادات بصوب مغرب برآمده و دامان کوه شکافته در زیر کراچی بندر در دریای شور می آمیزد
وارد گشت شنیده که بدان لب شعبه دریای زمین سیر حاصل و مکان مستحکم است اگر قوم کوجر
که بان سرزمین متصرف میباشد بکوشش خلع نموده متصرف خود گرفته شود و بآئینه قطعه
زمین فراخور برار وجه خرج لشکر کافی مینماید و هم از آسیب دشمنان انتظار نخواهد ماند بر آن
تقدیر بهادران کاوه نژاد و مبارزان قباد نهاد با وصف قلت تعداد و عدم وجود
معابر بتقویت امداد الهی و توکل او تعالی شانه مثل فریدون بر سران ضحاک منشان
تاخته آب را بیشان سراب بسر انداخته شمشیر شجاعت بحکم ضرورت آخته بعد انتزاع
تو بخا از مردم کوجر متملک شده جمعیت ساخته و بتنبیه سرکشان کوهستان و تصفیه خار
و خس وجود شان کمر همت بر میان عزیمت بسته با علان آثار استقلال پرداخته و شهری عظیم
که تا هنوز معمور و در ولایت سنده بغایت مشهور است با سعد ساعات طرح انداخته و نامش
کاهره پیله گذاشته در ینجا بعض گردن فرازان که از هیبت حسام خون آشام ایشان
ترک اماکن و اسباب نموده اواره تیه غربت بکربت هجرت مبتلا بودند بوسیله عرض نسبت
دختران در حلقه بندگان ایشان درآمدند دولت ایشان رمیکان فی الجمله رو بترقی
نهاد داو تعالی جل اسمه بغایت اجل خویش خلقی که سجاده خلافت نداشت بجمیل الصفات
رسید نقش تازه و رنقی تجلی اندازه یابد عطا فرمود امیر تغل خان او را امیر بهلا خان نام مزد
نمود ذکر رحلت امیر محمد بهلا خان و تولد امیرزاده محمد جینه خان زاد عمره

در عهد امارت امیر محمد جهل خان و امیر محمد بهلا خان فی الجمله تفرقه بجمعیت ایشان بهم رسید
هر چند که اکثر اهل و ملازمان این دودمان تقدس توامان که مثل بنات النعش در آفاق عالم
انتشار داشتند مانند پروین در جنب این قصبه زیر سایه سرور خیل خیل بتدریج فراهم می آمدند
درین اثنا آفتاب عمر امیر محمد بهلا خان به برج رسیده تحت الشعاع اجل مختفی گردید امیرزاده
محمد چوبینه خان بعد تجهیز و تکفین و نماز جنازه با عزا و تعزیت بسوک و گداز عامه امارت
بر سر گرفته و بر مسند خلافت ارثیه مربع نشسته نعم الوکیل حسن مرام کافه انام از اهل
موجوده و گذشته بحکمت علی بهین مصلحت وقت در دیگر روزگار سوادشی کثیره از
گاومیشان و ماده گاوان جمع آورده قطعه زمین از قبض همسایگان خلاص کنانیده
قریه مشتمل بر تمام گاومیشان آباد کرد که از انجمله یکی بطرف مشرق بیلی محمد چوبینه خان
مشهور است و از اهل گاومیشان امیر معظم الیه در دامان کوه نوابیه معروف است
و گویند که کثرت گاومیشان ایشان بشابه که سی دو کس شبان گاومیشان امیر مقرر بودند
و یکی از انها دو هزار گاومیش تنها بچراگاه میبرد و عبدالله نامی دارد و شبان نامی بود
که نهایت زور و قوت داشت غالب اوقات شیر ژیان و پیلان دمان را بیک ضرب
شکار فرمودی و همت شجاعتی که خود امیر بذاته داشت منقاد و رشتهٔ بیعت و امور یکه او
دران پیکار رسید ان شکار را ظاهر نموده از حوصله لفظ و عبارت متجاوز است * بیت
هر انچه او نموده که کار زار * نه رستم نموده نه اسفندیار * دو داستان فراست
دستی و شجاعت و جلادت او بسیار اند که انشاء الله تعالی هر یک بترتیب

در موقع خود بقلم متقیح نویس درآید القصه چون امیر خیلی شجاع و مرد بیدل و بی همتا و شیر
پیشه وغا و نهنگ دریای هیجا و در عصر خود مساهم نداشت از زمینداران قرب و جوار
احدی ثقاوتش امکان خود نمی انگاشت و اگرچه هر فرد از ایشان بزبان در خدمت ایشان
تملق و تلافی می ساخت اما خفیه در مزرع دل تخم نفاق و کینه کاشته تا بحقد در تربیت
و نشو آن می پرداخت امیر مؤید من عند الله علم تجلد و استقلال افراشته هر قدر ایل که در
حضورش فراهم می آمد باستمالت و تسلی مرهون منت و التفات فرموده بر مواد حشمت
و عظمت می افزود بهمین اقبال ایشان جوق جوق حشم از مجاز حدود کیچ و مکران و فهلو بیکار
بزخی ندامت و بعضی بارادت در حضور ایشان رسیده کامیاب مقاصد بروفق تمنیات
گردیدند فلهذا تحشم و احتشام ایشان روز بروز رو بافزایش آورد بسیار قطاع از اطراف
و جوانب بحوزه اقتدار کشیده با سگی داد آن توجه کامله می گماشت در سن که شاهزاده
فریدون فر همایون گهر محمد مراد خلف الصدق جلال الدین محمد اکبر شاه چغتا بملتان نهضت
فرما گردیده فرمان طلب بسرفرازی زمینداران تهته و سیوستان و غیره انفاذ بخشید
و هر کس از ایشان بقدر استطاعت خود با تدارک نذر و نثار و تحفه و تحایف دربار دیده
بمقتضای منافقت با میر محمد چینه خان مکافحت گردید که ایشان از اسلاف در ممالک
تصرفات ورزیده و تازه شما یعنی امیر مشار الیه یک رصد کثیر ازینها ملک در قبض خود
دارد لازم که موافق محاصل محالات متصرفه پیشکش مقبول سرکار شاهزاده مهر انجام
ساخته باتفاق ارباب و اهالی الی السلام شاهزاده شتافته رسوم اطاعت

اطاعت بجا آرد اگرچه تمهید این حروف از انها بحکم غرض نفس و نفاق جگری بود
لیکن امیر که پیوسته تلاش منصب رشد و آرزوی مرتبه رویت و رواج منظور خاطر
داشت این سفر را وسیلهٔ ظفر انگاشته جواهر پارهٔ چند که از بزرگانش میراث مانده و بدلی
نبوده که در شاهجهان‌آباد تمام در دو سه روز کوشش نماینده تیار ساختند و عطر و گلاب خاصه تیار سپید
بصرف مساعی ارجمند مهیا نموده در حقهٔ ادشیشه‌ها پُرکار در غلاف ابریشمی چکن‌دار انداخته
مختوم ساخته از مقر خویش حرکت گزیده بزمینداران مذکورین ملحق گردیده انها را باجابت
تکلیف شان و تلافی مناسب بقالب سلوک ظاهری کشیده بنابر قلت آلاغ و بارگیر
اجناس پیشکش را باعتماد مودت عرفی بتحویل بعضی مفید ایشان نموده در مراحل و منازل
یکجا و همپای اوشان گردیده بعد قطع مسافت در ملتان رسیدند و در یک وثاق خیمه
آرمیدند زمینداران مذکورین که سرشت عنصری شان باب و گل نفاق مخمر آمده باوجود
ملاطفت زبانی شرارهٔ حقد اوشان در خاکستر منافقت همچنان محجوب و اظهارش باستظهار
تحرک هوای وقت بود درین هنگام که باغوای نفس و شمال خیال داخل اصحاب یمین
گشته بجای خود سنجیدند که وجاهت صورت و فصاحت لسان و صلابت دل امیر حرز المشکل
ره‌گذار معتمد انجابت و شرافت خاندان ایشان جای ادب و تعظیم ملوک در هر صورت
اگر بنوعی با ایشان الزامی داده شود متضمن مصلحتها است بعد کنکاش و تدبیر و اندیشه
همگنان بدان مطابق آمد که نفایس پیشکش امیر در تفویض ماست اگر جواهر و صندلها از
حقه‌ها کشیده بجای آن سنگریزه و خاک پخته انداخته تنبیه گونه ساخته آید هر آینه

هرگاه نذر ادشان در حضور شاهزاده بگشایند و موکل عرض حکایت تقسیم اجناس
در نظر امنای دولت نماید این همه سعی و هرج و خرج ایشان هبا شود و از نیو قصه غیرد قصه
انتهی گشتند که مریدی بران منصور نباشد و محمد حنیفه از این پس هرگز هوس دربار سلطانی
نخواهد کرد در تصویر شما مخلصی قطعات ملکیه از قبضه شش آسمان گردونیاران خیال خام
در دیاس سرا چنانکه باید پخته سامان مکنت برای خود اقتباس ساختند خامکاری منا وقت
زمینداران با فصاحت و رسانیت زبان و جمیع امیر و مساعدت تقدیر
الهی تعالی شانه با ایشان فی الحال علی الصبح که فلک شعبده مهر استعده شب تاب
را در حقه نور نهفته لعل عالم افروز آفتاب از حقه شفق بیرون کشید شهزاده بر مسند
شهریاری جلوس ورزیده با سلام بخواص و عوام بخشید امیر با رفاق زمینداران سنده
بیچاره مکاید شعبده بازان حقه ها مینا لطایف همراه برداشته بملازمت شاهزاده رسید
موکلان خیابان با دستان پیشکش هر کس علی الترتیب از نظر شهزاده میگذرانیدند تا نوبت
بندر امیر افتاد عهده داران هرگاه سر حقه مینا کشاده اقسام ظرایف ما لا یقه دیدند
از غایت عبرت چون نقش تصویر حیران و ساکت گردیدند شهزاده بقدر حد است خطوط
حیرت از صفحه پیشانی انها خوانده پرسید که این پیشکش از کیست و تماشای آن خراب
و خاموشی شما چیست آنها بعرض رسانیدند که این پیشکش آورده محمد حنیفه است و همه ریزها
سنگ و خاک بی بوی و رنگ مینماید شهزاده از شنیدن این معامله بر نهایت متعجب شد
که آیا چه از رنگها است [illegible] بنظر قهر آلود جانب امیر دیده پرسید که این چه آورده

چادر وده امیر باطلاع این قضیه عجیب فهمید که نقش نگین مدعا بجلاکاری آسمان پیر در حضور
شاهزاده جوان بخت معکوس نشست بهانوقت از عالم الهام که عبارت از تائید اقبال
است نوری در دلش تابید و فی الفور سنجیده بعرض رسانید که این حصات از جنس
همان سنگریزه است که بمعجزه جناب مستطاب نبوی در دست ابوجهل به توحید الهی
تعالی شانه در گفتار آمده اقرار نمودند و این خاک متبرک که از مدینه منوره و نجف مقدس
و سامره و کربلا و بغداد شریف است که از اجداد ما تبرک رسیده و همیشه از جان
عزیزتر داشته از هزاران کروه در سنگ جواهر شریفه و اشیای لطیفه گذاشته
این تبرکات بسر و دوش جان منت کشیده ایم اکنون که اتفاق ملازمت
والا شکوه دست داده این عاجز اشیای که بواسطه نظر نذر دربار اندیشید چیزی
فائق تر و گرانمایه ازین در چارسو عالم ندیدم هرچند که نذر من در ظاهر محقر است لیکن
با معان نظر ملاحظه فرمایند مشرف و بنهایت شد * بیت * نملة جاءت برجل
من جراد * تو سلیمانی کن ای عالی نهاد * این محقر تحفه را بپذیر ازو * مرتفع کن
دهشت تشویر ازو * شهزاده بلطافت و ظرافت این تحفه مطلع و از غایت تکریم
بسر و چشم گرفته بلطافت تقریر و حسن ادای امیر بدرجه استحسان پذیرفته قدر و منزلت
آبای کرام ایشان را جمی شناخته بخلعت شاهانه و منصب پانصدی نواخته ملقب
خانی بهادر فرموده همگی زمینداران سنده را مطیع و تابع ایشان نموده مقرر ساخته
که در استقبال بالیاقت هر کمال از اوباوره تا لاهوری بندر بجد مستعد میر محمد حسین خان

ایصال کرد و معرفت ایشان بخزانهٔ عامره سلطانی ارسال پذیرد خلعت مکرره و جاگیر
فراخور معاش مرحمت ساخته رخصت معاودت مکان مانوس ارزانی داشتند امیر
بجزمی و فرحی بسمت مقرر مذکوره قدم سعادت در طریق مراجعت باز گذاشت و حسب الفرمان
شهزاده زمینی در سواد سیونتان از طرف مغرب بمسافت شش کروه پسند نموده
تبر دوده و توجه تمام شهر نو طرح انداخته به چکار بازار مسمی گردانید و به نیروی اقبال
پرگنه کنباتیه متصرف گشته قوم کوریچه و سقه و چینه و غیره هفت صنف زمینداران
ملک سنده که هر یک خطاب رانا از پادشاه حاصل داشت اطاعت ایشان
اختیار ساختند از طرف مغرب تا بسرحد کچ ابد و از سمت شمال تا بداود جال و از
صوب جنوب نهایت بعضی اقطاع ماروار و از جانب مشرق پرگنه نوهری و الوبهر
بحیطهٔ اقتدار در آورده خلق الله را در ظل احسان امان داده بخلق و رفق پرورش بسیار
میفرمود درین زمان که گلبانگ اقبال امیر فرخنده خصال سامع افروز دور و نزدیک
گردید حاجم دیوا فرمانده ولایت کگراله که بحصانت و متانت قلاع و کثرت برادران
و اتباع سر نخوت بآسمان می افراخت و در زر و زور کسی را سهیم و نظیر خود نمی شناخت
انتظام رابطه موالات با ایشان مفید مصلحت دیده وکیلی معتمد مع تحفه اسپ دریائی
که مثل هوا بر آب و خاک یکسان رفتی و مانند آتش از هر چیز و هر جا سبقت جستی
ارسال داشت در بیان تعلیم امیر محمد جنی خان بکسب بندوق و اتفاق
شکار رکنیکا و در نکاح آوردن دختری صاحب جمال و رسیدن امیر خان

ورسیدن کهرخان و حسن خان پدر دولت شرح و فرصت گاه ویشان امیر
مدار اوقات سابق بسمت ترقیم یافت چون میل طبع ایشان اغلب در افزایش کار دیگران
مصروف و توجه خاطر گرامی در پرداختن آن باقصی غایت منعطف می بود اکثر اوقات
خود ایشان در اشغال ایشان رفته شب گذرانیده بهنگامی که خواستی در دار الاماره جهت کار
بازار جا و دست ساختی و گاهی اثنای کار برابر توجه به تسخیر نخجیر گشتی و مدار امور مالی و ملکی ایشان
بر ساهو نامی قوم سمه بودی او بکمال دیانت و فراست بمهام وزارت پرداخته خاطر عقیدت اوند
نعمت خود رسند نمودی و سارا نامی قوم مهر ندیم خدمت امیر درگاه بیگاه حاضر مانده
طریق کسب بندوق انداختن و شکار ساختن یاد دادی وضع کمینگاه نخجیر که از اد در زبان سنده
اودی خوانند از اختراع یافت روزی بعرض امیر رسانید که در دامان کوه چشمه آبیست
که جانوران از قسم گور و گوزن نیلگاو و کوته پایه وغیره در آنجا بخوردن آب می آیند
اگر هنگام شب بر یک طرف چشمه در کمین نشسته بصید جانوران پرداخته شود هر آینه شکار
عظیم بتوان شد و در اصطیاد فرصت جسیم خواهد بود بموجب ترغیب او مواد توجه امیر در حرکت
آمد و بهر مکانیکه سارا مذکور تجویز داشت رفته در کمین نشستند تقاضای مشیت ایزدی
اثری از جانوری پیدا نمیشد تا که نصفی از شب بگذشت و لشکر خواب بر کشور چشم
هجوم آورد ناگاه آواز حرکت بگوش ایشان پیوست چون چشم گشاده نگریستند سیاهی
جسمی در آبشخور دیده شد پس فی الفور بگمان آنکه گور است یا گوزن بلا تمیز بندوق را
آتش در دادند باعانت دست قدرت الهی سر بندوق در هدف آمد لهذا ایشان دویدند

تا رسیده نخجیر را تکبیر نمایند بر وقت که قریب چشمه سار شتافتند دریافتند که نخجیر ما از
نوع حیوان نیست اغلب که آدمیست چون بساحل چشمه رسیدند او را از میان آب کشیده
پرسیدند او را که کدامی و چه نامی دار و چه مقامی او در جواب وا نمود که بتقدیر خدا امیر کشش
از دست شما بود اکنون بدست اجل مهلت ندارد که صورت حال خود را من اوله الی آخره
باز گذارد درین انفاس واپسین همین قدر التماس بس است که او را سه فرزند رشید و یک
دختر صاحب جمال دارد اگر شما مقتضای حسن جبلت پرورش آنها فرمودند من خون خود را
بشما بحل کردم درین سخن مرغ روحش از قفس عنصری برآمده بموضع مستحقه پرواز نمود
ایشان بمقتضای حلم و حیا میت آن را بشهر آورانیده بآیین دین تجهیز و تدفین او فرمودند
و بر طبق وصیت او که بعد تلاش بسیار و جستجوی بیشمار هر سه فرزندانش را مع دخترش
حاضر کردند در صورت و جمال هر یک از آن چهار تن شخص حسن را منجمله عناصر اربعه بودند
سارا ند کور عرضه داشت که یکی از فرزندانش باد مرحمت شود مسیلت او در حضرت
امیر زمان اجابت برد دریافت و پسری که از آن میان در علم فضیلت چینی بسارا نگر مست
گردید و میانه گهر و خورد را محسن نام زد ساخته در سلک خدمتگاران انتظام بخشیدند
دختر را بفتوی قاضی القضات قاضی برهان الدین موسی ادا شریعت
با بهره در نکاح کشیدند که خود قاضی مشار الیه شرط مناکحت بتقدیم رسانیدند در بیان
گستاخی رای دهرا ببلال عظمت امیر محمد حسینی خان و مناکحت نمودن
بخانه جمیع رایان ملک سنده روزی عبد الله داروغه گاو میشان بخدمت

بخدمت امیر گزارش ساخت که جاموش کله سرکار را که بتقاضای زور دستی بدان جواب
دریای سنده گذشته درگاه دمیشان رانا ڈہرا قوم بلال پیوسته بیک دو از انها جفت
گشته باز آمدی دیروز که بعادت معهود رفته بود چون باز گردید دیدمش که رسن ها
سخت در سر و پایش پیچیده و در پشتش از آتش آسیب رسیده در خصوص که بتفحص استطلاع
نمودیم معلوم شد که دو روز این گاه دمیش رانا مذکور از بیجا موش بار در گشته بود ندانسته
بوقوف یمینی از سر جهالت و بتقاضای بطالت شکم هر دو گاه دمیش خود دریده
ریچه ها را بیرون کشیده و جاموش سرکار را مقید ساخته و پنبه بر دغن نفط وغیره
چرب نموده بر پشتش گذاشته آتش در ان انداخته بود که جاموش سرکار را از
بس قوت تاب ایذای آتش نیاورده نمیده ها گسیخته بعجلت در دریای بخیه عید از
انطفای آتش درگاه دمیشان آمد انگیخته است امیر هر چند عرق حمیت بجنبش در آمد
و خواست که اساس جمعیت او بر هم زند لیکن بعضی منتسبان دولت التماس ورزیدند
که مجادله فاحش خالی از خونریزی نباشد اولی آنست که رانا مذکور در حرم عصمت
دختری دارد مانند حور بکمال سیرت بر جمال صورت لؤلؤ نور آلای نور اگر در سرای
این غیرت بیجا او دخترش را که هر روزه با یکصد و بیست و دو هزار دانش پری نژاد
بر کنار دریا تفرج کنان می آید در مشکوی امارت آورده شود و شایان ناموس
ها است امیر ملتمس خیر اندیشان را پسندیده بوقتی که سلیمان آفتاب از سیاله قصی
حمل بعزیمت مقابله دیو شب علم نور بر افراشت و آن غول پر ریوا کشتری دوازده ساعت

افگنده نهر همت شتافت امیر اصف تدبیر بسه اسپ بادپای دریا که درآمده از دریا عابر
گشته دختر رانا مسطور را که مثل بدر در صف ستارگان جلوه استحسان داشت ردیف
گرفته فی الحال بسرعت برق و باد باز گردید چون این خبر برانا مسطور رسید و او نسیان یار
از درد کنج بر روی خاک حسرت غلطید و نسبی در هم پیچیده آخر دستش با میر قادر نگشت
درینصورت لاچار انگشت تغابن بدندان تحسر گزیدن گرفت و بتقریب استغاثت
بیشتر ببهیران مردم گورکه و سکه و دل داود بیچه و برقت و لوهریه و دومتلی و کهور و مهار بچه
و جوکهه و لاسی و فهیم که هر یک از ان امراکین و اعاظم ابلا ازان سنده بوده رفته
استمداد ساخت بر همه معامله امیر سنگین خطیر دیده در معاونت مسامحت ورزیدند ابا
بجای خود بسمت امیر ارقام فرمودند که بتفضل متعال امیر بهال از ابنای امیر الامرا
و اعاظم الخلفا است ننگ پرور و ناموس پرستی خلاصه خاندان ایشان است
ظهور این معنی درباره رانا دهر العبید از رسوم سنیه اجداد ایشان نمیباشد امیر خود بمقتضای
علو فطرت و حیای موروثی ازین عمل استحیا داشت درینصورت دختر رانا مذکور را در محفه
نشانیده با بردی و حرمت تمام بخانه پدرش باز گردانیدند و بطرف مشار الیهم نشانچه
که رانا در معامله جاموش و کامیش بر قدر که از پرده بر آمده با ازکلیم قاعده بیرون نهاده
باد حالست و ما در تحریم ادا آنچه حفظ عرض و شرم نموده مراتب توجه مبذول فرموده
ایم ارباب بصیرت انصاف خواهند ساخت رانا دهر آستر منبده احسان امیر گردیده
التماس ورزید که او ممنون الامتنان و بنده بفرمان جناب عالی است از فرط شفقت

جام بینگر که ولیعهدش بود بحضور بفرستاد کا نقش اتحاف نمود و زبانی فرمود که باهم اشتیاق
ملاقات شما داریم و یگانگی همدگر موجب انتفاع طرفین می انگاریم انشاء الله تعالی بعد ازین جهت
بیشتر بوقتیکه فرصت بحصول پیوسته شد بعد ازان سالیانه و کلانی جام مکرر بحضور آمدند میوه تر
دنبه‌های کوهی و کبکان دری رنگارنگ و یک سرین کرنگ که مانند پلنگ اسوان حبشی را
ببر رنگ سگ رفتی وغیره تحفه شریف به آینده حالی گردانیدند که جام بینگر محض تحصیل شرف
ملازمت بردامان کوه برابر دریای لوری رسیده انتظار تشریف شریف میبرد اگر قدم
رنجه فرموده اورا به سپهر دوستی خویش مثل هلال انگشت نمای بعالم سازد بعید نیست
امیر بر جنیبت عظمت سوار شده * مصرع * بفرمود کز جا بجنبد سپاه * و بعد طی
مراحل کثیره روز وقت شام که ساقی فلک از جام زرین مهتاب انجمن آرایان بساط
زمردین هفت خانه بلند را شراب نور بمقتضای همت ارجمند دمادم ارزانی می فرمود
نزول نموده ساغر زلال نشاط بر روی همدگر نوشیده هر دو بدید حسن اوصاف جانبین
زیاده از آنچه شنیده بودند مسرور گردیدند چون مجلس یکتای بکمال خلوص و صفای
منعقد گشت و هر دو دولتمندان بیحجاب شده از هر در باهم سخن میگفتند جام بینگر
اظهار ساخت که من بشکار گور و کرگدن تمام شغف دارم و شنیده‌ام که امیر در تسخیر نخچیر
زیاده از معاصرین توجه مصروف دارد امید دارم که از عجایب امور شکار تتمه‌ای بنا بر
سرور این مشتاق اگر بفرمایند بشیرینی الفاظ نمکین دامن ترصد را شکرستان فرموده
باشند بر طبق التماس مشار الیه طوطی شکر شکن زبان امیر بر شاخسار بیان چنان شکر

ریزی در آید حکایت از زبان امیر شمس قطبیر که امیر اغلب ایام نوبت
شکار از مستقر الاماره تحرک فرموده اکثر شب در انعال گاومیشان گذرانیده اخرها
شب گاهی بصید کلنگاه و بعضی اشکار آهوان وغیره توجه نموده جانوران هر قسم بندوق
و تیر و کمند شکار میساخت و سوای سارا هر دیگری اجازت نداشت که در رکاب ایشان
بشکارگاه درآید روزی عبدالله دار دغوبعر رسانید که شبانان سرکار از روزها میں
یعنی عیدالفطر میگویند که نیله گاوی در گله گاومیشان ایشان درآمده در رفتارها
بفرحت می چرد و هر لحظه شکل بوقلمون از قدرت قادر بیچون وچگون برنگ گوناگون
جلوه میدهد هو الله اعلم کیفیت آن چیست امیر باستماع این حکایت عجیب مجدد سابق زیر را
بامور دولت مامور نموده خود بتمیت صید نیله گاو مسطور استعداد فرموده روز دیگر که شیر
فلک از بیشه خاور جسته آهوی مشکین فام شب را شکار ساخت امیر والا گهر شمشیر خارا شکاف
که تیغ میغ از حیف در دریغ آن در نیام تمام محتجب گشته حمایل ساخته و تفنگ نهنگ آسا
که مانند باز دوزنگ سر کلنگ در هوا گرفتی در دست گرفته بر اشهب گیتی خرام برآمده
متوجه گردید سارا اندکوهم بر شتر بادپا بادیه پیما سوار شده در رکاب سامی استعداد
در زیر گله بانان بسلفی راه رفته از دور نیله گاو را بامیر نشان دادند آنست ان فی الفور
اسپ برانگیخته بر شترش جلو ریز رفته کمندی که چون چنبر گردون عالمی را در حلقه تسخیر
درآورد از زین کشاده و کمانی که قوس فلک از شرم مثلش در طاق منطقه البروج بیکار
ماند سمند دریا نورد را که در حمله از شیر گردون سبقت می برد بران گاو زین تاخت لاقصد

شفقت و خدمتش را بکنیزی قبول فرمایید و خود بذات عالی در شهر دهونکه دهلی تشریف
ارزانی فرمایید که رانا کور نهم طوی بآئین بهین منعقد کرده ذریعه سعادت حاصل تواند
نمود بنا بر علی محمد امیر بیگی تومن داران مرقومه الصدر را طلبیده بر وفق تمام و ناموسی
ترتیب خوش و تزیین دلکش متوجه منزل او گشته قدم توجه در وثاق رانا گذاشتند
محفل شادی بکمال زینت و خورمی و تهنیت و فرحی مرتب و لوازم عیش و عشرت بوفور
و کثرت میسر گردید درویش آرزومند باقصی تمنا موصول و مسکین و محتاج را حاصل عالم
محصول از هیبت نثار و دراهم و دنانیر زمین را بر آسمان افتخار بهم رسید و از وفرت ایثار
گنج و خزاین بیت کار از عجز احمال اثقال بر شکمش چسپید + بیت + ال زر بخشش
رود بر سنجاهمی نازد + چو دایگان عروس از حریصی داماد + شرط مناکحت بمیان
آمد بصد هزار دینار سرخ کابین بستند و بخوبی و همایونی مستقر الاماره معاود گشتند
او تعالی عظمت الائه بعد انقضای ایام مقرری فرزندی ارجمند گرامند بایشان مرحمت فرمود
که به محمد مهدی ملقب نمودند و من بعد در سال آینده مولودی سعید در ساعت حمید ازین
محمل شریفه قدم مبارکی در عالم میمنت نهاد که موبدان خردمند و حکیمان ارجمند باسم
داود خان تسمیه بخشیدند و در روایتی دیگر چنان بوضوح رسیده که سابق همه دختر
خود را در حین حیات امیر بهلا خان علیه الغفران بحباله نکاح امیر محمد جینه خان کشیده
باین افتخار استظهار گزیده بود و صاحبزاده داود خان بوالاسم اوست و از محمد مهدی
در عمر تفوق داشت و چون روز بروز ستاره دولت و اقبال امیر محمد جینه خان در بروج

طالع اوج گیرا یشد همگی رایان و راناها و زمینداران ولایت سنده و کچ و دیگران قلات
و کنجا به سر بر خط تسلیم و اطاعت ایشان نهاده بدون متابعت ایشان لب سخن نمیکشادند
و هر همه نسبت دخترها داده با نتظام اتحاد معنوی در حبل متین حمایت و عنایت ایشان
استمساک ورزیدند جام پینکر والی ولایت کجا به دستک گرفته سوی مدها میرو هرکه
تا هنوز کاخ او مسافت و تیرانداز از کنجا به سمت مغرب بر پا است وکیلان کاردان
بخدمت امیر فرستاده پنج راس اسپ و یک قبضه شمشیر ولایتی کار زرنگاران تحفه و مبلغ یکهزار و پانصد
روپیه نقد بطریق نذر و نثار ارسال داشت و پیغام ساخت که از داد و صاف و جوانمردی پهلوانی
امیر شنیده مشتاق است که دولت مواصلت نامی حاصل نماید اگر امیر اجازت دهد
دو جریده شتافته گوهر مقصود بدست آرد امیر ازین امر خیلی نشاط بیخ گردیده با عیان
امارت سنجید که جام پینکر مرد شجاع و از همسران و معاصران در همت و مکنت و حشمت ارتفاع
دارد و همانیه بتنظیم علاقه موالات با و مفید مصالح ملکداری است جام مشار الیه که از نهمیه
تحایف ابلاغ داشته مارا چه صلاح است که در جواب سمت ادم سل داریم دانایان
درگاه و مدبران کارآگاه بعرض بهره وران بارگاه رسانیدند که فی الواقع پیوند مصاحبت محا
با نیقسم عده زمان شایان ناموس سرکار است مستثنی آنکه بر قدر اشیا که جام مشار الیه
هدیه کرده است امیر روشنضمیر دو چندان از آن اهدای نماید فلهذا ده راس اسپ تیزرو
که هنگام پویه و دو بر باد ازان بر بارگی صبا سبقت ترقی گرفتی بضمیمه چند دست اقمشه
لطیفه بمصحوب جام مذکور و یکشمشیر طلا و مبلغ دو هزاری بطرف کهر خان برادرزاده جام پینکر

بقصد قید و صیدش در پویه انداخت نیله گاو برنگ آهو رمیده بسرعت از پیش ایشان
دویده میرفت و اسپ هم در تک کمتر نمی آمد لاکن اتفاق کمند او کختن و تیر انداختن میسر نمیشد
تا که غزال رعنا آفتاب از مرتع آسمان در مغار مغرب نهاد و نیله گاو در غاری در درون رفت
امیر در عقبش مثل اصحاب کهف بغار اندر نهضت نمود دید که شخصی سفید ریش نورانی طلعت
مهتاب صورت که صد خورشید از مهر رخش برات نور میگرفتند در عین ظلمات از فروغ
ناصیه خضر مثالش نور آگین گردیده بر تختی مرصع که هر پاره گوهرش از انجم منور تر بود
متربع نشسته و بالتی و یک کس مرد خوش ترکیب در حضورش دست بسته ایستاده و نیله گاو
مسطور بر یکطرف در آخور دهن بچرا گشاده امیر از ملاحظه اینهمه غرایب حیرتی در نهاد او
رفتاد که آیا تخت نشین و متقاضای این تجلیات چیست فی الحال آن پیر خضر خصال
مهر سکوت از درج یاقوت بار لب لعل برداشته دامن دامن جواهر سخنان اشفاق نشان
بجیب سامعه ایشان ریخته و رشحه الحیوان التفات بر چهره روزگار ایشان پاشیده
بهوش آورده فرمود که ای اسکندر وقت خوش آمدی ‡ بیت ‡ بیا و یکدمی مهمان
من شو ‡ بخوان لطف حق همخوان من شو ‡ چون ایشان نزدیک رفتند بر همان
تخت در پهلوی خود نشانید و بشفقت مهمان داشته انواع فواکه خوشگوار و الوان
اطعمه خوشبودار خورانیده و اقسام شربت وا نوشانیده ایشان را بهر وجه خورسند
نموده با ایشان فرمود که او از چهار صد سال درین غار معتکف گشته و این نیله گاو هم
از ابتدای ورودش درین غار رفاقت او بعهده خود گرفته همیشه حاضر خدمتش میباشد

و این بیست و یک شخص که حاضراند همه امرا و عمده زاده هستند که تعاقب نیله گاو در اینجا
رسیده محبوس مانده اند اگر امیر از سر نیله گاو درگذرد فهو المرام والّا او از مدت گرو بسته
که هر کس با او بازی شطرنج باخته بازی ببرد و تیری از هفت تابه آهن به یک شست بگذراند
نیله گاو ملک او باشد اگر امیر از عهده شرطین برآید بهتر که نقض عهد من عاید نشود امیر قبول
کرد و اول تیر را بموجب جواز آن بیرون از هفت تابه چنان صاف بگذرانید که فریاد از نهاد
حضار برآمد ✽ بیت ✽ فلک گفت احسن ملک گفت زه ✽ من بعد بازی شطرنج
بمیان آمد سه بار امیر که عقب قطره زن میوه شراغ برداشته مسافتی که ایشان در سه
پاس طی فرموده بودند او در عرصه شبانروز بکمال عرق ریزی قطع نموده بدان
غار فرود آمده اشتر را زانو بسته بخدمت امیر مشرف گشت و بازی شطرنج تا هشت روز
قایم ماند روز نهم که پادشاه بساط گردون مهره انجم فرو چیده امیر بالغ تدبیر فرزین بند
فقیر بفیل همت شکسته به یک شه رخ پای اسپ منصوبه‌اش بسته در مقابل شاه حریف
دو رخ نهاده شه مات داد فقیر بوفای حرف نیله گاو در خدمت ایشان سپرد و در
حضور ایشان تسلیم نمود که بازی شطرنج و شست تابه آهن روپوشی نمود غرض ما
ازین تعبیه تفهیم و استطلاع رتبه ولایت شما است من هر چند که افسون گمراه تسخیر
موثره در برابر شما خوانده منتظر مانده ام که دل شما از من متاثر شود آخر تصرفات
ولایت سورد فی شما در فعل و اثر غالب شده مرا منفعل ساخت الحمدلله و المنة فهمیدم که از
گنج خانه عنایت الهی تعالی شانه با جداد شما مکرمت گشته با میر حاصل است باید که در مستقبل

مستقبل نیز بر صراط مستقیم شریعت محکم مستقل باقی و صدفت سوانح اولاد خود را بجز ایں
این نصیحت مالامال گردانی و در مراعات و محاونت قلوب خلق الله بجان کوشی و زلات
و عیوب خادمان و ملازمان بذیل عفو و اغماض بپوشی و دشمن اگرچه بی توفیق و صغیر بود
حقیر ندانی و هر نوع معامله را که شروع سازی بلا فتور مهلت باتمام رسانی و اگر کسی را
زنگی چنان مکن * مصرع * که فردا برخیزد با فردای قیامت هم * و اگر اصدی را
تقرب و لطف نوازی هرگز او را بقهر و عنف بیاندازی سلاطین سلف بنده را اگرچه
نشناخته نواختند باز او را بیگاه مرده و نساختند درین صفت بر توحق الهی است
انشاء الله تعالی ببرکت همه اخلاق جلیله خصوص مطاوعت شریعت جمیله دولت
خلافت تا ایام قیامت بخاندان شما رسنده است و استقامت نماید سبحان الله * مصرع *
کلام اهل صفا ترجمان تقدیر است * قبل ازین حدیث نبوی صادر است که امارت
آل عباس تا قوام ساعت بین و زمان پاینده و جاودان باشد ازین پس فقیر دست امیر
گرفته بعمارت برده قفل خزاین کشاده از هر قسم زر و گوهر بر ایشان عرضه داد
که از هر جنس هر قدر که مطبوع طبع ایشان بود به پذیرند و برگیرند امیر از همت خسروانه
فقیر ممنون شده فرمود که از برکت دعا شما هر گونه دولت حاصل دارم و هیچ چیز را
نمی آرم مگر امید دارم که با اطلاق امیرزاده ها محبوس بر بنده منت نهی و هر همه را با تفاق
من حضرت سعادت دهی فقیر بپاس خاطر امیر هم چنان کرد و هنگام وداع گفت که دو تکه
این پیاله گاو جوهر بست لطیف و در خواص نهایت اعلی و شریف خانه طلائی افروز نقش

نورانی شود و هر جانوری که بصاحب این جوهر ده چار گردد از خط تسلیمش یک قدم برزده
تعلیق آن در گردن برای برص و جذام و صرع و سلام و کل امراض اعضای رئیسه و مردسه
وغیره را بخاصیت نفع رساند و در سموم و با استعمال آن بقدر یک سرخ در آب صرف
تیر یاقیست فایده دهد امیر خسرو می از غار مراجعت نموده انعمده را ده بار از رخصت اوطان
ارزانی داشت و نیله گاو را تکبیر داده از عهده آتش گوهر موصوف بر آورد و نهایت روشن
و شفاف که چشم از دیدن آن خیره گشتی و من بعد در شکارگاه هر نوع نخچیر که از پیش پیش
گذشتی همین آن جوهر لطیف بی حس و حرکت شده ایستادی تا امیر آنرا بدست گرفتی اکنون
جام بینکر آنچه از لطایف شکار بکار برده است اظهار مینماید حکایت از زبان
جام مینکر جام بینکر گفت که او را با منجو مانق علاقه اتحاد بچندین واسطه مربوط بود یکی آنکه
خاله جام منجو مذکور در عقد نکاح خویش داشت و ثانیاً دختر منجو مسطور بجام نامزد
شده بود و در قوم مانق وده رسم دو تیره داشتند که چوبی کلان سخت در میدان نصب
ساخته عالم سر و صنعت از طرفین بر آمده گرد می ایستند که سرگرده قوم تنها اسپ جولان
داده چوب مذکور را از زمین بیک دست کنده میبرد اشیا مشروطه از طرف ثانی بازیافت
واگر از عهده آتش نمی بر آمد وجه کردار خود ادا نمود روزی مردم مانق باهم سنجیده چوبی
بزرگ و طویل برپا ساخته بمن گفتند که اگر تو امروز این چوب بر کنی پنجاه کنیز و پنجاه اشتر
و پنجاه راس اسپ و پانصد هزار روپیه نقد از ان تو باشد و الا همین قدر ادا نمائی
من قبول ساخته از عهده شرط بر آمدم و گرد برد مرا آنجا شو دیده که در میدان ارا[illegible] من تنکرا

بنگار گوی سبقت بچوگان همت در ربودم تا که مرتبهٔ سیوم عمل مذکوره بمیان رفت باعث
از خالی غلبه و تفوق بمن حاصل بود طرف ثانی نهایت خجل و شرمگین گشته مقتضای فرط
حسد از حد و اندازه گذشته درخت خرنوب را روز دیگر سر شاخ تراشیده بمن نشانه زد
که آنچه در سه شرط سابقه از انها او شده یکجا در گرو همین چوب داخل ساخت خواهند
و من هم گز نشناختم که چوب از درخت زنده در بیخ و بن آن در زمین محکم و پاینده است
و با دستور سابق پس اسپ را مهمیز داده گرد برگرد چوب گردانیده کار بدان رسانیدم که گرو
از میدان ببرم درین اثنا برادرزاده ام کهرخان آمده التماس ساخت که جام صاحب در دار
ملک وایل خود در چوب شرط فسادی نماید من بنده و فدوی جام صاحب ام اگر سر
جانم فدای راه فدویت شود باک ندارم ٭ مصرع ٭ باید که وجود تو سلامت باشد ٭
من یعنی بنیکر کهرخان گفتم که تو فرزند و جگرگوشه منی هنوز از شجره جوانی ثمره نیافتی و از نهال
آمالی تمتع بر نداشتی باید که تو بدین کار صعب و خطیر ارتکاب ننمائی و ازین امر گران و خطر
ناک اجتناب فرمائی اما ان فرزند دلبند من که ولی عهدم بود بیدریغ رسم شجاعت
در عرصه جلادت تاخته چون در پهلوی بیخ خرنوب رسید آنرا در آغوش کشیده و برکند
آن چنان زور ساخت که از قوه دلیری و سرپنجه شیری آن شیر مرد هم چوب خرنوب
زبیخ خرنوب برآمد و هم کمر اسپ کمیت سواری کهرخان و هم کمر مشار الیه یکدفعه از میان
دو نیم گردید حضار محکمه در تعجب مانده غریو استغراب به آسمان رسانیدند و مرا از محبت آن
سرمایه جان آتش در روان در گرفت از فرط غم و غصه طاقت تصبر و ضبط خود ندادم

همگی قوم داده تخصیص من شمشیر کینه کشیده بسیار قوم مانق را سر از تن شان بریدیم و بقیه السیف
گریخته بشفاعت از خانه برآمدن حیا نموده برگشتم مشار الیه در خدمت سید دلیار غازی
شتافته او شان را بطریق جرگه نزد من بر داشته آورده با استدعا سید موصی الیه از من خط
امان دریافت و این امر را غنیمت پنداشته و مهلت وقت مغتنم انگاشته تمام قوم مانق
خانه کوچ کوچیده نزد دری کهرتی فرمان روای گور دوسپا پور مشرف گردیده نمک خود
را در کلوی او انداختند ری مذکور تعلقه لعل سوهارا در خرچ دانه اسپان شان این عطا ساخته
با بیطرف دریا گذرنیده باطمینان و تسلی بکفایت خود نشانیده منجو قوم مانق و برتل امیدگان
کلان متصل مکان لعل سوهانرا که به ته تهیر مشهور است درح اقامت انداخته نشسته
و قلعه بستند که تا روزگاری برین وتیره گذشت شبی پیش من از هر در سخن می پیوست
لارک نامی شکاری بیان کرد که او بر اشتخوری که تیار کنانیده جام بیسکر ست هر روز
برای صید گورخر دام می نهد در آن میان اسپی می آید که تا کره چرخ اثیر بحرکت درآمده
اسپی باین شوخی در میدان جهان جولان گر نشده من با وگفتم که در اصطبل من رفته
نگاه کن که اسپان من مثل او نیند یا از و فایق تر لارک برخاسته اسپان طویله دیده باز
گردیده آمد پرسیدیمش که آیا از اسپان من کدام یکی بپسند تو نشسته او فی الفور گفت که بجز این
اسپ خاصه شما فقط یک سم و آن توان دانست بنابران اشتیاق من بتسخیر آن از حد
افزود دیبی لارک مذکور را همراه برداشته بر اشتخور رفته بر درختی که در کنار چشمه رسته
بلند گشته بود بالا برآمده منتظر و متربصه نشستم و دفعات گورخر پی در پی بر آب رسیده نوبت

نوبت بنوبت آب خورده میگذشتند بعد چندی یکدفعه گورخر بر آبشخور رسید بهیئت موصوفه
دران حلقه بیامد و باب خوردن ایستاد من شاخ درخت بکنده بر پشت اسپ افگندم
و اسپ مذکور آب ناخورده رمیده و دویدن بنیاد نهاد و دیگر بته از چشم نهان شد بعد
فرصتی باز گشت من بنگر از شاخ دیگر شکسته بر پشتش انداختم اسپ مذکور زیاده از سابق
رم خورده بگریخت باز سیوم بر پشتش همچنین معاودت نمود درینوقت آب خوردنش مهلت
دادم و من هم بخانه مراجعت ساختم روز دیگر از غایت شوق یک لگام با خود گرفته
بر آبشخور رفته بدستور فراز درخت نشستم اسپ بو تیره مالوفه وارد گردید من از فراز نخل
دیر درزه در شاخ بران فتاده هرگاه از لگد دو متواتره اورا عاجز و عرق عرق
دیدم خود از درخت بجست بر پشتش سوار شدم و آن حیوان بیرون که گاهی تحمل برگ
کاهی ننموده بود از رکاب مرا استنباط آسمان بر خود دانسته چنان قطره زن گردید
که باد صبا بگرد دنبش نمیرسید اگر کوه پیش آمدی یا دریا خواه چاه برابر از همه بلا مگس پرواز
کنان گذشتی من درچنین رکوب لگام سختی یا یالش را گرفته خود را تمام چار و چهار قائم
و ثابت داشتم موکلان قضا و قدر او را اکشان کشان بدو پاس بعمل خود ها نزد
رسانیدند من همینکه دار و آباد گشتم و خود را بصد لطایف از عالم حوش آوردم نگاه
ساختم که مردم قوم مالوف بکار بار پیکر دند بواسطه رفع حیرت نیایش شناختم کاربر
ناهی شبان ماده گاوان خاصه منجو مالوف مراهم دانسته پرسید که ما چاهم بنگر مینا ئی
درینوقت مرا ؛ مصرع ؛ نبود از ریست گفتن هیچ چاره ؛ بس بگفتم لی این بنگرم

آن شبان از سر صداقت آب در چشم گردانده گفت که ترا بدین حالت که آورده من بعد که
طاقت سوال و جواب مراندید عنان اسب مرا کشیده بخانهٔ منجو رسانید و خاله مرا خبر داد
باقتضای استعجاب پا برهنه باستقبال شتافته فی الفور مرا دریافته بخانه اندر برده در جای
مخفی نشانیده و آب و طعام لذیذه خورانید و اسب مرا او بدیگران محفوظ نگاه داشت وقت
شام منجو مشار الیه که در خدمت رای کهر رفته بود مراجعت نمود خاله و منسوبهٔ من پیش او نشسته
بیک وضع انتظار و ملال خود دیرنشین او فرموده بود که هرگز بوجهی ملال دختر خود منسوبهٔ
من احوال نمیکرد بلا اهمال استفسار ساخت که امروز پریشانی خاطر شما از کدام کار است
آنها از منجو عهد و لفظ گرفته گفتند که حاکم پینکر بدین صورت در اینجا وارد شده اکنون
درباره اش صلاح تو چه اقتضا دارد منجو بدل خود اندیشیده پاسخ داد که ورود حاکم
منت بجان و از تایید بخت مصور در این ملاقات دهند انشاء الله تعالی در طریق
خدمتش تا سر و جان دریغ نخواهم کرد خاله من او را از من نشان داد او بپای سر
و دیده بپاس ادب سرداری سر بپایم نهاد من آغوشش کشاده معانقه اش
خاطر حزین را خورسند ساختم او بدانچه درخور ملک تصور نگنجد تسلی و استمالت من پرداخته
بعده مقتضای مصلحت مرا گفت که شما یکروز روپوش باشید من بسفید ریشان برادری
حکایت حرف دربار عام طلبیده شما را خواهم دید من خود از انتظار کار بستم
و او حسب المیعاد از یکی اعیان ایل خود مشورت استصلاح نمود که انکسیکه خونها ریخته دود
از دودمان برانگیخته و از خانمان آواره و سرگردان کرده باشد و باز بر کلیم بیاید صلاح شما

صلاح شما دانایان چه اقتضا نماید که در باب او عفو بهتر یا انتقام یکی اشارت
بهبند کرد دیگری بقتل سیومی به بستن دست و پا بریدن چهارمی در پوست خر کشیدن و علی
هذا القیاس هر همه در انعدام و هلاک میکوشیدند مگر یک شخص سفید ریش که معتبر و بزرگتر
از همه بود بحسن تقریر فرمود که بلحاظ ننگ دروازه رسی از اعاظم خصایل و مکارم
شمایل ارباب جلایل است * مصرع * در عفو لذتیست که در انتقام نیست *
دانشوران محفل بر او آفرین خواندند و زیاده از همه منجو این سخن او را پسندیدند و بر روی
صوابنمای او شاباشش گو گردید پس انجام بران شد که جام بشکر در خانه او بدین تقریب
عیدراد رسیده است در مجلس طلبیده به تعظیم و تواضع تصفیه و تسلی او نموده شود بنا بران
مرا طلبیده نشسته بتکریم و تکریم معانقه ساخته باظهار اشفاق و توجه بی اندازه پرداختند
و بعد از انکه جو بنا اتحاد از خس و خاره و خاک و غبار دو بنا ثنینت مصفا گشته آب رفته باز
بجو آمد صلاح منجو مقتضی بران شد که شادی کتخدائی امرا بوجه احسن زیب و جامه پوشید
اما من ازین امر پهلو تهی کردم که انجام شادی بدین وضع جدید کی میان ما گوشها
طرفین است لهذا امیجا دلبسته بسمت قلمرو خویش باز گشتم و چون حسن و جمال دختر
منجو منسوبه من مثل خورشید اظهر و کلبانک آن از ذکر جمال شیرین حلاوت انگیزتر
در شهره همه که من بکابان خود دعود نمودم رای که از راه بی از رمی اصلا ننگ دروازه
نشینی قوم ما ملحوظ نداشته بتقاضای بطالت دین و دولت آئین ظالمی نموده بزور
هوای بقدر ده هزار سوار و پیاده بهر منجو فرستاده پیغام فرستاد که اگر او دخترش

ارسال سمت کور نماید این لشکر در جنب سود چشمش تا باز آیند والا در حوالی حویلی منجو
مسطور احاطه ساخته نشسته نگذرانند که یک جانور پرنده از اندرون به بیرون رود
یا از خارج داخل شود هرگاه لشکری را که مرادر تعاقب سوها نرا گردید منجو اتفاق از انها
خبر شنیده در این امر بسیار سنجید لیکن برادری او از ادای نسبت دخترش جواب
صاف داده نثار نقد جان در طریق ننگ و ناموس آسان دانسته کمر همت بسته مستعد
مقابله نشسته تا مورین رای که طرق و شوارع دخول و خروج بر اینها مسدود کردند
دختر منسوبه من بمقتضای نجابت و شهامت بر پدر واقعه اندیشید که مناکحت او
غیر از حاکم جنگی جایز نباشد که بر نجیرت جان هم برود مضایقه ندارد در این صورت
نجیبه نامی غلام خانه زاد خود را گفت که تو از طفلی تا این وقت از دولت ما پرورش
یافته هر روز امروز با تو کاری دارم باید که حق نمک بجا آری او قبول کرد پس دختر منجو بدگور
تبدیل لباس ساخته خود را بصورت شبه در مقابل مردم آراست و غلام خود را هم بدان
رخوت آرایش داده دو جوال و دو زنبه چرمی برای روپوش گرفته و دیگر از اسلحه و امتعه
وجواهر نفیسه و مقداری کم اشرفی بینها در جوال ها افگنده دو نفر شتر خاصه که از جماعه
ذلک در رفتار ره بر داشت بار فوقیت داشتند از کله طلبیده وقت شب از خانه
برآمده راه کجا به سر کرد لشکریان رای که رسیدند که شما کیانید اینها در جواب وا نمودند
که منجو اتفاق از ازدواج دختر خود برای مشار الیه اختیار کرده ما را فرستاده است که روغن
بصابح وغیره مطلوب شادی بیاریم لیکن اینها از غایت فرحت با از سر شناخته تا باز ...

مصالح خویش نبرداختند و این شتر سواران از طلایه و قیاقی بدین بهانه که نشسته شتران
را گرم ساخته قطره زن گشتند خود آنکه بچه از روی کار افتاد و از قلعه بچه بانی بر نا سمت
کم شدن اینها فریاد بر آمد و اقتفی بتلاش و جستجو برخاستند و بهر طرف تک و دو ساختند
دران ایام از سمت لعل سونا تا چندان آبادی نبود و سوای شهر اوچ و بچه و مو مبارک
و شهر بهلوده و قلعه بهلی بجای دیگر آثار عمارت نمی بود اینها را از بالای قلعه بهلی
فقیر شناسی قریب صبح پیش آمده شتر فی ا و داده گفتند که اگر کدام لشکری قصد
ما عازم باشد با نها بگوئی که شتر سواران شبا شب از بهلی گذشته میرفتند تا هنوز
از دریا عبور خواهند بود فقیر بگو قی که از سپاه متعاقبین اینها در خورد و اینها استفسار
نمودند در جواب برطبق فهمانیده اینها کار بسته و شتر سواران بجز بیت از دریا گذشته
روز دیگر در حدود کنجابه پیوسته وقت شب بحکم گوزنث اندکی راه در میدان دشت
فرود آمده آرمیدند منشو بمن به کنجر غلام خویش فرمود که من در قطره زنی عرق کرده
طاقت نشستن و بیداری ندارم باید که تا من از خواب بیدار نشوم خبردار باشی این بید
بخواب رفت و طاسکی رو بین که آنرا در زبان هندی نکار گویند ببالین نهاد و دران سطا
کار پلیناس حکمست که نیا بیت طلبیت سازند و مضراب حقیقت دران باشد که هرگاه
حیوان یا انسان نفا حمله یک کرده بهر ین رود از صدمه رفتارش تا سک ند کور
آوازی کند که صاحب آن از صدایش بیدار شود و شبکیه مرد بیکر بر آسنگار سوار شده
نیم شب مراجعت باز گشته تا حصار شهر خود بود هم اتفاقاً در راه از دور آتشی نمودار گشت

گمان بردم که کدام قافله‌سالار باشند یا کدام مالدار باشد بدان طرف رهگرای گشتم منسوبه
من بآواز طاسک از خواب برخاسته مردانه تمام استقامت نشست و غلام او بهراسیده
در غار روباه بگریخت و آن روباه بچه‌دار بود بدان غلام در آویخته رویش را بناخن خراشید
و آن نامرد نبدهیت برگردیده باز نزد مالک خود آمد درین اثنا من هم نزدیک رسیدم
آن نامرد مردهیت برمن بانگ زد که تو کیستی و بچه مطلوب چرا آمدی اگرچه قوت سامعه
من دریافت که آواز زنیست اما استقامت او پای رفتنم بند ساخت و در جوابش گفتم
که من فلانم برین تقدیر او غلام خود را فرستاده حقیقت را مفصل برین عرضه داد
من علامات و آثار رسیده مطمئن گردیده بخانه‌اش آوردم و بران اسپ که مراد دریاب
از مکان من بطبل سوار آورده بود دو کاهی در راه مانده میشد و بر پشت او سوار شده
هیچ وقت از دشمن نمی‌ترسیدم درین زمان نیز آن اسپ ارتکاب نموده بچهار
سوار چهار زره‌پوش خونخوار دو اسپه تاخته در بستن باهم معدوده فایز لعل سوها نرا
منهزم ساخت و قوم و قبایل و عشایر آنرا از بند رای که مستخلص کرده باز بجا و مکان شان
آورده آباد ساختم چون استماع حکایات غریبه امیر واسطه فرحت و خرمی ماست از مکارم
اخلاق امیر ترصد انداریم که دیگر نیز از آنچه شرایط شکار آورده باشند بیان فرمایند
حکایت فیض طویت از زبان امیر جام محمد جیهنه خان امیر جام محمد جیهنه خان
شکر بلبل زبان را در گلستان بیان قسمی چهچه سنج فرمود که من بهنی امیر بعادت مستمری
بهیئت شمشیر و ترکش و بندوق برکمر بسته در خانهٔ زین اسپ مذکور نشسته در قطاع

در اقطاع ملک خویش بقصد شکار گرد گرد میگشتم روزی در کوهستان میرفتم دیدم که
که سواری دلیر بر اسپ چون شیر پیش میرود و اسپ من از او جلدتر بود چون نزدیک او رسیدم
گردن خم کرده مرا دید و گفت یا امیر محمد جینه خان السلام علیک من حیران گردیده پرسیدم
که مرا چون شناختی جواب داد که آثار تو از خورشید مشهورتر است من از او استفسار کردم
که تو چه کسی آن عیار زیرکار بر پای اسپ من نعل وار گوشه زده وا نمود که اولد است
و همواره گله های شتر وغیره از راه تا در پایان کوهستان جمع کرده می برد امیر هم شکارها
عمده میکنند و بجز او فرد انگشت نمای عالم است چه باشد اگر با او اعانت نماید من هرچند
که غصب مال بیگانه ممنوع و غیر مشروع نپنداشته با بیداد انتزاع مال و ملک احدی
از بدو شعور الی الان مرتکب نشده بودم فریفته جمال صورت و حسن سیرت او گشته از
خرد ترک رفاقت گفتم بیت * چشم او نگاهی کرد و لعل او حدیثی گفت * هوش
چیست بیخود شد بیخودی بهوش آمد * غمزه انگیزان ترک پری رخسار از یک نگاه جادو کرد
دل از پهلوی من میکشید لاچار در پی دل مبتلا میرفتم بعد قطع مسلکی راه ایستاده مرا آواز داده
که یا امیر این شتر سوار که از عقب می آید کدام است من با او تسلی دادم که این جوان از
همراهیان ماست سارا نام دارد پس گفت که من هفتاد دارم اگر رفقاء من صد باشد
با یکی رصد من از مال فروخته بالمناصفه بوده خدمت نیز بقدر آن همه مردان تنها نمایم
شاید امیر فرماید که ما دو سواریم و هنگام تثلیث و تقسیم ثلث غنیمت بمن ارزانی فرماید
در صورت اجابت تخصیص حصه غنایم برفاقت من پردازد والا راه خویش گیرد طریق

می‌نمبت و پیش من امیر بتکلیف نه غزال شیر صولت پهلوتهی نساخته بطلا و نقش
تن دادم تا شب بیشتر راه بمقراض قدمین قطع کرده چون ده فرسخ از حدود راجه بهیم
باقی ماند از اسپان پائین شده شب در صحرا بسر بردیم سحرگاه که ترک چینی نژاد مهر بر خنگ
فیروزه رنگ فلک برآمده گلهٔ آهوان نیز پشم کواکب ها را حیران ساخت من باتفاق آن
ترک غارتگر متاع صبر و دین در خانهٔ زین نشسته بحدود راجه بهیم تاختن آوردیم
گلهٔ شتران از دور دیده شد تا سواران ساربان گور را متوقف فرموده بر شتران
حمله فرمودیم و بسیار جانور اشتر که در احاطه آمد در پیش گرفته حاوی گشتیم در دم نزد
ساربان پیوسته با و خبر دیدیم که از ما بیشتر می برده باشد و با سواران تعاقب غنیم بسته
بجنگ شده آهسته از پس میرفتیم بعد از فرصت که ما نیز مقداری راه طی نمودیم یکصد
چهل سوار زره پوش از عقب رسیده بجهالت جوشیدند نه غزال شیرشکار در مقابله
شان ایستاده تیری از جعبه و کمان از کیش برآورده چنان بخطا زد که سواری
را از میان افتاد اتفاقاً اسواران گروه آن اشرار کفار بدو همراهیانش برد در
مقتول دایره بستند آن مدار مرکز جوانمرد اسپ جلادت جهانیده خود را بمن رساند
و از جوش شجاعت بر زبان آورد که اگر در برابر یکصد و چهل اس فی الفت یکصد چهل
تیر در ترکش دارم و با تیغ بان فا فرد دستم که هرگز شمشیر بیجا نبود در معهد پنج زهرا
بشمشیر خارا گذار با خود همراه دارم پس ان شاء الله تعالی نخواهم گذاشت که دشمنی
از من گذشته با مبیر او نیز ده آسیب و بهو مرا بر خاک ریزد من امیر از شنید سهو بجلد

تقلید از آتشی در نهاد گرفتم و بر دید فی الجمله تجربه از وا نمه مبالغه اش تصدیق پذیرفت و تشخیص
لطافت بدن و صلابت دل او در سلسله صد گونه استغراب بود * بیت * غزال و شیر
صولت سرو بدست * پری روی سمن بوی که دیده است * من بعد که بطرف منزل مقصود
کامزن گشتم احدی از اعدا در عقب نرسید چون منازل کوهستان طی کردید آن جوان
رعنا شمایل بزبان ابرو وا نمود که اکنون بسمت جنوب عازم میتوان شد و امیر مصوب
صوابش مال بغنیمت خواهد فرمود غنیمت را درینجا قسمت باید داد سار امهر آهسته
بمن گفت که مرد یکسوار است ما دو جوان مردیم ثلث مواشی مفروزته باو کرامت ساخته
دو حصه خود باید گرفت آن نوجوان تیز هوش زو عقل اندیشیده مایان فهمیده
از غضب چون زلف خویش پیچیده بلفظ آورد که اگر چه بنده وقایع موجب ترغیب
قلوب مخالفان است اما دیگر اسلحه که بیشتر هست بر صلاح از انها که بموجبی امیر در آید
جداگانه بیازماید من که سابق بر حال آن بت نازنین نام خدا خوانده پروانه دل را
بر شمع شب افروز رویش شیفته داشتم بر طبق خواهشش او رضا دادم آن نرگس
بینای وده نهر نیشتر بطریق تواضع در خدمت من گذرانیده باقی را بالمناصفه تقسیم
گردانید من نصف خود را مصحوب سار امهر جانب مستقر الامارت فرستادم و حریف
من نصف مواشی در پیش اسپ نهاده روان گشت از انجا که عشق آن سیم تن سنگدل
ناخن زن خاطر و در استنباط حقیقتش اشتیاق مالایطاق داشتم ابداً عقبش نگذاشتم
و بر فاصله دو تیر انداز از وی بیشتر میرفتم تا رسید بجای که مردم بوی طالب شده با او ان نشسته بودند

آنهمه اشتران را برآنها حسب تفریق ارزانی ساخته مانند سریع السیر گذشتند + ابیات +
رسیده آمد بکنار مرغزاری + درو چون آبحیوان چشمه ساری + ز رنج راه بود
اندام خسته + غبار از پا و تا سر برنشسته + بگرد چشمه جولان روز ما نی +
ده اندر ده ندید از کس نشانی + فرود آمد بیکسو بارگی بست + در اندیشه بر لطافگی
بست + چو قصد چشمه گرد آن چشمه نور + فلک را آب در چشم آمد از دور +
پرند نیلگون اندر میان زد + شد اندر آب آتش در جهان زد + عجب باشد
که گل را چشمه شوید + غلط گفتم که گل با در چشمه روید + در آب انداخته از گیسوان
شست + نه ماهی بلکه ماه آورده در دست + ز مشک آرایش کافور کرده +
ز کافورش جهان کافور کرده + من هم در آن مرغزار پیوستم + تمه + طواف
کرده در فیروز گلشن + بگلشن دیدم آبی صاف و روشن + چو طاوس عقابی
بود بسته + تذروی بر لب کوثر نشسته + زهر سو کرده بر عادت نگاهی +
نظر ناگاه بگشادم بماهی + عروسی بود چون ماهی مهیا + که باشد جای او
بر ثریا + نه مه آئینه سیماب داده + چو ماه نخشب از سیماب زاده +
همه چشم ز چشم آن گل اندام + گل و بادام در گل مغز بادام + چه دو اصل
بود او در آب گلرنگ + همان در رود همان آب و همان رنگ + ز هر سو شاخ
سنبل شانه میکرد + بنفشه بر سر گل دانه میکرد + چو برفرق آب می انداخت
از دست + فلک از ماه مروارید می بست + اگر زلفش غلامی کردکاری +

کاری ⁂ که دارم خفته بر هر سوی ماری ⁂ نهان با شاه سکینت از نیا گوشش ⁂
که مولای توام حلقه در گوشش ⁂ پس خوده و اسلحه او برگرفتم و اسپش را در تصرف پذیرفتم
آن مهر سپهر جمال فی الحال این آواز داد که یا امیر من دختر راجه اوتم والی اوجلی ام و با خود
عهد داشتم که هر که مرا تن برهنه ببیند او را از زناشوی گزینم اکنون امیر خوده مرا این مکرمت
فرماید تا خود را پوشیده از چشمه برآیم و همپای شما عزیمت دار الاماره ایشان نمایم هرگاه
این قول و قرار استقرار یافت رخوده از دور بسمت او انداختم بچابکی و چالاکی نزد در کشید
سوی این شتافت من بهزاران شادی و فرحی مراجعت ساختم و در جهانگیر بازار تجربیت
و فرخندگی رسیده بر وفق آئین و دین بسمن بداب شرع متین با نکاحش بپرداختم بیت ⁂
شکفتی چو بستم بدو راز بی است ⁂ گران داستان در دل هر کسی است ⁂ و بعد از زمانی
سمتری از ان گلرخ سپهری آوردم چون بلبل گویا و دهان عنبر بو با انوار عظمت شهری
از ناصیه همایونش پیدا و آثار حشمت و دلیری از پیشانی مبارکش هویدا بود مرا از دیدن
ان ثمرة الفواد خانه آباد و دولت و کار بر مراد گشت چون هفت ساله شد فنون سپهگری
و قواعد اسپ تازی و نیزه بازی و گرز اندازی و تیر اندازی و رسوم میدان شکنی و شیر افکنی بیاد گرفته
سرآمد گردان آوان گردید چون او اکثر بشکار شیر پرداختی نام برادرانش محمود خان را
مسمی ساختم محبت من نسبت بفرده پسر دیگر باو بیشتر بود که دمی بی مشاهده جمال جهان آراش
از اینش تسکین نمی یافتم و گمان راجه اوتم که در دست والده شیر خان من کار رسید پیکان
تیرش اینقدر بعرض و طول داشت که نامش هم آثار آرد بران ترا انجنشا عاظم سپاهیان والا

سنده بحکم استجابت برای دیدن آن کمان آمده جهت کشیدنش مرا تکلیف میکردند از من
کشیده نمیشد شیرخان در ده سالگی باسانی میکشید روزی مشار الیه در تغال گاو میشان
توقف ورزیده و عبد الله داروغه نیز بجهت منتش استعداد گزید درین اثنا شبانی از پیش
رسیده بابراز در آورد که دو شیر کلان در میان گله گاو میشان امیر افتاده دو راس
گاو میش را عدد را افگنده میخورند شیرخان بکوشش جوانی برخاسته نیمچه شمشیر بدست برداشته
بجهت شیر اندیشه متوجه بشکار شیر گردید عبد الله هم در رکاب روانه شد شیرخان بشیر مقابله
کرده نیمچه بعلکشا به پهلویش زده از پا در آورد دیگر هنگام افتادن پای شیرخان را در دهن
گرفت و او هرچند که هر دو فک شیر بدو دست از هم جدا کرد لیکن پای او تا ساق از کار رفت
و عبد الله شیر ماده را از جان گشت هر دو بر تغال باز گشتند من با صغار این خبر از غایت
محبت سوار شده بدیدنش محزون گردیدم و هرچند که بمعالجه و دفع سمیت و استعمال مراهم
جراحت اطبای آن سرزمین را فراهم آورده توجه و مساعی ورزیدم هیچ دوا با و فایده
نمی بخشید تا که بجوار مراحم رحمانی تقرب گزید رحمه الله علیه مدفنش ظاهر شهر جهنکار بازار
است

در بقیه اوصاف امیر محمد چینه خان جلایل شمایل و شرایف خصایل

امیر محمد چینه خان زیاده از آنست که قلم بریده زبان ببیان آن مبادرت نماید
احسان او بر عایا تا بحدی بود که از تجار هر صد یکروپیه وجه زکوة در مستقر الاماره
گرفته نشان نوشتی تا احدی بجای دیگر در قلمرو او چیزی نستاندی و هر یکسال تجار
از تعلقه اهتمام خود بسلامت در تعلقه اهتمام دیگر رساندی و هر جنس که کسی از صد روپیه

صد روپیه کم خریدی زکوة و حاصل آن بالکلیه باز بخشیدی و در محافل مزروعات از بعضی
معاملات عشر و بعضی ثمن مجوز بود دیگر پیاده سرکار در دیهات نرفتی و هر کس که باج او گرفته
در حضور آوردی ازو پرسیدی که آیا از مردم قرض نداری و دختری بخانه تو نمی‌باشد
خرج عیال المقدار کفایت معیشت یا بیش تو موجود است اگر او عرض کردی که من ازین
حوایج استغنا دارم پس وجه خراج او داخل خزانه خاصه شدی والا باز بنده مسترد گشتی
ا با برکت حسن نیت او در جهات غلات وغیره نباتات توفری بودی گاهی در عهد امارت
او قحط نیفتاد و در اغلب محاصل سرکار او از کار ریشان وارزوانه یا ماده گاوان می‌بود
اسپان را بسیار عزیز داشتی در اصطبل او قاعده بود که اسپ ماده‌ها از هر رنگ بقدر
یکصد خواه دو صد خاصه اصیل تیز رو دراز نفس قوی بازو مهیا ساخته علیحده علیحده در
طویله‌ها بستی و در تواضع تا بدرجه عادت داشت که با وجود این مقدار رایات و سروری
اگر کسی در خدمت او سلام آن کریم الطبع سر وقار برخاسته بتعظیمش توجه فرمودی
و هر که با امید توسل در خدمتش رسیدی بسلک ملازمانش با پرسیده منتظم گردیده و در
شجاعت او ضرب المثل عالم است که تن تنها با لشکر کفایت کردی و سخاوت او نام
حاتم طای طی ساختند در ولایت خداداد او فقیر از غنی استغنا بردی + بیت +
ندیده و نه بیند دگر روزگار + سواری علی تیغ چون ذوالفقار + و چون گل زندگانی
این جام محمد علیه خان ببرگ ریز خزان اجل بمرض طبعی از هم ریخت و فلک دورنگ
به صرصر حریف گرد فتور از بوستان جمعیت ایشان برانگیخت هنگام نزع وصیت کرد که

دستار امامت با میرزاده محمد مهدی و کتاب حمایل قران مجید و تسبیح که بواسطه تکمید و تمجید
و مصلا و مرقع که از خلفای آل راشدین در خاندان ایشان تبرک مانده و هر یک از خلفا
کرام بدان تیمن و در وقت انجاح حوایج بدان تمسک می جستند با میرزاده داود خان
ارزانی باشد و روایت صحیح در سبب رحلتش نیست که غلامان خانه زاد درای و هر اخسر
امیر کله‌ها کاو میشان برای شیجور متعلقه امیر آورده آب میدادند بسیار امیر بنابر تنگ‌ظرفی با نوع آماد
آنها با بسیار اطمینان امید کفنش را نشنیده عمداً باد می دیدند این کوته اندیشان از عقد اول
گذشته سقط گفتن گرفت غلامان را که اشتعال الیه بعد تحمل و تصبر تمام لاچار شده بمجاز
او بر داختند قضارا آتش فتنه شعله زدن آغاز کرد و غلامی که خاصه را که مومی الیه
و همشیره حرم محترم امیر بود از دست بسیار اندکور ناحق کشته گشت مخدره حرم عصمت با استماع
این واقعه رنجیده بسمت خانه والد خویش عازم و در زورق نشسته از دریا میگذشت
امیر بشنیدن این خبر بحکم محبت و تعشق بی اختیار با استعجال بر اسب دریای بر آمده روان
گشت خواست که اسپ را چون فریدون بر آب زند سایس عرض کرد که اسپ از سه
روز بشدت زکام دارد و روزهاست که دانه نهاری نخورده صلاح خیرخواه مال اندیشان
در آنست که بسوار کشتی از دریا بگذریم فی الحال منزل کشتی حاضر آوردند آن نوح وقت
فی الفور در بحر در آمد هرگاه در عین طوفان موج خیز و در ورطه تشویش انگیز رسیدند بیرون
سواری امیر بر روی کشتی نشسته و آشوب لکدهای متواتر زده فرش کشتی بشکست و کشتی
در تلاطم فرو میرفت ده کس از خدام امیر که با بالغ عنان و گردن و دم اسپ استمساک

استمساک نمودند بیاوری خضر حیات بساحل نجات پیوستند امیر هرچند که با و سار
و اعضای اسپ وا توابع چند منگاران و ناخدایان تشبث فرمود از مشیت خدای عالم
قدرچه دستش هیچ تدبیر قادر نشد کوشش ها بشنا از ان ورطه بلا بر آید عافیت باو آشنا
نگشت و مثل یونس در شکم ماهی درون رفت و آن سقوط و حقیقة بلاحظه این حالت
نقد جان در راه وفا نثار ساخته خود را بلا دریغ در دریا انداخت امیرزاده بوضوح
انقضه عجیبه ای دریک شنافته بیت هر دو از شکم آل نهنگ بعد چهار روز بتلاش تمام
بر آورده تقدیم شروط نماز جنازه و بعد استقامه و تجهیز در ظاهر کنبانیه تدفین شان
پرداختند رحمة الله علیهما قول صاحب تاریخ میان غلام شاه خان مؤید روایة
آخرین است و آن گوهر شریف که از بطن نهنگ بر آمده بود و هر وقت در بازوی امیر
میماند و شمشیر ایشان در دریا اگرچه بسیار جستند کمتر یافتند گویند که آن شب انگوهر
شب چراغ در قطع نهایت مربع بود و لطیف و در وزن زیاده از هفت مثقال
طلی بود و آن شمشیر از کمر مهتر سلیمان علیه السلام انتقال کرده در زمان محمد مهدی بن
ابوجعفر دوانقی بخاندان عباسیه عالیه رسیده و در اصلاب ایشان تداول یافته
با میر محمد بیسنه خان مرحوم مفوض گردید و انیکه راویان و شاعران کنند اظهار
مینمایند که شمشیر مذکوره امیر مغفور بعهد [illegible] پسرش و او بکلهوره فرزند خود بخشید عاطل
محض است [illegible] امور ایشان [illegible] که این مختصر تحمل ان ندارد
پیداست در حلت او تحقیق رسیده [illegible] سال بعضی از بن [illegible]

متجاوز نمی‌پسندد والله اعلم بالصواب رضی الله عن آبائه القصه بعد ارتحال امیر
میرزو چندی فیما بین اخوان و اهل ایشان پرده موافقت برروی کار ماند لیکن محمد
مهدی هم بجلدی درگذشت اکثر اعراب در قالب اتفاق با میرزاده داود خان در آمده
از رفیقه حسن سلوک ایشان گرویدند در طلب اقدام املاک خویشان و برادران او و دیگر
با میرزاده کلهوره اتفاق و تعلق گزیدند در ینصورت شورشی در میان ایشان بهم رسید
و امر جمعیت هم بنا بر تواتر اسباب آشوب در تعطیل افتاده و در مخالفان اطراف
که متربص همین فرصت بودند و لوله عظیم برخاست و هر یک از فتنه جویان هنگامه
لشکر آراست میرزاده کلهوره بغرور جوانی عرض خیراندیشان نمی‌شنید میرزاده
داود خان رنجیده مع اعراب از پرگنات ملکیه پدری سمت دیره جهانگیرخان قوم
بلهیا مالک شهر دیجی که از مدت‌ها با ایشان دوستی‌ها داشت نهضت ورزیده آن
خجسته نژاد شرافت نهاد باقتضای نجابت و پاس دوستی‌ها از استقبال و هر گونه
تواضع متعهد در خدمت ایشان قصور نساخت و کمترین کمینه اسم خود از
دست کشیده بخدمت ایشان داد که تعلقات ملکیه او ملک ایشانند بهر قدر زمین آباد
و غیر آباد که مرضی ایشان خواهد بجایگاه روانه مهمانی کرده ام میرزاده در جواب فرمود
که بفضل خدا اموال و جانوران همراه داریم زمین غیر آباد میخواهیم که باستطاعت
خویش آباد توانیم نمود دیره جهانگیرخان بر منهولی سعادت عنان اختیار بدست ایشان
سپرد و کسان میرزاده زمین بر عمال و اطراف مغرب شهر دیجی پسندیده شد هی تشیبا

بترتیب خوش طرح انداخته به بنیاد موسوم ساختند و مساعی عرق ریز در احداث چاه
و کاریز و شکافتن بیشه ها و آبادی هر نوع زراعت پرداخته مزروعات هر فصلی بطور
خود کاشته بلا مزاحمت غیری حاصل می برداشتند. در بیان احوال امیرزاده داود خان
تا نهایت احوال محمد فیروز خان بطریق اجمال. درین ایام فرزند سعید
مسعود نجابت امیرزاده داود خان متولد گردید. امیرزاده او را محمود خان مسمی ساخت
چون مدت عمر رای دهرا سپری گشت جمعیت امیرزاده کلهوره خان برهم خورده بود
درینجا هرکس که می آمد طلب نان میرسید لهذا متعلقان امیر محمد حنیف خان مغفور
جوق جوق در خدمت ایشان جمع آوردند. کار زراعتکاری و مالداری بالا گرفت آسایش
درست روی به رواج پذیرفت. بعد انتقال داود خان معاش محمود خان و بعد از
رحلت محمود خان گذران محمد خان پسرش به آن طریق منتشی گشت. و نبیره داود خان
فرزند محمد خان مسطور بسن بلوغ رسید و مقتضای فطرت بلند طبیعت ارجمند از قلت
محاصل و کثرت مخارج به تنگ آمده خواست که از شهر بجای دیگر تحرک نماید
اما دیده جهانگیر خان خورد همت و مساعیت رخصت نداده جهانگیر در مساعده افزود
ایشان را اعتقاد قوی داشته از دولتخواهی و دوستی خود مسرور ساخت و درینجا بودی
مسعود نجابت داود خان ثانی پای سعادت نهاد و آن مهتاب فلک سروری بچهارده زمان
تسمیه یافت و بعد از انکه آن هلال افق سیادت بدر مزید سعادت و بهای جهانتاب منور ساخت
داود خان آن ماه را در بیت الشرف قبله برج مشتری طالعی از ازدواج و اقتران بخشید

دیگر اولاد داود خان از عدد ستاره افزون بود و چون عمر ایشان از دو صد سال
تجاوز یافت دهم سن ایشان و این سلسله علیه نماید فلهذا همه اعراب خورد و کلان کلهم
که ملازم رکاب ایشان بودند ایشان را بهمه وجوه کلان‌تر دیده گشته به نهایت ادب
و حرمت داشته جد خویش میخواندند بنابران اغلب اصناف این سلسله بهیه از قدیم
و جدید و سابق و لاحق نسبت باسم شریف ایشان ابدالآباد افتخار دارند خداوند
کریم حیدر خان را پسری کرامت فرمود که علامات صلاح و تقوی از و ظهور داشت
محمد صالح نامزد ساختند این مرد نهایت نیک سیرت و بجوهر صواب متحلی به نهایت
متعبد بود و اکثر شب از شام تا سحر بیک پا قائم ماندی و در زینه روزه داشتی مشتاقان
این خاندان او را قائم اللیل و صائم النهار خواندندی بعد رحلت داود خان حیدر خان
چشم مکنیان بجمال با کمال ایشان منور گشت ایشان را در سن شیخوخیت و پیری با ثمر
التجای نیم شبی و دعای سحری پسری آمد بهیبت خشمگین که نشان جلال از پیشانی او ظاهر
در صورت محمد صالح خان بمطالعه خطوط خشم و تندی از ناصیه‌اش به هیبت خان
مسمی فرمود و چون این صاحبزاده بسن شباب رسید متاهل گردید فرزندی او را بهکر خان
نمودند و او را قادر جلیل پسری بخشید بنهایت قوی هیکل که نور سعادت و شجاعت از
چهره‌اش می تافت میرزاده بهکر خان او را به بهادر خان نامور ساخت و بعد از توجه
بهکر خان بفردوس جاودان خاطر گرامی بهادر خان تقاضای آن نمود که از
تعلقه بنیاد آمد هر چه متعلقان او بشود پیش ابدال خان ابره که در دولت ما ملک ... از

و ملک از اولاد ودیره جهانگیر خان فوقیت دارد تحرک باید نمود طیب خان بن ولیداد
بن جهانگیر خان ثانی بن ودیره معلو بن ودیره هاشم بن ودیره جهانگیر خان اول با اهل
و عیال خودش هرچند که بدستور مرضیه اسلاف از آرزوی تمکین ایشان به بتیا دریغ
نکردند و عنان اسپان و زمام اشتران ایشان گرفته بصد تلافی و تواضع التماس ساختند
که توقف ایشان نزد ما سعادت عظیم و تقویت بزرگ است اگر تشریف فرمای شهر
بتیا باشند طیب خان به آنچه در لرکان دارد خدمت خواهد نمود اما بهادر خان لاچار
بواسطه عسرت معاش از آنجا سوار شده جانب شهر ماده که مستقر ودیره ولیداد خان
بود متوجه شد ودیره مشار الیه باستقبال شتافته ملازمت ایشان دریافت و بمقتضای
نسبت همایون مقدم ایشان گرامی پنداشته از ضیافت و مهربانی و دادن زمین آباد
و غیر آباد قصور نداشت و در هر وقت استرضای خاطر ایشان بجان منت می انگاشت
و در حدود ماده که ایشان و آل هاشم شهر و دیهات اجداد شان فرموده اند تا از آن تا هنوز
برقرار است بعنایت الهی ایشان را فرزندی متولد شد که تیمناً بنام جد ایشان بهکر خان
موسوم ساختند اهل ایشان از نسبت معاش بتیا فراغتی بهم رسانیدند لیکن چون آوازه
جمعیت ایشان سامع افروز دیگر منتسبان این دولت گردید از هر جا که هر کس می شنید
باقتضای خدویت اسلاف دویده بخدمت ایشان می رسیدند و بهکر خان خود را
بتایید خداوندی باب فرزندی مستطاب در ساعت نیک تولد یافت تبرکاً بنام محمد شریف
ملقب گردانیدند بهادر خان و بهکر خان از کلفتات این سرای فانی احتفاظ پذیرفته

بوقت موعود بدار عیش وایمانی استقرار گرفتند محمد خان به تمهید مراسم ترویج رونق
رطیبین از هدیه با قران مجید و خیرات کثیره و تعمیر مزارین بواقعی پرداخته بدلداری
مردم اهل و ایل چنانکه باید توجه مرعی ساخته هر یک را بعطای وظایف وادرارات ممنون
احسان و مرهون فیضان می نمود او تعالی عظمت الاه خلفی رشید با ایشان بخشید تا بیش
عارب خان گذاشتند بعده فرزندی سعید از منعم متعال با ایشان کرامت گردید
که بحکم خیر الامور اوسطها انوار همگی خصایل کردار و مکارم اطوار از ناصیه‌ها پوشش میدرخشید
اسمش فیروز خان داشتند و از ان پسر مولود ثالث بوجود آمد که بالسیب خان مسمی
ساختند و این سه بخشند در سایه عنایت والدار جمند بسن رشد و تمیز رسیدند در نیوقت
که طوطی شکر شکن روح امیر محمد خان از قفس جسم بشاخسار طوبی پرواز نمود ایمان
ایل و ارکان را جواری دستار امارت بخدمت صاحبزاده محمد عارف خان حاضر آوردند
چون اوشان تجرد منش و از توغل امور دنیوی متنفر بودند دستار موصوفه بدست
خویش برداشته بر فرق مبارک صاحبزاده محمد فیروز خان نهاده سلام خانی و خلافت
بر ایشان نمودند بس صاحبزاده السیب خان وغیره خوانین و متوسلان و ملازمان
شرایط تسلیمات و تهنیت تقدیم رسانیدند الحمدلله که باز رسم قدیمه تجدید
یافت و دولت ایشان رو بترقی آورده چون مرد اولی العزم و داعیه بلند در طبیعتش
ودیعت فرموده دست قدرت الهی بوده بشغل زراعت کفایت نکرده طبیعتش
بتنگ آمد شش دل زکشت و زرع * بپوشید خفتان و ترک و زره * از ماده

از ماده برخاسته پیش دودیره جلال خان ابره که درمیان اصناف جینه ممتاز
زمان وسرکرده اقران آوان خود ودرشهر رای استقامت داشت آمده فرودکش
کردند ودیره جلال خان مجاورت ایشان وواسطه معاضدت ومقاربت ایشانرا
موجب مساعدت بخت خویش دانسته اظهار مراتب مراعات وملاطفت ساخته
ازراه بی تکلفی واتحاد خیلی اختلاط با ایشان نموده اکثراوقات فیروزخان
بخانه خودش بضیافت میبرد چون مشارالیه درقد وقامت سرفراز وبحسن ترکیب
وتناسب اعضا نهایت افتخار وامتیاز داشت مستوره شکوحه دودیره مجرد مشاهده
جمال نعم المثال امیر سابق الالتفات فریفته وشیفته گردید + مصرع + بیک
دیدارش افتاد آنچه افتاد + اتفاقاً بعد چند ایام که دودیره موصی الیه بتقریب
بعضی مرام بسمتی بیرون رفت شکوحه اش بحکم عشق عقل سوز در تلاش ملاقات
محمد فیروزخان ازهرجه تمامتر سعی اظهار گرفت فرصت وقت غنیمت دانسته مواصلت
دوستان را ازهر در وهر طریق مجتبیه وانواع لطایف حیل واقسام وسایل ودلایل
انگیخته ایشانرا بخانه خودش مطلبید وبوساطت محرمان همرازه جادو نفسان
ومساز اصناف فسانه وفسون خوانده سپند سویدای دل بر آتش شوق سوخته و
مثل پری زدگان پیغامات سوختگی وشیفتگی با میر سلیمان نهمت میرسانید او درجواب
میفرمودند که رسیدن با درخانه دودیره از عقب اوشان مناسب نیست وهرگاه
که به نحیرفت تسکین با عشق او نمیشد صریح بکنیزک محرم مدد دلاله وار نمود که من در مزاج

تکسری دارم و خصوص ادویه لطیفه ملایم مصلحه بر موضع عانه و مثانه ضماد کرده
در مداوا جهت او عمداً برخاسته بطریق تمارض چند قدم راه رفته بکنیزک مذکوره فرا
گفت که مستوره جلال خان بمقصودی که از ما درخواست مینماید از من موجود نمیباشد
و متعهده از قاصده مذکوره رفتار علیله ایشان دیده و رشته طمع و توقع منقرض بنا امیدی
بریده صورت واقعه بخدمت مخدومه خویش انها ساخت و آتش تشویر او را بتقریر
فی الجمله فرو نشانید چون دوبیره جلال خان از سفر مراجعت بر داخت با صفای
صورت حال خیلی بر اتقای جوانمردی فیروزخان مسرور شده وظایف تشکر بیت درخدمت
ایشان بیک وضع ادا کردانید و بخوبی اعتقاد تقوی و فتوت بر ایشان بهم رسانید
که در استقبال هر عورتی که از ایل چینه وفات می یافت تا که یکی از خوانین آن ایل عیاب
آنرا غسل نمیداد و تکفین و تدفین آن دست سعی نمیگشادند و در عقیده خویش آنرا
مستوجب بهشت نمیدانستند درین ایام که سن یکهزار و شصت و هشت باشد
مفصل متعال فرزندان نعم المثال بلند اقبال با میر فیروزخان عنایت فرمود
اول دوبیره چو دبیه داو را بعد حصول بلوغ سه پسر آمدند دوبیره بهتو خان حاکم خان
و هوت خان و ثانی بها درخان و او را دو فرزند ارشد سعادتمند متولد شدند
که خدا تعالی عظمت شأنه مفتاح امور جهان بکف اقتدار اولاد ایشان تا قیامت
مفوض تواند داشت یکی امیر ملا مبارک و دویم کته خان و ثالث نکهر خان و او را
شش پسر بودند یوتی خان و سوبهه خان و تاج محمد خان و محمد شریف خان

و محمد شریف خان و ثالثه خان و دختر خان رابع خیر دین و اورا بعنایت الهی دو فرزند پیدا
شدند بلاول خان و عبدالله خان و خامس عمر خان و اورا دو پسر داشت تا نگر خان و تاج خان
بامداد خداوند تعالی قدرته هر پنج خلف الصدق امیر فیروز خان در عهد اشفاق و رعایت
پروردگار و حمایت والد نامدار عظیم الوقار آداب گفتار و کردار و در یار روزگار و نوازش
و تربیت مردم ایل و تالیف قلوب منتسبان این سلسله و انتظام [illegible] و حصول
و موالفت خویش و بیگانه و خصوصا اقدام شریعت و استقامت توحید و جد یگانه
یاد گرفته بهمه صفات رضیه و اخلاق سنیه متخلق و متصف گردیدند شمه از احوال
اولاد امیرزاده کلهوره و دخل اوشان در امور عبادت و دعوی اهل
شریعت در اولاد امیرزاده کلهوره خان که بعد انفکاک امیر داود خان کلان
علیه الرحمت اثری از ریاست نمانده بود تا نه پشت احدی نام ایشان هم نمیگرفت
و کسی چیزی هم نداشت مگر در سن هشتصد و هشتاد آدم محمد که تا ده واسطه با میرزاده کلهوره
می پیوست در خدمت مظهر العجایب سید میران جونپوری که بکشف مقامات معروف
است و بخوارق عادات موصوف رسیده من بعد در لباس فقر داعیه امارت و خیال
خروج پیش گرفته در مجادله بکمینگاه سلطانی مامور [illegible] ملامت و محافظت قلعه
بهکر بیسر خود میا داود بعده از فرزندانش کسی نماند که علم فقیری یا امیری برافرازد مگر زمان
سابق الیاس [illegible] ولد میان داود و ابراهیم محمد که باوجود شاه اشتهار در طریقه ریاضت
مقتدای [illegible] گردیده دو نبیره جلال خان ابن الیاس نسبت بمشار الیه زهد و علم و انابت داشت

روزی مومی الیه پیش دویره مهمان شده از مایده توجه ایشان متمتع یافته فردای
آن شب مراجعت از دویره بستر خاص ساخت و دویره بمشایعت مشارالیه از وثاق برآمد
بحسب اتفاق گذر همگنان در مزروعات گندم افتاد الیاس محمد پرسید که دویره
این زراعت از کیست جلال خان از راه ادب ظاهر ساخت که از شما است خادم میان
مشارالیه در خدمت ایشان مبارکباد گفت که دویره این زرع را در خدمت شما
نذر گذرانیده است خادم دیگر عرض کرد که دویره حق زرگادان مزرع بخشیده است
درین صورت دویره بمقتضای بزرگی منشش خیلی حجاب فرموده گفت بجاست خادم
سیومی که ابواب اجابت گشاده دید فی الفور بر زبان راند که تخم و کلبه و بیل و کلند نیز
داخل نذر باشد درین امر دویره شرمگین شده اقبال نمود من بعد میان مشارالیه در همان
مزرع اوطاق بسته می نشست اکنون در عهد دولت امیر محمد فیروز خان میان نصیر محمد
بن الیاس محمد مرحوم مرقوم در عالم عبادت مجتهد وقت گردید عامه مردم براو گرد آمدند
داد عاقبت بینی کرده از فرط لحاظ بطرف ملتان و لاهور هجرت گزید و بعد مدتی
از انجا رجعت ورزیده در اقطاع متعلقه مردم چند رسید و بمقتضای اتحاد قدیمه
و پیوند اصلی گاه گاهی پیش امیر محمد فیروز خان رفته با ایشان مولفت می پذیرفت
و چون امور غریبه از مشارالیه بروز میگرفت گمان مردم درباره اختلاف داشت
بعضی میگفتند که خرق عادتش از قبیل استدراج است و بعضی بکمال ایشان معتقد
قوی ساخته بصدق باطن دست عقیدت در فتراک ایشان اندرخته تقدیم هرگونه

هرگونه خدمتش سپرده ساختند و اقربهٔ علیهم و امیر و متعلقان ایشان هم باستاده علاقات
رشادت با ایشان حسن ظن داشته از تلافی و ضیافت دریغ نمی‌ساختند یکروز میان
مشارالیه بمهمانی ایشان آمد امیر مکارم تصویر از توجه و مهربانی در خدمت ایشان دقیقه‌ای
غایت کوشیده اوشان را به نهایت خورسند گردانید بعضی متعلقان حرم سرای عفت
و پردگیان شادروان عصمت باقتضای غلبهٔ تعلق دل با میرزاده محمد بهادرخان
از برای امیرزاده موصوف دعوات تزئید درجات و بهروزی در خواستند میان مشارالیه
از سر صفا دعا فرمود گویند از آن روز رشد و حشمت امیر معظم روبافزایش نهاد در این ایام
کهمن خان قوم بهلیم با پانصد کس جوان جنگ آور که هر یک در رزم و شجاعت خلاصه
جهان بود بخدمت امیر محمد فیروز خان رسیده مستفید گردید وطن اینها کلان کوت است
اجداد کهمن خان در بهمن آباد مانده اجاره کدرسون میانی بمقابله یک لکهه روپیه
سرپیاده از سرکار رای دلو بر داشته نهصد کشتی و دوازده جهاز در اهتمام خود شان
میبود و همت و جوانمردی اینها حصر و حساب ندارد و داوشه پسر داشت جوکی خان
و بارو خان و جمال خان

در بیان شمایل امیر محمد بهادرخان و آمدن ایشان پیش نواب میرزا خان و بنای شهر شکارپور

چون امیر
زاده محمد بهادرخان بقامت بلند و ترکیب مناسب ارجمند و وجاهت صورت
و حسن معنی و صباحت رای و صلابت اعضا و استقامت عزم و استعداد بزم و رزم
نهایت امتیاز داشت در این اوقات که امیر محمد فیروز خان بروضهٔ اعلی علیین خرامید

ال عباس وغیره متوسلان این سلسله بمتابعت امیرزاده محمد بهادرخان گرائیده سلام
و بیعت با ایشان نمودند امیر جوانبخت هم بحسن سلوک و توجه موجه قوم دایل خود را بخود
مرهون و از خود مسرور و ممنون میفرمودند بهرگاه وودیره جلال خان بجوار رحمت رحیمی
پیوست امیر محمد بهادرخان وودیره چو دبهه دبکهر خان وغیره اخوان الصفا باداء رسوم
تعزیت و فاتحه بیشی پسران و بنی عمام جلال خان مرحوم یکجا رفتند آنها چون ایشان را
دیدند از سر اضطرار قدمی چند پیش آمده دستارها از مفارق انداختند ایشان هم
بنا بر حق شناسی قاعده دانی و تواضع و مهربانی با جلال خان ملحوظ ساختند همکنان بر
روش پرداختند بعده به همه نشستند خواتین در دلدهی و دلداری اولاد جلال خان
بجد آنچه باید متوجه اما با وجودی که فرصت دراز انقضا یافت احدی از اقارب
و اقوام چنین توفیق و حوصله نداشت که دستارها بر سر یکبار بازنهند امیر محمد بهادرخان
دو سه مرتبه با آنها خطاب فرمود که مصداق ان الله مع الصابرین منظور نموده
صبر فرمایند و دستارها بسر نمایند آنها هم چنان بیحوصله دل از دست داده رو
برخاک نهاده و زبان بنوحه و شیون گشاده بعد دیری بطرف ایشان می نگریستند و می گریستند
آخر الامر امیر محمد بهادرخان اول دستار بسر خود داشته لاچار آنها را در همان حال
گذاشته برخاسته با وطاق سعادت شتافت پس از آن برادران سفید ریش ایشان
ایل سنجید که در ایل و اولاد وودیره جلال خان مغفور برهمی نماید که بهادر شتاب به
انتقال مصلحت وقت چنان اقتضا نماید که به همسایگی مردی خردمند نام پرست ناموس

ناموس و دست انتقال نمایم بعد کنکاش و مشاورت پیش نواب میرزا خان افغان
پرین که از جناب سلطان اورنگ زیب عالمگیر ناظم سرکار بهکر و محافظ دره سوی و نادهر
بود رفته ملاقات کردند و از مقدم ایشان بتلافی تعظیم مقرون داشته و واسطه عقد و عهد دوستی
و قوة الظهر یکدیگر پنداشته بخواهش تمام پیغامها ساخت که بخوی ایشان تعلق سرکار نواب اختیار
سازند تا اصلاح خوانین با جماعت توسل اقتضا نموده در جواب بمبالغه پیش گفتند که اگر
نواب بمقتضای بزرگ منشی بر پله مروت است زمین غیر آباد بما ارزانی دارد که بصرف
مساعی و بذل مصارف آباد توانیم ساخت نواب سابق الالقاب زمام اختیار بقبضه اقتدار
ایشان تحویل نمود خوانین در حدود تعلقات قلمرو نواب تجسس ساخته و ملاحظه نموده
زمینی که تا حال بلده شکارپور در انجا آباد کرده امیر محمد بهادر خان نسبت پسند فرموده
زیرا که از یکطرف دریا و از طرف دیگر دشت و صحرا بود و آهوان و نخچیران از هر قسم
در انحوالی بهم میرسیدند سند آنجا از نواب گرفته و از پرگنه ترائی کوچیده بجوری و زمین
شکارپور رسیدند و زیاده از همه آب و هوای آنسرزمین مطبوع طبع محمد بهادر خان افتاد
که مزاج ایشان خیلی شکاردوست بود و اگر خلفای و امرای سلف بر یک تیغ چه غالب
شکار رو داشته است لکن امیر محمد بهادر خان درین امر مستثنی فیه بود و گویند که این قدر
زور و توان داشت که گور و گوزن را بگوشه کمان در گرفتی و سینه شیر و گردن خنزیر
بیک ضرب شمشیر خورد شکستی و بینو خان پسر دوم او چو بیه خان هم درین ازمنه میدان
قوة و شجاعت علم پهلوانی برافراشت اکثر نامداران و اغلب جوانمردان ایل و ارسنجم

ثانی کفتندی شهر شکارپور بنا نهاده امیر محمد بهادرخانست که در ساعت سعیده طرح
انداخته بتعمیر و آبادی اش توجه مصروف ساخت و ناله و ننده و نیو خان تا حال مشهور است
و درین اوقات فرخی سمات بعنایت نامتناهی الهی جلت شانه بخانه امیر محمد بهادرخان
فرزندی اقبال مند سعادت پیوند تولد یافت امیر معزالیه وجود آن مولود را مبارک
پی دانسته بنا بر فروغ نور صلاح و سعادت که از پیشانی اش میدرخشید باسم ملا مبارک
افتخار بخشید و ثانیاً پسری رشید از گنجور مواهب ها سب بایشان موهبت رسید که بنام
کهنه خان نامزد گردید و این هردو نوباده گلستان بخت با بیاری مکرمت ایزد باری
و نضارت غمام مرحمت والد فیض بخش طراوت کامله و نشو و نمای بالغه یافته در گلشن
سروری مثل سرو سرافراز گشتند بتدرین روزها میان نصیر محمد موصوف که در نسق
بصلاح و صوابدید ده دیره جلال خان مرحوم بر مکان تلی قلعه انداخته پرگنه چهنی تصرف
ساخته شوری در سر داشت بنا بر همی خلقی انبوه غوغا انگیخته در بهر بعضی اقطاع صوبه
بهکر و سیوستان ناگهان ریخته و خون بسیاری از گماشتگان بادشاهی بخاک آمیخته
محالات کثیره متصرف آورد محبت خان ناظم بهکر و نواب میرزا خان از سوی خراجش
کوشش امکانی بنهده دل ساخته جنگهای متواتر و چپقلش های سخت پرداختند اما کاری
پیش نرفت درینصورت شاهزاده والا گوهر زر التاج دیهیم و افسر شاهزاده محمد معزالدین
حسب الحکم سلطانی از شرف حضرت سلطان اورنگ زیب عالمگیر از ملتان متوجه
و بعد جنگ میان مشار الیه را دستگیر کرده بشاهجهان آباد بردند چندی محبوس ماند بس که از

که از فرط قهر از شاهجهان آباد و بواسطهٔ اخفای خویش سمت قلعهٔ گوالیار ارسال داشتند مشار الیهم
در عرض راه فرصت یافته با سه کس همراهی بگریختند اول بجیسلمیر و ازانجا باوچ و بهاولپور
وارد و چون پیش از ورود ایشان فرامین قهرمان سلطانی برای مواخذهٔ ایشان در هر جا
رسیده بود لهذا خوانین قوم مهمر که در انزمان بسیت پور و علی پور و غیره تعلقات دیره
غازیخان مرانی صاحب شوکت و شان بوده اند بانسداد طرق و معابر دریا جد و جهد
تمام ورزیدند لکن اینها بهر طور نزد مردم مهمر فایز در آنها تا بشکارپور پیش امیر محمد بهادر خان
رسانیدند امیر والا منش باوصفی که نشاندن اینچنین مغضوب منافی مصلحت میدانست
اما همگی همت و فتوت بکار برده میان موسی الیه را مهمان کرده بوده که مدتی بابذال الوان
و انواع ضیافت مشغول ساختند و مواد غضب سلطانی نیز تسکین پذیرفتند و جمعیتی همراه
داده در پرگنه چاندوله باستقلال نشانیدند در بیان توجه معاش خوانین
بامر زراعت و جنگ ایشان با مردم قوم مهمر و حصول فتح و نصرت
بملازمان خوانین ازانجا که معاش خوانین درینوقت بر دو امر مدار داشت یکی صید
و تسخیر نخچیر و دوم زراعت برین تقدیر بر قدر امکان وقتی که مقدور خویش می دیدند بهم داشتند
باحداث کاریز و ناله و کاشت مزروعات همت می گماشتند تخم جواری از نواب میرزا
خان قرض کشیده در زمین پاشیده بمضمون این بیت * کیمیا خواهی زراعت کن
که خوش گفت آنکه گفت * زرع را ثلثان زرست و ثلث باقی هم زرست *
امیدوار فیضان فیاض مطلق گردیدند چون انحدود مزروعات ایشان بحدود مزارع

بشهر بهکی اتصال داشت و کریم و شه مهر در انجا کامروایی می بود اسپان قوم مهر که بنابر
چریدن گاه بیله می گشتند اکثر اوقات از حدود ممالک گذشته بمزروعات اینطرف
خوانین اینطرف آسیب میرسانیدند و از بسکه هر دانه تخم بقدر دانه مروارید و هر برگ
سبز بمقدار لوح زمرد با ایشان منظور بنا بران متعلقان امیر محمد بهادرخان که بکسان
کریم شه ممانعت میساختند آنها بخیال نخوت و پندار از گفتار اینها متاثر
نمیشدند نهایت کار متوسلان امیر به تنگ آمده اسپان آنها گرفته گوش و دم
و دستار رس از آنها بریده بعد دیری بسمت الکه مالکان سردار ندکریم و شه موصوف
بشنید و دیدن این امر برآشفت و از بس غرور و تکبر بکثرت قوم ناسنجیده بچهار هزار سوار
و پیاده و یکصد بست دهل مبادرت ورزیده بجنگ ایشان رسید چون خوانین لوا
سکار و تقریب بعضی کاربار بهر طرف رفته بودند امیر معظم الیه با دو صد بندوقچی
حکم انداز و مبارزان یکه تاز بحکم ضرورت از سکار پور برآمده بمقابله ایستاده وکیل
خردمند بطرف اوشان فرستادند که مجادله بطرفین مفید نیست بسیار نفوس نفیسه
که رایگان معرض هلاک توانند پیوست آشتی و صلح از پرخاش اصوب و بهتر است ان
جهال دیو مثال بافسون وکیل رام نشده صفوف جنگ آراسته مستعد شدند خونریز پرخاشجو
اهرمن سیرت از قبل خود ارسال داشته پیغام دادند که اکنون کار بدست و شمشیر است
بیت ❊ و در شیر گرسنه یکی ران گور ❊ کباب آنکسی راست کو راست زور ❊ تا حال
شما محاصل زمین و سبیه مفت خورده در حدود ما تصرفات زیاده از اندازه کرده اید

کرده اید بیت ❊ فرستاده بر جنگ تعجیل جست ❊ بهادر نباید درین کار سست ❊

هرگاه اتفاق محاربه دست داد بهادران لشکر امیر و دلاوران معرکه دار و گیر به نیروی
یزدانی و تایید آسمانی دلیرانه قدم مبارزت در میدان مقاتله نهاده باران تفنگ
و تیر بیدرنگ بر سر مخالفین باریده قسمی گرد هیجا از عرصه وغا برانگیختند که ترک فلک از غبار
آن چشم پوشید عساکر اعانت الهی مصداق انا فتحنا لک فتحا مبینا بیاوری لشکر منصور
امیر توجه ساخته اعلام ایشان را در هوای نصرت برافراختند درین زمان دو دیره جنیدا خان
ابره حسب الایمای دیره جلال خان با یکصد سوار و پیاده برفاقت ظاهری ایشان
رسیده مردم مهر اکثری کشته و خسته هزیمت یافتند و برجعت قهقری واپس شتافتند
لشکریان امیر تعاقب کرده شهر بکهی غارت فرمودند غنیمت بسیار در دست ایشان
افتاد و با فضل مفضل متعال در عین عشرت بسرت بایشان رو داد گویند رکاب
شتران و اسپان گریدنه مذکور از نقره و زر بوده حصول این فتح غیر مترقبه برای
ایشان از امداد بخت خداداد توان دانست امیر مظفر و منصور بمستقر خویش معاودت
فرموده دوگانه شکرانه بجناب واهب واحد یگانه ادا نمود در بیان مرافقت

خوانین نه بختیار خان پسر نواب امیرزا خان و رحلت امیر محمد بهادر
خان و بر مسند نشستن ملا مبارک خان چون سنت الهی تعالی شانه

از بدو آفرینش بدان مقتضی گشته که هر ربیع را خریفی و هر روز را شبی در پی باشد
بلکه فلک دو رنگ نیرنگ ساز هر لحظه رنگی تازه بر روی روزگار آرد و سپهر شعبده

هست با ظهار رسیده دیگر برگمارد مطابق این الفاظ معامله امیر محمد بهادرخان است
که چون بمدد گاری مؤید دادار و شکر گذاری فلک دوار بر کار فتح شهر ملکی بخواهش
حاصل و ملک و ضیاع فراغت معاش با بنیان محصل و فتر گشت حتی که عاید خواطر گردید
بر طبق اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة در این اثنا آسمان بازی دیگر انگیخت
و رنگی دیگر ریخت یعنی نواب میرزا خان که نسبت خود این را رابطه دلخواهی و مهربانی
داشت بمرض طبعی از جهان مستعار بگذشت و در حینی که بر بستر مرگ صاحب فراش بود
مقتضای شفقت پدری از بختیار خان پسرش استکشاف ساخت که میرزا خان را
وقت رحلت است و بختیار خان را از سرکشان این ملک گردن کشان ایل خودش
از هر که وعده وا همه خلاف بوده باشد نشان ده که میرزا خان ساخت خاطرش
از غبار استقرار وجود شان مصفی و گلشن بیاراید و انتظام ما درزاد محض بخیال باطل
و هوای نفس بیازده کس از سران ایل خویش عداوت خود وانمود میرزا خان یک یک را
طلبیده سرشان از تن سپرید پس بعد میرزا خان بجاییکه استحقاقش بود رسید بختیار
خان قایم مقامش گردید اثر مهابت ظلم او در قلوب خویش و بیگانه تا نزد جا کرد
هلکی قوم او بقول شیخ شیراز بیت * از ان مار بر پای راعی زند * که ترسد
سرش را بکوبد بسنگ * از خوف جانهای خویش و رسیده اخراج در اشتراع او
مستعد شده او ندنگسته و گریخته سوی آستانه آل عباس ملاذی بیافته بپناه امیر محمد
بهادرخان شتافته و خان او را بر طبق صلاح روزی چندی در میان شهر شکارپور

تمکار پور مخفی داشت و به برادران و اعیان ایل مشاوره ساخت که نواب میرزا خان

بما احسان فرموده اکنون پسرش از واردات فلکی در حمایت ماست بهتر آنکه در جلدوی

رعایت نواب مرحوم خدمت نموده یوافقی نمائیم بعد بخشش و کنکاشش مقرر گشت که از

حاصلات فصل تعلقات نصف معاملت وادهم وداد نه یا وداده نصف با ینها

همگی خوانین تفریق ساخته خواهند گرفت بنا بر علی نام شهر بختیار پور بواسطه تمکن او

طرح انداخته او را در آنجا متمکن ساخته از هر وجه استمالت و تقویت خاطرشان را الیه

پرداختند و گفتند که او بخاطر جمع در بختیار پور نشیند و تدارک رونق امور خویش در پیش

گیرد که ما در هیچ وقت از رفاقت او غافل نخواهیم بود بختیار خان با استظهار خوانین در

صدد انتقام کشی مستعد گشته اکثری از سران ایل در شکنجه عذاب گرفته سرشان بریده

و بسیاری را در خاک و خون کشیده بعد تصفیه میدان ملک سیوی از خاشاک خصام

هر قسم نامدار حقوق امارت و معاونت آل عباس نشناخته و بیرون نا قدردانی در عرصه

خلافت تاخته اندیشید که آل عباس تمام پر زور رسیده اند که سوای خداوند وحده تعالی

از احدی لحاظ ندارند خصوصاً ما در ایام قتل امیر محمد بهادر خان فرزندی نزاده دستان

پسر را وجود نهار زشیم چشم خود بر حال همین پسران نخجی نگشاده در صورت اگر او

یکسر دو شیر با ایشان نماید و سلسله بر شوکتش باشد تا من بودی کسی هم متفاوت

باشند درین ایام از اتفاقات سماوی فرمان نزلا مست عموی غیره بر دستور

پدرش از پیشگاه سلطنت بنام او انفاذ یافته بسم ودیره بحر و بهر و اول امیر

محمد بهادر خان در عقبش بفر دوس اعلی یافت اعمام و اخوان و اعیان این سلسله عالیه مبارکخان
را بر وساده امارت و سجاده خلافت اجداد امجادش جلوس داده امیر محمد مبارک خان
لقبش نهادند اگرچه در رسانیت و کاردانی ایشان بوجهی تفاوت نبود اما ازانجا که
در ابتدای ایالت و سرورکار جابی بوس غیره سران میشود و مع هذا امیر خورد سال باشد
برین تقدیر بختیار خان که ماده فتنه و پرخاشش نامزد اینوع موقع را منتظر دداشت
همگی همت به تکلیف و مزاحمت ایشان گماشته دقیقه از دقایق تعدی و تطاول
مهمل و نامرعی نگذاشت بیان مخاصمه فیمابین آل عباس و بختیار خان و آن
مجد و مصاحب مخدوم گنجبخش برای تصفیه ایشان و ذکر شجره مخادیم
اوچ و هجرت خوانین از شهر شکارپور در سن چون جور و کشید کی بختیار
خان نسبت خوانین بر ملا افتاد و مخبری شرح اینواقعه در خدمت خادمان کرامت نشان
حضرت شیخ عصر مقتدای دهر مخدوم شیخ حامد گنجبخش ثانی بن شیخ شمس الدین ثانی
بن شیخ عبد القادر رابع بن شیخ شمس الدین اول بن شیخ عبد القادر ثالث بن شیخ حامد
گنجبخش اول بن شیخ عبد الرزاق بن شیخ عبد القادر ثانی بن شیخ محمد غوث الحسنی
الحسینی الاوچی تقدس اسرارهم عرض داد عظمت و جلالت ایشان معروف و کرامت
و سطوت ایشان موصوف و حضرت شیخ محمد غوث انار الله برهانه از زادبوم خراسان
و ازانجا بملتان تشریف و اوچ تشریف آورده یکبار سیر معموره عالم بقدم تجرد و ثانیاً
بتجمل و حشم بسیار و توابع و لواحق بیشمار نموده در اوچ توطن فرمود و بادشاه وقت

بادشاه وقت در سلک ارادت ایشان درآمده رابطهٔ بندگی بملازمان ایشان مربوط
ساخت و نبیره ایشان مخدوم شیخ حامد گنجبخش دو فرزند داشت سید نظام الدین عبد القادر
ثالث و کمال الدین ابو الحسن شیخ موسی پاک شهید که مرقد منوره اوشان در ملتان است
و این هر دو برادر در باب خلافت خلافی ساخته مرافعهٔ قضیه را بوالی زمان رجوع فرمودند
سلطان اوان پس از تحقیق روایت صاحب اخبار الاخیار بتاریخ دویم شهر ربیع الاول
سنه ۹۸۵ نهصد و هشتاد و پنج فرمان بنام ناظم صوبه ملتان نوشته بایشان داد سواد
فرمان شاهی کمال الدین شیخ موسی و برادر کلانش نظام الدین شیخ عبد القادر
مدت مدید بنا بر سجادگی وغیره باهم نزاع و مناقشه داشتند بعد تنقیح حکم فرمودیم که آنچه
نه و معاش مشخص و مقرر خواهد شد برادران از قرار مناصفه متصرف خواهند گشت
و لنگر که عبارت از اکثر جاهان دار اضی متعلقه لودر باشد سه حصه آن ببرادر کلان و دو حصه
به برادر خورد متعلق است و مقام اوچ بشیخ موسی تعلق دارد و شیخ عبد القادر ثالث
در حامدپور که متصل غازی پور بیاس شد اقامت نماید القصه مناقب اینجانب
مقدس مستغنی از انست که خامهٔ عبودیت طراز بعرض رساند و از ان نتیجه سرخروئی حاصل
آورده در عالم روسفیدی کاغذ خود را میان ضمیر بختان جهان وانماید انداید بحیره
معدوده اختصار رفت و حضرت شیخ محمد غوث الحسنی الحسینی به پنج واسطه بجناب
خورشید قباب ملایک مآب حضرت غوث اعظم نتیجه بینه عالم شکل عالم محبوب سبحانی
شیخ المشایخ حضرت عبد القادر ابو محمد معین الدین جیلانی رضی الله عنه و ارضاه میرسید

بدین طریق شیخ محمد غوث بن شاه امیر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین
بن سید السادات منبع البرکات سید سیف الدین عبد الوهاب بن قطب الحق والدین غوث
الثقلین موضوع طریقت محمول حقیقت علت غائی جهان انتخاب صحیفه انس
و جان شیخ السموات والارضین شیخ عبد القادر محی الدین رضوان الله علیهم اجمعین
و خلفای عباسیه از عهد مستنصر بالله که معاصر حضرت قطب است بجناب ایشان ارادت
آورده حلقه صداقت در گوش جان گرفته چه در بغداد و چه در مصر باذیال احفاد
امجاد آنحضرت استمساک پذیرفته بعده در ورود در ملک سنده بدامن مکارم میامن اولاد
شیخ محمد غوث الحسنی الحسینی نور الله مضجعه اعتصام نموده در هر زمان و مکان بنوابت ایشان
حمایت جسته اند بدان اقتضا خدام حضرت مخدوم گنج بخش ثانی سمت بختیار پور متوجه
کرالا شاهد از نصیحت بگوش آن بدبخت کشیده در تصفیه او بجوانین کوشیدند اما نجار
نکبت و ادبار بدماغش پیچیده فقط سامعه و باصره او را مختل گردیده از دیدن و شنیدن
طریق و لفظ حق باز داشته بود لهذا از در منافقت و مخاصمت در شد و در شقاوت در باخت
و حضرت ایشان زابی انجام و مقصد رخص شناخت هرگاه مخدوم صاحب معاودت نموده
از دریای سنده عبور میفرمودند یک سگ در رکاب حضرت بود بوقتیکه ایشان در کشتی
سوار گردیدند آن ناپاک بی سعادت راکه در کشتی کشیدند مقتضای اجل گرفتگی بیشتر خرید
خلیفه دایه سجاول شمشیر براو انداخته گفت که ای سگ قتل بختیار افغان بعفو مان
و فرعون شدی دیدی که باشند او چگونه بسزا رسید کسان مشار الیه که بمتابعت خاندان عالی

عالی شتافته در ملازمت معلی افتخار اندوختند بشنید کلام خلیفه بنهایت ترسیده گزارش
ساختند که غلام حضرتیم از حضور انور درباره بختیار خان امداد عاشد ول شود مخدوم
صاحب بلفظ تشریف آوردند که حرف این خلیفه در محل اجابت فایز گشته از استرداد
بعید است بالجمله چون خوانین دریافتند که سوء مزاج و اختلاف بختیار مختلف بهیچ علاج
اصلاح و استوا نمی پذیرد و مواد فساد او هر روز افزایش و طغیان میگردد در رفعت او
فقط با سکان خود ممکن نمیباشد بنابرین باهم سنجیده اول محمد بیگو خان مع اطفال
و عیال حسب الایمای امیر صاحب اقبال از سنگار پور کوچیده در تهی میران شاه قدوم فرسا
جهانخان پسر مشار الیه رسید و جهانخان تشریف شریف ایشانرا مغتنم و موجب
مزید صولت تصور نموده مراسم تبجیل و مروت مرعی داشت قلعه زمین پسر حاصل بود که
بیگو خان بطریق تواضع و ضیافت ساخت و محمد بیگو خان قلعه منیع و وسیع بمکان رفیع
اساس نهاده بابادی تعلقه کما ینبغی پرداخت من بعد امیر مع اهلی خیل خدم و عیال
و حرم نهضت نموده بقلعه بیگو خان نزول فرمودند جهانخان در خدمت ایشان رسیده
وظایف تکریم و آداب تسلیم بتقدیم رسانیدند با ظهار اقسام رعایت و نیاز روا و خورسندی
خاطر ایشان افزوده نقش اتحاد در استلاف بخدمت امیر محمد مبارکخان مرتسم گردانید
و بوسیله تلافی و حسن خلق ملتمس گردید که مردم و سکنه شهر اوباره از مدت باد
مخاصمت دارند از تساعد تقدیر است که امیر بدین صلوه رونق بخشیده و اکحال مرحوم
اعانت اگر درباره او انزال یا بدو او بپا مردی و توجه ایشان از دشمنان خود

انتقام نکشید از جلالت قدر امیر دور نخواهد بود امیر با دلسلی داد و بر طبق التماس مشار الیه
در طریق معاونت مردانه وار بیع تمام لشکر ظفر کردار با سمت بمیدان نهاده دست
جلادت به تیغ زنی و خصم افکنی بگشاد و جنگ خوانین بواسطه معاونت مردم
مهربرد هم و بهر در اول و بساوات بقا رمن بعیده و حصول فتح با ایشان
مردم و بهر مقابله ایشان برخاسته لشکری چون کوه بکمال حشمت و شکوه در برابر آراستند
شمشیر خون آشام از نیام کینه و بر نیزه رخنه جنگی ساختند که دبیر فلک از تحریر تعداد
کشتگان و خستگان هر دو گروه بستوه آمد از مبارزان فیروزی نشان نصیر محمد نیوخان
تحوی در معرکه محاربه کوشش نمایان بظهور رسید که هنده کج سپهر از سهم سهامش چون ناتیر عاجز
بخانه قوس خزید بامداد جنود غیبی و تائید لاریبی لشکر امیر غالب آمد و فتحیاب گردید و نسیم
نصرت بر پرچم لوای ایشان وزید و دلاوران شیر شکار بتقاضای جرات بندق
زنان و مرد افکنان تا به بازار شهر او با دره رفته بسیار سرها متقابلین بپای ستان
افکندند از شهر مین نعره الامان برآمد برین تقدیر قسمیکه مرکوز باطن جهانبان بود
توجه والا گهر زیب انجام پذیرفت و از آنجا مسرور و منصور با رجمندی در قلعه نیوخان
که اکنون بشهر میر پور مشهور است مراجعت فرمودند و در نیجر حصه ایام که بجناب مردم دهر توجه
داشتند سید شیر از ان جنوی نقاری که پرگنه نقار از جانب سلطانی وی را نو قت
بجاگیرش مقرر بود بپاس خلاص مردم پر متعلقه تهی میر نیشاه و قلعه نیوخان تاختند انواع
مزاحمت بتقاضا دیع که نسبت انحطاط برساخته بود بهنه امیر تا گزیر بواسطه تادیب عبرت

و عترت دیگر اشرار بعزم کارزار سمت بقار روانه گشتند سید مشار الیه و ننگن نامی زیرش
جمعیت کثیر و جمّ غفیر فراهم نموده بمقاومت رسیدند مبارزان رستم نشان دلیران
اسفندیار توان کارنامهٔ مبارزت بنوعی پرداختند که اگر فردوسی از مرگ مهلت داشتی
و بر فنون دلیری و قوت شمشیری ایشان اطلاع یافتی بر شاهنامه قلم کشیدی و متصدی
تعریف ایشان گردیدی شاهنامه اگرچه ثبت بود بر جریدهٔ ایام + رسوم
یلی کیو و مردی کشواد + کجا حکایت ایشان و قصهٔ ایشان + زمانه قصه
ازین خوبتر ندارد یاد + پنج روز در میان عسکرین آتش پیکار اشتعال داشت
طرفین در معامله سخت ماندند هیچکس از فریقین نجات خود از آن مهلکه ممکن نمی‌پنداشت
اما بحکم ناموس پا برجا بوده میدان مجادله نمیگذاشتند ابیات دو لشکر بهردوسی
فشردند پای + نرفتند چون کوه آهن زجای + بناموس رایت بهم داشتند
غنیمت به بدخواه نگذاشتند + روز ششم که فریدون خورشید بر شبدیز جهان پیمای
فلک برآمده ضحاک اژدها سرشت شب را بشمشیر نور پهلو شکافته بطوره عدم فرستاد
جوانان مردانه شیرانه بساحت هیجا شتافته از بد گرد او کینه دیرینه‌اش مخمور گشتند
بیت چو زنبور کیلی کشیدند نیش + جهانرا بزنبور کردند ریش + آخر الامر محمد
نیز خان در مقابل وزیر منگن که بسان اژدهای آشفته بهر سو از دم زهرآمیز آفت خیز
از کشته‌ها پشته میساخت بیاد و تقویت نیروی یزدان پرستی بنان تیغی بر سر آن
اهرمن نشیمن انداخت که عالم را از شر و ایذای آن اژدها باز پرداخت دیگران را تاب

نخاصمه نماند هر یک مرکب هزیمت بواپس راند سید شیرازان بمعرفت امیر محمد مبارکخان
زینهار خواست ایشان برحسب مراد گره مصالحت برشته معامله داده بفرخی وارجمندی
معاودت نمودند دانستن خوانین که از مردم همرافقت ایشان در معامله
شکارپور ممکن نیست وگذاشتن قبایل را در قلعه نیو و روانه شدن
جریده بسمت ملتان بحضور شاهزاده و چون مقصود از تشریف امیر
نزد جهانخان وتمهید مساعی جمیله و مرافقت جریده شما آن بود که شاید تدارک
روبکار بختیار خان از وشان صورت بتواند بست درینوقت که با وجود اینگونه
معاملت و معاونت سترگ و معاضدت بزرگ از کف اقتدار مشار الیه از کفایت
مهم بختیار خان مشهود نشد بدان اقتضا مردم قبایل و اطفال و مستورات و جمعی از جوانان
وعزیزان و خویشان و اعیان در قلعه نیو گذاشته خود امیر محمد مبارکخان مع بهرخان
فیروزانی و پسرانش سنجر خان که سرآمد بهادران و جوانمردان وقت بود و بهولی خان
و سوبهه خان و بالاتفاق محمد نیو خان و بهوت خان ولد آن و دیره و جود بهه
و دیگر جوانان کار دیده جنگ آزموده بقدر سیصد تفنگچی هلکم انداز دشمن گداز در اوایل
شهر ربیع الاول ۱۲۱۱ سنه یکهزار سیزده بر طبق مقوله معروفه اگر خاک بردارد از توده
کلان بردار بعزیمت ملتان که از استعداد برافراشتند شمه از نسب خوانین
کهرانی و رسیدن ایشان بحضور شاهزاده و خدمت نمودن ایشان
در جنگ دیره و سرفراز شدن حکیمی احوال کهرخان و حسن خان در مناقبت

در مناقبت امیر محمد جیند خان علیه الغفران سمت ذکر یافت در عهد امیر محمد فیروز خان
جنت مکان علی خان کهرانی برتبه مردی و مردانگی انگشت نما عالم شده در خدمت
امیر مغفور نمایان نیکو خدمتیها گردیده و در اخلاق مجید چهار پسر بخشید اول بخشا خان
ثانی حاجی خان ثالث اله خان رابع مدو خان واگرچه ازینها اولاد بسیار بهم رسیده
بهتن روزگار راندند و ذکر هر یک در ضمن معامله مذکور شود انشاء الله تعالی چون در وقت نیو
دلاور خان پسر اله خان در زور و توانائی اسفندیار روزگار بوده که کوه الوند را
بخم کمند از جا کشیدی و دبره فلک را بسهم کمانش پهلو دریدی ؛ بیت ؛ چو شمشیری که اینش
زدم برزند ؛ هوش یادیان را بهم برزند ؛ درین زمان که نهضت امیر ملا محمد مبارک خان
بصوب ملتان بنا بر التماس شهزاده معز الدین و استعانت از انجناب سمت کان قلعه
پنو خان اتفاق افتاد دلاور خان و غیره جوانان شایسته بمقتضای صدق جبلی بر کاب
سعادت امیر شتافته دولت وفاداری دریافتند واگرچه ملتان فایز و بسلام شهزاده
مستفیض گردیدند لیکن چون ایشان را سابقه معرفت بدربار شهزاده نبود و معهذا
نواب اختیار خان باطلاع عزیمت خواهش از قلعه نپو ملتان وکیلان به تهیه فرستاده
زر ریزی ساخته شکم و دهن امنای سلطنت پر کرده بنحوی تدبیر کار خود پرداخت
که اصدی بکحرف منافی صلاح امور او بعرض شاهزاده نرسانید بی ایام کثیره وانتظار
دید آید مگر باتفاق حسنه بطبق اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابها نواب غازی خان
مرانی باغوای قطب خان و شهنان خان روزکا و زیر رئیس از جاده مستقیم اطاعت اولی الامر

انحراف ورزید شهزاده حسب الفرمان معلی عالمگیری بتادیب نواب مشار الیه لشکر
کشید از انطرف نواب مع وزیر انش لشکرها ملازم و اتفاقی فراهم آورده بمقابله در رسید
تسویه صفوف از طرفین بظهور پذیرفت شهزاده بر فیل سوار شده هشت هزار سوار
و پیاده ورکابی که از جناب اشرف بحفظ و صیانت ذات کامل الصفات شهزاده
مامور بود برای آنها از درگاه جهان پناه قرق بود که بدون شدت ضرورت از قرب
شهزاده دور نشوند بهنداآنها ها لدوار بر گرد و پیرامن آنماه سپهر شهریاری حلقه بسته
ایستادند و دیگر لشکر پنجاب و ملتان حسب الامر شهزاده در مقدمه معسکر دست جلادت
با دیر نیش کشادند تهوران انطرف سخت جوشیده فداوی وار کوشیده بحمله ها صعب
و چپقلش ها شدید غالب گشته لشکر شاهزاده از پیش برداشته قدم جسارت بمیدان
نکبت و خسارت گذشته بر عماری خاصه سواری شاهزاده تیر باران میکردند چون
غلبه غنیم بافراط پیوست امیر محمد مبارکخان و هوشت خان و سنجر خان فیروز ائی و دلاور
خان الالی بجمعیت خودها که دران اوان بجنب فیل سواری شهزاده التزام داشتند
و مقتضای شجاعت و لازمه فتوت رسوم همت و دلیری در کارزار اشکار ساختند
شاهزاده بر دید اثار جوانمردی از ایشان امر فرمود که سنجر خان با اکثر همراهیان خویش
سمت فیلان سواری پرستاران حرم محترمه رفته بامور حراست قیام نماید و امیر موصوف
وغیره رفقای ایشان در عرصه غا قدم پیشتر نهاده نقش تجلد بر پیشگاه بساط خسروی
منقش سازند ایشان بر وفق اشارت شهزاده کار بستند هوشت خان و دلاور خان

سه دلاور خان در پیش نظر شاهزاده نحوی داد شمشیر زنی دادند که ترک فلک آفرین این خونریزی
و عدوزیری و شکنی از ایشان بیاد گرفت بعد نبرد متواتر صف لشکر مخالف شکسته تلف و شوکان
مذکوران را که مبدع و موجد این فتنه عظیم بودند زنده اسیر کرده روبرو شاهزاده از حسن شجاعت
و نیکوخدمتی ایشان که آب رفته در جو آوردند خیلی مسرور شده قامت ارجمندی امیر محمد مبارز
که در آن وقت سن عمر مبارک ایشان از دوازده سال قدری ترقی نموده و تازه داران فرما
ورزش بندوق گشت میسر بودند بخلعت فاخره سربلندی بخشیده و منصب پانصدی با شان
ارزانی داشت و همین قدر اشفاق به هوتخان مبذول ساخته بخلعت و منصب نواخت و سر
عزت دلاور خان باوج تجلیل و اعزاز برافراخت و هر یکی را از خوانین علی ترتیب درجاتهم
بانعام و اکرام ممتاز و مباهی گردانید هرگاه غیرت حمیت انگیز رشک آمیز سنجر خان سابق زنید
چون موکلان حرم مقدس و خواجه سرایان سابق ازین بنا برحرم پرستاران خواتین
سرادق عصمت را در خرگاه عفت و عظمت فرود آورده بر دور آن حلقه اقبال کوه تمثال
استعداد مقاومت داشتند اگرچه سنجر خان با ایشان وا نمود که من بجمعیت خود بواسطه فرقت
شما را هم اگر در حلقه این دایره اقبال بار راه باشد موجب مزید معاضدت شما خواهد
بود نپذیرفتند اول اینکه محتاج ارباب بنده نمی فهمیدند و ثانیاً زینهار راه بیگانه داشتند لاچار
بیان دایره مکلف گشتند و ان شیران بیشه صفا در میدان اتفاق خود قدم استقامت ساخته
با نتظار لطیفه غیبی چشم ترصد باز داشتند و بعد استماع خبر سرفرزندی خوانین زیاده از پیشتر
از خود انتظار هستند که نوعی از دوشان نیز کدام خدمت وسیله هستند سرانجام یابد با ثر اجابت

دعا و ثنا ساداتِ بیست پور و جلالپور ملازم نواب غازیخان بقدر هشت هزار سوار
جلوریز بر دایرهٔ حرم دویده هرگاه در مقابل سنجرخان وغیره خوانین فیروزانی دعا ربانی دیگر
رسیدند ایشان بخوبی پای تسلط و تهور افشرده لوازم جوانمردی ظاهر نموده بندوقها
بیخطا بکمال حوصله شست بسته زدند که ارواح اکثری از انها به پرهای تیر و تفنگ و خدنگ
و پیکان ناوک و گولهای بندوق و تفنگ عین جلوهوا گیر گردید بقیه را کار شمشیر خونین رسید آیه
نصرت کیش سخت کوشیده وجود بسیاری علف حسام خون آشام گردانیده در دستبرد
تفوق ورزیدند اگرچه سادات حملهای مکرر و یورشها بلا صرفه نمودند اما از انجا که فلک با انها
مساعد نبود بالضروره پشت داده و در دو بجا داده انهزام نهادند پس از جهت شان چندی
مقتول از میان حلقه بدر آمده سرهای مردگان بریده بخدمت شهزاده جوانبخت رسانیده
از جانفشانی و تیغ زنی خود بلاف گذاف خالی خاطر شهزاده گردانیدند از مشاهده
اینقسم معاملهٔ معکوس سنجرخان وغیره خوانین سخت بورطهٔ حیرت فرو رفتند که مایان
بامید منفعت نام و ناموس اینقدر سعی و رنج بر جان خود آسان پذیرفتیم و نقاجیات را در
معرض نقصان و هلاک گرفتیم مشکل که این شکل نتیجه بالعکس داد و هیچ چیز سودمند نیفتاد
و شهزاده که بعد فراغت بحصول فیروزی از سلامگاه خواص و عوام اندرون حرم سرا
تشریف برد. خواتین که از شبکهای خرگاه تماشای جلادت و سربازی خوانین میدیدند
شمه از ان بسبیل حکایت در حضور شاهزاده گذارش ساختند که جوانان هندی نیامی
بر تیغ چیان [illegible] امروز در وقت جنگ تند و دایره فیلان مردانه ایستاده مصدر نیکو

نیکو خدمتی نگشتند و جلو و جنگلیش سپاه و بهت را نیکو ار شکستند مغولان با مور محافظت تسکین
هوا و آشوب سرها مردکان بریده در حضور حضرت کشیده اند شهزاده متعجب و متحیر مانده
بتقاضای عبرت بماندم بدیوان سرای معاودت فرموده امر نمود که سنجر خان و غیره
عباسیان را احضار نمایند چون ایشان حاضر آمدند شهزاده بآواز بلند تحسین ها فرموده
و مکرر حسنت و شاباش گوگر دیده از لفظ شریف بسنجر خان خطاب فرمود که نوابی
سنجر خان حکم خنجر کمر بندداری در فی الفور بخلعت شاهانه و هر گونه نوازش خسروانه
و منصب پانصدی اعزاز بخشید و قامت بهر خان و عمر خان فیروزانی و حاجی خان و ماله
خان کهرانی بخلاع اصطباع بیاراست و خواطر همه بتفقد و عنایت از ملال پرداخت
خوانین چون دیدند که نقش خدمت ایشان در پیشگاه حضرت شاهزاده بحسن جبه
نشست در وقت سینه ملتمس گردیدند که نواب بختیار خان از شارع انقیاد سلطانی
منحرف و زرها عالم را بظلم و تاراج متصرف است و خلق الله از دست تطاول او
بجان و تهیمان مساکین و مظلومین از ایذای دلفغان اگر شهزاده از ینجا بر تخریب
او نهضت نماید مسافت بعید نمی باشد و منافع دینی و دنیوی دران مندرج اند و او هم
غافل است در نیم حصه تدارک مقاومت و قرار و سامان هزیمت و فرار ازو ممکن نیست
مهم و مشکل او با آسانی انجام تواند یافت از انجا که خوانین بوسیله حسن خدمت در حضور
شاهزاده گنجایش ساخته در خلوت و جلوت جا داشتند وقت بوقت بعرض مبادرت
نموده تحریک عسکر مظفر خسروی بنا بر تادیب بختیار بهر قسم تدبیر که میسر آید معجل

آوردند و بختیار باطلاع این اخبار هوش زباد و سایل و وسایط برانگیخته مبالغ خطیر و نقد کثیر
بدرخانه ریخته نهایت نفیسه شریفه و جواهر عده لطیفه در هر منزل برای نذر شهزاده
میفرستاد و شاهزاده که از سر لطف و مهربانی صلاح معامله را از دل با ایشان در میان
می نهاد خوانین بمقتضای صداقت و دانائی رویداد اورا برنگ دیگر در حضور شاهزاده
وانموده عرض میکردند که بختیار خان اینقدر دولت و مال مظلم بهم رسانده که آنچه از هنگام
نهضت اعلام شاهی از ملتان همایون و از آنجا در عرض راه سکارپور بحضور عالی قدر تحفه
ارسال گردانیده است یک کس از لشکریان خود میدهد و چون منقلای عساکر فیروزمند
در اهتمام پیشیا خیمه بعهده خوانین بود و درین صورت از هر جهت تمامتر ساعی گشته بمنازل طولانی
تحرک داشتند حتی بعد از ورود در سکارپور و بختیارپور را حدی را جدون در یافت ماهیت
صوابدید خودها بحضور شاهزاده نمیگذاشتند هرگاه قدر دو منزل از سکارپور باقی ماند
جرگه سادات و علما مرسله بختیار خان با ایشان در خوردند خوانین با هم سنجیده بیک
نوع حیله و تلافی انها را پیش خود معطل ساخته در حرکت و کوچ اردو باستعجال بیدار خفته
دو منزل راه بیکروز طی کرده از جوش حمیت بی آنکه از حضور شاهزاده ارشاد ورود جنگ
صادر شده بجناب عالی گذارش نمودند که بختیار خان نفر و ادبار با ما آویزش دارد
قشون ظفر کردار زود باعانت برسد شهزاده عالم باستماع این تقریر لاچار بجلدی متوجه
هنابمری و نوخیاان حکم سرم انفاذ بخشید که بتعجیل رانده خود را بامداد خوانین رسانند
تا ابای [illegible] جوشش زده [illegible] وار بسر نمک الاین با هنجار رنجش گرفته خوانین

خوانین بشنیدن اخبار ظهور رفاقت داشتیت گرمی وودید آثار کوکبه سواری از مکامن توقف
بسان شیر برکور دویده بعد قتل بسیاری به بختیار ندکور که از بخت یاوری او نفور بود
رسیدند عمر خان فیروزانی مع ناکر خان و تمامی خان پسرانش و سدتی خان و سوبهه خان
بکهرانی و علیخان کهرانی و هاله خان در تاختن و جلوکردن نقد جانرا در شاهراه صدافت
باخته بسر منزل جنت الماوی شتافتند دلاور خان از تپش آمده گریبان زره آن
بی رو بر درکشیده جهان بزرمینش انداخت ٭ بیت ٭ بدزید خفتان زره پاره کرد
گل جوشن که فولاد با خاک کرد ٭ و سنجر خان بر سینه اش نشسته خنجر زهر آب بر حلقش
نهاده زبان بخطاب عتاب برکشاد که ای ظالم بدنهاد از تعدی ها که بحال ما پسندیدی
دیدی بشمر ایش چون رسیدی در این اثنا خوانین یعنی مردی از خوانین بانگ زد که ای
سنجر خان مغرور چرا این مقهور را تا هنوز زنده داشتی بعده سنجر خان فی الحال سرش
بریده مع اسلحه او در نظر شاهزاده کشید شاهزاده فرمود که جسم بختیار را چهار بخش
کرده پاره در بختیارپور و پاره دویم در خانپور که او خودش بنا کرده بود و پاره سوم
در سکار پور و پاره چهارم در قلعه بکهر از دروازه ها آویزند طول پای او مقدار دو نیم
ارش دیگر او را برآورده وزن نمودند از یکمن یا دستی وزن شد گویند که بر مجد سه عکر
او سه ها بود و نذر من بعد شهزاده بفتح و فیروزی تشریف فرمای سکارپور و خوانین را موافق
ضابطه مناصب هریک نوازش و مکرمت ساخته سکارپور و بختیارپور و خانپور جاگیر
ایشان بطریق خارج جمعی مفاد مرتوع از تکالیف قلم و زبان عطا نموده و اداد

وجوه مراتب بر محال سوی وغیره حواله فرموده سرپرستی قلعه بهکر بعهده ایشان مقرر کرده
خود بجهت تنبیه وگوشمال میان یار محمد خلف میان نصیر محمد که در سنه مرقومة الصدر در گنبد
چاندوله خروج ساخته تعلقات وسیعه تحت تصرف کشیده بجمع مال و منال و فراهمی جبال
رجال برتبه ایالت و مسند بسالت متمکن گردیده بسیار زمینداران سنده را از املاک
شان انتزاع نموده هر نوع سامان تملک و ترتیب گزیده بود و از سرکار پور منحرف گردیده هرچند
که با ایشان امر فرمود که خوانین تا یکسوی معامله یار محمد در رکاب همایون مشرف باشند
اگر رو بکار زمجره بر خاش و پیکار گشت یکمرد از خوانین بمنزله یکصد بل از آن بسیار است
و موجب تقویت خاطر ما خواهد بود و الا بعد اصلاح شورش او ایشان را باستخراج مهم
ساخته سمت ملتان مراجعت توانیم فرمود خوانین باقتضای همت بلند و فطرت ارجمند
رعایت صله رحم نموده باظهار عذر معذرت معقول خود را ازین تکلیف رهانیده بیک
وضع در استعفای میان یار محمد توجه مصروف گردانیدند اما مدعای طرفین درینجا
حسن تطابق نیافت و شهزاده در بهکر دایره انداخت میان یار محمد از مهابت
سطوت سلطانی خود بکوهستان شتافت و مولوی غیره و وکیلان معتبر فرستاده
باذال مصارف بی اندازه ارسال جرگه سادات و علمای ممتاز صرفه نکرده بالکل
بحکم دفع الوقتی برپله ملایمت آمده آتش فتنه و شورش را بآب تدبیر فرو نشانید
ناقدردانی میان یار محمد و ظهور مخاصمه در میان خوانین و میان
یار محمد نوبت اول بحکم ضرورت بتاریخ فلان چون بغایت کامله

کلهوره حمایت شامله الهی جمعیت خویش را در تبراید نهاد چیرا شتربان که از قبل میان
یار محمد ناظم حکومت نوشهره سیروزمی بود بعد از آنکه میانموصوف با خراجات
ستوافره خطاب خدایار خان و منصب پنجهزاری مراتب از پیشگاه مکارم حضرت گیهان
خدیو عالمگیر اورنگزیب بسبب طلبانیده سرتمکین باز کشید و دار رسانید نامبرده باستظهار
موکل خود دست اقتدار را پای تجاوز در اقطاع مردم چنینه دراز گردانید بر همه از تظلم
و تصرف او عاجز گشته داد ای و استغاثه بخدمت امیر محمد میارکخان آوردند ایشان
اول بطریق عقل و قالب صلاح اورا فهمانیدند لیکن آن متکبر سیه دل از فعل تفهیم
ایشان منفعل نشد لاچار لشکر کشیده خلق الله را از شر خیرا رهانیده در پرگنه نوشهره
دکهای انداخته و برهمن آباد متصرف گردیده سپاهی گران و فوجی بیکران جمع ساخته
مستعد و استقلال ورزیدند میان خدایار خان بی آنکه حقوق اتحاد قدیمه و روابط
مراعات وداد جدیده ضمیمه ملحوظ کرده بکدام طور حرف و حکایت بمیان آرد خود بخیال
محاربه از خداآباد سوار شده آمد ایشان هم بمقابله برخاسته لاچار بمجادله صفوف
آراسته شش روز زد و خورد و سبیل تجاذب نمودند روز هفتم جنگ عظیم در پیوست
از کشته ها پشته و از خون رود ها روان گشت و زمانه بساط عمر بسیاری در نوشت
سنجر خان و دوست خان فیروزانی و بخشا خان و مسندسو خان علانی و دلاور خان
تالانی در آغاز پیکار رسیدند و در آخر کار شمشیرهای مردانه زده دستبردی نمودند
که ترک فلک دست ایشان بوسیدی تا که شب در رسید ❊ بیت ❊ چو گوی سپهر آورد

گاو زمین + برون جست شمشیر سپه از کمین + مبارزان بی همتا از عرصه وغا بوعده فردا
معاودت نموده تمام شب الحاح و دعا و عرض و التجا خلوص داشتند + فرد + غنوده تنها
مردم از رنج و تاب + تذرو هر زمانی در آمد بخواب + نیایش کنان هر دو لشکر از آنکه ای
کاشکی بودی امشب دراز + فرد + مگر این درازی نمودی درنگ + بدیدی
پدید آمدی روز جنگ + علی الصبح که اسکندر آفتاب لشکر نور عالمتاب از مستقر
السلطنت مشرق با هزاران تیغ لمعات بر آمده بر تخت زمردین فلک جلوس ساخت
و زنگی سیه چهره شب بعد فنا عساکر ستارگان بانهزام شتافت بهادران
هر دو عسکر کمر کینه جست بسته فتنه دیرینه را از سر بیدار نمودند و بازار کشش و کوشش را
رواجی دیگر و خواهش مقابله را بعد از بارزی بهم رسید در عین گیر و دار و هنگامه رستخیز
بخاطر امیر خرد دقیقه سنج رسید که طرفین یک وجود و یک استخوانیم اگر اجزای جمعیت
اعدای از شمشیر ازهم بر افتد اندکی پریشانی آن بدیگری هم استلزام یابد + بیت +
بنی آدم اعضای یکدیگر اند + اگر میان خدایار خان برعایت اینمعنی پرداخته
تندی جلدی ساخته است مضایقه نیست + بیت + درین ره فرشته ز راه
ببرد + که آید یکی یاوه ره ببرد + بهتر است که تا طریق مردمی نکرده وکیل دانا
ارسال داریم که محاسن و مقابح مخاصمه باو شان لهانداز توافق بتقدیر شدید نیز
در عین تجشم و گنجایش ایشان معتبر میان معظم الیه وارده با براز در آورد که جنگ
بجا بنین فایده نبینه ها بیضی ما بضی + فرد + آمد کمه انگه عهدها تازه کنیم + شاید

شد آنچه شد ای صنم گذشت آنچه گذشت * از نیطرف نیز بهوشیاری بمرافقت او
تعیین گشت تا شام از آمد و شد وکلا کاری نکشود و روز دیگر که معتبران سرکارین میدان
مصالحت تگاپو نمودند بعد عرق ریزی ها انجام بر ان یافت که خوانین تا برداشت
فصل اقلقات تازه منصرفه در برهمن آباد متوقف باشند من بعد با مکنه خود معاود شوند
و ناله محمد واه فیمابین سرحد مقرر باشد بنابر علیهذا میان مشار الیه خدایار خان و الله داد خان عطا
فرمود و نیز ایشان تا مدت معهوده در برهمن آباد توقف نموده بعد برداشت موسم جو دات
فصل بمحالات جاگیر رجعت ورزیده جمعیت پذیرفتند باعانت داب مطلق هر قسم
اسباب دولت و کامرانی و وجوه ثروت و شادمانی برای ایشان حاصل و نغایت
سنه ۱۱۳۱ یکهزار یکصد و سی و یک بر حسب انتظار هم دامنکش خاطر بود و بتاریخ یازدهم
ماه ذیقعده در آخر همین سال میان خدایار خان وفات یافت و میان نور محمد خان
پسرش دو ماه ماتم داشته یازدهم ماه محرم در سنه ۱۱۳۲ یکهزار یکصد سی و دو بر مسند ایالت
سوروتی نشسته تقدیر چهار سال راه و رسم دوستی و موالات بخوانین مسلوک ساخته در سنه
یکهزار و یکصد و سی و پنج باقتضای حسد ورزی و حقد اندیشی بر جمعیت خوانین رشک
برده اندیشید که آل عباس با این امیر محمد مبارک خان تمسک ورزیده جمعی کثیر فراهم گردیده اند
چون اجتماع اینقدر مردم بیکدل و یکجان موجب اختراع فتنه عظیم تواند شد مفید مصلحت
آن باشد که بنوعی حیله برانگیخته و شعبده غریبه بدان آمیخته بنای کنیم که بواسطه کید و مکر
اساس حشمت روز فزون ایشان شود برین تقریب اشتهار دادند که بندوبست فرمان سلطانی

درخصوص جاگیر جانپور و شکارپور باسم خود از درخانه معلی حاصل آورده دم نشان از قبضه
جریان در مادهٔ شورش بنام میان مشارالیه صادر ساخته ابتدا در اول صلاح لشکرکشی بسنجش
درآمده چون نیک سنجیدند فهمیدند که معامله دو طرف دارد ⁂ بیت ⁂ مباش غره چو داری
عصای عقل بدست ⁂ که دست فتنه دراز است و چوب را دو سر است ⁂ بنابران ملا جنید
ابره را مامور فرمودند که پیش خوانین رفته از طرز حروف طریق بگردی بخوانین فهمانیده
از شکارپور دست بردار نمایند و حسب الامر کارند گشته پیغام مفوضه بلسان بیان با ایشان
در جواب گفتند که این قطعه زمین را خداوند پاک مالک الملک بما بخشیده و بقوة و نیروی
او تعالی بزور بازوی جلادت و صرف جوهر از نفوس نفیسه بای اعمام و اخوان
و اعیان و اقوام پرگنه زمین از خیره سران برکین کشیده قابض گردیده ایم و در خدمت
پادشاهی هما المکن قصور نکرزیده در جنگ دیره غازی خان آنچه در حضور شاهزاده بیشیر پای
فیل از دست سعی ما برآمده اظهر من الشمس والبته بسمع شریف رسیده باشد و شاهزاده بما عهد
بسته که تا عهد سلطنت عالمگیری گاهی محالات شکارپور وغیره از ایشان انتزاع
نمیتواند گردید و سعیده نیز اگر خلافت بجز معزالدین رسید لفظ شاهزاده بر وفق این مضمون
⁂ بیت ⁂ عهدی که نخست با تو بستم ⁂ آن عهد بجاست تا که هستم ⁂ بما السنت که در
صدور ترقیم یافت درینصورت بغلبه ظن اندازیم که فرمان پادشاهی اصلی نخواهد جعلی را
معتبر نمی انگاریم هرگاه ملا جنید این جواب شنید بشتاب برگشته در خدمت میان نور محمد
بسبز گردیده برسواد ابتوسب شورش برافزود لاکن چاکر تمامی قوم چینه که از قسم حرفت

حدوث اکثر روایات صحیحه از نقل گرفته و خصوص بسبب مناقضت میان نور محمد با میر
محمد مبارک خان بنحوی بیان نمود که چون میان مشار الیه را دولت شایگان از میراث
آبائی بی دست رنج رایگان محصل آمد هوای طبیعتش در هوای تخیلات محاله اوج گرا شد
خواست که سرکشان سنده در ربقهٔ اطاعت آورده شود بر این تقدیر بسطوت و تحکم
اول از سلطان سپهر و دیره جهانگیر خان و ثانیاً از جلال خان خورد نبیره جلال خان
قوم جینه مرحوم نسبت با شایندهٔ آنها را مطیع و منقاد گردانید و دیگر نامواران ملک
سنده را مثل موم زیر نگین ارشاد نرم و نقش پذیر ساخته از غایت اقتدار کجا
ملا جنید نظر استحقار فرموده تکلیف نمود که دختر والده ابره که منسوب با دست ثمر الله
ایجاب قبول بنا تحقیق یافته اطلاق و ابرا ساخته در سلک خواتین آن شان منتظم نماید
دارا این امر را عار روزگار خود دانسته از ترس جان هراسان گشته گریخته در حمایت
ملازمان امیر پناه برد و ایشان که نظر بر دولت و سامان میان نور محمد منقاد و مست
بادشاهانه خارج امکان میدانستند متوکل عنایات الهی جل شانه هر چه گوارا ساخته تنگ
دروازه رهی مقدم داشتند و در میان حفاظت و رفاقت او قدم جرأت و دلیری
و بزدلی گذاشتند میان معز الیه باطلاع این معنی نهایت طپیده و منار غضب بر خود پیچان
مار پیچیده بخاطر دور اندیش سنجید که شکل اتصال و اتفاق آل عباس و مردم جینه
نتیج نتایج خطیره میتواند شد اصلح است که جنید خان را که باهم طریق از خوانین منفک
سازیم و بعد تفریق تیدار که هر یک جداگانه پردازیم پس آوان حریف جا دو نگار

جادو زبان سحر بیان که بیک حرف آسمان را خرق توانند ساخت و در نور خورشید
و چونش فرق خواهند انداخت برگماشت که دام طمع و دانه توقع در راه ملا چیند خائن
نگذارند اگرچه مرغ زیرک هست اما بگمان اسیر نتوانند شد مامورین حسب الایما کار بسته
بطریق حکمت عملی کار بسته مده آرا و را با سب و دانه دراهم و دنانیر و بشربه عده ها
دلکش و عقل پذیر و مواعید جان سوز و گلوگیر با استعمال عزیمت و تسخیر در حقه تدویرش
گرفته بجد مست میان موالیه حاضر آورد و نداگرچه خوانین از سر عقل بالغ هنگام روانگی
تنها مبرده گفتند که طلب داشت میان موصوف برای او مشورت معانی خطیره و متضمن مفاسد
کثیره مینماید پیش در لباس اشفاق نوش نماست + بیت + بر تواضع های
تکیه کردن ابلهیست + پای بوس سیل از پا افکند دیوار را + لیکن آن مجبور
از عقل معذور بر سخنان ابله فریب گماشتگان میان مشار الیه مغرور گشته بلا تمیز
و شعور روان گردید و میان موالیه بمجرد ورودش خلاع گرانمایه و پیش قبض طلای
و جیغه و کلکه مرصع و شمشیر کمر مطلا ارزانی ساخته بعطای مناصب اعزاز بنوخت و تشریف
التفاتش سر بلندی بخشیده با آب تلافی و تفاریر دلاویز غبار وحشت و رمیدگی
بالکلیه از صفحه خاطرش پاک شسته او را چنانکه باید از خوانین گسیخته در رشته نفاق
خویش کشید و هرگاه نقش وفاقش ارتسام یافت و امید میان موالیه علایق
اتحاد و اطراف قطع ساخت میان صاحب با وفرمود که بما شما را در عالم صداقت
ثابت قدم گمان داریم اگر شما واقعی از خوانین گسسته بما پیوسته اند دلاور خان

دلاور خان الانی کهرانی را نگوی که بیشتر آید بکشند آنوقت یقین باشد که شمارا نخواهند
هیچ جنسی نماند من بعد توجهات خارج حوصله بکمال شما چرا بهم فرمود برین تقدیر یکجا
از طرفین بمیان آمد و جنید خان بتوقع منافع حال و ترصد مقاصد استقبال و مآل دارین
بخاطر نیاورده شخصی عیسی نام را که آشنای دلاور خان و چلا صمند خودش میدانست
بطرف سکارپور روانه کرده که دلاور خان از قبل او پیغامات شیرین ذهن نشین نموده
نزد او بیارو فرستاده چون پیش دلاور خان رسید و مقولات زبان با براز رسانید
مشار الیه بزور دلاوری و همت خود و در اعتماد دوستی جنید خان بلا واهمه مستعد رفتن
گردید خوانین و وڈیره خورد بمشار الیه مانع آمدند که رفتنش همراه عیسی ها وارد مآل کار
از غلبه که بمضرت خواهد انجامید مستحسن نیست که دلاور خان نرود اما مشار الیه باعتقاد موالات
آنها و اعتضاد قوة بازو و سر پنجگی خویش اصلاً متوهم نشده باستقلال روانه نزد جنید خان
رسید و دید که او بجماعه برادران حلقه بسته هست مشار الیه بعد معانقه در میان برادر
زاده و خواهرزاده جنید خان تنگ نشست بیخبر از آنکه دوستدار غدار او بسر منافقت
از در مخالفت در آمده خفیه بکسان خود اشاره کرده که در کمین ترصد گشته وقتیکه
دلاور خان در مجلس او نشسته باشد از کمین گاه جسته در کشتنش شمشیرها زده اهمالش
نرسیده اقدام نمائید تا بر آن در زمانیکه هنگامه مواکانت گرم شد جنید خان
بدلاور خان خطاب نموده مکالمه دوستی منافقانه بگوشش خروش نمود در دیده طلبیان
دغا باز نفر بیست انداز مخفی از عقبش شتافته شمشیرها خونریز از نیام آهیخته چون آن

شمشیر بر خاک ریختند با وجودیکه زخم کاری در جسم آن ابا ستم وقت کار میکرد در اخذ
قصاص خود کوشیده برادرزاده و خواهرزاده جنید خان را بهر دو دست از خانین
زیر سینه کشیده مثل خود بیجان ساخت خدمتگار دلاور خان که جلو اسپ سوار مرحوم را
گرفته بر دروازهٔ عمارت الا جنید خان نشسته بود خبر این واقعه شنفته به اسپ مذکور
سوار گشته بجناح استعجال رفته در خدمت خوانین والا گهر صورت حال عرضه داشت
از انجا که دلاور خان مغفور در شجاعت از معاصرین خویش ممتاز و در چشم منافقین
و معاندین حکم خار داشت خوانین بر حسب حدوث این حادثه مقتضای عاقبت بینی و دور
اندیشی میانصاحب را دشمن منجی تصور نموده آنچه تدارک فراهمی ایل و استحکام قلعه سنگارپور
می بایست بظهور رسانیدند بالجمله بر روایت مؤلف تاریخ میان غلام شاه هرگاه ملا
جنید خان معامله خوانین به لباس دیگر در خدمت میا الموصوف بعرض خود غرضها
و صریح بیان کرد که خوانین هرگز متابعت میانصاحب اختیار ندارند و میگویند
شاهنامه بیایید تا جنگ سازی کنیم * بمیدان کین ترکتازی کنیم *
شما را دو دست است ما را دو دست * ظفر هست موقوف و کم بیش نیست *
خدا گو شما را چنین زور داد * بما نیز این ملک معمور داد * میان معز الیه
با صغای این سخنان خشم انگیز و الفاظ آتش ریز زبانهٔ آتش کینه مرتفع گشت و سیل
غضب اوشان از اندازه گذشت ولی عهد ساختن امیر محمد مبارکخان
میان صادق محمد خان را و آمدن میان نور محمد بر سنگارپور و محاصره

محاصره کردن و هجرت خوانین از حد شکارپور در سنه ۱۱۳۶ یکهزار یکصد و سی
شش بمقتضای حسن جبلت و مکارم منشی در خاطر قدسی مصور امیر ملا مبارک خان که آئینه
انوار ولایت و گنجینه اسرار هدایت بود پرتو انداخت که سجاده متبرکه جداوراً بوجود مسعود
خلف الصدق امامت و گوهر معدن کرامت یعنی امیرزاده محمد صادق خان در حین حیات
زینتی داده دیده را نوری و سینه را سروری عطا کرده شود دیدان اقتضا بموبدان خرد
و بدر مبشران کیاست مصور مشاوره ساخت بعد یکسوی صلاح اعیان و توافق
آرای ارکان در اوایل سن یکهزار یکصد سی و شش عمامه خلافت بدست خود بر سر امیر
زاده موصوف نهاده و مصلای امارت بدیشان الواب نزهت و شادمانی بر روی
جهان کشاده اعاظم برادر و افاخم ایل را با ایشان بیعت کنانید و هدرین سال
میان نور محمد سر انجام سامان جدال ساخته اول میر شهداد خان تالپر را در مقدمه
معسکر بطریق منقلای ارسال داشته خود بجمعیت موفور و عساکر نامحصور در عقب مشار الیه
تحرکه برداخت بهرگاه بپرگنه لارکانه مخیم معسکر او شان گردید بقدر شصت هزار
سوار و پیاده زیر لوای بهم رسید و میا الموصوف از انجا وکیل زبان دان بسمت خوانین
فرستاده که تا بلغور لشکری چون ملخ و مور آمده ایم الحال هم اگر فهمیده جانبور سکار
پور بتحویل گماشتگان این طرف نموده بفتراک اطاعت اعتصام نمایند فهو المرام
والا ✤ بیت ✤ من اینک رسیدم چو ابر سیاه ✤ اگر جنگ خواهی برون کن سپاه
خوانین استقامت پژوده کوه شکوه با الفاظ تهدید از جا نرفته عساکر بمقابله کشیده

منها دست درزیدند و بقاصد جواب صاف فرموده وانمودند که میان صاحب را برسر عیال
و پسندر رشته ما افواج آوردن و بتقیدر تعدی و تجاوز کردن از رسم شیمهٔ احرار و الانسب
خاندان پادشاهان نهایت بعید بر هیچ سنت و ملت آزردن مردم بی آزار روا نیست
با خود بگوشهٔ عافیت نشسته و بقطعهٔ زمین خداداد خورسند گشته هر وقت تبذکار شکرانه
الهی دیگر ارادهٔ اسباب پادشاهی مواظبت داریم میان صاحب که هم در صدد انتزاع ملک ما
ان شاء الله تعالی بر آنچه دست توفیق است در ابدال شرایط میزبانی دریغ نخواهیم کرد
میان موصوف استعداد خوانین و کثرت تعداد لشکر ایشان دیده بسبیل خدع و فریب
حرف مصالحت بمیان آورده یکبارگی از دریای سنده عابر و معاودت نموده کسان
خود را برگماشت تا هر ساعت اخبار احوال خوانین معظم الیه باز رسانند بعد که خوانین
بر مراجعت لشکر میان صاحب اطمینان نموده سپاه اتفاقی و لازم آنچه همراه و فراهم
شده بود رخصت انصراف بخشیده از هر وجه مطمئن گردیدند گماشتگان میان مشار الیه
غفلت ایشان دریافته بجناح استعجال در حضور موکل شتافته عرضداشتند که اکنون موقع
کار است اگر میان صاحب زود از دریا گذشته قلعهٔ تنکاریپور محاصره نماید تسخیر آن
آسان میتواند شد برین تقدیر میان صاحب فی الحال عطف عنان ساخته وارد ظاهر
شکارپور شاه بهار را الطرف غربی و میان راجه بیلی بصوب شرقی و مراد کلیر
و مردم کهوسه را بسمت شمال دایر فرموده خود نیز از جهت جنوبی فرو کش نموده حلقه
دار دایره انداخته و از چهار سو کمینگاه ساخته هر روز جنگ مردانه میفرمودند خوانین

خوانین از بسکه عساکر دیگر رخصت کرده بودند بنا بر قلت معرکه بیرون نشتافته بر بروج
و باره مستحکم داشتند * بیت * بهر روز جمعی ز اهل حصار * همی آمدی بر سر کارزار *
حقا که کشش محاصرین و کوشش محصورین را اگر قلم مثل سوسن صد زبان گشته شمه از آن
شرح دهد صحیفه بهار را لاله زار کرده صاعقه شمشیر بر لمعه آتشی در خرمن جان انداز و رعد
تفنگ از صداهای بی درنگ زهره نهنگ میشکافت باران تیر بسان ابر مطیر و آه سهام
تقدیر بی خطا رسیده بر اجسام اجل گرفتگان کارگر افتیر می کرد محمد اسحق قوم تنوار عبد الله
دیگره متوسلان میرزاده محمد صادق خان در اوقات شب محمد یوسف خان علائی
و سلطان خان هالانی در روز بر سر مقابلین تاخته و تا چشمه ها و مکامن انها شتافته
هر کس که با آنها دو چار شد نذر شمشیر و زخم شد وی کارش تمام میساختند مدت نیم ماه
برین وتیره در خونریزیها و هرج خیز بلا و آشوب فتنها منقضی گردید سرانجام یورشها
محاصرین بهم رسید مصنف تاریخ میان غلام شاه منصفانه گفته * بیت * در آخر
همه بران میان حصار * نهادند دل بر سر کارزار * کشیدند شمشیر کین از غلاف
شده گرم بازار جنگ مصاف * بهادران شیر شکار و بهادران نهنگ آثار
هر وقت دلیرانه در میدان مقابله دویده سرهای بسیاری از محاصرین بریده نعش
اکثری بپای قلعه کشیده می آوردند تا که ماه ششم نصفی گذشت و میان نور محمد خان از
وفور فریب و کثرت برج و ازمان محاصره و دوام مجادله و محافظه تنگ آمده که تمام
عسکر و مورچال منادی فرمود که از جنگ شبانروزه و شلاق دکلو سوز بهتر است که یکی

لشکر بیکجا و یکدفعه یورش ساخته بر سر قلعه تاخته کار محصورین بر دو اخته آید برین تقدیر
علی الصبح از طرف جنوب مقابل دروازه شیخ افضل حمله آورده جلو کردند خوانین که بنا بر
مقاومت مقابلین متصل دیوار صف بسته ایستاده بودند بر کاه لشکریان صاحب
شتابان و جلو ریز نزدیک آمدند جوش حمیت و تقاضای شجاعت بدان اقتضا فرمود
که بهادران کوه شکن و دلاوران رویین تن دیوار قلعه اندرون بر در سینه دست
شکسته ببازوان طرف ثانی آویخته بشمشیر و پیش قبض بهدیگر را میکشتند * بیت *
دو لشکر چو مور و ملخ تاختند * نبرد جهان در جهان ساختند * بشمشیر و پولاد تیر خدنگ
کذرگاه کردند بر مور تنگ * منهو خان خصوص سنجر خان کهرالی استقامت
کرده در انسیدان رستخیز داد نیز فرمودند که از سر تا پا بهر سو مقابلین زخمی رسید
دار انها هم وند زخم زدن منهو خان قصور و عاجزی نشد از یکطرف محمد معروف
خان پسر مدبره حاجی خان بسان پیل دمان در عدو افکنی ید طولی داشت و از طرف
دیگر سنجر خان چون شیر زیان با شمشیر آهیخته بدشمنان چنان آویخت که در عرصه
هیجا نوداری قیامت بر انگیخت * بیت * دو دستی چنان بر گذارد تیغ * کزو
خصم را جان نباید دریغ * چو بر آب دریا غضب ریختی * ز دریا آب آتش انگیختی
چو بر فرق پیل آمدی خنجرش * فرو ریختی زیر پای سرش * از نمود [illegible] سرکار
امیر محمد بخش خان و حاجی خان علائی منجمله سرکردگان شربت شهادت چشیدند
و دیگران که در خاک و خون می طپیدند و دلاوران و تهمتنان که شیرانه در معرکه جانفشانی

جانفشان گردیدند عدد آن از تعدد متجاوز و از سمت میان صاحب مبارزان خارا
شگاف و بهادران سراپا اعتساف که در معرکه مصاف جان باختند تعداد ایشان
عقل هیچ عاقل در نیافت و دیده شد هو خان بجبته خان کهوکه دوچار شده در مقابله
زخمها شدید بر یکدیگر زدند و دیده شد که خان مذکور چهل زخم شمشیر از دست حریف برداشت
و او را هم بزخمها متواتر و کارگر بیکار ساخت آخر الامر چون طرفین از خونریزی
و خونخواری عاجز آمدند راجه بیکهی بمیان صاحب فهمانیده تا پره جوشش خونین غیرت بر نجابت
ملایمت و ملاطفت نشانید و بعد بستن محاکات و تمهید مقالات مرضی میان معظم الیه
بر آن مقتضی شد که حاصلات تعلقات خانپور و سنگارپور و غیره متفرقه اقطاع
میر ملا مبارک خان چهار بخش کرده ربع بمیر راسخ و در ضمن بصاحب مشار الیه ربع بمیان
صاحب داد باقی نصف یعنی دو ربع از چهار حصه بمیر سابق الالقاب مع تمام ایل
و انساب میگرفته باشند اگرچه بعضی خوانین جوانسال این معنی را قبول نمی نمودند لکن
امیر باقتضای خرد رسا در مغز معامله تامل نگاه فرموده سنجید که مردم بی اندازه درین
کشمکش عرصه تیغ بیدریغ گردیدند اگر زیاده برین کوشش رود خالی از هلاک بسیار کس
نخواهد بود اولی است که بالفعل دفع الوقتی نموده شود و بعد تقرر و تشخص انجام نموده آید
میان صاحب خود بسمت جند اآباد و سهاو دو ملا جنید خان مذکور را که سرمایه فتنه و فتور
بود در میان کوشک او که بر آن کنار سنگارپور واقع است نشانده سلیمان خان قوم
کهوسه و حکیم خان دلاور خان و فرید خان بلوچان را بواسطه رفاقت و پشتی گری

او را مامور گردانده تحصیل محاصل مشخصه بذمه او باز گذاشت لشکر آوردن میان
نور محمد بار دیگر بر سر شکارپور و کنارج کردن ایشان بمقتضای مصلحت
وقت بلطف الهی چون شش ماه بجزیت منقضی گشت مزروعات فصل بپختگی رو آورد
ملا جنید که سراپا غرور و ماده شرور بود محض به فساد طبع بی اطلاع میان صاحب طرح نکاح ایمنی
بمیان نهاد و هر چند که سلیمان خان و غیر رفقایش فهمانیدند عقل او اثری نداد چون خوانین
دانستند و تمهرود که آن بدسرشت اماره با وصف تفهیم رفقایش که هر چند حکم نفس ناطقه
نداشتند اما از عمل بورمیت مقصر نماندند بدون گوشمال واجبی و تهدید واقعی اصلاح
نمی پذیرد لهذا در صدد تدارک اخراج او هرگونه سامان تدبیر و تجویز پیش گرفتند
ملا مشار الیه بوضوح داعیه رنجش خوانین در سنه ۱۱۳۷ یکهزار و یکصد و سی هفت بمقتضای
ضعف دل گریخته بخدمت میان صاحب رسیده بدانچه قاعده راستی باشد بیان طراز
گردید * بیت * تباه خود بر صورتی شرح داد * که بدمرد را روی نیکی مباد * میان
صاحب بر شفقت و در اول نهضت موکب خویش سنجید مگر موسم طغیانی آب دریا
مانع آمد بنابران ملیه خان کلهوره و قبول خان بلوچ جاندیه نامزد گردید که باز ملا جنید را
بدستور مستقل ساخته چند روز محدود حارس او باشید و بیک پرده ایام طغیان آب لب بر
برهوند و خوانین که بعد از هزیمت ملا مذکور سرانجام فراهمی عساکر گردیده ازد. یا عابر
و همراه لشکر میان صاحب گرفته مستعد جنگ نشستند پس از فرو رفتن آب هر گاه مقابله
عساکرین واقع گردید مبارزان طرفین داد جدال و قتال داده دست به بندوق و شمشیر کشادند

شده از صبح تا شام در افکن و تیغ زنی لحظه نیاسوده گرد آشوب از جهان بر انگیختند
و زمین با آسمان در آمیختند که ناگاه حاجب شب از دیوان قضا و قدر رسیده پرده نیلگون
ظلمت بر روی عالم فرو هشت فریقین بحکم ضرورت بمنزلگاه خویش آرمیدند میانصاحب
نور محمد که وتیره الحرب خدعة استمرار و روزمره کار و بار خود فرموده بود وقت شب قاصد
اوشان بسمت گماشتگان در رسیده و لطایف بر سبز گردید که مقاتله استحسان ندارد و لفظ
انجام میانصاحب الیه بخو اینست همانست که سابق جواز یافته : مصرع + بر همانیم که بودیم
همان خواهد بود + و در باطن بجای خود جانب مامورین پیغام فرستاد که اینک من سهم
مشکرها بشمار روسای سپاه بسیار بهر سم شما را باید که بدیدن نوشته و شنیدن گفته شبا شب
در منزل کشتی انشسته نحوی که مقابلین شما را آگاهی نشود رفته محاصره قلعه سنگار پور نمایند
آنها از انقرار رحل آورده تحتی که شمع جهانتاب آفتاب در فانوس زمردین سپهر ضیا
افروز محفل گیتی گشته و سیاه بیضه نیابر امتیاز حق از باطل گردید بهادران عساکر ابیر که از
معاندین استطلاع یافتند اثری از آثار آن اشرار بر جا نبود چون بعد تفحص و تجسس خبر
بالیقین پیوست که گماشتگان میانصاحب از دریا عبور ساخته بر سنگار پور رفته
اند لهذا ایشان هم فی الفور تعاقب اوشان تاختند از اندرون لشکریان سنگار پور
و از عقب این جوانان پر زور شیر افکن دست نبرد افتخته چپقلش تاخت و آویزش را
تیز بازار ساختند و در آن روز روشن بقلعه مستحکم گشته مخالفین را تا محاصره نگذاشتند
ببیه خان و قبول خان و ملا جنید بحضور میانصاحب عرضداشتند که او محاربه هر روزه

بهتر آن می‌نماید که میان موصوف تدارک بالاصل دیده زود بر سر خوانین باید که کار شان بوافقی
ساخته آید و خاطر از انتظار بیکدفعه پرداخته شود و انها میانصاحب خدا باد انتهاض فرموده
در قلعه شاهگیر رونق افزا و شاه بهار ودمیان تاجه پسر راجه فقیر بیگی مرحوم را مامور نمود
که موید اموری سابق گردیده قلعه سکارپور مسخر نمایند آنها بر طبق ایمای خداوند خویش
از دریا گذشته گماشتگان پیشین در پیوستند و در آنجا دریافتند که خوانین استقلال بکمال
و استعداد درست دارند تسخیر قلعه خالی از صعوبتی نباشد بنا بران در حضور میانصاحب
برنگاشتند که کار خوانین سنگین است اگر خود میانصاحب تشریف آورده متوجه تمشیت
آن شود تا هم در مدت مدید و صرف اخراجات کثیره انجام میتواند یافت در ینصورت
میانصاحب اجازت فرماید که با انها بکدام رنگ حرف مصالحت بمیان آورده [illegible]
ابروی معاودت کرده آید چون عرض بتقسیم امرا عظام متعهد و مناط بود در جواب ارشاد صادر
که بهر طور مر آنچه صلاح خیر اندیشانه شاه بهار ودمیان تاجه اقتضا نماید نتیجه شاه [illegible]
بخشای فرجام رنگین ساخته زود بمراجعت پردازند مشار الیهما بطریق هوشیاری حسب الامر
بعمل آورده در خدمت میانصاحب مشرف و من بعد خورسندی میان مشار الیه بخدایاد و معاد
و متوجه گشته و چند ماه بجمعیت انقضا پذیرفت ملا جنید که اصل فتنه و مولد فساد بود از دست
باز از سر آغاز در خیال معاندت خوانین افتاده گاه بگاه حکایات تحریص و اتفاق بخدمت
میانصاحب گفته ذهن نشین ایشان ساخت که تا اخراج خوانین از سکارپور صورت نه بندد
بر ناموس ایشان برساند قلوب بهیچکس نمی افتد غرض که چندین گونه تحریک مزاج میانصاحب

میانصاحب را بران آورد که محمد خان برادر خود و میانصاحب در ابتدای سنه ۱۱۳۸ یکهزار یکصد
و سی و هشت بمعامله خوانین مامور و مشار الیه باگزار اکین شده و جمعیت کثیر عازم شکارپور
و خانپور گردید چون محمد امین خان فرزند بختیار خان مرحوم و محمد معروف و علیخان و طیب خان
و طالب خان پسران حاجی خان مغفور بالاتفاق سند هو خان و غیره سرکردگان دلاور
و سرکشان مبارز بآمادگی مجادله در قلعه خانپور فراهم گشته سر شوریدگی داشتند که محمد خان
مومی الیه بقصد محاصره عازم خانپور گردید خوانین شجاعت کیش جلادت اندیش بتقاضا
همت و جمعیت در عرصه مقابله شتافته باظهار رسوم مردی و مردانگی و افشای لوازم
تجلد و فرزانگی قسمی پرداختند که هر کس از باده خون سرمست گردیده بساقی التفات
نپرداخت خوانین منصور گوی سبقت بچوگان دلیری برده بدستور مستقل و مستمر در قلعه
نشستند لشکر میانصاحب چندی در پس افتاده بکاخ ملاجند پناه گرفته توقف جستند
حقیقت روداد در خدمت نوشتند میان موصوف بر خبر بر همت سپاه و خصوص مردان
بسیاری از ناموران مثل حکیم خان بلوچ که خیلی مرد شجاع و کاردانی بود نهایت رنجیده
و از فرط غضب لبان را گزیده فرمان داد که عساکر از هر جا بسرعت آمده در خدا آباد
فراهم شوند بعده در اول سنه ۱۱۳۹ یکهزار یکصد نه نوبت سیوم بداعیه اخراج خوانین از مستقر
خویش متحرک و مستعد پرداز یزدی در این اوقات میان کلا مبارک علیه الرحمة من الراحمین
شربت ناگوار مرگ از دست ساقی اراده گرفته بمحفل قدسیان کروبیان توجه
فرمود و امیر محمد صادق خان بخیال عاقبت اندیشی حراست قلعه و سیوه شکارپور از مکان

تجاوز دیده با همه در قلعه خانپور تحصن و تمکن ورزیدند و میان نور محمد در شکارپور رسیده
شاه بهارا و میان تاجه و جام ننده و سلاتخان و خیرا خان و جام جهته و دانه کهاوره صاحب
خان و خیرا خان ثانی وغیره بلکی سرداران مشاهیر سرکار خود را بجمعیت بی انداز و هر نوع
سامان ترکتاز بتسخیر خانپور برگماشت و خود بیاوری و پشت گرمی گماشتگان توجه
کلی مبذول داشت خوانین دریافتند که میان معزالیه خیال مزاحمت ما از سر بدر نمیسازد
و هر روز بی سامان مقابله ما می تازد و مرکشش را شم نمی افتد و آتشش را اجل دم نمی کشد
از چند سال مزروعات فصل و آبادی ملک بر باد رفته از کمی محاصل و عسرت معاش
عیش بر ما تنگ گرفته مع هذا هزاران جوانان شایسته از برادران و عزیزان ما درین
مخاصمه میان نور محمد بسر منزل فنا پیوسته اند و میان معظم الیه لشکر ما برابری ندارد
جهال رجال که در حکم حشرات الارض اند بر وی گرد آمده ما را هیچ وقت درد و غم احدی
از افراد رشته دار از دل نمیرود و میان موصوف را اگر صد هزار از لشکریانش بمیرد پروای
نیست ریحال که تدارک کلی ساخته بر تاختن هست مفید مصلحت آنکه بر طبق قول مصلح الدین
شیخ شیراز + سعدی + نه هر جای مرکب توان تاختن + که جاها سپر باید
انداختن + کار بند شده بالفعل محاربه را طرح داده بجای متحصن و مکان مستحکم
پای استقلال نهاده با جمعیان ظاهر و باطن دست تدبیر و حیله بمشیت هر قسم
امور خویش گشاده خواهند شد بنا بر علی هذا از خانپور بطرف بیت دبلی که پیشه بر اشجار
و از چهار سمت دریای زخاری کنار داشت شتافته رسیدند و دیدند فی الواقع آب دریا

آب دریا بر اطرافش دایره گزیده و آن قطعه زمین را نقطه وار در حاطه کشیده است
ایشان آنمرکز دلنشین را قلعه سنگین و حصن حصین اندیشیده تمامی اهل و عیال و اهل و اطفال
اساس اقامت انداخته آرمیدند **لشکر کشیدن میان نور محمد بر سر بیت دهلی**
و مجادله بخوانین و شکست خوردن اوشان میان صاحب بر اطلاع
ماجرا مرقومه سنجید که خوانین انتقال از ملک شکارپور بنا بر معارضه و مزاحمت او
قبل از آنکه آنها بجای رسیده و جمعیت پذیر گردیده بعزیمت انتقام کدام بلای عظیم کشیده
آرند و مداوا و مدافعه آن از پله امکان گران گردد و صوب قواعد حزم آن مینماید که فی الحال
بلا اهمال باستعجال لشکری بر سر خوانین فرستاده آید در نصورت میر شهداد خان تالپر را
مامور ساخت که گماشتگان سابق را از خانپور زود برداشته بهر نوع تدارک کشتی ها و غیره
قدم تهور در جمعیت مذکوره گذاشته خوانین را از آنجا خلع سازد مامورین از اشارت حسب الامر
ولی نعمت تحرک ساخته چون در حوالی آنجا رسیدند از طغیانی آب راه دخل در دایره مقصود
ندیدند بنا بر آن معتبران هوشیار سمت دیره غازیخان رافتح ... کرده فرستاده کشتی ها
بقیمت دست بقدر بست هشت نزل جمع آورده بعرصه بیست یکم ماه ... ام بر گ
وساز ضروری نموده با وجودیکه خوانین ظفر قرین در میان ... آب بسان دریا آتش را
مهیا داشته آنها مانند هم کشتی برابر زده کردیکار کشش توابت و سیار ریسانند
لیکن آن نهنگان قلزم مبارزت شیران بحر مقاومت نخوی ... بمقاتله و مقابله پرداختند
که ناخدا انجه اال ان می خست و ماهی را از وقوع این واقعه در آب سلامت در ریگ

و خشکی هم متصور نمیگشت بعضی بها دران معسکر امیر سواری کشتی ها تقابل ورزیده بزور بازوی
شجاعت بیباری از ریش تا گریبان کشیده در دریای فنای غرق میساختند چندی از سرکردگان
گران سنگ آنطرف سنگ آسا در آب ماندند و چندی شکل افراسیاب بهت بر آب داده جان
خود از مهلکهٔ طوفان مرگ رهانیدند هرگاه نوح زورق نشین سپهر بساحل مغرب پیوست
مبارزان طرفین بر سواحل دریا چنانکه اتفاق افتاد در جان نشست جان سوز شب را
بروز آوردند سحرگاه که یونس فلک از بطن حوت بر آمده بر فلک زبرجدین آسمان نشست
جنگجویان جانبین لنگر کشتی ها بر داشته بشمشیر آبدار آتش کارزار را آب تازه و بتفنگ
آتش بار در آب دریا تف و تاب بولی اندازه انگیخته یک دریای خون میریختند فرید خان
بلوچ و دگر دولت و بیاره قوم کهوسه من جمله امرا میانصاحب غریق لجهٔ اجل گردیدند
و از عوام لشکریان اوشان که با تش تند دق سوختند شمار نتوان کرد جام چند که سرگروه
ناموران آنطرف بود زخم ها شدید بر داشت و دیگر از مردم کهوسه وغیره احدی نماند
که برق شمشیر و تگرگ تفنگ با و توپ سخت نرساند فتح محمد و کهر خان تالانی و جهان خان
کورکیچ که از اکابر معتمدان و سپهداران امیر بود جرعهٔ از زلال شهادت که آب حیوان ازل
استعاره از دست چشیدند در آخر بیاوری خضر امداد الهی جل نصره بادبان فتح از طرف
امیر ارتفاع یافت و کشتی خصما بر جعبت قهقری در ورطهٔ نکبت شتافت میان کلهوره حسب
بر وقوف نقضیه نامرضیه از سوء تدبیر مامورین خود رنجیده بی نیل و بسبب تعلقات
سکارپور و خانپور بجد اباد و سعادت ساخته آمدن خلفای مخادیم اوچ مشتر که

منجر بحضرت امیر و تحرک ایشان از بیت دہلی بسمت چودری ہا
و رفتن امیر بکلیان و معاودت از انجا باعزاز و بنا کردن شہر الہ آباد
و مسکن گزیدن خوانین در انجا خدام جناب ملایک مآب حضرت شیخ عبد القادر
پاک شہید کہ چون بشیخ شمس الدین ثالث بن مخدوم شیخ حامد گنج بخش ثانی انار اللہ برہانہ
پیش از بلوغ بجوار رحمت ایزدی پیوستہ و ایشان کہ اقارب انحضرت شدہ اند بر مصلای
سرابت اوشان نشستہ بودند با وجودیکہ در لشکر مقدس اوشان بنا بر قلت محاصل و محال چندان
فراخی و یسرت نبود چنانکہ ایمای در ینباب در صدر اندراج پذیرفت باقتضای مکارم
موروثی و مراسم ارشاد خادم و خلفا بصوب امیر محمد صادق خان فرستادہ پیغام
دادند کہ ایشان از قدیم مرید خاندان عالی میباشند اگر در اوچ مبارک تشریف آرند
بد مساعدہ امکانی دریغ نیست و گلہم گلبن جلالی در خضر برج جمال شیخ حامد نو بہار سجادہ
آرائے قطب العالم بندگی حضرت شیر شاہ سید جلال الدین حیدر قدس سرہما بمقتضای
جود طبعی خدا ما ارسال ساختہ فرمودند کہ اگر بدینطرف اوشان ابیر اقبال بقصد توجہ
نمایند بلا تکلف خانہ خانہ اوشان ہست و توقف بیت مذکورہ ہرگز صورت ندارد
چون قبل ازین بواسطہ کثرت سیلاب پنجند وغیرہ کم میسر میشود و داب نیز درانجا
خراب می ماندند بالضرورة درسنہ یکہزار یکصد و چہل از بیت مسطورہ متحرک و دو فتن
زنبیلک از ضمن لارد نایج مابگی کہ از ترس آمدن لشکر خوانین در قلعہ نامی بانجی مجتمع
گشتہ بودند مقاومت داشتند ہرگاہ عبور و گذار ایشان قریب بدان قلع دارتوقع شد

وتقدیر تقاضای حمایت بر سر راه آمده نمایان جهالت گشتند حمیت ایشان بدان
تقاضا فرمود که اول جهلای کوته اندیش را تادیبی نموده شود بنا بران روی توجه بطرف
آورده عنان یکران بسمت تسخیر قلعه کرکابی انگیخته بشمشیر دودستی + مصرع + سر کوتوال
از ذرّاو بیختند + غنایم بسیار از مواشی و زیورها زر و نقره و ظروف و اسباب هر قسم
نصیب خوانین منصور گردید چند روز در انجا توقف ورزیده اکثر امکنه اطراف و جوانب
در حوزه تصرف کشیدند چون تعلقه اوباوره و پرگنه اوچ تعلق بصوبه ملتان داشت
بنا برین در سنه یکهزار یکصد و چهل یک الهجری امیر صاحب التدبیر قدم سعادت بملتان گذاشته
ازانجا که کلاه تارک عظمت نسب و شرافت حسب و شجاعت و همت ایشان مشهور آفاق
بوده نواب عالیجاه معلی پایه گاه میرزا حیات الله خان ناظم ملتان مقتضای
بزرگ منشی و قدردانی توجه بوفور بحال ایشان ابذال فرموده خیلی التفات نموده امیر
برسا نیست خردکار ساز و معاونت بخت جهان نواز در خدمت نواب صحبت آرا گشته
با علان قواعد بزم و رزم قسمی جا کرد که نواب عالی اتفاق خوانین نامی گرامی بسرکار
صوبه منتج مصالح ملکی پنداشته مراعات احوال این نوع دلاوران بیحال اولی و صوب
انگاشته تعلقه چوددی در جاگیر ایشان مقرر نموده رخصت انصراف ارزانی داشت
امیر نیک نهاد [illegible] ازانی وار جمندی بحال جاگیر معاودت جمعیتی یافته سبب بنای شهر الله آباد پرداخت
لشکر کشیدن و دیره مندهو خان بسمت جیسلمیر و قید کرده آوردن همراه
برادر راول اکهی سنگه درین ازمنه راول اکهی سنگه والی قلعه جیسلمیر فوجی از کفار

از کفار نابکار بار دار رمد ایچه با طلقه تاراج مواشی خوانین حسب الایمای میان صاحب
میان نور محمد ارسال داشت و آنها تاخته رمه های تری خاصه امیر حق کرده بردند اگرچه
وودیره مندهو خان تعاقب فرموده کشش و کوشش فراوان نمود لیکن نسیه کاران
قطاع الطریق از دست ایشان گذشته بمامن خویش پیوستند و لشکریان اسلام ناکام
کار برگشتند. راول بدهرشت سمت میان نور محمد خان نوشته فرستاد که وودیره مندهو خان
بر سر جیسلمیر لشکر کشیده بود قسمی بمشار الیه سزا دادیم که مشهور عالم است در آخر حلقه ریسمان
کمند آسا در گردنش انداخته اورا رام ساختیم میان مشار الیه مکاتبه راول مذکور بجنسی مصحوب
وکیل خود جانب مندهو خان ابلاغ فرمود و زبانی وا نمود که جوانمردی مندهو خان وغیره
خوانین بخاصیت آب سنده بوده شاید تاثیر خاک کچی در طبیعت ایشان اثر کرده که از
چنین کافر بدین مغلوب گشته بدست کسانش اسیر گردیده غازه خجالت بر روی روزگار
گرفته است مندهو خان فهمید که پیغام میان صاحب سراسر شرارت و فساد است با وجود آن
مقتضای غیرت اسلام و لازمه شجاعت اکثر بهادران ایل و مبارزان این سلسله گرامی
همراه برداشته بسیاری از قطاع مضافات جیسلمیر غارت ساخته بر مکان داری که از قلعه
جیسلمیر دو کروه فاصله دارد فرود آمده راه آمد و رفت بر سکان آن شهر بند کرده گله های
گاوان خاصه راول و دیگر مواشی رعایای شهر بالکلیه تاراج نموده بصحابت پیادگان
سپاه ارسال ساخت و خود بنا بر دفع دشمنان با یکی سواران رستم توان منتظر نشستند
اتفاقا نهر سنگه برادر راول به ظهور مدافعت ایشان از قلعه بر آمده او با همراهی او

که از پانصد تجاوز داشت بجوش تهور تیغ ها مردانه زدند و از طرفین اسلامیان در محاربه و مقاتله سعی بر کمال بعمل در آمد سند هو خان را به نهر سنگه اتفاق مقابله افتاد و زاول زخم ها متوالی بر همدگر رسانیدند آخر الامر تبایید ایزد دستان سند هو خان بران اهرمن منش غالب افتاد و رسن در گردن او انداخته مع دیگر شدیان و اسیران کفار در چوب کشیده آورد و از نیجا بصلاح امیر محمد صادق خان مصحوب سفیدان در خدمت میان صاحب روان ساخت و بابلاغ پیوست که با مداد او تعالی شانه جوهر همت و شجاعت در جبلت این طایفه علیه ودیعت نهاده دست قدرت اوست جل جلاله انشاء الله العزیز گردش ادوار روزگار و مقراض آفت باریل ۶ نهار اوراق صحیفه دولت و صولت ایشان را هیچ گاه و هیچ جا منقطع و منقرض نخواهد ساخت آنچه بالفعل درباره راول الهی سنگه بظهور پیوسته از احوال نهر سنگه مفصل توانند دریافت من بعد هم بمقتضای حمیت اسلام هر قدر که از دست امکان دریغ نیست و راوایل ایام سن یکهزار یکصد و چهل چهار زمینداران قوم لکهویره از اطاعت سلطانی برگشتن و کفایت این مهم از دست امیر و تسخیر شهر و غیره در این ایام زمینداران قوم لکهویره از راه خیره سری در صفوف سلطنت مصدر جسارت گردیده به بعضی اقطاع مضاف صوبه ملتان مزاحمت بطریق سرقت و قطع طرق میرسانیدند نواب عالی کفایت این مهم از کف شجاعت امیر محمد صادق خان آسان اندیشیده ایشان را بوضع لایقه و طرز مهربانی طلبیده با قسام اشفاق و دستمالت استمالت و رزید و سند جاگیر اضلاع ملکیه زمینداران بدستور خلاع فاخره

خاطره بایشان بخشیده مرخص ساخت امیر موصوف بتوکل خداوند قدیر بجمعیت ایل خود
عازم سمت ماموره گردید فرید خان لکهوبره که سرخیل آن اشرار و از فرط استکبار سر غرور
بگنبد دوار می افراخت دلیرانه بمقابله ایشان پرداخت مراسم جهد و جد از طرفین ابذلها
یافت آنها خیلی کثیر داینها بغایت قصیر و قلیل بتقویت امداد مؤید حقیقی محمد معروف
خان و علیخان برادرش بضرب شمشیر خاراشگاف سرهای اکثر دشمنان ادبار نشان انداختند چون در عالم
اعیان معین گشته که چندین امراء عالی تبار و خوانین فلک اقتدار از صلب مبارکش
مثل آفتاب بر سپهر کامگاری جلوه گر شده ساحت کون و مکان بفر الهی و نور اقبال
ابد اتصال نامتناهی منور نمایند قوة بخت اینهمه صاحب دولتان قوة الظهر و پرتو
طالع اوشان از مطلع پیشانی صبح مثال امیر بتافته مصداق کم فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله اثار وجود منحرفان بسان ظلمت لیل از میدان جهان باز پرداخت
فرید خان زنده دستگیر گشت اکثر اشرار از خویشاوندانش مقتول و مجروح و مقید گردیدند
قلعه بهت مع مضافات بانتزاع فتنه سرشتان کلهم در قبضه تسخیر ایشان مسلم شد
امیر دانشمند انتظام مرام آنجا نموده بفرخی و فیروزی سمت مستقر خویش عنان نهضت
منعطف ساخت و حقیقت روبکار از تهور جماعه رکابی و تجلد خوانین عظام و بذل
مساعی عرق ریزشان در انجام مرام و حسن تدبیر و عظمت همت خویش در تفتیح معامله
ثقیل بخدمت نواب عالی برنگاشت رسوم پر دلی ایشان بحضور نواب عالی استحسان
یافت امیر بر گاه لبکان چودری بواله آباد تشریف آورد کسانیکه بر رکاب عظامی التزام

داشتند غنایم وافره بانها حاصل آمد و برادیگران که در مستقر گذشته بودند بمقتضای
شیمه کریمه بخشش و در همه غنیمت رحمت فرمودند **بیان در فتح قلعه دیراور در سن مرقومه**
چون راول رای سنگه و همراهیانش در عرصه تشریف امیر بعزم تسخیر بهت از راه ضلالت
و ادبار چند بار بتعلقه چودری الله آباد و اوچ متبرکه تاخته دست ایذای بجان صلحای
مسلمین و رعایا مساکین گشوده اموال غربا و مواشی آنها بغارت اسیر بودند با وجود سماوتو
بالعافیت امیر و تهدید و تفهیم نصایح دلپذیر بحصانت و متانت قلعه دیراور تحصان
دستکبار و ورزیده بهمان نسق سر از گریبان جسارت بر آورده از تاراج خلق الله دست
در آستین نمی کشیدند امیر اقبال تصویر که باقتضای عزم بلند خیال کدام محال شکستن قلعه
متین بخاطر خطیر از مدت مدید محظور داشتند و معهذا حمیت اسلام عرق شجاعت ایشان را
تحرک نمود درینصورت بود یره محمد معروف خان بهادر خان پسر دلاور خان مرحوم
خلوت فرموده سنجیدند که قلعه دیراور بکمقسم تدارک مسخر کرده شود بعد کنکایش آراء
همگنان بران تصمیم پذیرفت که خیرا خان کوریج ملد جهانخان منصور با راول رای سنگه
در رابطه موالات بمنزله مواخات دارد که مشارالیها دستار بهمدیگر ابتش کرده عهد و پیمان
مصادقت مستحکم ساخته اند اگر خیرا خان را که همیشه بواسطه خدا انتقام از مردم چوبجه
سکنه چولستان برابر میبرد از خدمت امیر مستعفد و سما بدا جازت دهیم که بالفعل بحسب
مصلحت وقت بمجلس سپه برده بمنشو بهم او از راول رای سنگه که دوستدار است و رفاقتی
خواسته و لشکر ایرا شته از مدعیان خود قصاص بکشد مضایقه ندارد و او که از راول

راول استعانت بیسازد و اغلب که مشارالیه در طریق مودت تقصیر نمی‌پردازد و پس ازین تفرقه
هرگاه لشکر و جمعیت راول متفرق گردید قلعه دیراور در اندک ایام بی مزید محنت و مشقت
بدست امیر میتواند رسید بنابرآن اخیر خان را طلبیده بوضع استمالت اجازت بخشیدند
داود که در لحاظ حق نمک مانده تیسیر این حسن اتفاق از واجب علیم الاشفاق بصد آرزو میخواست
بمجرد شنیدن این مژده بغیر مترقبه زود بلا رخصت نزد راول مرقوم که برادر خوانده اش باشد
رفته بر دوام مودت داعیه آبسته عار کمک ساخت مشارالیه بنابر دوستی اگرچه سواران
داشت مگر سواران همراهش کرده با اظهار امداد از قرار واقعه پرداخت ایشان بعد رسیدن
همین خبر سالان تخریب کفار و تسخیر حصار تدارک دیده به نیت خالصه بر طبق حدیث
الحرب خدعة در اوسط سن یکهزار یکصد و چهل و شش بتاریخ بیست هفتم ماه جمادی الاول
در وقتیکه عروس خاور بحصار مغرب درون رفت وصی شب درفش اژدها گون مثل
علم فریدون با الوان جواهر زرانده و مرصع نموده بر باره فلک بر افراشت از مکان خود در
متوجه شدند علی الصبح که رستم دستان مهر بر رخش سپهر برآمده قلعه مازندران آفاق را
بشمشیر شعاعی از ظلمت وجود دیو شب بازمی پرداخت خوانین بر گرد قلعه ورود فرموده
به پرکار دایره عساکر قلعه را در گرداگرد گرفتند و کمین گاه ساخته جنگ مردانه و حمله‌ها
مردانه مینمودند لشکر محصورین نیز بدانچه مقدور ایشان بود بزور بازو تهور می‌افزودند و سعی‌ها
بندوق و تیر ... و جراید دست سعی میکشودند با عنایت الهی ظفر و نصرت بر وقت و هم جنگ
غلبه مر عساکر ایشان را حاصل گشت سواران راول رفته‌رفته ... کنان که همپای مشارالیه

بعد حصول مامول معاودو سرگاه قریب بقلعه رسیدند از شنیدن اخبار محاصره بجوشش تهور
جوشیده مستعد مجادله گردیدند جبرا خان ازین معامله اتفاقی رنجیده و خیلی متنفس ورزیده
برابر از انجا بقطع علایقه از ایشان سمت سند بقصد توسل سرکار میان صاحب روانه شد
خوانین باطلاع معاودت لشکر راول باسم رنجیده برقدر سپاه که بمحافظت مکامن کفایت
نماید در کمینگاه گذاشته دیگران بمقابله معاندین شتافتند حربی عظیم دست داد و جنگی
شدید پیوست محمد معروف خان دستبرد و صعب کرده اکثر کفار نابکار را از هم گذرانید
و محمد بهادر خان بعظمت کوتوال که در برز و یال و در ورزش بندوق و گوپال همتا و همال نداشت
روبرو گشته شمشیر کاری و زخم های عمیق بهمدگر زده از مجادله شتافته طاقت شان بیطاقت
گردید هر دو کوشش بهادران ازین منقطع شدند و در سرش نیز جراحتها رسید و عظمت
مذکور از شدت قروح و جروح جان بلب گشته در سایه درخت اراک به تنه آن تکیه نموده
بنشست که موریه خان داود پوتره او را دریافته از جان گشت و بیکا نامی کوتوال
که معتمد و مصاحب راول بود گریخته تا درخت خرنوب که از قلعه دیراور شش کروه میشود
و خرنوب مذکور الی الیوم بنام او مشهور است بر اسب باد سواری خودش قطره زنان
رسید از ان پیش اسپ سواری او از راه رفتن فرو مانده از سر خشم دست و پایش بریده
روانه پیشتر و چون او گاهی با پیاده نمیرفت بعد قطع مسافتی راه آنکه با گردید اول بار جبه
رد از ان پس افضت و دستار با تا به ساخته متعلقه محمود راهی را رسید زمینداران انجا اسپ کی
باو داده تا باوج منتبر که رسانیدند و او از خدمت خادمان کرامت نشان حضرت مخدوم صاحب

محمد و مصاحب شیخ حامد نوبهار استبدال زاده و رحله نموده انجناب بمقتضای عنایت
خرچ و سواری مرحمت فرموده نامبرده را بملتان فایز ساخت از اتفاقات نواب
حیات الله خان جانب لاهور بعزیمت نظم و نسق مهام صوبه انجا متوجه و نایبان نواب اعالی
که بنظام امور ملتان مامور بودند بیکا مسطور رفته حقیقت شهر جوار باوشان حالی کرده
درست خاطر و استعداد ورزیدن با بیان منصب استجازه گزیده پس ورود اجازت لشکری
وافر مسلح شتند نامبرده در اوایل شعبان سن صدر لشکر مرقوم کشیده برسر قلعه دیراور
و محاصرین جلادت آئین بوضوح زمینی استقبال لشکر ملتان نموده مقتضای شجاعت
قسمی لوازم آویزش و کارزار باظهار رسانیده که قایم پنجم فلک از بیم تیغ خارشکاف
ایشان از جا رفت عساکر ملتان اگرچه با ایشان سخت آویختند لیکن در آخر بمقام
رگیختند غنیمت موفور از شتر و بار دست و اسبان و شتران و اسلحه بدست ایشان افتاد
بهادران منصور مظفر و مسرور برگشته زیاده از سابق بتنگی محاصره افزوده احتیاطی
فرمودند که سوار از خارج بداخل و از اندرون به بیرون مدخلی و مخرجی نماند تفنگ
اندازان کامل هنر ید طولی ساخته پای سور بر خشت کنگره به تیر بندوق میدوختند که در
اندک ایام از خندق و دیوار گذشته باندرون پیوست محصورین که از غایت خوف
و تلاش بر بافت ثقبه نقب روز و شب مایل اسودند و مرتبه از کمال حدت و تعمق
سراغ سوراخ نقب گرفته بدفعیه آن کوشش نمودند و اول را نیکه از ناتجربه کاری
دل بر جا نداشته سراسیمه بواسطه استعانت سمت ملتان روان گردید محاصرین بازار

سر اجتهاد و مساعی بالغه بکار برده مرتبه سیوم حفره نقب از صوب جنوب با حتیاط اتمام
کننده بتاریخ بستم ماه ذیقعده سن صدر باروت وافره دران ریخته اسباب انهدام مخالفان
برانگیختند سحرگاه که سکندر خورشید از کمینگاه مشرق بر آمده طلسم آتشکده فلک از شرارها
انجم باز پرداخت و برج و باره آفاق از خون زرتشت شفق آسا ساخت مبارزان
رویین تن و دلاوران کوه شکن آتش بهمین نقب انداخته خانمان کفار را بنایره قهرمان
بیدرنگی فروسوخته تقبل اسپه کاران اهرمن منش ذخیره سعادت جهاد اندوختند و بوسیله
و ناریسکه دیگر اعظم دنیا ظالم گر او دل رای سنگه بمگی شمرده تن سرگروه از محصورین زهر آب
اجل خورده به تنگنای بوار و جوار غضب قهار شتافتند و از قلعگیان ملازم و متوسل
راول مذکور رکاب عالم تقبل رسید بیان در آمدن سلطان نادرشاه انارالله
برهانه و نواختن امیر محمد صادق خان را در سنه یکهزار یکصد و پنجاه و دو هجری
سلطان کشورستان نادرشاه بعزیمت تسخیر سنده در ابتدای موسم زمستان بتاریخ هفتم
ماه رمضان از کابل نهضت فرموده برای پیشکش و دیره اسمعیل خان بموت عطف عنان
موکب اجلال نموده بارگاه و دیره غازیخان مخیم سرادق ساختند امیر محمد صادق خان
که بعد فتح قلعه دیراور دیره محمد معروف خان را در قلعه نشانیده خود با آله آباد تشریف
آورده بود با استماع اخبار ورود رایات سلطانی برهنمونی بخت موافق با جمیع اعزه گان
و بزرگان و سفید ریشان و دلاوران ایل خود بدر خانه معلی شتافته ملازمت بندگان
ارفع اعلی دریافت جناب نادری جوهر ذات ستوده صفات ایشان قابل صد گونه

صدگونه عنایت و رعایت انگاشته بالطاف خسروانی مشمول ساخت میان صاحب سبایان
نور محمد خان را شنیده آوازه توجه الویه خاقانی از هیبت و حیرانی زمام تماسک از دست
رسیده در چولستان بقلعه عمرکوت تحصن ورزید بادشاه کشورکشا باقتضای عزم
شاهانه بر سر عمرکوت تاخته قلعه را مسخر و میان موصوف را مطیع و منقاد ساخته بطریق
نظر بند در سنده آورده معزالیه هرچه از زر و جواهر پیش خویش داشت معرفت لاله
باجنهمل حیدر رقم الحروف نثار خاکپای مقدس ساخته باستدعای جرایم برداخت مراحم
سلطانی قلم عفو بر جریده جبارت او کشیده ولایت سنده و کوهستان بسه قسم قسمت
نموده صوبه تهتها مع مضافات و بعضی محال سنده بمیان نور محمد خان بخشیده اورا
بخطاب موروثه خدایار خان و لقب شاه قلی خان مخاطب و ملقب گردانید و بعضی تعلقات
سنده که بکوهستان اتصال دارند بعالیجاه محبت خان بلوچ بروهی سفید ریش و سرگروه
بلوچان عنایت کرد و سکارپور پرگنه لارکانه و ضلع سیوستان و بلده چهتر و سیبی و گنداوه
داودپوتره مفوض و مکرمت فرموده قامت ارجمندی ایشان را بخلاع نوازش در
برآراست و فرمان ذیحسب الاوغان اصدار یافت که ایل داودپوتره از نواحی جردر
دراله آباد کوچیده باز در وطن و امکنه موروثی آمده آباد شوند و سرکار بهکر و دیگر محالات
خالصه خاصه که بندگان اقدس خود بدولت مقرر فرمودند بشیخ صادق که متوسل
سرکار امیر و خیلی صاحب استعداد و هوشیار و کسان بی نظیر از طرف امیر بود گذاشت
دربار تشرف ماموره اکثر باین تقریب تشرف یاب حضور سلطانی می گردید و جنابت ناوری

فصاحت بیان و طلاقت زبان او در عرض معروض می‌پسندید درین وقت امنای سلطنت
بواسطهٔ تفویض مهام خالصه او را برگزیده دادیم که مستعد نشو و نما و فی الجمله انحراف
مخفی از ایشان در خاطر داشت سعی موجه بکار برده بنظامت انهمه او قطاع عزا ایشان زیافت
دستیران دولت نادری که بر صدق ارادت و صفای باطن میان نور محمد خان اطمینان نداشتند
و در معامله محبت خان نیز پای انتظار در میان بود مأموری شیخ صادق بامور خالصه
محض تقویت و اعتقاد خلوص خلاص امیر محمد صادق . و در معرض عرض
بندگان اشرف بصراحت وانمودند خالصه از پیشکش بدون حمایت امیر موصوف
استحکام ندیده چون شیخ صادق خلاصه از دودمان سیادت مصلحت برای می‌نماید که او را
متصدی مرام خالصه ساخته او بعهده امیر معظم الیه مسلم و مفوض از جناب
حضرت دانی رفاقت او پرداخت امور او بذمه همت امیر تقرر پذیرفت و بعد توثیق و توکید
این بنیاد بندگان ارفع محمد مراد خان و غلام شاه خان فرزندان میان خدایار خان را
برغمل گرفته سمت ایران نهضت فرمودند امیر صائب التدبیر خود مع بسیاری
از برادری و ایل و صاحبزادگان والاتبار محمد مبارک خان و محمد فتح خان بالکل
قدیمه توجه نمود و صاحبزاده عالی نسب همایون حسب محمد بهاول خان خلف ارشد
و ولیعهد امیر با کثیر ایل و رعیان در مکانات مألوفه متمکن ماندند با یمن طالع روز
مزید ایشان جمعیت و مکنت آل عباسیه درین ایام بتمام کثرت و رفعت رسید و هر یک
در سایهٔ عنایت و حمایت ایشان از فیروزانی و معاریانی و دسیبانی و کهرانی و حسنانی

وحسنانی و کهرانی وغیره بدولت ایپوسته صاحبان کوس و نقاره و اعلام گشتند درین ایام
فاضل خان پسر سنجر خان کهرانی از جانب شمال قریه جن پور سادات شهری بنا کرده بموجب
آن پیرداخت و خود صاحبزاده قوی طالع بصوابدید دویره محمد معروف خان و بهادر خان
از طرف شرقی نعل سوهانرا بر مکان نانوی شهری ترتیب و پیوند طرح انداخته وارند که
از منه تعمیر و آباد فرمود و محمد پناه کهرانی بر مکانی که الحال خطه دار السرور بهاولپور در آنجا
معمور و رشک کشمیر و لاهور است کوشک پخته بنا ساخته و بلاول خان پسر خیر دین خان
فیروزانی و علیم الله خان فرزند فاضل خان سنجرانی برابر نعل سوهانرا و بهادر خان نیچه ولاور
و ملا علی پسر دویره حاجی در نعل سوهانرا و محمد معروف از طرف مشرق محال نانوسه
قریات دویره جات بستند در تعمیر آنکه و کاشت مزروعات کوشش بلیغ بکار بردند
محمد معروف قریه خود را بجیرپور موسوم نمود و اینهمه خوانین بعنایت صاحبزاده بزرگی
مرادات مرفه الحال کامگار در سایه حمایت ایشان روزگار بخوبی می گذرانیدند
و بر قاعده قدر بیت و رسوخ ارادت مستقیم بوده هر قدر که کم خواه بیش از هر نوع ابواب
بخوانین حاصل می آمد حبه محصول بسرکار صاحبزاده رسانیده باظهار ادب بلحاظ قرینه
برای خود ذخیره سعادت محصل میگردانیدند و ببرکت حسن اتفاق و نیکو بندگی اینها
در خدمت ولی نعمت احدی تاب مقاومت یا خیال مزاحمت نداشت و هر کس ازاینها
در عالم ناز و نعیم علم کامرانی از سماک بسماک می افراشت و در سرکار پور دولت امیر
محمد صادق خان هم خوانین رکابی ایشان روز بروز در افزایش بود در بیان

قضیهٔ شیخ صادق و توجه امیر بسمت اصفهان و ماموری سردار طهماسپ
جلایر از جناب نادری بمقابله خوانین و مقاتله اوشان بمشار الیه
بر مکان ستاها چون حشمت آل عباس ترقی کامل دریافت ناگاه چشم زخمی بدولت
ایشان رسید مفصل این مجمل آنکه شیخ صادق در امور خانه شریفه خاقانی غالب اوقات
تکالیف غیر امکانی با ایشان اظهار می نمود و امیر با تدبیر [illegible]
فرموده بلحاظ ادب پادشاهی و مصلحت وقت باوجودی که اورا نوخته و پرورش یافته شان
و نمک خویش میدانست هرگز نمیرنجانید و شور فراجش را بملاطفت و مدارات باصلاح میرسانید
روزی شیخ مذکور شخصی را بدزدی متهم کرده در چند و تعذیب او پرداخت و آن بیچاره فرصت
یافته خود را رسانیده در پناه خوانین قاجار گردانید شیخ بر اطلاع آن شخص از غلافت برآمده جبراً
باسترداد او بازوار سال داشت امیر روشن ضمیر مقتضای همت و حوصله و رفعت شأن عاقبت اندیشی
فرموده در برابر شوخی و تشنگی آنها حروف ملایم بلفظ آورده از غایت تمکین و سنگینی پا
از ادب پادشاهی بیرون نگذاشت لکن بعضی نوجوانان که از تلخی سخنان آنها بذرقه
جان تیغ و نیزه ساخته مستعد پاداش و پرخاش بودند باراین جرأت او که ترک طریق
حق نمک کرده بدان ارتکاب نمود نیاورده بمقتضای ننگ بیدرنگ بتاریخ چهاردهم
ربیع الاول سنه یکهزار یکصد و پنجاه و هشت شیخ صادق و مع پسرش شیخ عاقل بضرب
شمشیر در خاک و خون کشیدند و همین موجب آشوب عظیم و فتنهٔ قوی گردید هر چند که اکثر
همراهیان شیخ مقتول و بعضی محبوس گشتند لیکن پسر خورد او شیخ فاضل واقعه را مصحوب ساعی

مساعی مشروع در حضور نادری بهر نگاشت و امیر دانا دل از راه مآل بینی بر وقوع این قضیه
خیلی رنجیده و مشیران دولت سنجیده تا تلافی شیخ را در شکنجه نسق کشید و خود از سیاست
قهرمان نادری اندیشیده صاحبزاده محمد بهادر خان را در شکارپور طلبیده مردم مستورات
و مخدرات حرم عفت مع هر دو صاحبزاده محمد مبارک خان و محمد فتح خان ارسال سمت چودی
والله آباد فرموده محمد بلاول خان را در شکارپور و عبدالله خان پسر جردین خان فیروزانی
و شیخ شاه محمد کهیری را در قلعه کیله با اسباب استقلال نشانیده مع شیخ سنبل خان کهیری و
بسیاری از دلاوران و فاکیشان خواص خدم صداقت اندیش متوجه بدرخانه معلی گردید
و قبل از ورود ایلغار و در اراده وی که اخبار قتل شیخ صادق بعرض اشرف رسید سردار طهماسب
جلایر که در سلطنت نادری از اعظم امرا و عمده سرکرده ها بود نقش وی از شمار افزون در
اواخر سن صده بامور انتقام شیخ مذکور گشته از پای تخت خلافت بانطرف حرکت
و زیده و منزل بمنزل تاخته قریب شکارپور وارد گردید بلاول خان قوت مقاومت در خویش
ندیده مردم قبایل و اشیای ضروری برداشته قلعه شکارپور گذاشته بمکان ستها میان
پولستان که از مضافات جیسلمیر است باتفاق خوانین نامور و سکان شکارپور رفته بیار امید
و سردار بعد ضبط محال شکارپور بصوب قلعه کیله انصراف عنان نموده افواج او که زیاده
از امواج بحار و جلادتر از هجوم ابر بهار بودند بر سر قلعه تاخته محاصره فرمودند عبدالله خان بتقاضای
ادب با دنیا هی ملازمت سردار شتافت و سردار ناقدردان بلا تأمل مشار الیه را در حبس
انداخت غلام محمد خان اسبانی و شیخ شاه محمد باستحکام قلعه پرداختند افواج کیل

چهره شاهد حیات در مرات نجات ندیده عورات خود را به تیغ کشیده یازده کس جوان
کمر بالتیام نده بودند مسلح و مردانه از قلعه برآمده دلیرانه همت بلده چهتر روانه شدند سرداری الفور
دسته قشون تنکار بنا بر تعاقب ارسال داشت چون اعانت الهی و نصرت حامی و موید
دلیران نصرت توامان بوده چندی ازان ستم پیشه‌ها مغرور را بضرب بندوق و شمشیر
بر خاک هلاک افکنده مستعد اند براه پیر رفتند و در کنف حفظ خدا جل و علا بسلامت در چهتر
پیوستند درینوقت میان خدایار خان فرزند خودش میان عطر خان را بخدمت سردار
فرستاده بزبان مشار الیه پیغام داد که محمد بهاولخان ولیعهد امیر محمد صادق خان
مطالع و منقاد سرکار است و سران ایل خود است تعلقه چودری قلعه دیراور در تصرف دارد مدعیان او
در ملتان وغیره مستعد فی نشسته اند بهتر آنست که اول سردار قلعه دیراور از دست اعدا او
مستخلص گرداند و داد خواهان را بداد رساند بر طبق تحریض مشار الیه موکب سردار بطرف
دیره غازیخان در حرکت آمد راول رای سنگه حسب الایمای مشار الیه بالاتفاق نواب
میرزا مومن خان از ملتان شتافته ملازمت سردار دریافت و مخدوم صاحب شیخ محمد راجو
صاحب دستار نوباوه بوستان کمال و شمع شبستان جلال حضرت مخدوم سید سلطان لعلی
حسینی الحسنی البخاری الاوچی قدس سره العزیز از سیت پور در عسکر سردار رسیده برفق
ترغیب میان عطر خان بر سواد استعداد سردار برافزود . و عالیجاه نواب خان نشار کجر
مستاجر دیره نزد سردار فایز شده موید این امر گردید و کلیشان بالاتفاق و همه بسردار شتافته
و سردار را در دیره غازیخان متوقف ساخته براه الداباد و چودری تحرک در زیده برکان

بر مکان سنبیکا کیفیت کرده بطرف مغرب از دیراور واوچ است چابک با آب کنده
طرح استقلال افگندند چون قبل ازین صاحبزاده محمد بهاول خان بمجرد خبر ورود سردار
دررسکار پور از سر حرم پرستاران حرم را همراه برداشته اسباب و اثقال در او باور گذاشته
به قلعه دیکم پور عازم و محمد معروف خان بهادر خان و غیره را در قلعه دیراور نشانیده بود
درین زمان که این همه واقعه طلبان بهیئت مجموعی بر قلعه زور آوردند خوانین بتقاضای [illegible]
وقت بیوقت بر سرشان تاختند قلاع عنصری آنها از تسلط سلاطین ارواح می پرداختند
دور نها با هستگی خریده بعد ایام موفور و فیا بر قلعه رسیده محاصره دایر گردیدند از جانبین در
زد و برد و ضرب و خورد دریغ نمیرفت مگر از متانت و رفعت قلعه و جلادت قلعگیان
گره از رشته کار نمیکشود محاصرین عاجز گشته قشقای خجالت ساختند میان عطر خان
ازین معنی نادم گردیده حکیده دیگر اندیشید تفصیلش آنکه موسی نامے قوم مد بچه دراول
ملازم سرکار امیر محمد صادق خان بود بسببی از ایشان رنجیده بسرکار میان صاحب
خدایار خان تعلق گزیده الحال در رکاب میان عطر خان التزام داشت میان مشارالیه
در چشم نابرده سرمه طمع کشیده باد جایز کرد که اندرون قلعه رفته بودیره محمد معروف
بگوید که امیر محمد صادق خان پیغام داده است اگر محمد معروف خان قلعه دیراور تفویض
گماشتگان سردار نماید فهو المرام والا پرده ادشان بر در خانه معلی باقی نماید نسبت
از معامله شیخ صادق محبت امیر در رنگ دیگر است در صورت ندادن قلعه دیراور قبیح عظیم
عاید نتواند شد هرگاه موسی مذکور بطور مقصود یعنی بالای قلعه رفته کلام میان عطر خان

لفظ بلفظ بلا کم و کاست ادا ساخت خوانین باور نداشتند و گفتند که اگر موسی مذکور بکلام الهی
قسم عهد کرده خواطر ایشان ایمن نماید در دادن قلعه دریغ نتواند رفت آن خدا ناشناس
بد سرانجام مصحف مجید بر رشته ایشان را نشان داد که او فرستاده امیر سابق الالقاب
است و پیغام مذکوره بلا تفاوت اظهار امیر است خداوند علیم شاهد اینحال شد میان محمد معروف
خان بر گفته پیش اعتماد کرده بر لسان همان موسی جانب میان عطر خان ابلاغ نمود که هر چند
امیر ما گفته فرستاده است لیکن اگر شما با ما عهد نمایند قلعه خواهیم داد و الا تا که ده سال
بگذرد بیرون آمدنی نداریم شاهزاده بحلف قرآن شریف بر سواد اهلیان ایشان بر افزود
خوانین بضمانت قرآن مجید طمانیت گزیده بملازمت عواد بیرون خرامیدند اول بزیارت
مخدوم شیخ را جو سرور گردیده پس نواب جان نثار خان و مرزا مومن خان و دیوان حسین بیگ
را دیده در خیمه میان عطر خان که از نسبت دیره ها دیگر بقلعه نزدیک تر بود رسیدند
آن گرامی نسب ظالم مزاج ناموس آبای و اجداد اصلاً رعایت نفرموده محمد معروف
و رفقایش را پیش خود نشانید و خویش را بخلف حلف انگشت نمای عالم گردانید
درینصورت بقیه محصورین مضطر و سراسیمه گشته کلید قلعه تفویض ساخت خود ها را از مهلکه
رهانیده نزد اطفال و برادران شان که بر مکان ستانها از هر طرف گرد آمده فراهم بودند
رسانیدند مخدوم و نواب وغیره بعد اخذ قلعه دیوار و برج آن مسمار کرده راول رائسنگه را
بکام دل که عین ناکامی از توان گفت فائز نموده جمعی از سپاه سلطان بحراست آنجا
مقرر فرموده هر یک با کمند خود شان معاودت کردند میان عطر خان با تفاق نگاشته

گماشته والد خویش سردار ذهن نشین ساخت که گرفتن شکارپور و کیله و قلعه بیاور
تحصیل حاصل است خوانین داودپوتره بر موضع ستاها صحیح و سالم نشسته اند همینکه سردار
ازین دیار پشت میدهد آنها بیکبارگی همت اکنه ناموس روا ورده هر کس که در طریق
مرافقت سردار مصدر اقساسی گردیده است پاداش و پرخاش خواهند نمود و همین بعید از ناموس
سلطنت نادری است برین تقدیر اولی آنکه سردار بوضع جهادل نصب ستاها تاخته
کار نادیده خوانین بیگم ساخته آید بهر سردار و بیان علیخان بجمعیت ده هزار سوار
چیده خویش اسپ بهیر سته را ریخته و خود این هر دو شمشیر کینه آهیخته بجنگ درآویختند
محمد معروف خان و بهادر خان و کرم خان پسر امین خان بجشانی و امیرخان و شیرعلی خان
و اختیار خان هندوانی و دیره محمد خان ولد میرخان مسطور وغیره دلیران عرصه وغا
و شیران بیشه هیجا باقتضای غیرت عرض و ناموس دست از جان شسته اول اکثر حرم ها
محترمه و مستورات عفیفه مطهره را جوهر ساخته در میدان مبارزت بمقابله قدم جلادت
افشرده و دست بسیوف خاراشکاف برده بیکی همت بشمشیر بازی و بندوق اندازی
مصروف داشتند محمد معروف و کرم خان بیشتر از همه نمایان مردی و مردانگی گشت با مداد
اعانت الهی و زور بازوی شهامت می‌لغانه آنکه داشتند که بعد قطره زنی عرق سرو نقش
راست کرده در نهاد مست ایشان با دار زده بست به بندوق و شمشیر گذارند اکثری از انها
مقتول و بسیار مجروح و سرگردان تلال ریگستان و ارتشنگی لب خشک و دل طپان
برگشته بحسرت و عطش جان دادند و چندی با طهماس و بیان علیخان باد اهای خسته

و اعضای شکسته و جراحت‌ها بسته و عنان استقلال گسسته برجعت قهقری بجا دوسنده
گردیدند معاودت امیر بخیریت از درخانه بادشاهی شکارپور همراه عسکر
علی و شهادت ایشان امیر فرشته نظر که در اصفهان بدرخانه معلی پیوست
هر چند که هوای وقت متغیر دید لیکن مقتضای عقل بالغ در خدمت ارکین خلافت انواع
لطایف الحیل بکار برده دامن خود را از معامله شیخ صادق پاک و صاف نموده نقشه
صحبت خود بیار است . و در ایلچار روم مستلزم رکاب و مصدر هم جمیله خدمات
بلا حساب باند و قسمی نقش جلادت و صداقت در پیشگاه بساط نادری مرتسم ساخت
که فن بادشاه جم جاه وجود محمود ایشان را اعتضاد سلطنت و قوام مملکت دانسته
و دوام حضور ایشان در معارک می انگاشت بنای دولت سلطانی بصلاح او امر دیوانی
و مصالح ملکی سنجیده با میر محمد صادق فرمودند که تعلقه غزنین مع مضافات در جاگیر
ایشان از دربار مقدس مقرر نموده شد باید که امیر ایل خود را خانه کوچ در غزنین
آورده آباد شود دفی الواقع خود حضرت نادرشاه بهمت و شجاعت ایشان
یقین داشت از سخنان آن شهریار گیتی ستان است که من از روم تا هند و سیستان
دویدم و اصناف اقوام و ایلات در هر ملک دیدم لیکن ایل داود پوتره در عالم
مردی و تبرد و قزلی ثانی ندارند و الحق غزنین مکان خطرناک است هر آینه تبدیل و
انجا بدون نشست و تقسیم ایل امکان نداشت بنا علیه میرزا عسکر علی برفاقت
ایشان مامور گردید که ایل داود پوتره کوچانیده بیاورد و امیر او را همراه گرفته از اصفهان

از اصفهان بخیریت وارد شکارپور گشت فتح علی خان نایب سردار طهماسپ باستقبال
ایشان برآمد میانصاحب خدایار خان معاملات ناخوشی را بروی داده برای دیدن
ایشان در لوهری تشریف آورده بملاقات یکدیگر خورسند گشتند صاحبزاده محمد بهاول خان
و محمد مبارک خان و محمد فتح خان که بعد از مراجعت و انهزام سردار طهماسپ مع همگی خوانین
در تعلقه نوی و چودری تشریف فرما شده محالات خود را معمور و آباد ساخته
بودند با صغای بشارت معاودت امیر نشاط سنج گشتند صاحبزاده اوسط و خوردالی
و صاحبزاده ارشد بن بعد از وشان در شکارپور رسیده بحصول دولت ملازمت والد
بزرگوار خورشید اشتهار مشرف گردیدند امیر عالی گهر چون بر عقل صایب صاحبزاده
ولیعهد اعتماد کلی داشت روزی با ایشان خلوت فرموده فرانمود که مارا از جناب
نادری بدان رخصت کرده اند تا ایل خود را خانه کوچ بغزنین برم درینصورت باید که
تو ای فرزند آنچه صلاح دانسته باشی بگوی صاحبزاده ساعتی تامل ساخته بالتماس
پرداخت که خوانین ایل از دست بندگان نادری اقسام تصادیع کشیده زن
و بچه ها خود را کشته و از آتش غم و غصه برشته اند هرگز دها جرئت از انملک اختیار
نخواهند کرد و معهذا هرگاه بغزنین رفتیم روزهای و راه گریز برای ما نتواند ماند نحوی که
درباره ما از دربار شرف حکم رود بدون سپر حمایت الهی هیچ چیز حایل نخواهد بود
برین تقدیر اصوب آن مینماید که شمشیر مجادله از نیام همت برآورده عسکر علی و غیره
مامورین سلطانی را از میان برداریم و پای تجلد در عرصه مقاومت باستواری

بگذرایم اگر بعد ازان کدام محاربه پیش آید * مصرعه * من و تیغ و میدان افراسیاب *
امیر جواب داد که والله * مصرع * صلاح ما همه آنست کان تراست صلاح *
مگر درینکار پور لشکر بقدر مقابله عسکر علی موجود نیست لازم که آن فرزند بجود رتی تانوی
رفته همه خوانین را باستمالت و دلدهی جریده بیار و من رفتن شما را انبابر آوردن ایل
بزرن و بچه ایشان شهرت داده تا باز آمدن شما بلبیت و لعل خواهم گذرانید مناسب
شیوه سعادتمندی انکه یک لحظه در راه بیاسای و شب و روز باستعجال راه بپیمای
و خوانین را در طریق جانفشانی بخود متفق و یکدل نمائی و مثل باد صبا باشکر بهار بازآ
صاحبزاده انگشت قبول بر چشم داشته در واد مقصوده فی الفور پای توجه گذاشت
وامیر بعسکر علی تسلی داد که اینک محمد بهادل خان برای کوچانیدن ایل میرود همینکه می آیند
حسب الحکم معلی کار سید میشویم و صاحبزاده در خیرپور و تانوی و لعل سوبانزاد ورود نموده
محمد معروف خان و بهادر خان را همراه برداشته در جودری و اپس آمده و دیره محمد خان
برسواد جلادت و غیرت ایشان افزوده وا نمود که اگر چه جنگ نادرشاه کار نشیب
لیکن حیف است که سردار ما در محکمه و مهلکه باشد و ما در آرام بگذرانیم * مصرعه * فلک را
سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم * بگفته آتش خوانین را دل قوی شد و عرق
شجاعت در حرکت آمد جمیع خوانین عابدانی و کهرانی از جودری بعزیمت جلال الدین تال
روانه گشتند صاحبزاده بحضور والد ماجد بزنگاشت که ما بتاریخ دهم ماه ربیع الاول
سنه یکهزار یکصد و پنجاه و نهم پیش جمعه از اله آباد دهنهفت نموده ایم انشاء الله تعالی

انشاء الله تعالی در عرصه هفت روز رسیده بملازمت عالی مستفید میشویم تا صدد تباریخ
سیزدهم شهر صدر وقت شام فایز محوله دست وزبان رسانیده خاطر خورسند گردانید
و هنگام شب نوشته مخدوم شیخ را جو نواب جان نثار بنام عسکر علی صدور یافت باین
مضمون که مبادا امیر محمد صادق خان پاشما در خصوص طلبانیدن خواتین کهرانی خانه
کوچ مشتمل خلاف متضمن فریبی مستلزم آنست که مطابقت مشار الیه گذاشته
بدلالت عقل هوشیار در امور کلی و جزوی بازرسی چون نوشته این نوع عمدگان که پا
از حد و رسم اجداد بیرون گذاشته قلمی ساخته بودند مطالعه مشار الیه درآمد همه شب
خوابش نبرده در خیالات و قیاسات تا روز بسر کرد صبحی تدبیری سنجیده گلاب رای
نامی ملازم امیر که مهماندار او بود گفت که من امروز ضیافت امیر میکنم باید که شما اول با امیر
خبر کنی و هرگاه طعام تیار شود من اشاره کنم همه خواتین را طلبیده بیار او در ظاهر
اجابت ساخت و چون خطوط تغیر و شوریدگی از پیشانی او متفرس دریافت ازو پرسش
که بظاهر سنگار پور در میان باغ بود اندرون قلعه شتافت و در خدمت امیر شنیده
و فهمیده خود را عرض داشت و من بعد که عسکر علی برعکس قول کل همراه اجاوز الاثنین
فشاع برفقای خود در معامله امیر مشاوره نمود فتح محمد زمیندار سنگار پور آشنای امیر
که نجو شاد در خدمت عسکر علی احضار داشت و مشار الیه او را یار دیرباز دار خویش
می پنداشت بر وغدغه عسکر علی مطلع شده پوست کنده با امیر ذهن نشین گردانید که توجه
امیر بدعوت عسکر علی منافی مصلحت است لهذا امیر فرستاده مقتضای فراست و هوشمندی

در احتیاط قلعه شکارپور پرداخت زنهمینی بر ملا افتاد عسکر علی بوضوح این خبر روز چهارشنبه
چهاردهم شهر ربیع الاولی سن صدر وقت ظهر بجمعیت خود بر سر قلعه دویده از دروازه شیخ
افضل جلو ساخت خوانین مردانه تفنگ ها دلیرانه زده جنگ شیرانه نمودند چکلش انها را
بزور شکستند تا نصف شب محاربه سخت بمیان آمد چون خوانین کهرانی وغیره در حضرت
امیر غیر معتبر و مردم راهوجه و پاچی وکهاندر را از عالم منتقدان اوشان منظور بودند
درین هنگام طریق حق نمک گذاشته بعسکر علی اتفاق ساختند لشکرش برفاقت مشار الیهم
از طرف مغرب و شمال بقلعه درآمده هنگامه پیکار روبازار کارزار گرم نمودند خوانین شیردل
بجوشش حمیت جوشیده در کوشش نبرد دقیقه نامرعی نگذاشتند شاه محمد خان و رضا محمد خان
ششهوانی حسب الحکم امیر بقتل پرستاران حرم اقدام ورزیدند و علیم الله خان پسر فاضل خان
گریخته در خانه مردم متهم پناه گرفت امیر صادق محمد خان زخم بندوق بر مقتل خورده
بیفتاد و اسحاق نیوار و میر دسته قادر دینه دار و داروغه اصطبل نقد جان را در مقدم ولی نعمت
نثار ساختند میر محمد خان چودهانی و سمابه خان و عظمت خان کهرانی و الهیار خان بشرف
شهادت چشیدند فتح خان پسر شریف خان کهرانی زخم قوی در ساق پا برداشت
و غنی محمد خان و جعفر خان و رستم خان و خوشحال خان اسینانی و حرمت خان و شاه محمد خان
ششهوانی خواستند کنار دروازه شرقی برآیند هر چند که زور کردند قفل در نشد فتح خان
بر وی عجز ایشان بر زبان راند که اگر او را تا بدروازه رسانند مشار الیه در قلعه بهر طور
خواهد کشاد بنا بران او را به دوش گرفته به در قلعه رسیدند مشار الیه بکیست در را از زمین

ازرین فراگرفته از مار چیلی بیرون نهاد بقیة السیف صبحی روز خمیس از قلعه برآمده راه عافیت
سر کردند اگرچه شرح این واقعه در اکناف آفاق انتشار یافته و خوانین نیز اخبار مجادله
با این روآب دریا سنده شنفته‌اند لیکن بتقاضای شجاعت و حق نمک بجلدی از معابر
گذشته پیشین روز خمیس در شکارپور بعسکر علی آویخته دریای خون بر خاک ریختند صاحبزاده
سیلتین و محمد معروف کوه شکن و دو دیره محمد خان شیر افکن در معرکه جلادت نمود از قیامت
برانگیختند عسکر علی و همراهیانش آنچه باقی ماندند تا بگریختند پس صاحبزاده سکندر شکوه
و مشتری فامه + نشان جست کان سرور نیک پی + کجا خوابگه دارد از خون وخی
هرگاه در فضای عمارت خاصه خویش رسید + ـــ + تن مرزبان دید در خاک
خون + کلاه سری و مهی سرنگون + بسیار ازین واقعه خسته خاطر گشته فرمود
تا شهر شکارپور غارت نمایند و از مردم ماچهی و دراهوچه و کهانداراهر کرا یابند قتل فرمایند
صاحبزاده محمد مبارک هم زخمی داشت حکم شد که تدارک مرهم و مالش برای ایشان بعمل آید
جسم مطهر امیر را غسل داده و باقسام روایح معطر و بانواع فوایح معنبره ساخته با جساد
دیگر شهدای علیها علیهم الرحمت در ظاهر شکارپور مدفون نموده از جوش خون بتقدیر
جوانان روز جمعه بر سر قلعچه طهماسپ که متصل شکارپور واقع است تاخته ساخت آنرا
از وجود عسکر علی و طهماسپ باز پرداختند گویند هر دو گوش سردار طهماسپ درین
جنگ بضرب شمشیر از بن منقطع شدند و راوی دیگر بیان کرد که گوشها سردار در روز
جنگ ستا ها بریده بود بعد فراغت ازین مهم صلاح نواین بمقتضای حزم بران مقتضی

شد که طمع شکارپور از دل افکنده بیکسوی در تعلقه چودری وتانوی طرح اقامت انداخته
و اقطاع دیگر دران صلعه مسخر کرده ضمیمه اضلاع سابقه ساخته آید برین بنا یکی اشیا و
و اسباب و متوسلان و متعلقان همراه گرفته عازم انجید و گشتند بسیر شهداد بلوچ داوکی
از مکان لهری لشکر کشیده مع غنی خان افغان حاکم سیوی و دو انتجاقب ایشان پرداخت
خوانین بنصرت آئین انعطاف عنان انتهاض نموده بیک حمله صعب رو بشکسته اکثر
برادران و همراهیانش را کشته و بعضی را دست برکتف شان بسته و اسپان و شتران نقاره
شان بغنیمت گرفته بفیروزی و ارجمندی از دریا گذشتند مخدوم شیخ رجو و نواب
جان نثار خان و زمینداران نهر سده را ایشان گرویده با نسدا د سعا بر ضبط کشتی ها
اهتمام ورزیدند مبارزان فتح مند قسمی مراسم استعداد نمودند و از سر شجاعت اظهار
جلادت فرمودند که پای استقلال شان از جا رفت خوانین در رکاب صاحبزاده
بخورمی و روزبهی در تعلقه الله آباد و چودری وتانوی نزول اجلال ساخته بنشاط و شادمانی
پرداختند و چون خوانین این سلسله علیه کلهم در عهد امیر محمد صادق خان علیه الغفران
ممنون تلافی و قدردانی ایشان گشته بدست توسل دامن نوازش ایشان محکم می گرفتند
و احسان ایشان در هر کار روبا سرمایه نشاط و خاکساری شان بود و حصول غنایم غیر مترقبه
بر مواد امتنان شان برافزود و هر همه بصدق دل و صفای باطن سلسله سلام و تسلیم امارت
با ایشان نموده زیاده از سابق ربقه انقیاد ایشان در گردن جان پذیرفتند
و در عصر مهاراجه گوردال از حضیض ذلت بمهد عزتی برآمده باوج عزت نیابت

نیابت ملتان از خدمت نواب معین الدوله خلف ارشد نواب وزیر اعظم قمر الدین خان
سربلندی یافت ذکر در آمدن مهاراجه از راه کچهی بجنگ نواب جان نثار خان
و رفاقت نمودن ایشان بمشار الیه و مروت کردن مهاراجه درباره
ایشان و ترقی دولت خوانین و بنای شهر بهاولپور و غیره مصالح
و رحلت میر محمد بهاول خان اول بعد از آنکه مهاراجه نواب شهنواز خان
عوض حیات الله خان را بظاهر ملتان در معرکه کشته بقبض و اقتدار متصرف گشت
مناقب شرف نسب عالی همم امیر محمد بهاول خان شنیده مقتضای فراست و خردمندی
سنجید که اگر رابطه مخالصت و پیوند صداقت با ایشان مربوط و مضبوط ساخته آید مفید
مصلحتها است لهذا به تنظیم سلک وداد و استحکام اساس اتحاد پرداخته بارسال خطوط
اخلاص آمای و وکلای دانا مبانی دوستی را موکد ساخت و بحکم رعایت علاقه که بسمت
لاهور بخدمت منیب خویش عزیمت نمود نواب جان نثار خان درین عرصه از قالب
اطاعت بادشاهی بر آمده با اغوای مخدوم شیخ راجو در تعلقه سیت پور لوای عصیان
برافراخت مهاراجه از حضور نواب معین الدوله مامور گشت که از لاهور براه قصور و خطه
منوره پاکپتن و بهمت فرید خان لکهویره عازم تنبیه او گردید وکیل هوشمند قبل از
خود بخدمت امیر ارسال داشت که ایشان را چنانکه باید در مسلک اتحاد آورده استمداد
ورزید و از وجه مساعده بدانچه مناسب نمود در خدمت امیر رسانید بیرگاه مهاراجه بحدود
خیر پور و تانوی گذشت امیر مع همگی خوانین بملاقاتش خورسند شده بر طبق آرزو

مشار الیه در طریق موافقت و سعادت بمعنانی موعی الیه متوجه گشتند موکب ایشان بالاتفاق
مهاراجه بر مکان بهتر فرو کش کرده قلعه خان بیله و دیگر و مسخر فرمودند مهاراجه قلعه مذکوره
مع مضافات با ایشان ارزانی ساخت نواب جان نثار خان هشت روز در مقابله ایشان
مقاومت داشت در آخر وقت شب خیمه ها وغیره و اسباب دستیاب بر کنار دریا [illegible] برقرار
گذاشته رو بفرار نهاد و خود بکشتی نشسته از دریا گذشت غنیمت فراوان بدست آوردند
مهاراجه حصول این فتح از دست همت ایشان دانسته مراسم هر نوع مدارات با ایشان می ساخت
چون در شهر خیرپور اول بسبب کثرت سیلاب و طغیان آب بسکان المکان آسیبی رسید امیر محمد
بهادر خان که برفاقت خداوند نصیب بکلی همتش مصروف بر رفاه رعایا و آسایش اهل دولت بیاس
وغیره محمد معروف خان بجنب شهر خیرپور شهر قصبه که الی در سایه حراست بندگان خداوندی
عالم پناهی ابدالاباد و آباد باد عمارت فرمودند و از سر عنایت بقائم خان عربانی مرحوم شهر
کوتهه برا مشار الیه بسمت شرقی خیرپور بتوجه امیر فیروز بخت بنا گردید و هم آن والا سیر او را
ملقب بمنس منجمله پسران افغان بخشید و شهر حاصل پور باشفاق ایشان بنام حاصل خان کهرانی
که فوق از اجداد و در طریق صداقت و نیاز از امثال اقتدار داشت تعمیر پذیرفت و تاج خراج
سرکار این همه شهر تقرر گرفت اگر چه سید ملا علی و طیب خان و طالب خان پسران
وغیره حاجی و کرم خان گشانی وغیره محمد خان و رستم خان و لوان پیر بخان و شهباز خان
ظرف اسمعیل خان مندانی در متعلقه خیرپور حسب الحکم جوار امیر محمد بهادر خان مشخص گردید
لیکن فوقیت و فضیلت از همه جهه در امور مالی و ملکی و چه در رسید حاصلات نوازش جناب

جناب امیر برای ودیره محمد معروف را سفید ریش و کلان تر از خود ها متصور داشته از محابای
رد و تجاوز نمیکردند و حاصل سایر و محصول متعلقه بسرکار رسیدانند و در ظهور فساد طبیعت
و سوء طویت بهادرخان بالائی و اختیارخان و ودیره محمد خان
و شهبازخان منده هائی و برداشتن صاحبزاده محمد مبارک خان را
بمقابله امیر و تمیز شمشیر کهاول پور در حقیقت خونین هر قوم مردم
کج اندام و بد انجام که سرشت آنها باب نفاق تخمیر یافته بمنشیه ای فتنه طلب بوده مستعد تلاش
دستاویز بیباک شدند و در وقت بهم رسیدن حجتی آب جوهر خود را رایگان برخاک مذلت ریخته
رد و رخسار سلامت بناخن شامت منخراش شدند بقیه این تقریر و شاهد این تمهید احوال ودیره
محمدخان و بهادرخان و اختیارخان وغیره خونین کهرانی است که بعد تفریق تعلقات
مشرقیه از نسبت ودیره محمد معروف حسد برده و تخم رشک در سینه پرورده در خدمت
صاحبزاده فرخنده نسل خجسته خصل محمد مبارکخان تا ولایت [illegible] الیقین کار پرورش
ساخته ذات مقدس منزل ایشان را مصداق شعر نور العین وقت [illegible] فرد یار دیم قرم شکسته
خوست ولی ترسیم از رقیب [illegible] شیطان صفت کند [illegible] ازمطاوعت
امیر و متابعت برادر ولی نعمت منحرف ساخته در مقابله اوشان تجالی برداشته و ودیره
بکهابلوچ بشکر آراستند از اطراف امیر محمد بهاولخان بصلاح ودیره محمد معروف در پیش
قایم خان و حاصل خان در عمل سو ماترا فروکش فرمود چند روز گفتگوی کشمکش میان بود
در آخر آرای مشیران سرکار امیر بدان اقتضا نمود که ذات جمیل الصفات محمد مبارکخان

مجمع حیا و حسنات و منبع عواطف و کمالات است او شان را بیک صلح طلبیده شود تا شورش
پشتان فساد انگیز نادم و پشیمان گشته انهزام پذیرند و در ورطهٔ نکبت و مذمت غوطه‌ها خورده گیرند
پس بر وفق اشارهٔ ایشان شیخ بهار خان کهیری رفته محمد مبارک خان را از قتل برادر که ببابا
به پیغام توجه مشرف یاب نمود و آن نیک جوهر والا گهر از فرط خلوص و ادب + مثنوی +
ز ادب پر نور گشت است این فلک + و از ادب معصوم و پاک آمد ملک + به صفای
سینه بی کینه توجه فرموده با دراک نعمت مجالست برادر رشید مجید مستفید گردید در همین سنت
شنیعت فریبنده و هنگامهٔ ان نادانان بنگ حیرت رسید پس علیمراد خان برادر فاضل خان
پسر سنجر خان را بجانی برگرفته بالاتفاق بلاول خان خیرو دانی از قطعات شرقیه هجرت
ورزیده بلاول خان بر مکان کهوندی که تل زرک ویران افتاده بود و زمین حوالی انجا
نهایت قابل زراعت میبود محل اقامت گشاد و همین توجه مشار الیه ویرانی انجا ره آبادی
نهاد و اختیار خان بیک اسپ جکرد و یک آدم خدمتگار که عبد السبحان نام داشت
در آبادی او بکسب معاش دعوی ... مشهور اند توسل بلاول خان اختیار کرده بقصور
زمین بکنیم جهلاور در وجه جاگیر ملازمی گرفته بعد مرور ایام بیک گونه حرفت مقتضای
ترک حق نمک در غصب اقطاع ولی نعمت خود یعنی محمد بلاول خان کوشیده تدبیر توقیر
مال و منال پرداخت و منده بو خان ولد اسلام خان بن رستم خان بن بابیر نکهان نیز بنوای تقویت
اختیار خان تعلق بلاول خان منظور ساخت محمد علیمراد خان در دیوره تردد اشغال نشسته
شهری بر لب دیوره ترتیب داد که بترنده علیمراد خان معروف است بهادر خان باتفاق و

باقتضاء این خان عالیشان بغیر ید محمد پاچهی و جام بدو و مهر رابطه دوستی مربوط ساخته
و بیک قسم حیله در اغماض خان مشار الیه بر بنیاد شکوهیه تصرف انداخته شهر بهادرپور
بنا گذاشته و شهباز خان بتقویت خان موصوف زمین دو جهلا را از امام دین خان و مهر زمیندار
باقرپور در لباس مصادقت ستانده و چند روز بسلوک گذرانده بآهستگی بر مواد جمعیت فرود
کهری شهباز پور را اساس انداخت و دو دیره محمد خان نیز با مداد خان معز الیه از کبیر خان مهر
تعلک پرگنه لیتهوا این زمین چند جهلا گرفته تا آنکه تمام تعلقه و سیوه بقبض خویش در آورده
شهر محمد پور آباد کرد و نیز حاصل خان و قابل خان کهرانی بنا بر شور طبع از امیر محمد بهار خان
رنجیده کوچیده بعلیمراد خان ملازمی گزیده بر طرف مشرق تر نده علیمراد خان آرمیده
نالهٔ کلان احداث کردند ما بینی برنیامد که بهادر خان هالانی در خدمت خان معز الیه
نقش صحبت ایشان واژگون نشانیده طبیعت خان از ایشان شور انیده فلهذا
مشار الیهما کوچیده باز بسمت جاپلور معاودت نمودند و شاه محمد و رضا محمد شهوانی
نیز از اوضاع علیمراد خان رنجیده بسمت شرقی موضع شدانی شهری بسته سید پور نام نهادند
و هم درین اوقات و دیره محمد معروف و رئیس قایم خان به نزاع لفظی باهم آشفته
بایکدیگر جنگیده و رئیس مذکور رنجیده به تعلقات غربیه روان گشت امیر عالی گهر ظهور این
امور از مشار الیهما نپسندیده و دیره محمد قوم را العزا مارت قهرا نشانیده باو رنجیده معتبران
فرستاده رئیس قایم خان را طلبیده بجایش قایم نمودند و از دیده اوضاع و حرکات
ناهموار ایشان صلاح سرا پا فلاح امیر عالی نسب تقاضای آن فرمود که شهری علیحده

بر جسته که مقر امارت شاید و مسندگاه ریاست را باید بترتیب شایسته اساس ستوده داشته
شود بنا محمد پناه کهرانی را از کاخ مشار الیه بطرزی خوانده از کوشک سید السادات مصدر
البرکات مظهر کمال جلال مخدوم سید راجن قتال حسینی الحسنی الاوچی بطرف گوشه مغرب
و جنوب نشانده خود بفرحی و همایونی در ساعت مختار منجمان ثقات بجای کاخ او شهر
بهاولپور بطرزی بی نظیر تعمیر نمودند بمساعدت توفیق الهی در اقرب اوقات شهری وسیع
بعمارات رفیع ترتیب یافت و خان نو در شهر نو بحصول فتوحات تو بتو و وصول مسرات
نو بنو بشادمانی و کامرانی اشتغال ورزیدند و چون جبلالی بخاطر امیر رسید درین ضمن
دیره محمد معروف برتبه وزارت امیر مستفیض و ملتمس گردید که در میان چولستان چاه
آب خوشگوار نباشد مردم باریچه بران نشسته متصدی آزار خلایق میشوند اگر انها را
اندفاع نموده قلعه منیع بر آنجا ساخته آید صلاح دولت است امیر ذیشان اقبال توامان
عنان موکب عزیمت بدان سمت معطوف داشته قدم سعادت بدان سرزمین گذاشته
موضع پسندیده برگزیده تدبیر شگرف بصرف مبالغ کثیر در تعمیر قلعه سنگین متین پرداختند
در ایام معدوده قلعه مذکور بتمام صلابت و متانت تیار نموده بموجگڈه موسوم ساختند
کفار باریچه از صولت دولت امیر چون ابلیس از قول لاحول معدوم گردیدند و امیر از راه
ایل پروری و پرورده نوازی نصف حاصل زکوة رهگذار بدیره محمد معروف ارزانی
نموده منصب ایالت سرکار ارشاد فرمودند که نصف حاصل بود نگاه داشته نصف ثانی
داخل سرکار نمایند باشند درین اوان قادر و نیه خان خلف کهنه خان بن بهادر خان

بهادرخان فیروزانی ازانجا به بسرای جاودانی شتافت احمدخان پسرش شهر احمدپور
کهنه که حال ویران افتاده است مشتمل بر کلبه‌های متعدده و دنی خانه چند بنا ساخت و امیر
عالیجاه بر مکان پسرهائی که در اصل یکجا آب شیرین داشت و مردم بالا را بران می‌نشستند
بکار پردازان امر نمود تا ناله از دریا گهاره احداث کرده بر سرزمین مسطوره گذرانیده بجانواه
مسمی ساخته در تکثیر آبادی زراعت پرداختند و رعایا را چه که اهل مشارالیه اقتضای یکتائی
تعلقه آدم و این سبیل استمرار بر ایشان جایز داشته ایشان ناله‌ها دلواه در سرزمین
کنده به معموری پرگنه و رفاه رعایا توجه برگماشتند و حضرت امیر خلق را که ودایع بدایع
آفریدگار اند بانعام و احسان بار انده و از خواطر شان برداشت و در سن یکهزار یکصد و شصت
و شش بدرد بر بند اعضا که آنرا وجع مفاصل خوانند در جوار رحمت ایزدی پیوست گویند
بعضی بدخواهان در باره اوشان تعویذات جادو و سحر بکار برده بودند شاهنامه
فردوسی برفت و سرآمد ورا روزگار * همه رنج او ماند ازو یادگار * جهانا مپرور
چو خواهی درود * چو می بدروی پروریدن چه سود * براری یکی را بچرخ بلند *
سپاریش ناگه بخاک نژند * و در تاریخ آن امیر پاک تصویر این مصرع نیکو گفته اند
در سن قال بارحمت ایزدی پیوست * محمد بهادرخان سعد تدریج و تکفین آن مرحوم
در ظاهر دار السرور بهاولپور تدفین جسم همایونش پرداخته بر حسب اقتضای مصلحت
اعیان و ارکان آن جهان حشمت و اقتدار را برحمت رحیم غفار سپرده چون خلقی که خلیفه
اوشان تواند شد نداشتند در صورت ایشان بحکم ضرورت بسایه چتر حمایت و عنایت

ایشان بر چهار بالش دولت و نامداری و وسادهٔ عظمت و کامکاری برآمده در انتظام
سررشتهٔ دین و دولت و ملت توجه فرمودند عواید برادری و ارکان ایل خاصه مهمند بیعت
و ایتاق طاعت بدوش جان گرفتند امرای قرب و جوار بدستور خان مغفور بنای دوستی
در خدمت ایشان مجدد و مستحکم گذاشتند مهاراجه کوال هم موافق راه و رسم قدیم ریاض
موالات و فیض صحبت سابقه را به بنیاد مصافات و مرافقت لاحقه نضارتی کامل
داده سفیران نامور بحضور خان صاحب فریدون فر همایون گهر فرستاده بادای
رسوم تعزیت خان علیه الغفران و تجدید بنیان اخلاص بالغ عنوان پرداخت

در فتح قلعهٔ مروت و دیره محمد معروف که در عالم انقیاد برسوخ ارادت
باوصاف راستی و رستگاری موصوف بود و بشرف پایهٔ وزارت عز امتیاز داشت
در خدمت امیر محمد مبارک خان گذارش ساخت که قلعهٔ مروت تعلق بملک بادشاهی
دارد و خیلی بنگان قلب و مستحکم است مردم ناپخته دران متصرف و در صدد و تصدیع خلق الله
مساعی میباشند غیرت اسلام و صلاح ملک داری بران می آرد که عساکر وافر
فراهم آورده تسخیر قلعهٔ مروت نموده آید فلهذا باجتماع ایلات و قشونات حکم
مبرم النفاذ بخشید در اندک زمان لشکری انبوه بخدمت امیر فراهم رسید و امیر مؤید
من السماء و موفق من عند الله خود بذات متوجه گردیده در خیرپور فرودکش فرمود
و عساکر را بسرکردگی محمد معروف خان و رشتین قایم خان و دوست محمد پسر ملا علی
و حاصل خان کمرانی بتسخیر قلعه مامور نمود و بیرگاه لشکر اسلام و در دل سرقاطبه اعلام دین

دین برافراخت قلعگیان بکوشش تهور سوار و پیاده برآمده در مقابل ایشان صف کشیده
بر بعضی شتر سواران سرکار که از عقب اردوی می آمدند حمله آوردند مبارزان فیروزمند
انعطاف عنان ساخته بیکبار و یک رکاب بر آنها ریخته از ضرب بندوق و دستبرد
شمشیر خون بسیاری از کفار و شتران و سپاهیان شان بخاک آمیخته تا در قلعه بر آنها آویخته
دمار از روزگار شان برانگیختند بقیه السیف نعره الامان برآورده بدامان ایشان استمساک
ورزیده بعد حصول نوید سلامت اندکی از آنها در بیرون قلعه طرح اقامت انداخته
چندی بسمت اوطان رجعت پرداختند قلعه استوار در قبضه اقتدار ایشان مفوض گشت
خوانین بعد تحصیل فتح مژده مبارک بحضور امیر عرضداشتند و بهمین اوقات زمین بکهری
که الحال شکارگاه خاصه بندگان خدایگانی است موضع مدواله از زمینداران بهر
و بیت دُرمان از مخدوم شیخ راجو بزر خریده آباد بسر نمودند و چون بامداد جان بخش
جهان افروز ستاره اقبال خان نعم المثال بر افق جاه و جلال نور روزافزون یافت
نظر بر رفاه ایل با قطاع شمالی دار السرور بهاولپور تشریف ارزانی نموده
اکثر مواضع بحسب مناسب مردم برادری و ایل تفریق و عنایت ساخته خود بدولت
در شهر بهشت بکهویره رونق بخشیده شهر مبارکپور بنام سامی و نام نامی آنحضرت
بنا گردید در بیان آمدن سردار جهانخان بدرگاه سلطنت از نادرشاه
با حمد شاه درانی انتقال یافت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج بر حسب سعایت
و تحریص نواب علی محمد خاکوانی مستاجر دیره سردار جهانخان درانی فوفلزی از خراسان

اوشان مامور شده باراده ناصواب بطرف وارد دیره غازیخان گردید نواب
جان نثار خان از ملتان بملاقات او مسرور گشته از راه حدت بر مافی الضمیرش
اطلاع گرفته مقتضای رابطه مصادقت که در حضرت امیر جنت مکانی مجدد و موکد
نموده بود در میان برگماشت خانمغفرت نشان اول صلاح فرمود که برابر با توپ
فراهم گشته نشسته شود لیکن سردار بایلغار مع جان نثار خان وارد اوچ شتر که گردید
و اکثر ایل بسراسیمگی سمت چول تحرک ورزیدند صلاح عالی بران انتها گزید که قبایل
بجای محفوظ مثل قلعه موجگره وغیره نشانیده بار دیگر مراجعت فرموده آید از تالوی نهضت تا
نموده بموجگره رونق بخشید محمد معروف خان که دران هنگام بقلعه مروت و لاربانیان
و همراهیان دو قلعه مردوسی به بهویره تازه تیار ساخته در آنها فرود کش داشتند پروانها
عالیه بنامی آنها اصدار یافت که فلان تاریخ قبایل را رسانیده باز مساعد خیرپور
شده بنای ملک سردار خواهم ساخت موافق میعاد شما هر سه سرکرده تمام ایل
که در همان قلاع بستند بخیرپور وارد شوند سرکرده ها بعرض رسانیدند که داود پوتره ها از فرار
ناگهانی بعضی بقلاع و اکثر در چولستان پراگنده گشته اند تا یکجا شدن آنها در روانگی
ما که عرض مکرر توانیم نمود در حرکت سواری دولت حضور مهلت نگردد در مید اجتماع عساکر
هر سه سرکرده فایز خیرپور معروض بجناب حضرت خلد آشیانی معتبر آنها در چولی راه
خلا ساخته بود و سه بار سه روز بخدمت امیر جنت منزلت رسید بمجرد اطلاع آنجناب
چند هزار ذکی اکار ا جمعیت و حفاظت قبایل گذاشته بقدر سه هزار لشکر جدید جرار

و تجار فضل احمد خان و بلاول خان فیروزانی و دودیره با محمد خان و نور محمد خان سدوزائی
و ملا علی و ملا طیب خوانین جسکانی و رحیرانی وغیره همراه برداشته بخیرپور نزول دولت
فرمودند لکن سرکردگان از اختلاف سپاه و بعد انتظار سپاهیان پاس و دریای انقلاع زده گرد
شدند و سردار پس از ورود به بهاولپور بطرز فرار خوانین خود در بهاولپور رکشت و رزیده
هشت هزار سوار کارگذار بواسطه چپاول و یلغار خیرپور وغیره حدود شرقیه آورد بالا داشتند
و ناگاه آن خون گرفته ها را برابر کهنیاله که طرف مغرب یک کروه از خیرپور میشود بلشکر نواب
خان رضوان مکان اتفاق مقابله افتاد بعد چپقلش سخت و حملها صعب لشکر
سردار فرار یافت خوانین مقدار ده کروه کامل تا نعل سوها بر تعاقب کرده از دو بیش
و کوشش دریغ نکردند بعد حصول فتح و معاودت منصورین بخیرپور صلاح و الا اقتضا
بران نمود که بنابر آداب پادشاهی وکیل بخدمت سردار فرستاده خود بلوچکه بر معاودت
فرمودند و سردار که از هزیمت لشکر در کار روائی متامل و متردد بود رسیدن وکیل
خوش عظیم دانسته تمهید بنای مصالحه پرداخته از بهاولپور مراجع و برابر فتحپور از دریای
سهاره گذشته براه ملتان و خاک سیال بجهت اردوی معلی روان گشت و ولادت
همایون و قدوم سعادت مشحون بندگان عالی متعالی حضرت خاقان صاحب
خدایگانی محمد بهاء الدین خان عباسی لوامع الله شموس با عزت
اجلاله و عمّم نواله با کثرت عمر روز افزون سعادت مشحون ارادت
بجهت الهی عز اسمه از بدء ابداع و بنای بی‌ریب مقتضی که بر قالکی از افلاک

کوکبی از کواکب تخصیص جسته و هر اقلیم از اقالیم سبعه بهر یک از ان کواکب تعلق پذیرفته
سعادت و معموری آن تبا تاثیرش متعلق گشته علی هذا القیاس هر صنفی از اصناف مخلوقات
و هر قوم از اقوام بنی نوع انسان که ذات مجمع فیوضات سلطان و سالار در میان آن
حکم نیر اعظم دارد خداوند عالمیان هرگاه خواهد که قسمی را از اقسام بنی آدم بشرف امتیاز
در عالم مباهات بخشد اول در میان ایشان سلطانی و یا امیری را بشمول تاییدات افضال
و کمال توفیقات اقبال آفریند تا بمجرد طلوع ستاره طالعش ظلمت رویداد شان
بروشنی جمعیت و ارجمندی تبدل گزینند مصداق این سیاق بدایع اقبال بندگان نوالی است
که معاش خوانین عباسی قبل از تولد مبارک ایشان مفصل بالانع در آمد چون عنایت
الهی تعالی شانه اقتضای آن فرمود که آستانه آل عباس مثل خلفای رشیدین مجدداً
مرجع و ملاذ نواحی عالمین گردد بامداد کامله و سعادت شامله او بیست هفتم ماه صفر المظفر
سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش روز چهارشنبه آخرین که اولین روز سال سعادت
فرخنده ترین ایام سر فصل دولت و افادت عبارت از وست مطابق بیست چهارم
ماه اردی بهشت جلالی شمسی در اسعد و اعلی اوقات در احسن اسنی ساعات که نظار کواکب
مساعد و مطابق و انظار افلاک موید و موافق بود در کاشانه بخت آشیانه میان صاحب
فرشته سیر مکارم منصور میرزاده میان فتح محمد خان سکاهم برج صبح صادق که صبح عید
سعید فرخی توان گفت این گوهر دریای نوال و خورشید افق کمال در درج عظمت
و مهتاب برج میمنت بطالع حمل که نیر اعظم از بیت الشرف بیست و یک درجه طی نموده بود

نموده بود این ماه بختیاری طلوع. تولد فرمود و کوکب بخت مجسم بعالم وجود توجه فرمود
و با عقل اوّل بنظام جهان درین قالب ظهور نمود چون دران زمان فرخی توامان انظار
و آثار سبعه سیّاره بکمال سعادت و همایونی شامل بود چنانکه در متن زایچه

سمت تشریح یافت منجمان دقیقه شناس و حکمای هیئت اقتباس قران جمیع
کواکب را که در بیوت موافق به نظر نیکو باشد اتفاق قمریه خوانند یعنی بتولدی که در

طالع ولودش این نوع سیاره بتقسیم واقع شوند صاحب تخت و افسر گردد بنازم
بامداد الهی که خداوند نعمت با سعادت ازل و ابد حاصل دارد ٭ بیت ٭ در احکام
سفینهٔ [illegible] آمد پدید ٭ که دنیا بدو داده خواهد کلید ٭ ان شاء الله تعالی صاحب
این طالع همیشه در سایهٔ قصر اقبال باشد و از بدو ابتسام صبح دولت هر قدر که در عمر
ابد اتصال ایشان ترقی شود قوهٔ بخت هر روز متضاعف ماند و مریخ که در بیت دهم
بطالع آمده بعون عنایت الهی هر مهمی و مشکلی که پیش آید اگرچه در بادی النظر از قبیل مشاکل
نماید لیکن بامداد مؤیدهٔ متعال شکرگذاری اقبال بآسانی انصرام پذیرد و عواقب امور
بخیر و خوبی حسن فرجام گیرد و در خرید جواهر خصوص لعل و یاقوت توجه تام مصروف
باشد و هر گونه اشیای سرخ بر طبع عالی مطبوع آیند و در سیر و ورود انتفاع افزایند
و چیزی که نحس نماید فی الفور در حضور ایشان سعادت گراید و سپاهیان و شتران محبت
باشند و فقرای ایشان از طلا و نقره معمور و خاطر شان مسرور مانند و زحل که در بیت نهم
بقوس وارد شده اکثر دشمنان بتأثیر چشم و حکایات حکمت آمیز محو و خراب
شوند و در مجادله تنها انتفاع ملکی و مالی با ایشان شود و از منصب اگرچه گاه گاه
انتظار گذرد لیکن ترقی اقبال و ازدیاد جاه و جلال از منصوب بحصول رسد و چهار ستاره
که در طالع آمده اند قوهٔ غضبی بر طبع شریف مستولی بود اما آب رحمت و صلاح زود
مواد غضبان را تسکین بخشند و از فقرا نیز هم عفت و صاحبزادگان خاطر مبارک
کشیده بود و از سوار شدن بر اسب در باد و همه بخاطر مانند و از تنها کم و از صفرا در اول و از ریح

ریح در سن کهول تقصیر دارد و جری و سریع الحرکات و محنت کش بود و اگر در تحیل باشد و در پهلوی راست یکجا از ضربه چوب خواه سواری نشانی رسیده بود و بتاثیر دو قوس زهره و مشتری و ثالث صاحب هنر و هنر پسند و جوهرشناس شود و از برادران تنفر ورزد و در آس که در هفتم است توجه خاطر عالی بخواتین و به نیاید و انحراف التفات بجلدی فرماید الحاصل بمساعدت طالع از قدوم ارجمندی فرودش عشرت عالم به بشرت دشت جهان بفرحت و عشرت تبدیل یافت صدای تهنیت و ندای مبارک باد در گنبد هفت طاق سپهر سامع افروز و بلند گردید و نوید سراپا امید این بشارت لود مولود مسعود عاقبت محمود در خدمت انور کیوان مکان رضوان آشیان محمد مبارکخان بعرض رسید آنحضرت که فرزند صلبی نداشت ولادت این بخت بیدار در خانه برادر حقیقی از یاوری و بیداری بخت خویش دیده شکرانه ما فوق طاقت بشری بجا آورد و اسباب خیرات کثیره و عطیات خطیره بطایفه مساکین فقرا و جماعه درویشان صفت شکر این عطیت سنیه و نعمت بهیه باتیا ر پرداخت مورخان هوشمند تواریخ عده بیضا بین بلند گذارش گردید بصلات ارجمند بهره مند گشتند و مصنف این الفاظ در اثنای تصنیف تاریخ ولادت همایون عالی که سعد و صد بشته گویا از عالم الهام است

لمصنفه چو از برج سعادت اختر سعد ※ درخشان گشت بر فیروزه گون طاق
بتاریخ سعیدش فکر کردم ※ سروشم گفت نخبه آل عباس ※ هنوز نصف

ساعت از آن روز فیروز بر آمده باشد که شتر سواری از جانب سفر رسید و خبر از تحال

میان خدایار خان کلهوره رسانیده خواطر را از انتظار رهانید امیر حسیم اقتدار گردون
وقار پیغامش شنیده نفاذ دل نیکو فال گزیده بلفظ آورد که این اول مرتبه اقدام
ارجمندی التزام برادرزاده ماست میان نور محمد الملقب بخدایار خان از کار بر دشمنان
نابود و رستگار پور چه قدر تصاریع که بما رسانیده در ممالک نیز از اظهار تکالیف
بحال ما خود را معاف نکرد و نهیده بصولت مین این نوگل گلستان فرخی در جلال از نهال
بوستان دولت در اقبال آن درخت کهن سال بصرصر اجل از پا ریخت من بعد باداد
مهمن اشتعال و نیروی میامن عمر در اقبال این بهترین قسم خامه قدرت دلخوشترین
حرف سر لوح فطرت احوال محاسن اشتمال دودمان عظمت بنیان همایونی آمیخت
و چون دران ایام وجود ذی جود علما رد کبهی حکم اعتقاد هشت اهند حضرت فردوس
مکانی بندگان خدایگانی را که باقی جاوید ایشان را عمر خضر کرامت فرماید تمنیا باسم
محمد جعفر خان مسمی نمودند و در سن یکهزار و یکصد و شصت و هفت نواب جانثار خان
ناظم دیره غازیخان بخلاف ماضی از در استمداد در آمده در رابطه موالات بحضرت خان
خلد آشیان مربوط ساخت و چون رقم نظامت ملتان در اوایل سن یکهزار و یکصد
و شصت و هشت بنام نواب مشار الیه اصدار یافت معز الیه در انتظام سلک مرام
صوبه ملتان تامل نموده دست تایید ایشان را حد اوسط امور صغری و کبری بسته
باستدعای تشریف ایشان پرداخت حضرت جنت مکانی بر طبق ملتمس مشار الیه بلحاظ
ادب سلطانی در دیره رونق افزا گردیده مومی الیه را بملاقات خویش مسرور بخشیده

بخشیده بنا بر مصلحت کار خویش بجلدی معاودت نواب معزالیه در مساعدت ایشان تعویق
و قصور صلاح اوام خود انگاشت مضمون این بیت فی الفور بحضور برنگاشت * بیت *
نها میان دو باره که شکل تو کام ماست * دنده نتیجه تا نگرش شود وسط * بنا بر علی هذا
بپاس خلوص آشنائی و تقدیم خدمت بادشاهی بنگرار رو بملتان تشریف برده نواب موصوف
مسرور و ممنون کردند معظم الیه بدانچه می بایست از رفتای مراسم اخلاص و تعظیم دریغ
نداشت حضرت رضوان منزلت بعد فراغت مهمات ملتان بخوبی و فرخندگی معاودت
ساخت ذکر در بنای خیرپور خورد و احداث دجله اورنگا و استقرار
اختیار خان در کهری شادی فقیر سربراهی و درست کردن مشار الیه
آنرا و بهم رسانیدن جمعیت دران محمد بهاول خان فیروزانی که بواسطه عسرت
معاش از کمی محاصل تعلقه کهوندی در عهد محمد بهاول خان کلان علیه الرحمة من الرحمن
از مکان خودش کوچیده هشت کروه از بهاولپور سمت مغرب قریب چاه یعقوب
بلوچ طرح اقامت افکنده بتدریج و تدبیر در آبادی زمینات لب دریا توجه می گماشت
و تجویز معاش بیک وضع در پیش داشت و برادرش عبدالله خان نیز بعد از
کهوندی آمده با ایشان همنشین شد درینوقت که ستاره بخت آل عباس از افق ترقی
نور افزای ساحت گیتی گردید ایشان هم در شعاع آن باهتزاز آمده بر چاه مذکوره
که چهار پنج کلبه بر دور آن آباد بودند شهری ترتیب داده باسم خیر محمد خان بچه عبدالله
خان خیرپور نام نهادند و سابقه دجله اورنگ که در زمان حضرت اورنگ زیب عالمگیر غازی

نور الله مرقده کنده بودند از سالها خراب افتاده و در بعض جا آثارش باقی می نمود
بامداد اخراجات احداث کرده برای زراعت نهای خاطرخواه بعمل آوردند و حسینیار خان
منده‌الی که در عقب بلاول خان و عبدالله خان روی شاهمراد و در آئینه خیال دیده
متعلقه کهوندی متصرف گردیده بر سامیت حسن فهمی اندک اندک برواد جمعیت می افزود
تا که بفرصت درهستگی در قلعچه شادی خان متوسل مراد خان کل که از اعاظم امرای میان
خدایار خان مرحوم و نسبی رنجیده و درین ملک رسیده باستجازه از محمد بلاول خان چهار
دیواری برای نشست عیال و اطفال عمارت ساخته بود و در افواه عوام بکهری شادی
اشتهار داشت دست مداخلت سایه بهر بست بر چه تمامتر و استحکام از حد زیاده
باسم خود منسوب گردانید و در میان آن رخت اقامت انداخته لوای غرور بر آسمان
افراخت در میان رویکار دیره غازیخان و لشکر کشیدن حضرت جنت
منزلت بامداد برخوردار خان مجسر و درین ازمنه که تباشیر انوار لمعات
آفتاب اقبال حضرت فردوس منزلت در اقطار عالم بانتشار رسیده اعاظم هر دیار
در آن بر قرب جوار دولت ایشان را مغتنم عالمیان و در آستانه سامیه را مرجع بیکسان
تصور نموده ارباب معاملات و استمداد از همت عالیه ایشان انجاح مرام اندیشیدند
چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هجری در ابتدای سال نواب جان نثار خان مجر
المعروف محمود خان برکاب سلطانی احمدشاه درانی در سیاق هندوستان از این جهان
فانی بملک جاودانی انتقال نمود از خطاب فانی بمقتضای مراسم قدردانی رقم بجای

تباشیر لمعی سنالمیاستقب
ویزدوا لسیقعد
کو چه بی ان الی
زنکه ۱۴

بحالی نظامت ویره باسم خلف رشید اوشان عالیجاه نواب الهداد خان انفاذ یافت
و چون نواب عالیجاه چهار ساله که بغایت صغر سن داشت بنی عمش برخوردار خان بکفیل
امور مالی و ملکی گردیده بوضع نا ملایم خزاین و اموال و اقطاع اوشان باسراف بر باد داد
احمد خان قوم نیزه دار بلوچ که در ابتدای ملازم نواب مرحوم و از تندی و بلندی طبع او خاطر
نواب مغفور ازو منغص و او را بدر رود فرموده بودند و او پیش مخدوم شیخ محمود صاحب سجاده
پیران سیت پور که دران نزدیکی نواب مبرور صبیه عفیفه خود را با وشان وصلت داده بودند
تعلق گرفته بدرجه وزارت رسید و چون خیال حکومت و کامرانی در دل مکنوم داشت اکثر اوقات
داستان اشفاق نواب مرحوم و دلسوزی خود بطریق حکایت در خدمت مخدوم وا مینمود
بعد ظهور خوارق برخوردار خان که اورا کاسب سخن بهم رسید تقریر دلپذیر و بیان
پر تدویر به مخدوم صاحب حالی ساخت که نواب مغفور ایشان را بهمین حال و مال بنیاد گذاشته
برای همچو روز را لابله قرابت منتظم کرده اکنون که برخوردار خان نواب الهداد خان را
وقعی ننهاده وجوه زر و مال اوشان را بیگان تلف ساخته و در شهر و ملک شکر تشویش
انداخته عنقریب اقطاع ملکیه اوشان و قطعات اسیر حاصل ویره بابتیار و تبذیر
تواند پرداخت اگر مخدوم صاحب باقتضای یگانگی اتحاد و ناموس قرابت فرمایند هم
انتفاع و هم نیکنامی است و در صورت تغافل معامله شان از دست بعد تدارک را فایده
نتواند شد بر حسب فراست و لسانی بتحریص ناخوش آیند اوشان را برپله اعانت
آورد چنانکه مخدوم شیخ محمود لشکر ملازمی و اتفاقی از تعلقه سیت پور در حین بوز غیره

بلوچستان فراهم کرده بسمت دیره شتافت و از طرف برخوردار خان عساکر موفوره
گرد کرده مقابله ساخت مخدوم صاحب علیه الرحمت مخدوم الملک حامد محمد گنج بخش خاص سجاده
آرای جناب قطب عالم غوث اعظم رضی الله عنه وارضاه در طریق مشیخت و در عنایت خویشی
و قرابت متبرک پوشش خاص بدست خادمی معتقد بسمت برخوردار خان ارسال فرمود خادم بجناب
درجا جم پور رسیده متبرک رسانید برخوردار خان دستار متبرکه زیب سر و لنگی زینت
فرودش و جامه مبارک را خواست که اتحادا آغوش سازد از غایت عظم و جسامت
جسم جامه موصوفه بر قامت مشار الیه تنگ گردید بحکم ضرورت مثل بارانی بر کتف
کشید قضارا بهار روز اتفاق مجادله بهم رسید احمد خان مذکور مظفر و منصور بر بادۀ فتح
کامرانی گزید و در پیش نواب عالیجاه بهرگاه صاحب اختیار رسیده و جملا دیگری را
نمی پرسید برخوردار خان گریخته شکسته در نیم شب در میان باوج پیوسته دست
بدامن امداد جناب محبوب سبحانی آویخت حضرت مخدوم بوفور شفقت خلعت پوشاکی
مقدس مکرر مشار الیه مرحمت ساخت جامه ملبوسه خاصه در نیوقت بر قد لوشان
درست بل فراخ گشت سبحان الله * بیت * جانور فربه شود از ناد و نوش *
آدمی فربه شود از راه گوش * و بس مخدوم صاحب شیخ الهداد چشتی را که از
اکابر خلفای ایشان بود بسمت حضرت خلد آشیانی فرستاده استدعای توجهات
ایشان فرمودند خان علیه الرحمت من الرحمن بالاتفاق دیره جان محمد خان
سرودانی و غیره تمامان این صنف سینه متوجه و مشرف ملازمت مخدوم صاحب گردیدند مخدوم

مخدوم مرحوم که خیلی دانا و باخلاق حمیده مشایخانه متحلی و متخلق و هرگونه اوصاف
بزرگی و تالیف قلوب بنیکی میدانستند بنگام معاونت برخوردارخان بهیک و فتح
خوشترین در گلوی مبارک ایشان انداختند استعانت ساختند و فرمودند که در میان
مخدوم و مصاحب و خان صاحب من وجه مغایرت نمیباشد آمدن برخوردارخان در اوچ
گویا بر دروازه خانه الیت در ملک شان توجه نمیدول شود خان علیه المغفرت من
الغفار را امتثال ارشاد مخدوم صاحب وسیله حصول افادت ظاهر و باطن پنداشته
بهادرخان علائی را که بنا بر زیارت پیران ملتان رفته بود و اختیار خان وغیره
خوانین شرقی و غربی را طلبداشته بجمعیت خداداد در اوایل سن یکهزار یکصد و هفتاد
و یک در ضمان امداد رب العباد متوجه تائید برخوردارخان و تسخیر دیره گردیدند برگاه
نواب عالیجاه در محمد خان خبر رسید اگرچه از رعب و ترس عساکر موفوره و بندوق
با هیجا عدو فکن کوه شکن خوانین جام استقلال محمد خان شکست و نشه غرور از سرش
پرید چنانکه لکن بلحاظ ناموری مقابله ضرور گشت لشکر از جوانب و اطراف طلبیده استقبال
ورزید خوانین از دریا گذشته بدیره رسیدند که تلاقی فریقین دست داده کارزار حرب
و حکایت دگلار نزبا کشیده شمشیر بیک پیکان اتفاق افتاد و محمد خان در معرکه مقتول
و لشکریان رو بفرار نهادند نواب عالیجاه را که مقتول مرحوم در پالکی سوار ساخته براسم
اسیر همراه خود پیش طلبیده آورده بود لشکریان خان همچنان در خدمت حضرت جنت
مکانی رسانیدند فتح عظیم نصیب خوانین عباسی گردید هر یک از ایشان را غنایم وافیه

بهمرسید حضرت فردوس آشیانی صدف مسامع بر حوزدار خان وغیره ارکین دیره
بلالی نصایح امیرانه مالامال نموده بفرخی وفیروزی باماکن خودها معاودت فرمودند و بعد از
سن مرقومه الصدر واقعه شهر شوال لعلو نامی مهند وسکنه حدود جبلمیر پیش بهادر خان
علالی رسیده معروض گردید که او مکانی لایق بنای قلعه که بشرط احداث چاه آب فره دار
خوشگوار خواهد برآمد نشان میدهد امیدوار است که بر حسب خدمت مشمول نگر
شود بهادر خان که خیال ریاست بدیک داغ می پخت لعلو نند کور را بنواخت و آدمان
هوشمند همراک بجلال همراهش ساخت که در جبل رسیده مکانی که نامبرده نشان میدهد
دیده و پسندیده چاهی بکنید وقدری از آبش برای انظر رسید فرستادگان همچنان
کردند از حسن اتفاق آب شیرین برآمد بهادر خان نوشیده بمنزله آب حیوان تصور دیده
برهبری خضر خرد بالفعل برجی بسر چاه تعمیر داد و دل هولراج را بر صفحه آئینه خرد در جلا
افتاد وکیلی بحضور حضرت احمدشاه درانی فرستاد که بهادر خان متمرد است و با سلطان
سلطنت و فرمان بردار بادشاهیم بزور در زمین مملوکه اجداد بابای تصرف نهاده
مستعد فساد است + بیت + گر نبود سطوت سلطان ... + خانه مظلوم بگیرد
عوان + توجه جناب حضرت سلطانی بداد ما برسد بندگان اعلی از رفع متحصلان
فهمیده کار دیدم با متنازع بهادر خان مامور فرمودند بهادر خان بانها از در تملق
و ملائمی درآمده براد ان هرگونه چیز و اعزاز و تمیز خورسند کرده در جواب عرض نمود که بفضل
الهی بندگان اعلی مروج اسلام و در ملک کفار رسم مسلمانی قایم ساختند امیدوار است

است که از جناب سلطانی تایید و محکمی آن بظهور رسد و عنایت شهنشاهی معاون اسلامیان
شود و مسلمان بحصول جواب بتحصیل حاصل باز گشتند و مشار الیه بتدبیر و تدریج تدارک دیده
قلعه پخته مستحکم بنا نهاد که راول مذکور را تزلزل در ارکان جمعیت افتاد و بهادر خان
قلعه مذکوره را بدینگهر تسمیه داد شرح برآمدن میان غلام شاه خان از ملک
سنده و رسیدن بخدمت حضرت فردوس مکانی و رفاقت
ایشان بمشار الیه و شمه از خیره سری و نفاق بهادر خان علانی
و اختیار خان مندهانی و بنا کردن بهادر خان قلعه دینگهر را
بعد از ارتحال خدایار خان کلهوره محمد مراد خان فرزند اکبر اوشان مدت پنج سال
ایالت سنده بتمام استقلال نمود و بعد چندی که امنای ریاست اوشان از خوارق عاداتش
رنجیدند و در مخالفتش تجاوز نیز طول طویل اندیشیدند آخر مشار الیه را گرفته در حبس
کشیدند و همگنان بالاتفاق میان غلام شاه خان را بار ریاست گزیدند و بمشار الیه
بیعت ورزیدند میان عطر خان ولد میان خدایار خان مرحوم که خود را از میان
غلام شاه خان در نسب و حسب مفتخر می انگاشت و درین آوان بجناب اعلی
احمد شاهی بعز احضار [illegible] و اشتت رقم ایالت سنده باسم خود حاصل آورده باتفاق
سردار حاجی عطائی خان فوفلزی بکمکی مشار الیه بسمت سنده روانه گردید و از قندهار
و شال گذشته بشکار پور رسید اوضاع امر چه [illegible] برگشت و میان غلام شاه
خان بقدر شش ماه ملک رانی کرده ناگاه راه جیسلمیر پیش گرفت و سرکردگان سرای

وهم برای سنده درین عرصه قریبه بدماغ عالی ایشان فایز خواهد گشت هردو وکیلان فتح گورنان
میان صاحب را باظهار تسلی و تقویت در اواخر سن یکهزار و یکصد و هفتاد و یک سوار کرده در موجکهر
آوردند خان صاحب فردوس آشیان که بواسطه اصلاح بعضی امور باتفاق میان صاحب محمد فتح خان
علیه الغفران وغیره خوانین در قلعه موجکهر تشریف داشت بر خبر ورود غلام شاه خان محمد
فتح خان را باستقبال فرستاده در ظاهر موجکهر آورده پائین ساختند و مقدم ایشان را
بانواع حرمت و تواضع و عزت مقرون نموده اقسام اشفاق کریمانه بوتیره ایرانه بجا
رسانده ایام توقف موجکهر الوان ضیافت و تلافی ها کرده بر همه یکجا بکچی تشریف فرما
و میان غلام شاه خان را یکبار ناله خانواده دیده داده خود بدار السرور بهاولپور رونق
افزا رو نهمید هرگونه تفقدات تازه و هر روزه مهمانی های اندازه ایشان را مسرور
میفرمودند میان عطر خان که مرد عیاش و از توغل نار و نوش چنان سیه مست و مدهوش
ماندی که سوای طلب جام سخنی از صلاح مالی و ملکی بر لب براندی و از غایت سرشاری خمار
بهیچ از معاملات رسیدی و بکردی نشاط هان عنبرین بو احدی را ندیدی بنا بران فتوری
در حصول ملکت سنده واقع و آثار بدعت و تظلم در قلمرو ایشان پیدا گشت محصلان سلطانی
که بنا بر تحصیل مالیه دیوانی در سنده می آمدند بلا دریغ جبراً و حکماً در پرده ناموس شرفا رخنه
می انداختند و در روز روشن خانه و دکان مردم تاراج می ساختند ** بیت ** چو شد
گرد خراب از آب انگور ** ولایت کی تواند داشت معمور ** برین تقدیر اراکین
سنده از غفلت مزاج عطر خان بجان آمدند و عامه رعایا از دست تطاول افغانان

و بیدریک بطریق پنهان عهدنامه‌ها نوشتند و بصحبت میان معز الیه ملتمس گشتند که با همه منتظر
قدوم میمنت لزوم ایم بهر گاه که تشریف ارزانی فرمایند مقصد نیکو خدمتی توانیم شد
میانصاحب این معامله را بخانان خاندان تمیان در میان نهاده مستقلات داد و ساخت
از انجا که افاضت و امداد خلاصه خاندان عظمت میان آل عباس است در سن یکهزار
و یکصد و هفتاد و دو صلاح تسخیر سنده مصمم و حضرت جنت مکانی لشکری گران
بسرکردگی میانصاحب محمد فتح خان برادر حقیقی و مهرو خان و احمد خان فیروزانی و محمد
حاجم خان علانی برفاقت میان معظم الیها مورد ارسال داشت و میان معظم الیه کیلان
معتبر ملتان فرستاده سعد الله خان و شیر محمد خان وغیره افاغنه لشکر جرح عمده ملازم
برگرفته بزودی عازم منزل مقصود گردید هر وقت از سواد اله آباد بدان طرف نگذشت
بهادر خان علانی و اختیار خان سندهانی سپاه اتفاق شده راه عبور لشکر مذکور گشت
چون دست اعانت حضرت فردوس آشیانی بمیان دو واسطه اعظم ایشان مسطور بود موافق
تفهیم و تهدید آنجناب از ان جرات و حرکت ندامت پذیرفته بر همه با کنه خود را سعادت و میان
غلام شاه خان و محمد فتح خان طی مسافت فائز مکان لوهری شد از ان طرف میان
عطر خان بالاتفاق برادرش اختیار خان تمام لشکر سنده همراه برداشته بمقابله
رسید محاربه سخت و مجادله شدید واقع گردید طوفان آسیا تیغ از سر جانها درگذشت
خوانین داود پوتره بتقاضای ناموس و ننگ در پیش سردار خود از جان نثاری در معرکه
جنگ و زنگ نمودند و آتش پیکار را به دم شمشیر آبدار زدو بالا برافروختند و هم لشکر ملازم میان

میان غلام شاه خان از سربازی و جان نثاری حرفه نداشت و خره برادر راجه لیکی نقد
جان برادر را قدم ولی نعمت نثار ساخت سپاه همراهی عطر خان و احمد یار خان با وجود کثرت
زخمها تا میدان مصاف را وا گذاشتند میر بهرام خان تا آخر در عین مقابله سعادت ملازمت
میان غلام شاه خان دریافت او شان از وسعت حوصله تقصیر بی وفائی او از سر بر طاق
نیاورده خود با میر بهرام فرمودند که السلام علیک یعنی هر چند که تو مرا در سفر گذاشته
رفتی لیکن چون خداوند مالک الملک بنده را اگر قسم داد و دست بسینه نهاده جوابا عرض
نمود و علیکم السلام یعنی من هم از ترک فاخالت کشیده و سرداری ترا بدل گزیده
در خدمت رسیدم حضرت میان صاحب مرحوم میان غلام شاه خان را در سند مستقل
نموده و بهزاران اقبال مراجعت فرموده در کچهی بخدمت برادر بزرگوار فلک اقتدار فایز
شده مورد الطاف آفرین و نوازش گردیدند عطر خان و احمد یار خان از آنجا گریخته براه
کنجابه و قلات عازم قندهار درگاه در قلات رسیدند میر نصیر خان هر دو را بقید
کشید دیوان کدومل که از عهد خدایار خان وکیل بنده بجناب سلطانی مقرری بود
باستماع این خبر بخاکپای مبارک عرض داشت بادشاه حضرت احمد شاه را بر سر قلات
آورد و چهل روز محاصره قلعه بتمام صعوبت در پیش ماند بعده اشرف الوزرا نواب وزیر
اعظم شاه ولی خان علم دسته خود بدست گرفته بقصد یورش و عزیمت جلو بر سر خندق
آمده نشست و در اردوی مشعل جار زدند و امر کردند که ان زود بیازید و بر سر قلعه جلو زنید
سپاه بنداد دسته ها سپاه از هر طرف جوق جوق می آمدند دیوان مشار الیه بخاطر اندیشید که اگر

قلعه قلات بجلو مسخر گردید غالب که لاحاصل و بیفایده بنظر می آید و مشکل انقید خرج برنج
نتیجه بعکس نماید بنابران از جوش نمک دویده و بخدمت نواب وزیر رسیده بطریق مصلحت
ملتمس گردید که در جلو و یورش مردمان کارآمدنی بکار خواهند آمد و هزاران نفوس نفیسه
رایگان و عبث ضایع خواهند شد اصلح است که نواب وزیر بمقتضای حسن تدبیر خود
بذاته اندرون قلعه تشریف برده میر نصیر خان را بملازمت بندگان ارفع بیارد و در حضور
نه مشکل از عطر خان و احمدیار خان بآسانی بردار ازانجا که نواب وزیر مربی و حامی
میر نصیر خان بود تقریر دیوان پسندش آمد بهمان دم بر اسپی بیانه سوار شده با یکنفر ناظر
متوجه بقلعه گردید میر نصیر خان چون این خبر شنید باستقبال دویده بشرف ملازمت
نواب وزیر رسید نواب وزیر او را استمالت ساخته بسلام بندگان اقدس باریاب و مستفید
گردانید داد بر درخانه بخلعت شاهانه مفتخر گشته بخدمت وزیر بشکرانه نوازش در ستر
خاص حضرت شرف حضور پذیرفت نواب وزیر بحکمت عملی تا مخلصی عطر خان و احمدیار خان
در آمدن شان باردوی همایون خود او را نشسته و رخصت و بعد مخلصی متوجه نواب وزیر و سعی بولن
مومی الیه قسم ایالت سند باسم مشار الیها اصدار یافت و هر دو به سند رسیده گشتند میان
غلام شاه خان که خیلی با تدبیر و دلاور بود بجمعیت نمایان بمقابله شتافت آخر الامر
بعضی امرای سند در میان افتاده ملک سند را بنهم به سه حصه تقسیم دادند تهته و مضافات
آن در حصه میان غلام شاه خان مقرر شد خداباد و احمداباد تا لوهری وغیره در حصه
عطر خان و احمدیار خان تقرر گرفت چون هر دو برادر بهلوق بهدگر علیش و وست دهمه

و همه اوقات خمار سرشاری می بودند نظام مهام تعلقات آنها از سررشته و پیوند گسست
و بعضی از اول و عامه سپاهی خصوص افاغنه محصل بالیه زنان منکوحه مسلمین را قهراً تصرف
می نمودند و اوباشان بیباک سفاک و ستمگاران کسان همراه ازو می ربودند بدین تقریبها آشوب
در ملک پدید آمد و محاصل پرگنات رو بنقصان نهاد و در اجاره خساره افتاد
اعیان ایالت و شرفای ممالک بخدمت میان غلام شاه رجوع ساختند + بیت
عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ + که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند + نه آنکه
ره مستان سراید و طریق عشاق بپاید و آهنگ حجاز و حسینی نماید و میان غلام شاه
خان که نهایت هوشیار و خبردار و باخلاق انصاف و سالاری موصوف و با صفات
شجاعت و سرداری معروف بود لشکری انبوه بحسن تدبیر فراهم آورده باخراج
برادران عاقل همت برگماشت و نیروی خداداد آنها را از جا برداشت عطر خان
و احمد یار خان بمقتضای یوم یفر المرء من اخیه فرار بر قرار اختیار کردند + شاهنامه
چه بندی دل اندر سرای سپنج + که هرگز ندانی یکی را ز رنج + زمانی جواهر همین
آید بچنگ + زمانی عروسی پر از بوی و رنگ + پس گریخته با رشته امید
گسیخته پیش بهادر خان علانی و اختیار خان منده هالی رسیدند احمد یار خان ازین
بهندوستان روانه گردید و عطر خان در کهری توقف ورزید ظهور این امر خطیر
بخاطر عالی حضرت فردوس آشیانی نتیجه های مآل اندیشی نهایت ثقیل آمد و [illegible]
وکلای عقلای مرسله نوشته هر دو را فهمانیدند که نشستن عطر خان پیش ایشان مظهر خوبی

نخواهد شد نظر بنفحت قبیله عالیه خورسند نبوده مضمون اِنّ الامور بمواقیتها مقابح
و محاسن پایان کار میران خرد سنجیده او را نزد خود نشانیدند و بایشان که تازه غلام
شاه خان از رفاقت کرده در سند مسلط ساخته ایم اکنون بعد سعی او را نزد خود جا دادن
نه در عالم ننگ است تحسین نه بحکم صلاح مستصوب عطر خان یا ناست که بور روش و ادبار
ملک سنده گذاشته و بر کربت غربت تردد گرفته و میان غلام شاه خان مردی است
که بر در بارروی اقبال بر پایست و مکنت تمکن پذیرفته و فرق میان هر دو بقدر نعمت
و نقمت است غرض که ازین قبیل مواعظ ارجمند و نصایح چند در چیدکه ثمر حسنات
حال و مال و استقبال باشند اصدار و ابلاغ فرمودند از قساوة قلب و تساهل جبلی
ازانهمه وفا تردد استانها حرفی بگوش دل شان نرسید و بخار پندار و غبار
استکبار در دماغ شان پیچید و در اول مولراج که خار قلعه دیبکهر از سر کفر و جهالت
بپشش می خلید چون مار بر خود پیچیده انتظار وقت میکشید درین ایام که میان
غلام شاه خان بملک سنده تسلط گزید و نفاق و سرکشی بهادر خان بواسطه نشاندن
عطر خان بیشتر خودش فی الجمله ذهن نشین میان موصوف گردید مشار الیه موقع
یافته وکیل نشان بخدمت میان غلام شاه خان فرستاده استعانت ورزید
میانصاحب که به بهادر خان پیغام کردند در جواب حضور میانصاحب ننگ
اسلام را شفیع انگیخته دوست استمداد از برهمن حمیت و دین برادری او شان
آویخته از اطراف نیز ننگ پاس بر شیشه تماشائی زده باده آز و از جام خیالش

خیالش بر خاک ندامت ریخت و سر بتیغ شمشیر کینه آمیخته و صفای امنیت و خیریت اضلاع
جیسلمیر یکبارگی درست قتل و غارت آمیخته مبلغ ده روپیه نقل یومیه خود بر سایر شهر جیسلمیر
مقرر ساخته طرح آشتی بمیان انداخت تفصیل و فتح قلعه دیراور و قلعه
انوپ گهر و هنگامه برداشتن بهادر خان علائی بواسطه بد رفاقت
میان عطر خان و کشته شدن او از دست لشکریان میان غلام
شاه خان و ظهور نفاق اختیار خان عنایات متواتره متوالیه
الهی تعالی و تقدس که همیشه مؤید و مشید نظام سلسله علیه عباسیه است بدان مقتضا
در سن یکهزار یکصد و نود و دو فتح قلعه دیراور و انوپ گهر نصیب روزگار
اولیای دولت حضرت فردوس مکانی گردید شرح تسخیر قلعه دیراور که در اوایل سنه مذکوره
بعمل آمده آنکه راول رای سنگه بعد انهدام برج و باره قلعه قدیمه تجدید و شش چهار دیوار
مختصر و برج مجدد دیرو در اخته خود در آن میان مع قبایل می نشست و خواجه حکمت الله
از طرف ناظم ملتان بمحافظت آن مکان بفوج بیگاران مامور و همراهیانش بیرون
قلعه و خود شش خواجه مشار الیه در برج کلو متصل دروازه که از بنای سابقه بجا در با
مانده بود تمکن و استقرار می جست و آنچه حاصل زکوة اموال صادر و وارد تحصیل می گشت
نصف راول مومی الیه و نصف در خرج لشکر متعینه آنجا خواجه مشار الیه میگرفت
و معهذا از مشار الیه باقتضای طبیعتش اکثر اوقات حسابها براول می پیوست و حضرت
خلد آشیانی که خلاصه وجود جهان و همت ارجمند و استعداد و داعیه بلند داشتند اکثر

اوقات صلاح اخراج راول مجوز نموده توجه تبدارک آن می گماشتند زیراکه حمیت اسلام
و غیرت انتقام در هر مقام و هنگام عرق شجاعت ایشان را در حرکت می آورد و در اول
مذکور در شنیدن این خبر لرزه بر هفت اندامش می افتاد و از غایت حزن و هم روحش
از دل و شرائین رو به تحلیل می نهاد و در این اوقات از فرط توحش و خفقان بخدمت
خدام کرام حضرت مخدوم صاحب حاجی محمد گنج بخش بنجمی قدس سره مستفیض شده التماس
ساخت که مهابت اقبال خانصاحب محمد مبارک خان در دل من جا کرده و صولت
دولتش تاب مقاومت از من برده خدام موصوف شفاعت فرموده تصفیه انجام
من با ایشان فرمایند و قلعه دیراور از راول بخانصاحب باشند خواجه مسطور را که از همت
حکام در قلعه نشسته است بیک گونه تلافی و مدارات خوش کنانند بناءً علی هذا خدام
عظام خان جنوان مکان را پیش خویش خوانده بنای تسخیر قلعه بیک وضع مشخص نموده
قلعه زمین چوهتی که قریه ایست از قریات مضافه بهاولپور جا داده وجه ملازمی باسم
خواجه مذبور جایز فرموده اجازت دادند که لشکر منصوره حضرت جنت مکانی رفته قلعه را
بقبضه اقتدار گرفته راول را از ارک قلعه کوچانده خواجه مرقوم را مع قبائلش در قریه جاگیر زمین
رسانند + فرد + بی ورد سر نیزه درآمد شد پیکان + آن فتح که مفتاح امان بود برآمد +
و حضرت فردوس مکانی قلعه مفتوحه را حصن حصین و مجال متین دانسته تمهید قلعه استوار
و متین تمام صلابت و استحکام در نشستند او در پیش ساخته باسعد ساعات و اقرب اوقات بنا نهادند
و من بعد در جمیع از منه تا سی تشیید مبانی آن بنای در بیانی که بامداد در تابانی بقر جا و دانستگی

جاودانی برای دولت خدایگانی باعث منظور این جناب بوده که امروز هر کنگره آتش سر بکاخ
فلک بیساید + سه + سپهر منقش پلنگی درو + چو البرز هر پاره سنگی درو +
بعد تکمیل بنای دیوار و تحصیل هر نوع تسلی در اواسط شهور سن صدر حضرت خلد
مکانی بمسرت و شادمانی بنا بر صلاح ملک داری متوجه تهیت و غیره تعلقات شرقیه
گردیدند سوداگران و سکان آن مواضع بعرض رسانیدند که قلعه داران الوپ کهر
متعلقه بیکانیر از تعرض و تصدیع بحال غربا خصوص ابناء السبیل دست نمی کشند
ازانجا که حفاظت و حمایت رعایا بر ذمه امرا از جمله مفروضات درینصورت امیدوار
اند که بمقتضای نشه امارت تنبیه قطاع الطریق بعمل می آید حضرت جنت منزلت که بکلی
همت آسمان پیوند و نیت ارجمند اوشان مبذول ترفیه رعایا و تجار و قطع نسل
اشرار بوده در تدارک این امر از دل توجه ساخته ساحت قلعه را از وجود مفاسد
بپرداخت و این فتح عظیمه ضمیمه فتوحات سابقه گردید و هم در اواخر سن مرقومه بهادرخان
علائی اختیار خان منداهلی و غیره خانان عربی را فراهم کرده بزور غرور استعداد
مرافقت میان عظر خان پیش گرید باوجودیکه حضرت خلد مرتبت علام شاه خان را
بر مسند سنده متمکن فرموده بودند لیکن بتقاضای شفقت نسبت بهادرخان دریافت
حال و خیال علام شاه خان بواقعی نموده بتمام خوانین شرقیه اعلام فرمودند که علام
شاه خان بکینه معامله عظر خان مستعد گوشمال و تادیب بهادرخان است و لشکر
بسمت خیر کشیده می آرد شما بکنان اعانت و تایید او نمایند جمیع خانان خیرپوری

و بعضی کلام عجز نمودند که بهادرخان مبالغ کثیره گرفته در مقام رفاقت اوست ما از عطرخان
چه خورده ایم که بغلام شاه خان جنگ نمائیم اصلاً تاکید ام از داود پوتره با وصف
تکرار ارشاد بحضور حضرت جنت مکانی هم حاضر نشد تا صلاح کمک او مجوز دلها نمی آید
و میان غلام شاه خان که رفع خار انتظار عطرخان باعث قوام قوائم ایالت خود
میداند نیست باستماع خبر خیره سری بهادرخان تمام لشکر سنده سوار شده عازم
تخریب او گردید و بطرف حضرت خلد منزلت پیغام فرستاد که میان عطرخان
برادر شریف ماست اگر در وقت شما انجام ساخته جا داده معاش بقدر رفاه و فراخور
امیرزادگی بگیرد دریغ نیست تا در مصالحت احتشام مطهره مسلمین از آسیب مقاتله مامون
باشند فاما الزام محاربه بخواهند داود پوتره بر ما نخواهند گرفت که بهادرخان زور بازو را
بسر خود میکشد بنا بران درین وقت هم حضرت فردوس آشیانی بسمت علیمرادخان
اطلاع دادند که یاد نوشته ایم که شما در ان نزدیکی تشریف دارید بمقتضای اتحاد
ناموس بهادرخان را بفهمانند که مجادله با میان غلام شاه خان کار او نیست ازین
خیال محال درگذرد خان مشار الیه بمطابق ایمای خلد مکانی بهادرخان را احضار فرموده
و باو گفتند که شما که مخاصمه ناحق با میان میشید بد اگر امور سلطنت بوجه احسن
میشود جاگیر بقدر اخراجات امارت برای عطرخان از غلام شاه خان بدهانیم
و هزاران مومنین و مومنات را از غدر سبب بیگانه جز جهت و بیجا بر انیم چون چوب
دو سر دارد معامله مبهم است + مشهور فنا [illegible] + زمانه را کی رسا زمی کند +

ستاره بجان که بازی کند چو درشکست بهادرخان معلوم نیست که بر سر پسماندگان
او چها خواهد رفت به طریق آشتی اولی از کارزار است بهادرخان از جهل گرفتگی
پنبه غفلت بگوشش هوشش گرفته درباره میان غلام شاه خان حروف بیهوده بر زبان
راند که فلان بچه بسمات فلان چه طاقت مقاومت ما دارد اگر علیمراد خان
جمعیت را کار فرماید ما رفقا و توابع ایشانیم چنانکه حضرت جنت مکانی غلام شاه
خان را برفاقت امیرانه کامیاب ساخته بر نواز ناموس به دور و نزدیک
انداخته اند مشار الیه که از مبارک خان کم نیست برای اوشان ازین چه بهتر اما
علیمراد خان تحریص منافقانه او نشنیده و بلا بچه در ظرف بیان نگنجد در دماغ او
ریخت نگرا و غرور و لکمت که داشت از پیش علیمراد خان به ترش رویی برخاسته لاف
زنان روان شد از دروازه می گذشت که پایش بلغزید و دستار از سرش افتاد
علیمراد خان ترش رویی برخاسته این خبر شنیده بی بی ام خود بسرش داود خان
بنت فتح محمد خان بن محمد شریف بن بهبهر خان فیروزانی را فرستاده که او را بایک وضع
بازگردانند باوجود آن بهادرخان همچنان بر استعداد خود استبداد داشته پیش وی ده
محمد خان رفته و اراده استعانت نموده محمد خان او گفت که مقابله غلام شاه خان
اگر ممکن است ورای امکان است شما ممتاز بهر حال چون از صلاح شما بیرون نمی باشم
لاچار حاضریم پس مشار الیهما سبحان خان و اختیار خان و احمد خان پسر شهباز خان
منه هانی و فرید [illegible] و غیره عالم سپاه را فراهم آورده روانه گشتند درین هنگام نیز علیمراد خان

رستم خان نوحانی را که نسب او در اصل بصنف ابره میرسد بصوب بهادر خان ارسال
داشت و پیغام ساخت که شما چند روز در عرصه تحمل نمایند میان غلام شاه خان با سامان
توپخانه و جزایر و شاهین و لشکر وافر همراه وارد انشاء الله تعالی نمک شما بدامن حضرت
جنت مکانی می اندازیم البته توجه و لطایف حیل او شان لشکر خواتین شرقیه و نوبهیه
باقت شما خواهد رسید من بعد مخاصمه و مصالحه بآسانی صورت تواند گرفت بهادر خان
در جواب گفت که ما را طمع مال و جاه برین پله بنا ورده محض بپاس آنیم که عطر خان
بر دروازه ما آمده از سر و جان درگذشته میخواهیم که یا مشار الیه را بر ولایت سنده
مسلط سازم و یا نقد جان براه ناموری در بازم علیمراد خان که خود هم بمرافقت نکرد
و از دست مانع میشود با مداد الهی هرگاه ملک سنده مسخر گردد برستم مشار الیه را از ولایت
خلع ساخته تقسیمی که در خور دانش علیمراد خان از شبانی و چوپانی مناسب دیدم بدان مامور
خواهم نمود از انطرف میان غلام شاه خان با حشمت تمام وارد مکان نوهره
و تجمل و سامان هر چه زیاده تر متوجه میرپور گردید و ازینجانب بهادر خان معه خواتین
اتفاقی عطر خان را برداشته بمقابله در رسید برابر او باوره تلاقی عسکرین واقع و از
طرفین آویزش سخت و چپقلش صعب بمیان آمد بهادر خان جابجا حملهای رستمانه نمودند
میر بهرام خان تا لب شمشیر مردانه زده خدمت نمایان بجا آورد و دیگر محمود خان
و سنجرانیان کوشش فراوان ساختند لشکر میان غلام شاه خان اکثر مقتول
و بسیاری زخم غلیظ برداشته از معرکه برجست بدر جستند میان موصوف بشش هزار

شش هزار سوار از خواص خدم در مصاف پای استقلال افشرده انتظار لطیفه غیبی
می برد درین اثنا به بهادر خان خبر گفتند که سپاه میان معظم الیه همگی بگریخت و فتح از شماست
از کمین بیرون بیائید او بتمام نخوت برخاسته و بر اسپ سواری ساخته بمقابله میانصاحب
روان شد باهو خان افغان بحضور میان موصوف عرضداشت که بهادر همین است
که رو بروی می آید مامورین میان معز الیه جزایرها سر دادند از قضا دو تیر جزایر باسپ
بهادر خان و دو تیر مکرر بر تهیگاه نامبرده رسیدند اسپش و او یکجا سقوط شدند کسان
میان غلام شاه خان دویده سرش را بریده بحضور آوردند کبیر خان برادرش که از
مدت رفته ملازم سرکار میانصاحب گشته درینجا از عقب میانصاحب ایستاده بود ناگاه
سر برادر را بیت زنجید و بر تن خود لرزید میانصاحب حظوظ عبرت از لوحه ناصیه او
خوانده سر برادرش باو حواله گردانید و بگفتار فرمود که جسدش هم آورده باو رسانند و دلیر
محمد خان و شیر خان درینجا به بهادر خان ردیف مرکب اجل گردیدند اختیار خان مجروح
و مع قایم خان برادر بهادر خان مقتول و احمد خان فی الجمله استقلال داشته بوطن خان را
همراه ساخته بقیة السیف رو گریز نهادند میر بهرام بعد انقضای شرایط عید است
و ظهور لوامع نصرت رسیان خضوع در گردن و کلاه خشوع در دو گرفته بخدمت میان
غلام شاه خان عرض استدعای تقصیر و بیوفای بکمال کاهش نمود و میانصاحب خط عفو
بر جریده قصورش کشیده مرتبه برتبه او را به درجه مصاحبت و وزارت رسانیدند و بطرف
میر بهرام اولا به بهادر پوره بعده در کهری فرودگاه ساخت و میان غلام شاه خان

اخراج اختیار خان و مکان کهری متعلقهٔ او را منشاء دکمن فتنه و آشوب دانسته توجه بران
گماشت که بنای هر دو برهم زند اما حضرت فردوس آرامگاه بمقتضای بزرگی و علو منش
رنگی ریخته در باب شفاعت انگیخته و هم علیمراد خان فیروزانی حسب الایمای جنت مکانی
دست استشفاع جرایم اختیار خان بدامن میان غلام شاه خان آویخته او شان را
از سر جولان و یله قهرمان گذر نهاده اختیار خان و شهر کهری را باز رهانیدند و میان غلام
شاه خان از اوباده عنان مرکب حشمت تافته از بسکه تدبیر صایب عقل کامل
داشت عساکر کار آمدنی و وافر بهم آورده بصیانت و حفاظت ملک سنده پرداخت که با سید
خیره تدارک دیده بجناب معلی ارسال ساخت و هر یک از امرا سلطنت خواه در قرب
جوار بحسن سلوک و خوش وضعی با خود رفیق شفیق گردانید و بهادر خان که پسر صلبی بهشت خدا[illegible]
خان علیه الغفران محمد قائم خان را بدستار بهادر خان نواخته جانشینش فرمودند و محمد اسمعیل
خان را در سنیر پور بجای پدرش و بیره لشکر خان را بر مقام محمد خان قائم مقام نمودند
مستلزم آن بود که چون بهادر خان وغیره بدون اجازت و بی مرضی اولی الامر خود مرتکب
این نوع جسارت شده بودند از سرکار برای خانان غریبه سرزنش میرفت چه جای
آنکه آتش ناشناسان کوته بین اشتقاق آنجناب را الکان لم یکن پنداشته و بیره جان
محمد خان را به تهدیدات فریب آمیز و تند و بیرات نور تکبیر فریفته از اوای تحصیل انحراف
ورزیدند و عوام این سلسله که طبایع شان مجبول بهوای نفس بود این امر را دستاویز
ننگرفته پیوسته علی الخصوص کبرانیان غریبه از باج تعلقات آنطرف که از سرکار

که از سرکار علیمراد خان امداد و تعلق بایشان داشت علانیه بعصیان پرداختند و خواستند که احمد خان و خیر محمد خان فیروزانیان را از ربقهٔ اطاعت بدر آرند مگر حضرت خلد آشیانی بر نیمچی و قوف نیدارک آن بر داشتند مهدا اختیار خان قدر عنایت و حمایت حضرت جنت مکانی و شفاعت و رعایت علیمراد خان نشناخته از دست اتها با نسبت انگیخت میان غلام شاه خان و قتل و خرابی بها در خان طراز دامن علیمراد خان ساخته دست تعدی و تصرف در تعلقات خان مشار الیه برگشاده و در ارتکاب بمفاسد و فساد برادری داد سوء مزاجی و نفاق بداد در نصیبور بست مشار الیه و سکندر خان فرزندش از ظلم و زیادتی اختیار خان همیشه در خدمت خان علیه الغفران استغاثه می نمودند خان علیه الرحمت موجب شان و ناموس سرداری انچه مناسب داشت بیک وضع می فهمانید اما بنوعی فایده بران مترتب ندیده می رنجید در بنای قلعه

و مروت و سخاوت طبع امیر محمد مبارک خان علیه الرحمت و آبادی شهر بهاول پور

رسوریا نامی داود پوتره از صنف جسرانی که در عهد خانصاحب محمد بهاول خان مغفور بر مکان ماردایان که محال انقست باروی است چاه کهنه تحقیق بعد احداث بر انجا تمکن جسته بر نقر شتر سوداگری موازی چهار آنه بتجبر می گرفت و بعده علیمراد خان بکهدائی چاهی دیگر در برابران کنده با عنقا سه کس ریز چی ترتیب داد و از سرکار هم بر چاه سوریا یک برج تعمیر فرموده بحال سوریا از قبل خویش بد انجا نشسته داشتند درین ایام که علیمراد خان فی الجمله انحراف

خود بسعیت ملازمان سرکار را اظهار ساخته مصدر خیال گونه گردید خانصاحب عنوان مرتبت
بعلیمراد خان وا نمودند که با وجود تعلق مکان بارواریان بجد و قلعه دیراور توسل
نمودیا بسرکار ردیده و وابسته پاس شما داشته از عمارت برج منع نفرمودیم اکنون
که در برابر حسبان مظهر خلاف میشود محض تقویت همین مکان چون است درینصورت
انتزاع آن از علیمراد خان بصلحت دانسته سهراب خان مهر و محراب خان قوم کهتارا
فرستاده میان بر جنین مذکورین بپاس قلعه کهنه که دینجا نامی بنا ساخته و سلطان
علاء الدین غوری آنرا از پا انداخته با نهدامش پرداخته بود تلاشش دریافته
قلعه مستحکم تعمیر کرده گماشتگان علیمراد خان را رخصت دادند و چون کثرت اخراجات
سرکار [illegible] جنت آشیان بواسطه نظام هرگونه مرام و لوازم سرداری لازم داشت
خصوص صادر و وارد اطراف و آمد و رفت ایلچیان هندوستان و خراسان ورود
عوام روزگار نیابرا انقلاب روزگارشان و توصل بعضی شرفا و عمده زاده ها
بدر دولت ایشان و علاقه ارباب فطانت و اصحاب صنایع بسرکار ایشان و ارسال
معتبران بطرف حکام ملتان وغیره جهت انجاح امور خوانین این سلسله علیه و ایصال
مالیه دیوانی و نگاهداشت لشکر بقدر کفایت حراست ملک و تادیب منحرفان و مصالح
ادامر ایالت منجمله مهمات است و در تمور را جاری از محصول گذاری هر چند که متصدیان
از عشرت معروض داشته درباره تخفیف خرج و یا تنبیه و گوشمال خوانین استجاره
مینمودند لیکن حضرت خلد مکانی اظهار مرام نسق بحال شان منجر باستخوان شکنی آنها

شکنی آنها ازلکاشته متوجه و مجوز آن نمیگردیدند و نه تقلیل مصارف و دریغ عنایت از
هیچکس مناسب شان و شوکت روز مزید می پنداشتند و باوجودیکه ملا غنی خان بخیره کهرانی
بزور جهالت کسان سرکار را از عبور ناله خانواده بسمت مغرب مانع می آمدند تا بعمل دخل
مزارع چه رسد و دیره جان محمد مدار بانیان دکهرا ایشان صریح می گفتند که اگر خانصاحب
از ممالک قلاع چول ابرا نوشته بدهد محصول تعلقات کچهی بر قدری که مناسب باشد برداشته
بسرکار خواهیم رسانید حضرت فردوس منزلت ابدال نگاه فرموده و از نقصان حال
هیچ خیال ننموده در جواب شان بلفظ شریف می آوردند که ما از تدبیر و اصلاح بیداغی
و تکبر شما امکان داریم که قرار واقعی برسیم مگر رفت سروری که مقتضی رعایت و حمایت
است و من خاطر می کشد عنان معامله شما بقبضه رسیما روزگار می گذاریم انشاء الله تعالی
بمساعدت وقت خود رنجیا نسب خواه صاحب اقبال ازاولاد و مانند ارک کار شما خواهد نمود
و شما همه سرکشان خیره منش را بهیچ اطاعت پیری کرده گره از رشته مدعا توانید گشود
و خلاصه معنی این الفاظ بخاطر مبارک آنحضرت آن بود که چون بنور بصیرت و لایت مورد
لمعات آفتاب اقبال از مطلع پیشانی بندگان خدایگانی ظاهر میدیدند دل درد مند
را تقویت می بخشیدند که انشاء الله تعالی نیر اعظم طالع برادرزاده کامگار فرزند
نامدار باعنقریب از افق تابندگی تا متناهی الی جبل البرز طالع شده انتفای ظلمت
لیالی کربت خواهد ساخت الحمد لله و المنة که همگی مرام بر طبق خواهش باطن الهام
مواطن اوشان حسن انتظام یافت و صورتی که در مرآت ضمیر ملکوت تاثیر نقش می بست

بحال افزون از حال پیشتر مشهود شد القصه توجه چند روزه بسمت مبارکپور
شد قریبه مفیده مصالح در نشسته دیوان بعلد اس را که غلام قدیم الخدمت صلاب آنجناب
است در بهاولپور گذاشته خود بنفس نفیس در راه تهنیت و مبارکپور تشریف برده
بافزایش آبادی و مزید معموری انحوالی توجه خاطر عالی مبذول داشته بتکثیر زراعت
قطعات زمین آنروی آب دریای نیلاب که برابر بهاولپور بحکمت علی در تصرف افتاده
بودند و احداث و جلوه اسمی مبارکواه و نظرواه و سردارواه و خانواه معتقدان کاردان
برگماشتند و بعد رین شهور ساهوان ملتان از تظلم و بیداد نواب علی محمد خان مستأجر
آنجا جان بلب گشته کلیانک عدالت و نصفت آنحضرت شنفته در سایه عاطفت و عدل
حضرت خلد آشیانی آرام گرفتند بعد ورود شان رونق و معموری شهر بهاولپور افزونی
پذیرفت تجار و اهل کسب و پیشه هر دیار صیت و حسان ایشان شنیده بظلال رافت
آنجناب استظلال ورزیدند بهمین ایام میان غلام نبی خان و میان عبد الغنی خان فرزندان
میان خدایار خان کلهوره مرحوم مع قبایل بالاتفاق تهیا خان قوم جونیجه که نباے
شان بود بدروازه سرکار رسیدند حضرت جنت مکانی فراخور قدر و منزلت شان
بمهمانی و تلافی متوجه گردیدند میان رودکار اتوپ کهرو مقابله میان غلام
شاه خان و لشکر کشی راجه بیکانیر و تباهی قلعه سردار کهرو حصول
فتوحات بتجانصاحب جنت مکان در هر دو معرکه راجه بجسنکه
والی بیکانیر که از مقدمه انوپ کهر جون مارد بجناب پاسبان ماهی ابا آنحضرت شب و روز

روز در اضطراب ماندہ بنهایت می ترسید و با خود می اندیشید که اگر تمکن این بهادران
شجاعت نشان و دلاوران فیروزی توامان در انوپ سهر مداومت نماید مستلزم آنست
که بیک حمله شیرانه و سرپنجه هژبرانه خوانین و مطابقت تقدیر وحدیگانه بیخ بیگانیر
و بیگانیریان از پا در آید چنانکه شعر مصلح الدین سعدی شیرازی قدس سره متضمن این معنی است
بیت درختی که اکنون گرفتست پا ۞ به نیروی مردی برآید زجا ۞ و گر
همچنان روزگاری ۞ بگردونش از بیخ بر نگسلی ۞ انسب صلاح آن دانست که استغاثه این امر
بخدمت مهاراجه جی سنگه والی جنیگر و مهاراجه ابهی سنگه راجه جوده پور نموده استمداد
کرده شود و بعد که کاتیش و کیلان متعهد بهر دو طرف ما مور و ارسال داشت لیکن واپی جی نگر
بعذر بعد مسافت متعذر و راجه جوده پور بپاس دوستی سرکار از علاقه نه بر آمد و لاچار
شده بر وفق قول کستور مغلوب بعول علی الاسد تمام لشکریان بیرهمای منهبه موبچند
دار و نعوذ بحال سایر که در خانه آتش سر اندمتصدیان می بود بمحاصره انوپ سهر برگماشت
سید حسن شاه قلعه دار بمقتضای نجابت نسبی و شجاعت ارثی و دیگر سپاه جلادت
دستگاه باداي حق نمک مردانه شمشیرها زده بقتل و قطع کفار فضیلت جهاد حاصل آوردند
و از قلعه بر آمده خواستند که نخل سرکشی متمردان را بصرصر همت جوانمردی از بیخ اسلام
از پا در افکند درین اثنا حین مصاف که بازار کشت و خون به نهایت گرم بود مشتری
ملک الموت بسرعت هر چه تمامتر آمده جوهر جان سید مذکور از معرض هلاک بیک حبه
شربت خریده برد بنا بران لشکر سرکار باندرون قلعه متحصن و آن قاصر همتان کالبازار

در چار سوی قلعه رخنه ادبار افکنده تهور اندمی کوشیدند و دلیران عساکر اسلام مثل
فیل مست وا براز ری خروشیده بصاعقهٔ تیغ و تگرگ گولها بندوق خرمن وجود یلی‌ها
شان را بآتش و آب فنا میسپارانیدند و میریختند که در بغور کثرت همراهیان روز ... بر سر
قلعه بطریق چپکلش ریخت و بجد و جهد تمام بجنگ درآویخت چون جم غفیر از ان تهور پیشه‌ها
نزدیک رسیده مبارزان لشکر اسلام تیغ ها خون آشام از نیام کشیده آب حیات
اکثر ایشان بدم سیوف آبدار برآتش دوزخ بوار ریختند بسیاری از ان نایاکان بیباک باسفل السافلین
رفتند و خون آن خیره سران سفاک بجیحون پیوست و از جمله جنگ‌ها که از بقیه بهتر دو کس سراسیمه
گشتند و کیلان معتبر در حضور میان غلام شاه خان فرستاده استعانت ورزید از اطراف
نیز نظر بر چند نیکو شده رد الطار حقوق رفاقت توقع آن بود که اعانت این مقدمه منتظر ایسه
نشود لیکن میان عطرخان که بعد انهزام از جنگ میان غلام شاه خان در کهری اختیار ... ا
توقف داشت و در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار رقسم جناب احمد شاهی بنام سردار
میر هزار خان که بعزل علی محمد خان خاکوانی نظامت ملتان باسم او قرار یافته بود رفته
بود بنابر تسخیر ولایت سنده حاصل کرده بواسطه نکبخت و لشکرکشی بملتان رفت
و سردار از سنگینی معامله و حشمت عساکر میان غلام شاه خان متامل شده در ورطهٔ
اندیشه غوطه‌ها خورد و برخوردار خان که در ان ایام بملتان پیش سردار حضار داشت
عطرخان را به تسلی پیوست تالفت سبز باغ نموده بدیره اسمعیل خان بوت برد بلوچان قمعا
دیره برخوردار خان را بجان کشتند عطرخان مایوس گردیده بار ... بکهری رسید و درین اوقات

درین اوقات هم حضرت جنت مکانی باقتضای دانش کامله نگر باستماع اختیار خان پرداختند
که نشانیدن عطر خان در کهری باعث ظهور مفاسد خطیره تواند شد اصلاح دادلی بهانست
که او مشار الیه را پیش خود نشانده و مواد غضب میان غلام شاه خان برخود فشوزانند
نگران کودن مدعی از راه عجب اصلا تسمع رضا اصغا نکرد و این امر موجب تحجب یک میان
غلام شاه خان گردید و میان موصوف بیک نوع مضمون دلاویز در جناب سلطانی عرضداشت
که ملک خوزین عباسی منفر و متقر منحرف گشته بتبشیر عطر خان در پناه اوشان نشسته
الحال علی محمد خان مستاجر ملتان که چندین وجوه مالیه بذمه او لازم است بخیر پور
رفته در حمایت شان برای بغی سبر گرفته اگر ارقام مطاعه باسامی عوامل ایلات صادر
یابد البته من غلام شاه خان خدمت دستبسته خواهم نمود و برین تقدیر حسب الالتماس
مشار الیه ارقام سلطانی بنام ناظم صوبه پنجاب و مستاجر ملتان و دیره جات دو اسمعیلی
جوده پور و غیره صادر و غلام شاه خان بعظمت شان و بر قسم سامان و عساکر بیکران
از اطراف طلبانیده در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج بعزمیت تنبیه اختیار خان
نهضت نمود و ازانطرف راجه بجسنکه موقع وقت یافته از بیکانیر حرکت نمود اسمعیلی
جوده پور برعایت دریب قسم پادشاهی و تحریص میان غلام شاه خان آرزو
و بیجا حت بجسنکه فوجی وافر بکمک او ماموز ساخت میان معظم الیه که در دود خود
سرمباهات می افراخت و از ایلات و توابعات ولایت سنده هر کرا اتخوی که
میفرمود در طریق اطاعت و سرانسیابی نمی ساخت قوم جوکیها و نهردی و غیره بلوچان

سوای بلازم تقدیمی دعاگیسر خوار کرده لوای ایشان شرف حضار داشتند بلا فوت صحبت
برکاب انما لیجاه شتافتند و آن امیر الامرا بنفر اهمی یکی اعیان سنده و سران صفت
همراهی و سامان توپ خانه و هرگونه اسباب ضرب و حرب از دهدد داد باوره واقع
متعلقه کهرانیان جنوبی تلف و تاراج ساخته در خان بیله دایره عساکر انداخت خوانین
جنوب لاچار مضطرب وار بسایه حمایت حضرت جنت مکانی بدیراور رسیدند و رعایا
اینجا بسبب بیم قبایل و اموال بقلاع جبل شتافتند خوانین شمالی بعضی در موجگهر
و بعضی بقلعه سردو پهولره و بعضی به دیراور امان یافتند و میان غلام شاه خان که حضرت
خلد مکانی را رفیق خویش می اندیشید و هم اخبار تشریف ایشان بسمت تهت مبارک
بودن می شنید لهذا بدون استطلاع از آنحضرت استعداد انهدام کهری و انهدام اختیار خان
در پیش داشت و از خدا میخواست که بحوی حضرت جنت منزلت بسیر و شکار اضلاع
شرقی متوجه باشند تا ایشان بلا حجاب و بی محابا یقین دمار از روزگار اختیار خان بر آرند
اما حضرت فردوس آشیانی زود بمقتضای لوازم جمعیت در رفت سرداری و دانایان
امور را بمهمات ضروریه مامور داشته خود باطلاع ورود میان غلام شاه خان و خان
بیله و رسیدن سران ایل در قلعه دیراور معاودت فرموده بقلعه مذکوره رونق بخشش
دیر وفق شیمه کریمه نوازی اغماض بر زلات اقدام هر کس از آنها اندر خته بتسلی و تقویت
ظاهر و باطن کوشیدند میان غلام شاه خان اتفاق و انتظام این سلسله علیه دیده
بخدمت مخدوم شیخ حامد محمد گنج بخش ثانی علیه الرحمة که بمصلحت طرفین ساعی مصالحت

تاریخ ... (حاشیه)

بمصالحت بودند فرانمود که ما را از تادیب اختیار خان بوجهی دریغ نبود هر کجا که بیرفت
تعاقب او می‌نمودیم و راجه بیکانیر که می گوید که من غلام شاه خان برفاقت او آمده
ام حاشا و کلا اختیار خان بی اختیار هر آرزوی امیر محمد مبارک خان شرمنده ساخت
اکنون هم هیچ نرفته اگر بازوی عطر خان بمن بدهند جسارت ها او را فراموش کرده
ازینجا برمی گردم هر گاه اینهمه مراتب لفظ بلفظ بحضرت خلد مکانی و غیره خوانین
معلوم گردید اولا همگی عظام ایل برکنار تالاب دیرا در نشسته باهم سنجیدند بعد کنکاش
صلاح دادن عطر خان مجوز و مسلم شد اختیار خان علانیه میگفت که سابق در نشاندن
عطر خان چه قدر مناقص که او بمال و جان خود برداشته الحق اینهمه سزای خلاف امر
حضرت فردوس مکانی است :. فرد :. هر کس که نصیحت ز بزرگان نکند گوش :.
بسیار بخاید سر انگشت ندامت :. و چون انجناب این الفاظ شنیدند خیلی رنجیدند و فرمودند
که ما بر استقلال طبیعت اختیار خان وثوق کلی داشتیم الحال که عطر خان را برداشته در خانه
با او ود است چه نیندیشیده که ما ترک طریق شکایت نامرضی خواهیم نمود و بنابران برخاسته
خود بذات شریفه در مجمع خوانین بر بستر نا لاش تشریف گرامی ارزانی ساخته باواز
بلند گفتند که عطر خان بر کلیم ما آمده شود در جهود او بکردن ما ست کاهی در تعهد او ما این
نوع بد رسمی بظهور نشناخته ایم که مطابقت جدود و بزرگان خود لازم میدانیم انشاء الله تعالی
و بعونه قول و فعل ما هر قسم از امور صغری خواه کبری متضمن داب موضوع بناموری تواند بود
مقبول هیچ یکی نباشد که ازین شکل نتیجه بالعکس آید میان صاحب اگر راه و رسم ما اینهمه را

مرعیبد نشسته و رحال نیز شفقت مند دل وارد با هم مستقبل آباد ه خیر اندیشی ۴ توانیم ماند
دو در صورت ٭ بیت ٭ چه بیداشته در جهان نیست کس ٭ سپه دار تنها همون آست و
بس ٭ بعد اسوله در جوبه بسیار حسب الصلاح مخدومصاحب احمد خان و سماجه خان فروزا سنگی
را بملاقات میان غلام شاه خان فرستاده ارشان را تعظیم و تکریم از انجا باز گردانیدند
که درین ایام که مکان خان بیلیه مخیم خیام میانصاحب بود لشکر اوشان بهر طرف چپاول
و یلغار مینمود روزی مردم نزد ارولند وغیره بلوچان جیزه سر بقدر شش صد سوار فراهم
شده بر قلعه دینکهر تاخته مواشی انجا حی ساخته پیش بر داشتند علی اکبر خان بنظم بالداران
تنها قب شتافت وجماعه سارقین را دریافت اگر چه آن ظالمان اینها را اندک دیده
بغرور کثرت خود مقتر رسیدند لیکن ان رسم وقت تنها از صد اسفندیار غالب بود خصوص
که ده کس ولاد بسوار با خود همراه داشت ۳ و فیرش سخت بمیان آمد بسیار کس را از دست
خود بکشت انها مهراس خورده گفتند که اگر نصف مواشی مفروضه گرفته از جان امان
بخشند زهی حسبان علی اکبر خان راضی نشد متقابلین دست از جان شسته بپای همت
استقامت پذیرفتند قضا را تیر تفنگ بیدرنگ بر مقتل او رسید بعد از جرئت سخت
بست کس را از قید قفس عنصری نجات بخشید قایم خان علاقی که این ماجرا شنید سرگاه
میان غلام شاه خان از خان بیلیه معاودت گزید برابر قصبه سروبی سر راه گرفته سه صد
کس را با نتقام برادر از هم گذرانید و از طرف راجه بیکانیر بعد مردن مرکبند مرحوم انجام
بران یافت که ملازمان سرکار قلعه نو و زمین متعلقه راجه علی الرغم کفار ترتیب داده قلعه

۱۱۹۱
[illegible]
[illegible]
۱۲

قلعه انوپ گڈھ سبیل منت بوالی بیکانیر واپس دهند بناءً علی نقش حرف مصالحت بمیانه
نشست و فساد و منازعت برخاست بیکانیریان بسمت اوطان رجعت نمودند خاقان
جنت مکان چند سال در مبارک پور رفع کشی فرموده تنبیه خار و خس انداز پرداخته
تادیب اشرار آنجا مثل محمد عظیم قوم هانس و غیره بواقعی ساختند و خدام حضرت شیخ
عبد السبحان را که متولی سجاده قطب السالکین و قدوة الواصلین موضوع طریقه انیقه چشتیه
محمول سلسله سنیه بهشتیه علیه سراج الملة والیقین شیخ فرید الدین گنج شکر نور الله مرقده
که اکثر ایلات و جماعت و اقوام اقصای پاک پتن متبرکه مرید آنجناب اند در تقبیل ارادت
خدام موصوف در عصر شان چنانکه باید در رقاب آنها بود بنابر آن ضبط معقول السلک سلوک
در آوردند دیگر خیره سران و خیره طبعان را بقدر سوء مزاج هر یک ادب بسزا واقعی
داده اکثر اضلاع وسیعه بتصرف خود کشیدند بعد تسکین سواد و طغیان کلهابیان قلعه دار
بکر در پیش کرده بودیه راجه بجسنگه نقد آشتی را کان لم یکن دانسته باستماع مژده آن حضرت
خلد منزلت از وسعت حوصله و فراخی دل اول وکلای صداقت نشان و عقلای
فصاحت بیان فرستاده خواستند که بهیچ نوع تدبیر نایره حسد و حقد ارباب
اصلاح نشاینده بخار خیالش مرتفع و ساخته بیدار مغزش منصفی ساخته گوی مقصد بچوگان
ضبط در آرند آبا بسبب غرور داور سکندری خورد و رفقایش نیز همعنانی او در نشیب
نکبت فرو رفته نسبت را از بلند نشناخته طرح مخاصمه انداختند داور اجیوتان عظیم
الشان و اعیان ملک خود بدوش و امراء جوده پور مع عساکر جرار و سواران جنگی بقدر

دوازده هزار مبلغ عمارت قلعه سردار کهر ارسال داشت چون عزیمت سرمایه جمعیت شان بسمع
جاه و جلال رسید مقتضای حمیت اسلام و غیرت امارت و احتشام خیر محمد خان مهرو خان
فیروزانی و نور محمد خان برادر و دیره جان محمد و رئیس کرم خان عاربانی و دلیل خان ساجر صل خان
کهرانی را بالاتفاق بملازمان جلادت نشان در مقابله شان روان نمودند و دیوان اعلی
را بر سر راهی ملازمات و حوایج تقسیم بلشکر منصوره همراه فرمودند مجاهدین لی با تحکم
استفاضه سعادت شنغرا واداء مراسم حق نمک دو فامردانه وار در طریق مقصود شتافته
مقابلین را دریافتند و ایشان باسم تقاضای تهور که شعار آنها است بوار صدمات
بوارق سیوف بهادران اسلام بر نتافتند دلیل خان و بعضی دیگر از ارباب غرور بمقتضای
بقاتلوا فی سبیل الله شربت شهادت چشیدند باوجود آن بیگی خوانین فیروزی
توام استقامت ورزیده مصدر آویزش و چپقلش سخت گردیدند بر وفق ما جنود ربک
الا هو اعانت الهی بامداد لشکر اسلام رسید و جماعه راجپوتان بر طبق جاء الحق و زهق
الباطل شکست فاحش خورده فرار و انهزام گزیدند و شجاعان جهاد پیشه اکثر اشرار
سفارت شعار را بتیغ جرات از غضبان وجود شان بریدند بعده تعمیر قلعه سردار کهر
باحسن وجه قرار گرفت و چون حضرت جنت مکانی مدتی در سیار کیور تشریف اقامت
داشتند چند نوبت مردم سنگهان و بار با مردم صلابیره و دمیره و چکو که دو تو و غیره
واقعین که بسرکشی و کذاکی و بیباکی ضرب المثل اند بجا لعنت خان هو بد عبدالرحمن رضاخان بستند
و مقابله لشکر ها آراستند تا بید خباب ایزدی که شامل حال حضرت خلد مکانی بوده انجا

رانجماعهٔ جهال نهمیت باکر یافته عاقبت غاشیه اطاعت ان حضرت بر دوش جان
برداشتند بیان مقابله حضرت فردوس مکانی بکنند و سنگه و غیره و شجاعت
بهادران ملازم سرکار و حصول فیروزی بایشان و رسیدن بکهزار یکصد
هشتاد و کنده سنگه و جهنده سنگه که دران زمان طایفه سکهان در ملک پنجاب
سر شورش افراخته دران نواحی استیلا و غلبه یافته بین الاقران احتشام تمام
بهم رسانیده بودند و هر سنگه هم در میان ایشان بغرور پندار با دهشت می بود و پس این
هر سه که بمنزله شیطان نفس هوا بوده اند دیگر اشرار و لشکری کثیر از کفار نابکار را
مثل خواص تابع و مجبور ساخته از جوشش بکنت با نبوهی فراهم شده بمجادله آمدند خان
موفق بتوفیقات الهی با لشکر گران از برادران و ملازمان و تابعان گرد آورده بتقویت
امداد موید دادار به تنبیه ان گمگشتگان وادی ادبار توجه فرموده برکنار پاره دریای
نیلاب رسیده صف کشیدند لشکر سکهان خذلان توامان بران لب دریا استقرار
ورزیدند و ادو بوتره ها شجاعت اندیش پاککیش باعتصام بعروة الوثقای عنایت
بی همتا ساخته بندوقها مع کسبت در گردن حمایل وار افکنده از آب پاره رود گذشته
بجنگ در آویختند و با آتش تفنگ و آتش شمشیر بسیاری را سوخته ابروی اکثر آنها بخاک
مذلت ریختند بعد انهزام که هوای نخوت از سر سرکشان بدر رفت بعضی از اشراف و عقلا
در میان آمدند بعد رد و قدح قرار بران گرفت که با نطرف پاک تین تصرف سکهان
و با ینطرف تملک سرکار باشد در رسیده ملازمان سرکار با آنها تعرض نفرمایند و آنها با از

کلیم او ب وجد خود بدر نمایند بنای قلعه اسلام کهر و شرح بنای میلی جاره

گرفتن بعضی تعلقات آنروآب از نواب علی محمد خان و قتل

نواب مشار الیه از قهرمان سلطانی اختیار خان که جوهر جبلت او خیلی

بخیال بلندی و خودکامی آشفته بود و همیشه سودای آن در سر داشت که مکانی قلب در چرستان

بهم رساند و بنای خودسری خود را مقرر و مستحکم سازد و در آغاز سن یکهزار یکصد و هشتاد

جلال و شجاعت وغیره مسلمین قوم سرهنگ المعروف کوتوال که از طرف راول مولراج

بحفاظت قلعه تهور از اجداد تعینات بوده اند و به بهانه خرید و فروخت اشیا در کهر

می آمدند اختیار خان با نها کارسازی ساخته باصناف مروت و چرب زبانی نقش

اشفاق و مهربانی خود در دل شان انداخته در خلوت بیک ضمیر نمود که اگر آنها قلعه تهور

باختیار خان تفویض نمایند اول آنکه حق مسلمانی از عهده خود ادا کرده باشند و ثانی بمال

و زر شان را مستغنی گردانم و بدادن جاگیر سیر حاصل و ملازمی دایمی و داد دهش روز مزید

آنها را بدرجه قبول رسانم و زیاده از آن برکسی اعتماد نمایم چون در ایالت راول ضعف

کلی پدیدار شده بود اخراجات سپاه از مشار الیه بجبر اعتذار رد کوتوالان مذکور از

عسرت لاچار * شیخ سعدی شیرازی — زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد *

وگرش زر ندهی سر بنهد در عالم * و از غایت عجز و اضطرار ترک طریق وفا نموده

شیخ سعدی — بدوزد طمع دیده هوشمند * در آرد طمع مرغ و ماهی به بند *

کلید قلعه باختیار خان دادند و مشار الیه بعد قبض اسلام کهر نامش نهاده دست

درستی اسلام کهر

ودست برنجن مرصع طلائی و خلاع مناسبه بانها بخشیده از ایفای وعده ها اعراض گزیده
گفت که از سر ننگ دفاجستن کار اهل فرهنگ نباشد و همدرین شهور ابراهیم خان فرزند
دودیره محمد معروف خان از جانب غربی قلعه موچکهر موضع آب شیرین یافته قلعچه تعمیر ساخته
و نیکهر را مشمش گذاشت در آخر سن مرقومه بصدد علی محمد خان افغان خاکوانی بعد جواد
کشتی ها که سنبلا ست ملتان افتخار رد داشت عالیجاه سربلند خان سدوزی رقم جاره دیره
غازیخان از جناب معلی سلطان احمدشاه درانی باسم خود حاصل آورده بنظم و نسق
امور دیره پرداخت علی محمد خان که همیشه مجوز غرایب منافات و مخترع عجایب مقلبات
بوده مصدر نیرنگ تازه و بازی های بی اندازه می گردید باطلاع ضعف سلطنت و سستی
مشارالیه صلاح ضرب دیره و تسخیر تعلقه کنجهر و غیره مضافات آن که داخل اسم کچی
جنوبی باشند بجای خود سنجیده از حضرت فردوس مکانی استعانت درزید و قرار بدین انجام
بران مشخص گردید که هرگاه ملک کچی مذکوره در قبض در آید میان طرفین بصیغه بالمناصفه
مشارکت باشد بنا برعلیه علی محمد خان لشکری سنگین بهم رسانید و حضرت خلد آشیانی
حسب القرار بامداد عساکر جرار کارگذار بکچهی روی توجه آورده لشکش مستظهر و قوی
گردانیدند بتفضل الهی بعد فتح برطبق جوازه مجوزه معهوده ملک کچی بشراکت بنا قرار یافت
و علی محمد خان که از اعانت حالیه و رعایت و حمایت ایام تمکن خیر پرور و بر قسم مروت
در رفاقت زمان ماضیه ممنون و بواسطه استعانت در استقبال متوقع و از توجه ایشان
چشمداشت بسیار داشت بدان اقتضا از علایق قات بخدمت حضرت جنت

منزلت ابلاغ می ساخت که در عالم اتحاد اگر مشار الیها انجاح نوعی از امور التزام یابد متضمن
اغراض ایشان دوستیها است انشاء الله تعالی نواب موصوف مطابق خواهش ایشان کاربند
توانند شد حضرت فردوس منزلت از تقریر مشار الیه دلالت کلی بر تصدیق نموده مردم کیرانی
فتحانی که در اراضی زمینداران قوم میسلی تصرف داشته روزگار به بیناهی و ملاهی گذرانده
راه رسم اطاعت اولی الامر اصلا نمی شناختند و محمد جام خان خلف ملائی که برادر
که خیلی متشرع و آثار صلاح و ارادت از پیشانی او ظهور داشتند اولا مصلحت ملکی اقتضای
آن کرد که بپاس شریعت غرا و بنا بر قلع بنیان بدعت مردم فتحانی را از اراضی مذکوره
خلع نموده بمحمد جام خان ارزانی فرمودند و نواب معظم الیه فهمانیده مبلغ چهار صد روپیه
استمرار سالتمام بابت زمینداران قوم میسلی مقرر و با وسند نویسانیده دادند
و آن سعادتمند ارادت سرشت بامداد حضرت خلد مکانی قلعه استوار در آن زمین
معمور ساخته که بمیسلی معروف است و با قرب الاوقات و حیله کلان کنده بعلیپول مسمی
نموده بمزید آبادی تعلقه پرداخت و هم تعلقه شیخو اینها را مع دین پور که بدان طرف
خیرپور واقع است از نواب سابق الالقاب اجاره گرفتند ضلعه فتحپور مع نور حقات نیلکهید انند
روپیه داد و هم درین زمینات مضافه ناله سردار داده از مترا پاد و غیره قطعات
آن را آب دریای نیلاب محققه خانزاده کهلوان و مهتوران جزء کل المبالغ هشت هزار روپیه
شهر آباد محصول نقد معین و تا زمان نظامت نواب موصوف احدی از متصدیان
ملتان معترض زیادتی نشده و طریق خلاص سلوک داشته تعلقات مرقومة الصدر معاف

معاملت مرفوع القلم می نوشتند و نواب مشار الیه حقوق حضرت جنت آشیانی را
نصب العین ساخته همواره در تجدید مبانی یگانگت میپرداخت چون علی محمد خان در هنگام
تسخیر ملتان عالیجاه نواب محمد شجاع خان درانی سدوزئی را در مصاف کشته بجلس نشانده
بود و این معنی بخاطر مقدس بندگان حضرت احمد شاه بنهایت ثقیل آمده در عوض این جرات
تادیب او در کوز [?] باطن سلطانی و ابتدا در سن یکهزار یکصد و هشتاد و یک از هندوستان
مراجعت نموده عنان موکب اجلال بصوب ملتان معطوف فرمودند و اخبار تنقص [?] افرجه [?]
اسنای سلطنت [?] و عزم ایشان باخذ انتقام از مشار الیه غایبانه بنواب رسیدند و بهم از
حقیقت داعیه ارکان دولت بحضرت جنت مرتبت کماهی آگاهی گردیده بود و نواب
موصی الیه بعضی مستورات و اطفال خود را مع شطری از اشیاء از دریا گذرانیده در حدود
مبارکپور شهر [?] قبیله نزد سران قوم کلهوره که نواب مرقوع برای همچو روز با انها قرابت
داشته رسانیدند و متعلقان نواب بعده در قلعه بوجهر [?] امان جستند و نواب بمکی کشتی ها
دریای چناب و نیلاب فراهم آورده لکهی خان فرزند خود را در ملتان نایب گذاشته
بغرضیت ملاقات و استصلاح از حضرت خلد مکانی بصوب صواب تشریف فرما
شده در کشتی اسواری داشت و نهضت فردوس آشیانی اطلاع داد حضرت
جنت منزلت کرامکان [?] بهر حالی اصلاح عاقبت اندیشی جریده رونق بخش گردیده
مخدرات حرم عفت و صاحبزاده والاهمت و اسباب ثقیله القلاع [?] را چون ارسال
فرموده متوجه بمصالح امور ملک شده ایل بودند بعد وضوح خبر در دو نواب معتمدان کاردان

مامور نمودند که تلافی نواب بعمل آرند نواب از غایت داد و خلق اتحاد و اعتقاد بر یکان
ناموسی و اعتماد بر کمال عقل حضرت جنت آشیانی بمواصلت ایشان رغبت ساخته بهدگر را
دیده صلاح معامله با ایشان سنجیدند حضرت جنت مکانی که نهایت عاقبت بین و دوراندیش
بود مصرع * مرد آخربین مبارک بنده ایست * با آن کار اندیشیده محاسن
و مقابح روزگار باوشان حالی ساختند که از آیین خلافت احمدشاهی بر همه از شما
مشغوف بندگان ارفع خود بدانسته بغیرت بیغیرتی نواب محمد شجاع خان بشتابی پرده
توانند شد در انوقت تدارک از امکان متعذر بود لی و انسب آنست که نواب موصوف
کشتی ها را همگی و تمامی روانه سمت منزل بهاء زود و خود پیش چند ایام در ملازمت بندگان
ارفع متغافل پردازد و چون تیر ماه الهی است و موسم نهایت گرم که سموم میوزد و جسم
و جانها را میگداخت افاغنه درانی هرگز تاب توقف نخواهند آورد و نواب محمد شجاع خان را
که تخلیص از ایشان علت غائی تشریف موکب سلطانی است اول خلاص کرده به تلافی ما
خوش گردانند و یا بدر خانه معلی رسانند لکن نواب معظم الیه بتقاضای اجل گرفتگی عقیده
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود * حرف مصلحت نشنیده و مسلک نجات نه دید
کشتی موکل قضا و قدر بلا کوشش روانه در خانه پادشاهی گردید هر گاه ملتان از خیم
سرادقات جاه و جلال سلطانی شد از شبکاه قهرمان خاقانی امر اشرف بالقا در رسید
که علی محمد خان و پیر بخش لکهی خان را بیاسا کشند و از روی فسق بکشند تا آینده هیچ
یک مرتکب این تقصیر جسارت نشود و من بعد رقم نظامت ملتان باسم نواب مستطاب

مستطاب محمد شجاع خان مرحمت و ایالت دیره پهات بتقیم ولایت سنده از حسن
تدبیر دیوان کده مل بغلام شاه خان مکرمت گشت بیان تشریف میان غلام
شاه خان بدیره و ملاقات امیر محمد مبارک خان با وشان
و حسن سلوک آنحضرت با وشان در اواخر سن صدر که میان
غلام شاه خان بنا بر انتظام سررشته مهام دیره بعساکر کثیره و حشمت خطیره از سنده
بدیره تشریف تشریف ارزانی فرمود بیاد حقوق مرافقت و پاس مروت ذمی لعیت
آرزوی مواصلت حضرت رضوان منزلت باقصی غایت مینمود و در اکثر مجالس بلفظ می آورد
که سنده و دیره محض برای خان داد احقوق ایشان از دربار معلی حاصل کرده ام
لهذا آنحضرت جنت مکانی اشتیاق قلبی فرا گرفته استدعای ملازمت ساخت
حضرت فردوس مرتبت نظیر با فردی روابط یگانگی از دریای چیلاب و چناب
عابر شده برابر علی پور سه گرا دریافتند میان معظم الیه از بزرگی و عظمت نسب بلند
حسب مراقبت پیوند صله رحم و مراعات منت ها ایشان باحسن وجه و اکمل طریق مطمح
نظر داشته استرضای ایشان از اظهار شرایط استقبال و تعظیم و تلافی واسطه
ناموری بهر اشت داره قمشه لطیفه و اسلحه شریفه در میان کرد و ایران آنها را ساخته
نصف یکجی خوبی باسلام مسلمی خان علیه الغفران حسب المعمول بطریق تواضع جایز گذاشت
در سن یکهزار یکصد و هشتاد و دو که رایات جلال احمد شاهی از پنجاب براه اوچ
فقیر کل محمد بهمت بانو و حضرت فردوس منزلت بلحاظ فرحم و دوربینی متوسلان سرکار

ورعایای ملک خداداد سمت قلاج چول کوچا بینده معتبری معه عرضداشت صداقت

و اخلاص باردوی معلی مامور و ارسال داشت امنای سلطنت وکیل ایشان از انجا وقت

شاهانه نوخته رخصت انصراف عنایت ساخته رقم مبارک بنام نامی خان جنت

مکانی مضمون عاطفت صدار فرمودند الویه عالیه خاقانی پرتو حشمت بسواد دیره اسمعیل

خان افکنده متوجه کابل وار عرض اخلاص سردار جهانخان به تنبیه سکهان فتنه سرشت

که دران ایام با قصبات ملتان شعله فساد برافراخته اشتعال اصناف نفوس نفیسه باتش

فتنه سوخته نواب محمد شجاع خان را در محاصره گرفته بودند مامور و مرخص فرمودند و هم

درین شاهی ترخیص رقم نظامت دیره جات بعزل بیان غلام شاه خان با اسم

سردار انفاذ و مرحمت شود و سردار مشار الیه حسب الامر شرف براه دیره جات

بظاهر ملتان شتافت حضرت خلد آشیانی که مقتضای غیرت اسلام لشکر فراوان

با اسم آورده از دریای سیلاب عابر و بدان سوآب فرود کش داشته استقراد

آویزش سکهان داراده تقدیم خدمات سلطانی و استیصال نام و نامورگی نیده اشتند

درین اثنا رقم معلی متضمن تاکید اعانت گماشتگان و قلع و اخراج سکهان

با اسم خان علیه الرحمه مع تعلیقه سردار ورود فرمود ایشان را ناگزیر سمت ملتان

ضرور بود و سردار نیز از دریای چناب عبور ساخته دو اجنبه آنداشت که سرکاران

جماعه ناپاک کذرک به تیغ جلادت سیدی بر خاک هلاک انداخته استیلای فساد

آن مفسدان و رجال دست تطاول از ملتان رفع نمایند آن طایفه ناپاک باطلاع

حضرت فردوس مکانی در بارهٔ بندگان نعالی و انجام شادی

همایون و امداد و لایت عهد در حضرت فردوس آشیانی که فرزند صلبی نشست ما

چشم امید تماشای جمال نعم المثال قرهٔ باصرهٔ دولت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ عظمت و جلال

مهر سپهر حشمت و کامگاری ماه سمای شوکت و بختیاری گوهر اکلیل ایالت درة التاج

بسالت زیب مسند امارت و نامداری زینت چار بالش خلافت و سرداری

نتیجه مشکل روزگار رعالی نسب والا تبار بندگان نعالی حضرت صاحبزادهٔ گردون وقار

خورشید اشتهار محمد جعفر خان زاد الله تعالی عمره و اقباله می گماشتند و دودمان نگاه

بمشاهدهٔ لمعات عالم افروز تاییدات الهی از جبین مبینش مالامال ساخته و گریبان تمنا

بتجلیات عدو سوز توفیق نامتناهی از سیمای متینش پرگل شناخته در چهرهٔ نعمت

نعم الوجود ایشان از اکابر نعمای خداوند نعیم میدانستند الفاظ حمد و سپاس بر زبان

راندی و در ظهر سعادت آن سعید ازل وابد از عاظم الآی وهاب کریم انگاشته

سورهٔ اخلاص بحفظش خواندی بمقتضای رافت خداوندانه خواستند که اولاً معلمان

دانشمند و مؤدبان ارجمند که از هر قسم علم و ادب بهرهٔ وافی داشتند بتعلیم علوم دینی

درسی و تهذیب اخلاق بشری ملکی آن داننده علم لدنی مامور نمودند و باوجود آن

از نهایت محبت جگری خود بحضرت بنفس نفیس شرایف ساعات در تربیت لوازم

ملک گیری و ملک داری و مراسم سروری و سرداری و ترتیب اوصاف انصاف و عدل

و تمهید صفات عفو و فضل بآن خواننده حروف و هبی مصروف فرمودند و چون روز تا

روزنی از انوار غیب فیضان لاریب بر ساحت دل مواهب منزل ایشان بضیای
روزافزون می تابید فلهذا استعلم حرفی حقیقت صد کتاب من اوله الی آخره دریافتی و تامل
اندک در کیفیت دقایق نکات اولی الالباب پی بجمله آن شتافتی و در ایام قلیله بحفظ ام الکتاب
و حسن خطاب و لطف جواب سایر قرابین آداب مملکت و انکشاف عقاید ارباب
مصلحت و استحسان قواعد بزم و استعمال قوانین رزم و استعداد حزم و استقامت عزم
و کمال ظاهر و باطن و جمال صورت و معنی برگزیده عالم گردید * بیت * ندارد پدر هیچ
شایسته تر * ز فرزند شایسته بایسته تر * بدید عجایب آثار و غرایب اطوار
ایشان غنچه خاطر حسرت فردوس مکانی مانند گل شکفته و در دل مقدس آن صاحب مروت
و مظهر فتوت رسید که اولاً اعیان مهمات کلیه و مقدمات جزئیه کلیه در قبضه را
اصابت انتمای ایشان گذاشته و ساده ولیعهدی بذات مصدر کمالات خداگانی
مزین داشته آید بر این تقدیر ایمای مبرم و اشارت جزم انفاذ بخشید که تا احدی
از زمرای خدمت و منشأی دولت در هر امری از امور جلی حضور و دستوری خداگانی
مبادرت نمی ورزیدند و در شهور سنه آن مجمع بدایع صفات و منبع مکارم عادات
که دست آموز استاد ازل به صورت جمال اول است مطالعه دفاتر معاملات و مکاتبات شرعیه
رموز خفیات و اطلاع مناصب اهل شرع امت شعار و وقوف مراتب امرای قریب
جوار و فهم حقایق هر دیار و درک دقایق هر کار و بار و شغل جلوس دربار و مشق بندوق
بشکار توجه گزیده بر معارج معانی بآیین عالی خرامید و از غایت شفقت قلبی ثانیاً

بحکم الہام بر لفظ شریف گذشت که این دُر شہوار صدف ولایت را لمرجان دریای
عصمت و بہ رشتہ انسلاک و انتظام داده شود بنابران بدختر سعد مہ بہادر خان بن
کہنہ خان که اختر برج عفت و درخت آن گفت گہر فلک سعادت منسوب و در سن
یک ہزار یکصد و ہشتاد و سه ماه را با مشتری وصلت بخشیدند   قران السعدین
در عالم موجب فرید   و تہنیت را رواجی بہم رسید و در اظہار توجه بندگان
عالی اول انجنگ سکہان نابکار و حصول فتح و نصرت بجلازمان
سرکار و شرح حوصلهٔ ذات مبارک در اوائل سن یکہزار یکصد و ہشتاد
و پنج که گنده سنگه سالار جماعه سکہان در زمان خود جمعیت یک لکہہ که عبارت از صد ہزار
سوار باشد بل زیاده ازان بہم رسانیده داشت شنید اخبار ضعف باطنین ملتان و بخیال تصرف
دران ازانکه خود متحرک دور اطراف ملتان نایره مفاسد افروخته خانمان سکہان
قربات جوانب دارالامان بآتش غارت فراسوخت و چون از ہنجا جز الحال تدارک
تنبیه واند فارغ ادمحال بود ازین سبب ذخیره برای کمک در سر خود بماند وحشت او بہان
غرور در ولایت سرکار حضرت فردوس مکانی و تعلقات خو زینهای سلسله عالیه طمع ساخته
مجا سنگه ناکلی سرکرده معتمد خود را تاخت و تصرف اضلاع کہای فی سعد الله پور بجمعیت
کثیره مامور نمود و او نیز از روی جہل و تہور را به فورهم ایہان مغرور شده دست تعدی
باحوال خلق الله خصوص رعایای تعلقات سرکار دراز کرده نہب و غارت و قتل
برگماشت حضرت جنت مکانی درین روزگار انشیادرق بر دا ختہ مقرر فرمودند که صاحبزاده

مبارزو غازیان دلاور شربت شهادت چشیدند لیکن نور محمد خان معروفانی و شاه محمد خان
حسنانی و ملا علی وغیره داود پوتره با سیزده تن که هر یک مثل رستم دیو بند و کوه شکن بودند
در مرکز معرکه استقرار ورزیده زخمهای متواتر بر جانهای معاندان می کشیدند عثمان خدمتگار
جناب خداوندی دویده در قلب عسکر رسیده بحضور عالی ملتمس گردید که مکان برزه بر شیران
شرزه تفوق گزیدند الحال وقت اعانت اقبال خدایگانی است آن والا نژاد شکوه
و همت خداداد مبارزین همراهی را بمبعا و آیه کریمه و من یتوکل علی الله فهو حسبه تحریص
و تمرت آگهی بخشیده جان محمد خان را که در رکاب سعادت مستفید بود در روبرو طلبیده صلاح
پرسیدند آن نهنگ دریای وغا و پلنگ بیدای هیجا عرضداشت که نور محمد خان وغیره بهادران
شدهائی سابق بهارت درآمده حضرت چنین مکانی اقدام جرأت ورزیده واز اقسام
مکاید اندیشیده اکثر اوقات از زلات اندیشیها بلحاظ آن خوان نمکی و پاس دیانت از خونریزی
مسلمین چشم اغماض پوشیده روی تنها بدین معامله را از نقاب حجاب بدر نمی کشید تا در اواخر
سن یکهزار یکصد و هشتاد و پنج که اختیار خان دست از آستین ادب قاعده برآورده در
تغلب اراضی مضافه سرنده غالب او خان بطرحت ازانداز نگذشت و هم تحدود تعلقات
سرکار ممدوحه تعرض و مزاحمت گشته در آن هنگام خان مشار الیه دکار دارائی کار بعرض حضرت
خلد آشیانی پیوسته خان صاحب حسب مقوله متقوله شیخ شیراز که ملک بی سیاست پایدار نماند
: مصرع : چو نرمی کنی خصم گردد دلیر : عمل نموده از انسکه گوشمال منحرفان بدسگال
از زور بازوی اقبال صاحبزاده سعادت مآل سهل میدانستند بنابران اینان را بجمعیت

بجمعیت کثیر و سامان خطیر روانه فرمودند و آن خورشید فلک ایالت و بختیاری برگاه
بسمند اجلال و کامگاری سواری نموده در عرصه دلیری و نامداری اشهب سطوت را
جولان دادند اختیار خان که در مقابله بشور تمام برخاسته لشکر مقاومت آراسته
بود سلک جمعیت اوبی اختیار چون بنات النعش از هم پاشید ثوابت و سیاره نیز متعلقان
و اتفاقیان او بهراسیده بیکنار از پرتو جاه و جلال صاحبزاده نعم المثال انعدام و اضمحلال
پذیرفتند اختیار خان بالضرور بطریق التجا و الحاح دست به امن آویختند از آویخته عفو
و رحمت صاحبزاده عظیم الوقار گردون اقتدار وسیله استشفاع انگیخته خط عنایت
از جناب ولایت و رحمت حضرت فردوس مکانی که ابر کرامت و دریای فیض و مکرمت
بوده اند خط ندامت از صفحه پیشانی او شسته نوازش او را بعهده عاطفت خداوندانه
پذیرفتند حضرت بندگان عالی بکمال ارجمندی و بهروزی در خدمت عم نامی گرامی خود
مشرف گشته رضا خاطر آنحضرت حاصل گرفتند در بیان ارتحال حضرت
خلد منزلت سلطان احمد شاه درانی و میان غلام شاه خان
کلهوره و خان صاحب علیه الرحمة و انحصار شهر مبارک خان
و خاتمه قسم اول ازین کتاب در ذکر سوانح موقوعه الوقت سلطان
احمد شاه درانی بمرض ناسور که از بینی آغاز کرده تا مخ دماغ رسیده از بیجهان فانی
بعالم جاودانی ارتحال ورزیده و در اثنای همین سال میان غلام شاه خان کلهوره که در
عهد خود بعالم مروت و مردمی یگانه زمانه بود بهنگام معاودت از تلهار بخانه بطلب اجل جهانی

بجان آفرین یگانه بار سپرد و گویند که اوشان بواسطه تعمیر قلعه حیدرآباد قبور قبرستان شیخ
محمود انصاری المعروف بپیرکی که بر کوه نیرن کوت واقع بودند حسب الاصلاح میان راجه
بیکهو از جا کنده استخوان اهل قبور بر آورده به بی حرمتی می افکندند لهذا پیرکی بر آشفت
و از تصرف روح پر فتوح شرارت اجل گوهر جان افروز جان آن امیر در سلک موالی تسفت
محمد یار فراز خان خلف الرشید میان مرحوم بمسند ولایت والدنا مدار خورشید اشتهار
جلوس فرمود امرای عظام و نوئینان فخام و سرانشان با تمام در خدمت آنشان بیعت
و سلام نمودند چون وجع کلیه و مثانه بواسطه تکون و تمکن حصات در ان از مدت لاحق
مزاج فردوس مکانی می بود و از بس که زمان و استیلا رو در مقر ساخته بعد از پنج شش ماه
بوجود پرداخته باعث تسلسل و تقطر بول و از شدت درد موجب تشویش عنصر لطیف
و ضعف روح شریف می گردید در اواخر ماه صفر سن یکهزار یکصد و هشتاد و شش
که مرض مذکور اعاده کرده باقتضای تقدیر هر روز بر طبیعت آنشان غلبه یافته هیچ دوا
و تدبیر و خیرات و صدقات کثیره باصلاح نشتافت علمای عامل از خواندن عزایم
و ادعیه موثره و اطبای حاذق و حکمای کامل از استعمال ادویه مجربه بمایوس گشتند و دست
عجز و انگشت اضطرار در آستین ندامت گرفتند ابیات درین دقیقه ماندند
جمله حکما که آدمی بیکند با قضای کن فیکون وصول نبض چو شد منحرف ز جنبش
اصل بلای عجز فرو رفت پای افلاطون اصلاح طبع چو سوی فساد رو بنهاد
بماند بیهده در دست بو علی قانون آخر الحال سیوم ربیع الاول سن حیدر

صدر هنگام شب قفس عنصری ایشان بشکست و طایر روح بفتوح علوی آنحضرت
بروضهٔ خلد برین متوجه گشت تاریخ ارتحال حضرت فردوس آشیانی از مصنف این کتاب
چنین گذارش پذیرفته «بکون بجنات خالداً ابداً» فلک درین حسرت انگشت هلالی
بدندان انجم گزید و خورشید خاوری گریبان افق تا بدامن درید میان صاحب محمد فتح خان
بتخصیص بندگان عالی که نایب مناب و قایم مقام مرحوم مغفور هستند به تسلی و تسکین از
عموم هر یک پرداختند و هر کس از وضیع و شریف خرد و بزرگ ذات مبارک خداوندی
را نعم العوض ایشان شناخته دلها از غم و غصه تهی ساختند و بدعای مزید عمر و دولت
ایشان اشتغال داشتند متصدیان سرکار حسب الامر خدایگانی اسباب تجهیز و تکفین
مناسب نام و ناموس ترتیب داده اکابر علما و اعاظم اولیا و اتقیای وقت
بجنازه حاضر آمده نماز جنازه باحسن وجه گذارده جسد مقدس آن قدسی نهاد را بیرون
درظاهر شهر بهاولپور بجوار مزار محمد بهاول خان کلان علیه الرحمة والغفران
مدفون گردانیدند و چون اعیان اهل و ارکان دولت و جمیع مشاهیر ملک هر یک
بجای خود ماتم داشتند و تا که همگنان خصوص جان محمد خان بدر دولت حاضر [illegible]
امر بیعت ناگزیر در تاخیر و صورت کمند بخت بلند خان صاحب خداوند که آماده
تسخیر رقاب ارباب خیال بود دستگیر و کار ری بکار برده کلهم سرکشان را بنهایت
منتهای ربیع الاول بر آستانهٔ اقبال یکجا تصرف و تسخیر آورده هر همه بالاتفاق خاصه
جان محمد خان بخلوص وفاق آثار اقبال و انوار جلال و جبین ایشان ظاهر دیده بدامن دولت

ز دل تنگ وزیر دستور خان مغفور در حین حیات از چند سال ولایت عهد خود
با ایشان عطا و رشته زمام خلافت بقبضه لیاقت ایشان وا گذاشته بود و از تائید رب
علی الاطلاق که حسن اتفاق عبارت از وست آنکه فیاض صمدانی در شب غره ربیع الثانی
بجناب صاحب خدایگانی فرزندی ارزانی فرمود و بواحد بخش خان اسمی نمودند قول یکی از فصحای
آن زمان است که عباسی زاده عباسی مرد عباسی بر مسند نشست باد و الهی و اقبال حضرت
عالم پناهی قسم اول ازین کتاب مستطاب ثبات دولت عباسی روز چهارشنبه پنجم ماه
جمادی الثانی سن یکهزار و دو صد و بست و چهار در بلده دار السرور بهاولپور ترتیب
پذیرفت و تاریخ تصنیف و تکمیل این قسم از همش استنباط گرفت انشاء الله تعالی
در استقبال شروع بقسم ثانی که مشتمل مکارم آثار بندگان خدایگانی است تواند رفت
بعونه و توفیقه و ما توفیقی الا بالله همین کتاب مستطاب قسم اول مرآت دولت عباسی
از دست فدوی شکسته آرام مقدم آرام که از ایام طفولیت پرورش یافته نمک پرور [illegible]
بساط کرامت مناط سرکار فیض مدار حضرت خان صاحب مخزن عنایات و معدن منبع
مکارم و احسانات مجید فیض صحبت و فیضان مهبط تجلیات ایزد سبحان دام الله اقباله
و لسان لاله بداغ عبودیت غلامی بندگان سامی موسوم و مشتهر است فقط

نسخه تمام شد

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

حلاوتی که مذاق جان و ذائقهٔ روح و روان را شیرین دارد شکر سپاس
منعمی است جلت نعماؤه که بتعیین خلیفه که نایب الله تواند شد و متخلق باخلاق الله
منتی بر عالمیان گذارد ٭ بیت ٭ حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین
خاص کند بنده مصلحت عام را ٭ تا آن مؤید من عند الله و مشید بجند الله در ایجاب
منافع و اندفاع مضار و تقویت اخیار و تهدید اشرار و ضبط و ربط مصالح هر قسم
مرام و تفتیح ابواب محاسن هر نوع مهام کافهٔ انام بمقالید تدبیر عقل سها و مفاتیح تجارب
خرد و ذکا و عین درایت و غایت کفایت نماید مصداق این مقال و مطابق این
حال جلوس حضرت خدایگانی خدیو ذیشان محیط حشمت و فیضان محمد بهادر خان بهادر
عباسی است بر سجادهٔ امامت و حکمرانی و وسادهٔ ملک و کشورستانی بتاریخ غرهٔ ماه

ربیع الثانی سن یکهزار یکصد هشتاد شش در ساعت مختار منجمان دقیقه شناس و
موبدان بیت‌الهراس + منظومه + بساعتی که تولا کنند بدان انجم + بطالعی
که تفاخر کنند بدان تقویم + بروز همایون و وقت سعید + بتاریخ فرخ چو نوروز عید +
برآمد بمسند شه کامگار + جهان یافت سرسبزی نوبهار + تو گوئی فریدون برآمد
بتخت + و یا شاه جمشید فیروز بخت + و یا خود سلیمان عالی نژاد + و یا شاه
گیتی ستان کیقباد + اعیان برادران و ارکان ایل کلهم حلقه متابعت در گوش
و غاشیه اطاعت بر دوش خاصه دویره جان محمد خان سدوزائی که در آن زمان
ممتاز این صنف سینه بود در جنب پای حضرت را افشانده پیشنهاد و منبر را در اداء
آداب کورنش ختم داد و از کمال فهم و آخر بینی اول از همه دست بیعت گشاده از
فرط رسوخ و خلوص بطریق واعظ تفهیم و تنبیه سران این الوس همیت مانوس
ایستاده خوانین فیروزانی و عاربانی و هالانی و کهرانی و حسنانی و درجانی و غیرهم از
وضیع و شریف بترتیب شرائط بیعت و تسلیمات بجا آورده‌اند و روشناسان منموده
و مخادیم و مشایخ و مشاهیر تبرکات مناسب و مضمون تهنیت باحسن التقاریر گذرانیدند
و رؤسای نامدار و اکابر قریب جوار مراسم مبارکباد بالاز قهانا وارسانیدند خلیفه
الله تاریخ جلوس فرخی از مؤلف این تالیف است چون ذات عالی بعنایت
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا بل باعزاز يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
معزز و بنفس نفیس آماده اصناف ریاست و مستعد الاف کمالات لیکن حسب الصلاح

الصلاح زمام وزارت بدست اختیار نور محمد خان مهر دفانی سپرده نظارت بعهده
شاه محمد خان حسنانی و دیوانی بدیوان لعل داس و غلام حسین قوم ابره و چود هریکی
سلطان محمد عربی مقرر و شیخ بهار خان کهیری مشیر دولت و کوهره کهرام مهر محرم
اسرار و در محمد کهیری ندیم حضرت و شیخ سونه خان بسبب جوهر جلادت و سپاهگری
مقرب حضور و درین ازمنه که سلطنت هندوستان خلل تمام و تفرقه کلی رو یداد میر کاظم
علی خان و میر بخش علیخان از سادات بهره و منتسب بخاندان میر حسن علیخان و میر عبد الله
خان بوده اند بعد شهادت میر نشا راهها در بهاولپور رسیدند و جناب خداگانی
بنظر نسب و شرف حسب او شان نگاه فرموده اتالیق و مصاحب مقرر نمودند و نشست
حضور خاصه در هنگام نصف النهار میان باغ شیشه محل بود و درین ایام قریبه
قوم مرهته بر ملتان آمده دست استیلا یافتند گسائین گنگا دهر که از اولاد لعل جی
داو مصدر خوارق عادات بود بدیوانی مرهته ها و بکمال هوش و رسا انگشت نما عالم
گردید و نواب الهداد خان نیز بنابر صغر سن و ضعف سلطنت در بند و بست دیره غازیخان
عاجز که سردار محمد زمانخان نورفزی نظامت دیره از پیشگاه جناب تیموریه با مور لواب
مذکور رسید و انمن شاه که از عهد خواتین مرز سهلی وزیر و رای دوراه مل که دیوان
دیره بود از خوف و هراس ایشان گریخته نزد مال و هوشیار رو انتقال آمده بظلال حضور مستظل
جستند و بعد چندی که مرهته ها باستماع اخبار شورش از دکن ملتان را گذاشته در رانه
وطن گسائین گنگا دهر هم سایه خداوندی ملاذ بیع و معاد رفع فهمیده باقتضای

تا آل نبی معه هشت فرزند که عبارت از گوسائین تونیت رای و او لنگت لونغ بود دیگر در علم موسیقار عدیلی او استاد کار دگوسائین کلیان رای و گوسائین بهارچی و همه عیال و اطفال وارد بهاولپوره و در ملک پنجاب هم اختلال قوی رو داد و مفسده سکهان برپا و مردم علما و شرفا را جای قرار و اعتبار نماند خدام حضرت مولانا صاحب حاجی محمد فیض الاسلام و حاجی حافظ محمد حفظ الاسلام و مولوی امام الدین و مولوی غلام الدین تشریف آوردند و جناب عالی که محبت علم در طبع مقدس مجبول و ورود ایشان را مقرون باعزاز و تجلیل داشته بانواع تکریم و مدارات استقبال فرمودند و خود حضرت قدسی از علم حدیث و تفسیر از مولانا صاحب مولوی حافظ محمد حفظ الاسلام درس میگرفتند وفات نواب شجاع خان و سرافرازی نواب محمد مظفر خان و نهضت حضور و نواب بهاولخان بسر ملتان در سنه یکهزار یکصد و نود یک که نواب عالیجاه محمد شجاع خان در قلعه شجاع آباد باجل طبعی درگذشت نواب صاحب محمد مظفر خان که سابق همه خوانین افاغنه سلام خوانی برادرشان کرده بودند بمسند موروثی جلوس فرموده دستار پدر خود بسر بست سنگهان بمقتضای خیره سری و خامت عاقبت بر صغر سن نواب نگاه کرده غافل از سعادت اقبال مظفری بسطالت دین و جهالت آئین مخالفت نواب معظم ساخته چند مرتبه لشکر از ملتان بر شجاع آباد کشیده ازتاخت و تاخت مال مواشی و قطع الطریق ابناء السبیل هیچ دقیقه ممکن التقصیر نمی بردداشتند و از طالع نواب محمد مظفر خان همیشه شکست فاحش مییافتند

بیبا فتند و چون قلع شجاع آباد مکانی مختصر خلقی انبوه دران مجمع ابتدا طبع نواب
که خیلی لطیف و لطیف بود باقتضای شان این حدیث شریف اَلسَّعْدُ غَیُورٌ وَاَنَا
اَغْیَرُ مِنَ السَّعْدِ وَاللهُ اَغْیَرُ مِنِّی غیرت در نهاد آن عالی نژاد مستولی بمقتضای
حمیت اسلام و لحاظ رفعت ننگ نام در بهاولپور رونق بخشش و حضرت خداوندی
مقدم گرامی اوشان باضافت تبجیل و تحریم والاف تعظیم و تکریم متلقی داشته در حسن
آداب تلاقی و ادای رسوم بر قسم تلافی دریغ تقریر نمودند و چون نواب عالی جوهر نقد بات
ابنطایفه مرحومه سنکهان شرح داده تحریک سواد ترغیب جهاد در تحریص غزا افزوده
لفظ استمداد را که مقصود ما نحن فیه و نتیجه شکل بین الانتاج تشریف نواب ناج است
تقریر اوست جوامع الکلم حسن ادا یافت ازینطرف که جناب عالی خود بدولت
عقل مجسم و در حد است افلاطون زمان + بیت + چه خوش است آنکه گفتن
بحریف نکته دانی + که سخن نگفته باشی بسخن رسیده باشد + خصوص که مراقبت
سنت سنیه جناب نبوی علیه التحیة نصب العین و تصورت منتقد بان
سرکار بسیار تاکید امر مبرم اصدار یافت که بهر قسم سامان جدال و قتال و ضرب
و حرب فی الفور آماده شود و پروانجات مطاعه باسامی خوانین شرقیه غربیه
ازنفاذ پذیرفت همه مردان دستار بند کمر جهاد بسته خالصا بنیت قتل کفار نابکار
آمده زیر لوای فلک فرسا فراهم آیند همه متفقا در قطعا گفته موجب میعاد بر موعد
جمع آمدند مگر معروفانیان که یگانه ماندند موکب اجلال چون کواکب سیار در رکاب

نیر بن فلک اقبال بحرکت آمد * منظومه * بجنبید لشکر و هر کروه * تو گفتی
بجوشید هامون و کوه * گماشتگان و نایبان کنده سنگه و جهنده سنگه را عنان
تمالک از دست رفت و ساعیان سریع پیش مینیان خود فرستاده استغاثه
ورزیدند و استعانت گزیدند * بیت * اگر تو زهر حمایت بیان * نه بشنیدی
همه سود باشد زیان * لشکر مظفر اثر چون باد باران قطره زن رسیده
حصار عالم را محاصره و بعد بیست شش روز از دریچه شیخ مخدوم محمد راجو که از اولاد
قطب العالم شاه محمد یوسف گردیزی بخاری و از ابتدای شیوع آثار اسلام در ملتان
حضرت ایشان رونق بخش دار الامان و مقدم المشایخ پیشوای اولیای این خیر
الفزای اند اسلامیان بی پروا بشهر آمدند هر کرا از سنگهان دیدند تیغ گذرانیدند
و هزیمت داده در قلعه ارک خزانیدند تاب مقاومت این بیگان کوه وغا و
نهنگان دریای هیجا بان موش منشان نماند و در شهر غارت عام رفت و اموال مردم
که زر اصلاب ذخایر و دفاین داشتند بتاراج زور آورده غنیمت ها برداشته بخانه ها
رساندند و در حضور سوای رودادن دیگری نماند

آمدن فوج سنگهان

برفاقت محصورین کنده سنگه مضطربانه بجهار پانصد سوار جرار در رسید
مجرد در دوش آویزش سخت و گیر و دار شدید پدید آمد لشکر اسلام تمام پایدار
نبود لکن مومنان پیاده بودند حتی که قرین سماغ و علا خود بدانها نهند مهر و ماه در
قلب گاه بهیچ پا ایستاده سواران سنگهان نبرد قهر کد اکانه زده ایشان را از جا

از جا برداشتند بندگان عالی که عقل آموز عالم اند نواب مستطاب فهمانیدند که فتح ملتان
منحصر بوقت دیگر و انهدام بنیان قوم سکهان بمدت معهود و مقرر لکل قوم اجل ∴ بیت
تا در نرسد وعده هر کار که هست ∴ سودی نکند یاری هر یار که هست ∴ اکنون
معاودت صوب و حسن هیچ نوع عیب ندارد ∴ نظم ∴ ازین رفتن و آمدن
عار نیست ∴ که بی خبر و بی جگر ز خار نیست ∴ و شیخ مصلح الدین سعدی گفته بیت
نه هر جای مرکب توان تاختن ∴ که جا سپر باید انداختن ∴ آخر مردانه جنگ
کنان برگشتند و بهادران جلادت نشان و دلاوران شجاعت توامان در دور
این قهرمان اوج بختیاری الهوارد ایره بسته با استقلال و استقرار از راه کوت شجاع آباد
مراجعت فرمودند نواب عالی تقلید خود مصلحة الخیر فایز حضرت خداوندی همچنان بکفار
ستیزه کنان و بندوق زنان از دریا بیلاب گذشته وارد بهاولپور نشستمان
اینه دولت بر سلامت ذات همایون و استقامت سمت روز افزون این خلاصه
طومار کاف و نون شکرانها کرده نثار و تصدقات بلانهایت بمساکین دادند
در سن یکهزار یکصد نود و دو بندگان ارفع حضرت تیمور شاه درانی که باستماع اخبار
عزیمت حضرت خداوندی و نور الصباح سردار مهردخان را مامور باخراج سکهان
فرموده بودند بنا بر بعد مسافت مشار الیه بدیر آمد و حصار عالم پناه ملتان را
گرفت و کار بر سکهان تنگ ساخت احتمال بود که قلعه ارگ انفتاح پذیرد لیکن بادشاه را
مهم توران پیش آمد و لشکر ترک از بلخ بر حدود خراسان غالب آورد حکم شرف برای

اعادهٔ مهره خان صادر و او هم ناکرده کار معاودت و چون میان غلام نبی خان کلهوره بر ولایت
سند به کامرانی شد و درین اثنا میر بجار خان که از بیت الله شریف برگشته به بندر
مسقط پیوسته اخبار شهادت پدر و برادر شنیده از بندر کراچی که در آن وقت تعلق میر
نصیر خان براهوی داشت عازم و برابر در قریه کهانبهه که از مضافات جیسلمیر است رسیده
طرح اقامت انداخت میان موصوف که فساد طبایع سرایان و تلون امزجهٔ اوشان
دیده و رسیده در مقام مشاوره و کنکاش بود که کدام نوع زور پیدا کرده آید تا با
آن دست استیلای احدی باز رسد از مردم جونیجه خویشی با گرفته تحویل اکثر قلاع
بجولی به آنها نموده و قرار این کثیره با آنها تفویض کرد که در جوستان با کنه بی نشان نزول
دارند تا وقت حاجت بکار آید و رسم آوردن میر بجار خان اعتضاد دولت
خود تصور دیده سبحان الله لا یعلم الغیب الا هو غافل است ازینکه مرگ
غلام نبی خان از دست میر بجار است و درین ضمن فتنه عظیم مضمر پنهانی بطرف میر
پیغام مرسل داشت و رقعات مشتمل بر نگاشت که سران سرایان از خودسری بهوای
خودی و پندار دو بجار رستگار دست گرفته تبرک آورده صیدی و پیری بهر کرا خواهند
با ایالت ولایت سند به نصب نمایند و هر کس را بخیال ایشان در آید معزول گردانند
آثار استقلال در ما نمانده میر بجار از اصلا سبب تنها رانید دولت است اگر بخاطر جمع
بیاید عزت و احترام او احسن وجه خواهیم داشت و نیز وجه مساعده مرحمت فرمودند
مگر شاه بهار او محراب جتوئی و راجه لیکهی بوضوح این مضمون سر پوشیده در دخول میر بجار

میر بجار خروج و انعدام خود دانسته همه باتفاق از میان غلام نبی خان پرسیدند
میان منو الیه که ازین سران بی سر و پا خوف بی انتها داشت انکار و استنکار فرامود همگنان
گفتند که اگر میان صاحب بر حرف خود صادق است و بر لفظ خود راسخ بسم الله سوار شود
که در مقابله میر بجار همت بر گماریم و او را نگذاریم که داخل سند به شود میان صاحب
مجبور سبیله مقدور معذور لامحاله اینها بعیت اصرار غالب نمود از طرف میر موصوف
لشکر جرار طرار در رسید هنگامه جنگ و دار و گیر گرم گردید و میان غلام نبی خان که رقبه
جانش در کمند رقیه اجل اسیر بود دور ایستاده تماشای فریقین میدید هر گاه میر بجار
فتح کرد و لشکر سرا بیان سنبرای نکو امی مقهور و منهزم گشت در برابر میان آمد و با میر میان
برابر این حرف که اول با التجا و الحاح طلبیدن و عبده با نعمت لشکر مقابله کشیدن موجب
کدام دین و آیین است از دوش بر داشت و دیگر بسیار از همراهیان میان را نیز به
ذلت اندوخت سواری تیز رو فی الحال خبر میان عبد النبی خان که در از زمان قلعه حیدر آباد
بسته متمکن بود رسانید میان مشار الیه بر خاسته محمد سرفراز خان و عطر خان و محمد خان و میر محمد
پسر محمد سرفراز را که در حبس بست او محبوس بودند بیک تیغ از هم گذرانید میر بجار
خیال داشت که محمد سرفراز را که پدر و برادرش را کشته نگردانا است سردار لشکر کرده خواهد شد
چون اینجا رسید و واقعه را شنید بحکم ضرورت میان عبد النبی خان را دستار ریاست
بسر داد و خود بر تبه وزارت و اختیار کل ایستاد آمدن سردار مدد خان بر سر
ملتان و بازگشتن بی نیل مقصود باز حضرت ارفع تیمور شاه درانی که خار

اخراج سنگهان بر وقت در خاطر شریف می بود سردار سرداران علی مدد خان را مامور
فرمودند که رفته قلع بنیان سنگهان نماید و سردار بقشبون از حساب افزون بر سر قوم
سنگهان وزارگون جلو ریز رسیده در ظاهر ملتان پیش میدان سا بر بیابانی و ابر بروز
مهر ساعت درانی ارا سنگهان آویزش و ستیز بود نمودار رستخیز دکار بر بدبختان وخیم العاقبتان
نهایت تنگ شد رای ماندن و نه راه گریز که شنید فلک در هر مرتبه هم شعبده و از دو ته
زنگیت و زنگر یز تقدیر بجای زعفران و معصفر از خم فلک رنگ نیلی ریخت بسندگان
ارفع حضرت تیمور شاه که بتقویت و پشت گرمی سردار خود بنفس همایون تا اینجا ور
تشریف آورده بودند بعضی ایرانیان معکوس نژاد دغا باختند و بقصد فاسد و اراده
ناپاک در جنگیکه خوانین اسلام از حضور گشتند آن برگشته بختان بر سر بالا حصار پیشاور
تاختند حق تعالی که فَاللّٰهُ خَیْرٌ حَافِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ است بذات
بادشاه امان داد یک لحظه پیش نکشیده آن کیادان سامعه ایستادگان پایه سریر
شهریاری افتاد محافظت در و برج و باره بالا حصار بعمل آمد و دست تسلط
ان انبار شیاطین بدیوار قلعه هم نرسید تا کف خاک برای شان میسر آید حضرت
بادشاه بعد وقوع اینواقعه چاپاران یکه تاز هوا تک را تعیین فرمودند که بال از مرغ
و سرعت از هوا بوام گرفته رفته سردار علی مدد خان را فی الحال بیارید که دل از همه
محافظت نفس قدسی است اگر خدا نخواسته بلی قضای الهی در سال آینده خود بدولت
بر سر ملتان ایلغار ساخته تخریب آن بدمنشان پرداخته خواهد شد سردار کثیر الاقتدار که

کثیر الاقتدار لاچار اطاعت حکم قضا آثار نموده برگشت و فتنه در سلطنت که برخاسته بود از
پا نشست در سنه ۱۱۹۳ یکهزار یکصد نود و سه آمدن بندگان ارفع بر سر ملتان اخراج
سنگهان سلطان تیمور شاه خود به نیت خالصه غزا و اراده خاصه جهاد سوار شده
آمده در میدان عیدگاه خیمه سرادق جاه و جلال واقع خود آنحضرت از مسجد نماز
عید نازل و سلامت کوچه ها و مورچال و راند که فرصت تا دیوار قلعه در حال نیست
اقبال شاهی و صولت شکوه ظل الهی نحوی بر دل ایشان استیلا آورد که فرار از قرار
اختیار میکردند پنج روز و همت کننده سنگه هم کننده شدینی او را بین الاخوان
منازعتی بود نتوانست بمدد گماشتگان خود رسید از اقبال پادشاهی در دو شش ترسی
بندگان نعالی وکیلان کاردان بحضور پادشاهی فرستاده خود مع صاحبزاده و رعایا
که بدایع و دایع خالق اند بقلعه دیرا و تشریف فرما و هم سلطنت مهابت آن
قبیل حیثیته الله میان عبد النبی شنید اخبار ورود موکب پادشاهی در ملتان معه حرم
و خواص خدم صلاح رفتن عمرکوت مجوز کرده میر بکار خان فرستاده نمود میر در جواب
عرض کرد که میان صاحب سردار است بسم الله سمت چرا نهضت فرمایند از طریق
مال اندیشی است لکن میر را رخصت باشد که او تا امکان او باره برود و اگر پادشاه
بعد تسخیر ملتان بکابل مراجعت فرمود فبها و الا عزیمت ولایت سند نمود دیگر بضرب
شمشیر مردانه بر رویش خواهم زد تا بداند که اینقدر ملک کدام مردان میخورند کار
برشتمان است نه بزال و چون شیخ قمر الدین منشی بالکلام مخالف میر بودند منشی

بطرف شیخ برگماشت و شیخ بجناب سلطانی کلام میرزا بعینه عرضداشت و این امر موجب
نقار خاطر تقدس آثار بادشاهی گردید چون یکماه کامل از محاصره ملتان گذشت حضرت
بندگان ارفع شیخ قمرالدین را وکالتاً اندرون قلعه فرستادند و مقصود ازین یکحرف
که عبدالکریم خان افغان بابری که در قلعه معتمد مستشار سنگهان است او را بتفهیم و تهدید
بدست آرد و قمرالدین رفته عبدالکریم خان را بوکالت قلعگیان با خود آورد و حضرت قبله
عالم روبرو بلفظ اشتبره شده وعید باو فرمودند آخر عرق حمیت اسلام در جنبش
بحرکت آمده رجعت نموده چون میان سنگهان ناکاره اماره حکم نفس ناطقه داشت از فتح
تا صبح لوا میشده از صولت دولت بادشاهی بانها ترسانیده بعذر چرب و ملامت و ترغیب
آن وخامت منشان چنان قرار یافت که قلعه را گذرانند نجاست پذیرفته بلفظ امان
سالک شده بمسلک فرار روآوردند بار دیگر شیخ قمرالدین را طلبیده از جناب حضرت
خداامان خواستند و سنگهان مثل طیوری که از قفس خلاص شده راه ادبار پیش گیرند بسمت
الکه خود ا پریدند و درانیان برگرا از آن ممکان دیدند و باو رسیدند سرشان بریدند
روز چهلم بندگان ارفع داخل قلعه و بزیارت عالیه عتبه طیبه حضرت غوث بهاءالدین
زکریا و حضرت قطب اعظم شاه رکن عالم قدس الله اسرارهما مشرف و عالیجاه نواب
محمد مظفرخان را رقم ایالت ملتان مع یک لکهه روپیه نقد عنایت فرمودند که چون
ملتان از دست تعدی ظلمه اشرار فجار سنگهان مردم آزار خونخوار ویران شده به
بیوپاریان و مزارعان تقاوی و مساعده داده ملک را آباد سازند حضرت خداوی

خداوندی تنکزار معتبر و کیل و یک زنجیر فیل مست وغیره تحایف شایسته ارسال داشته
نقش رسوخ خود را به پیشگاه خلافت مرتسم ساختند فی سن صدر خوراندن حکیم
سعد الله خان سدوزی دوای بدرست عالی در تغیر مزاج مبارک
در دو رسنگهان ملتان که سعد الله خان حکیم سدوزی به بهاولپور آمد چون طبیب مشهور
لکن بر نسب خود مغرور و در تشخیص مرض مثل جالینوس بالاصل مینمود و لیکن در مداواۍ افراط
تفریط از وشان واقع میشد حضرت اولی الالباب در آن زمان بوین شباب با این از کمال
عقل و درایت است که بهر کار تدبیر بالغ کفایت میفرمودند مگر آخر عالم جوانی
هرگاه صحبت سعد الله خان رنگین گشت نقش سوا نقت او بر صفحه باطن قدس مواطن
درست نشست روزی از هر در سخن میرفت ها صفت بس مکلس میان آمد جناب اعلی تناول
آن رغبت فرمودند را وشان بعد مبالغه دو روز متواتر خورانید تدبیع همایون در اصل
صفراوی و معهد امن نمود بهاولپور بلده حار یابس مواد غلیان کردند و خون صفرا ر
در توران بل در اندک ایام ماده احتراق یافت در معده و جگر حرارتی شدید در طحال
عظمی پدید آمد از تصاعد ابخره دل میطلبید و در سر صداعی بهم میرسید اشتها مفقود و قبض
و نفخ موجود مصلحتش را که از سعد الله خان پرسیدند او گفت که شیره تخم خیارین خرفه
و خربوزه و تربوز و کدو و لعاب اسپغول با شیره خطمی و بهیدانه مع گلاب و گلقند میل
فرمایند چون در استعمال این بزورات هم آثار رفت حرارت انکسار یافت لکن ضعف
معده بدرجه اقصی که از انوز بعد غذا یکوقت متعذر شد و خفقان در طبع استحکام گرفت

بطرف شیخ برگاشت و شیخ بجناب سلطانی کلام میرزا بعینه عرض داشت و این امر موجب
نقار خاطر تقدس آثار بادشاهی گردید چون یکماه کامل از محاصره ملتان گذشت حضرت
بندگان ارفع شیخ قمر الدین را وکالتاً اندرون قلعه فرستادند و مقصود ازین یک حرف
که عبدالکریم خان افغان بابری که در قلعه معتمد مستشار سکهان است او را بتفهیم و تهدید
بدست آرد و قمر الدین رفته عبدالکریم خان را بوکالت فلکیان با خود آورد و حضرت قبله
عالم رو برو بلفظ مشرف مسعود و عید بادو فرمودند آخر عرق حمیت اسلام در چشمش
بحرکت آمد رجعت نموده چون میان سکهان ناکاره اماره حکم نفس ناطقه داشت از وضع
ناصح لوامه شده از صولت دولت بادشاهی با تهاترساینده بعذر جبر و ملامت و زجر
آن وخامت نشان چنان قرار یافت که قلعه را کذرانند و نجات پذیرفته بلفظ امان
مطمئن شده بسلک فرار روآرند باز مکرر شیخ قمر الدین را طلبیده از جناب سپهر رفعت
خدایگان خواستند و سکهان قبل طیور که از قفس خلاص شده راه اوکاره پیش گیرند
انکه خودها بریدند و در اثنای برگرا ازان سگان دیدند و باد رسیدند سرهاشان بریدند
روز چهلم بندگان ارفع داخل قلعه و زیارت علیه عتبه طیبه حضرت غوث بهاء الدین
زکریا و حضرت قطب اعظم شاه رکن عالم قدس الله اسرارهما مشرف و عالیجاه نواب
محمد مظفر خان را رقم نظامت ملتان مع یک لکهه روپیه نقد عنایت فرمودند که چون
ملتان از دست تعدی ظلمه اشرار فجار سکهان مردم آزار خونخوار ویران شده به
بیوپاریان و مزارعان تقاوی و مساعده داده ملک را آباد سازند حضرت خداوندی

خداوندی بنگار عنبر دکیل و یک زنجیر فیل مست وغیره تحایف شایسته ارسال داشته
نقش رسوخ خود را به پیشگاه خلافت مرتسم ساختند فی سن صد و خورشید حکیم
سعد الله خان سدوزی دوای بداشت عالی ز تغیر مزاج مبارک
در دو سنگهان ملتان که سعد الله خان حکیم سدوزی به بهاولپور آمد چون طبیب مشهور
لکن به سبب خود سفرو رد تشخیص مرض مثل جالینوس بالاصل مینمود لیکن در مداوای افراط
تفریط از وشان واقع میشد حضرت اولی الالباب در آن زمان بعین شباب بُدند از کمال
عقل و درایت است که هر کار به تدبیر بالغ کفایت میفرمودند تا آخر عالم جوانی
هرگاه صحبت سعد الله خان رنگین گشت نقش موافقت بر صفحه باطن قدس مواطن
درست نشست روزی از هر در سخن میرفت تا صفت بسی مگس میان آمد جناب عالی تناول
آن رغبت فرمودند و از وشان بعد مبالغه دو روز متواتر خورانید تدبیع ما یون در اصل
صفراوی و معهد امر نمود به بهاولپور رسیده حاریابس مواد غلیان کردند و خون و صفرا ر
در توران بل در اندک ایام ماده احتراق یافت در معده و جگر حرارتی شدید در حالی
عظمی پدید آمد از تصاعد ابخره دل میطپید و در سر صداعی بهم میرسید تشنها مفقود قبض
و نفخ موجود مصلحتش راکه از سعد الله خان پرسیدند او گفت که شیره تخم خیارین خرفه
و خربوزه و تربوز و کدو و لعاب اسپغول با شربت خطمی و بهیدانه مع گلاب و گلقند میل
فرمایند چون در استعمال این برودات هم آثار رفت حرارت انکسار یافت لکن ضعف
معده به درجه اقصی که از آن هنوز بعد غذا یکوقت متاثر شد و خفقان در طبع استحکام گرفت

حکیم محمد دایم و برادرزاده اوشان حکیم غلام مرتضی که بهمه علوم حکمت از اصطرلاب و هیئت
و نجوم و فلسفه و اعداد و هندسه و رقوم وغیره باوشان حاصل بود و خیلی طبیب حاذق
و در همه فنون بالغ و صادق بوده اند طلبیده اند و آنها زود آمده دست بعلاج شدند
و از کمال جودت حذاقت در معالجه یکمزاجی عدل الستند که در سوء مزاج اختلاف
بهم رسیده طبع را برطبق استوار میداشتند حکیم محمد دایم باز رفت و وفات یافت و حکیم
غلام مرتضی که دایه و ندیم و مشیر حضرت بود ندیم سکندر به پیکاه دکاه محاسب
در احکام خورشید ماه لکن از خفقان که بمراقی تخصیص تسمیه اش داده همچنان در طبع
قایم در سن یکهزار یکصد و نود چار چون نواب محمد مظفر خان بملتان مستقل گردید عبد الکریم
خان بابری که خیلی عجول بود درگاه نواب سپهر دستگاه در شجاع آباد تشریف آورد و از
نواب اجازت کونه خواست بدوست محمد علزه و سعد الله خان بالی و بخشو خان وغیره
جماعه داران نامدار دیگه تا از آن جرار مقدار دو هزار چیده و برگزیده بایلغار بین
المقربین برآمده و این که قریه الیست خاصه دستگاه سرکار روبار و آب نیلاب بفاصله
دو کروهی واقع رسیدند ناگهان آتش بغارتها در داد و بتاراج و غارت اموال
رعایا دست تظلم کشاد فی الفور خبر بحضور رسید بندگان عالی که بورود نواب صاحب
و اتحاد اوشان بظهور این قسم حرکت ناملایم را توقع نداشتند متحیر و متعجب شده
فرمان فرمودند که لشکر رکابی در یکدفعه عبور کرده عبد الکریم خان را سزای جسارتش
دهند و اود بوتره ها وغیره جوق جوق از دریا گذشته یکی منزل دیگری نگشته برسر

بر سر معاندین بیرفتند جنگ در پیوست خود عبدالکریم خان و دوست محمد علیزائی
و برادرزاده اش درانجا مقتول و دیگر بسیار کشته و خسته شدند آخر هزیمت فاحش
خورده بشجاع آباد در ملتان بر جهت قهقری رسیدند + نظم + لشکری آمد
بملتان آنچنان + کز ورود آن نشد آگاه کس + چون بآدم ورین آمد خان ما +
چون ملخ زد فوج بر مور و مگس + تا که ملک خویش را سازند پاک + از خلش
های چنین خاشاک خس + بر سر آنها چنان زد فوج خان + کز رهشان
نبد نشد از پیش ریس + اکثری مقتول باقی بی هواس + رو بملتان کرده رفته
بی نفس + گفت الف سال تاریخش زغیب + قل قهر هو باذن القدس +
و لشکر سرکار مظفر و منصور به بهاولپور معاودت کرد و چندی ازین سبب درمیان سرکارین
تباین ماند و بندگان عالی نهایت کشیده خاطر می بودند آخر نواب عالی مقتضای
علو فطرت و سمو نسبت معتمدان دانا ارسال داشته تصفیه گلشن همیشه بهار خاطر
همایون نمودند و بندگان عالی که در درجه سلیمان عقل آصفت دارند در خلل قلیل و مصارف
کثیر دیده اندیشیده قریه مدواله متصل علی پور از دستبرد و دیره غازیخان ممن
لمبه پرگنه جتوی بطریق اجاره گرفتند و سهراب خان مهر بکاوست جتوی سرفرازی
پذیرفت و در آن قریه یک فقیری بود مجذوب عادتش اینکه علی الصباح و اوقات
سرده آتشها می ساخت و منی که فروج میشود در زرع می افشاند و سهراب میگفت
که این بجا است در خلال قریه آتش انگیزیهای بیهودی از دیهات که فقیر بزیانت

آورده نشان داد همان موضع بتصرف اولیای دولت درآمد و ترتیب شکار بنسبت اشکار
جانوران شیر و کوته پاچه دخنازیره و تجویز سکامن یعنی اودی از آن مدبر صاحب التدبیر
تصدیر پذیرفت سلاطین چغتائی صیبه قمرغه مقرر نموده چون در بیشه‌های دامنه‌های گنگ
و جمن و زبده و غیرها انیال نیلگاو و گوزن و کرگدن بسیار اند بنابر تسخیر جانداران آن بزرگ
کوه ادمنا کهای کنده خس پوش مهیا ساختند تا این حیوانات رمیده از مسافت بعیده
دویده کوفته سراسیمه دران مخافر می افتادند نیلگاو تعالی بدین وضع تجویز سکامن خارست
که تتبع قسمی نمی توان گفت اختراع نمودند بیاتی ذکره انشاء الله   کمن را در اصطلاح
این ولایت اودی نامند تشریحش اینکه در موسم سالها فصل خریف مردم زرع کار
برکنار دریا و کار زراعت مکوکا که یک نوع غلاتیست از غله مشهوره هملک که خلق
کم استطاعت آنرا اکثر میخورند و گوزن و کوته پاچه برای آن رغبت کثیر دارند امور
در شکارگاه می یابند که نخچیران بجهت خورش می آیند یک برجی از گل مسقف برای
نشیمن ذات عالی چند روز پیشتر از توجه حضرت بشکارگاه بواسطه دفع توهم آن وحشیان
بنا میکردند تا بالاو همه از آن مرور و عبور نمایند و بیا نشان باشد بموجب تجویز در شکار
که چند نفر بشکار روند مذکار در حضور آن بشهر باز نشسته منقلی از آتش در آن افروخته
مانند ستونی ساخته و مقدار نفوذ اوقات آمد و رفت جانوران شکاری بتفحص
دراقعی دریافته بسامعه مبارک میرسانیدند و در شب میرانند در آن برج از قالین و توشک
مند ولایتی و بستر نهالین مخملی که نرم و گرم باشد انداخته آماده مشترف مهتر بهتری بران

بدان منزل اوج سروری و برتری می‌نشستند و اغلب از منهیان بخت بیدار چون بخت خود خواب
نداشت و آگاهی با تایخ مقدس نیل یا سنقر حب میفرمود و حسب الارشاد میر شکاران خدمتگار
در بنگاه می گران خوشش سریع می‌راندند یا عود میکردند حضرت جان جهان و مطلع سرابرکوان و
مکان عرض داگاه میساختند و آن دانا بر کار اسد قوت پلنگ شکار را زنده و تنها عمد جوهر
دار که بسیار در حضور تیار میبود دنبالی را برداشته بعد فتبسم آن دشتی شهرت گسسته سر میداد
جاندار اجل گرفته باذن الله می‌افتاد و ان مومن پاک معتصم بعروة الوثقای عنایت جناب
صاحب لولاک که نهایت متین و شرع اند بدست مبارک یا کسی که بستن و تشریع او
تیقن باشد زود رفته بموجب آئین دین متین تکبیر میداد و در ایام گرما برای شکار ایوان
بفصل تابستان و سرما که باران رحمت الهی در نواحی قلعه دیرا و در میان قلعه موصوف
دامچه پور صانها الله عن الشرور و کره و سواد ان که نزول می‌نمود بعضی نشیب ها پر و ز سالها
موفور و فور بارشش محصور مغاک گشته در بعضی جا زمین شگافته فقری تمام عمق شگافته
که در مدت سهی آنرا یار خوانند و حضرت همه‌دان استاد کل برای شناخت و عرفت
هر یک را الکره وا معلوم بود باسمی مسمی فر موسوم ساخته و در شهور حاره که حرارت آفتاب
بالکشان روی هوا سموم جانسوز اعدای دولت ابد مدار سنجی و شدت وزیدن میگرفت بیک
طرف مغاک معروفه زمین قدر نیم قد آدم کنده بالایش بطور سقف از چوب بانس که اخف
و سبکترین چوبهایش است و مثل آن ترتیب داده و آنرا کهبالا نه و عاقنمانشتی که سبز
و تازه باشد بخوبی سری بوشیدند که گویا از مدت درختی یا نهالی رسته که رم و وحشت

اهوا هوا از وحوش دیگر ارزند و شتهر خیابان صنفی بکار میرفت که هرگز بوی نسیان یا خیال
مکان محسوس آن وحشیان نشنید و محضوران مجسم بعقل و شعور که از برگ گل لطیف تر از لالی
متلالی شریعت تر است خبر میکردند تقاضای کمال شوق شکار بمتابعت امر حضرت
جلیل داور اُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ موجب اهنا و اخبار آدمان میر شکار تشریف
برده میان یکمن بفرخی جلوس فرموده وقتیکه آن رسیده خوبان را غلیان عطش بر شدت رسید تا
بشرب شربتی از آب که آتش تشنگی میشدند بمحاذات یکمن که نشیمن درست ملکی صفات
است می آمدند آنحضرت خرد آموز هر از ثقبه و سوراخ او وشی قسمی بندوق میزد که باذن
الله خطا میرفت و مستقل در زبان شکاریان هم مرقوم بقلم متصدیان لفظ اردی است
بهمزه مضموم یکی حکیم فهیم میان غلام مرتضی بنا بر آنچه که جانوران اکثر در هنگام عود
کوله میخوردند عودی لقب میخوانند درین دوران اوقات بزبان میراندند ٭ ابیات
فی زاویة العشق انیسی عودی ٭ در القلب بحر اشتیاقی عودی ٭ ما نلت مطالبی ولا
موعودی ٭ یا عافیتی بحرمت عودی عودی اُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ دهم استخراج
تدبیر منشرح دیمغز اهوان که آنرا بزبان انیملک تب گویند از مخترعات طبع وقاد و مستحسنات
عقل نقاد آن حکیم رضا داد و استاد است که بطلیموس از شاگردان اوست و جالینوس را
استفاضه از دبلیاس فرزانه صدد رجات علم طلسم ابتدا آموختی و بتراد هزار دقیقه
ترصیده از دبیاد گرفتی و هلال خرد را از تقابل آن مهر کمال نور و زافزودن ابد و حتی القصه
آن عقل آموز عالم یک فکری نو که با وجود خم نشینی در شهکده افلاطون بکجد بجرد و کامل

دکاملی اندیشیدند که رشته چون رشتهٔ آرزو مترصد آن فیض آن مظهر جود و کرم و بیامانند
سررشتهٔ حزم و عزم آن عقل مجسم نهایت طویل حسب التفهیم الصاحب طبع مستقیم تنسیق و تنظیم
دادند چوبها از اشجار زیتون دو صد و سی و چهار عدد هر یک قدر یکنیم دست از تحت آن میخ آهنی
مقدار آرش و از فوق دو شاخه حدید بر میخ حدید دو سره اندازیک انگشت نصب ساختند میر بیکار انشا
بفاصله شش گز از هم جدا جدا یکصد و هفده بیکطرف و همین قدر از جانب دیگر بطریق شکل
مثلث مخروطی الهیئت که هر که عالم علم اقلیدس با وجود مشق اشکال مربع و مستطیل و مدورها
در کنه ادراک ماهیت آن چون حمار بوحل تحیر فرو رود برپا ساخته و رشته را از یک سر
صد و پنجاه گز و سر دیگر آن بحاذی آن میان دو شاخه آهنی قایم داشته دهن مثلثه از جانب
مدخل وسیع و فراخ از جهت مخرج که جستگاه آهوان باشد اندکی قریب الفاصله و از
نسبت مدخل قدری تنگ داشته در وسط مخرج چوب صلب ستبر مثل قایمه که از زیرش
میخ آهنی قدر وجیبی نصب باشد و از بالا سر هر پنج چوب یک ورق آهنی حلقه وار محکم میکرده باشند
طول این چوب یکدست چهار انگشت مضمت که هرگاه آدم متوسط القامت در پهلوی آن
بنشیند الی اقصی سینه یا تیر قره برابر آید مردی در ورود آهوان قایم ساخته چهار چوب
همین که طول هر یک بمقدار یکنیم دستی و عرض شش نیم نهایت چهار انگشت مضموت و قطر یک انگشت
که عمق و خواه سطری توان گفت قدر دو انگشت و هر همه مثقوب الراس فوق آن
پنج چوب ایستاده نهاده سرها قوایم را از سوراخ آنها میگذرانند و جوف و سطح را از
گیاه اشجار و غیره سبز که میسر میشود چنان بر مینمایند که آهو بعقل صحرائی اصلا باین تعبیه

پی می برد و میداند که سبزه زاریست و زمین را مستوی ساخته از بین آن طلسم مسند اجلال
اندراختهٔ آن مجسم با اقبال در آن جلوس میفرمایند و بند و قبها برکرده پیش رو میدارند مصاحبان
بسبب خلوت می نشینند و میرشکاران و گردانندگان آهوان چه اسپ سواران و چه شتران
از دو دست گروه گروه کمر توزک بسته آهوان را پیش گرفته از سمت پیش رو دسته دو گوشی داخل
مثلثه رشته کرده از یمین و یسار چه از خارج و چه از داخل رشته آهسته آهسته آن دو گوشی
نزد آن راتبه بیرون تند و بیباز متقابل حضور میکنند آنگاه دست راست خواه چپ کران حشمی
کام کرده یا بخرام یا با آرام یا بوحشت و سرعت تمام میگذرد جا   تیر تفنگ
که بلنگ توان گفت خواه نهنگ تفنگش خیبه ظلماست و رعد و برق دیده سوز خصم
بد حال کارش با تمام و باز آهو دیدیم یا سیوریم که گذشت بیکر در زیر یک آن شکار
میشوند تماشای عجیب و تدبیری غریب است که آن مظهر العجایب تراشیده شنیدنش
هوش افزاست و دیدنش چه طور خرد ربا باشد در بیان شرح شکار ها
در تجویز شکار پیشه اطبع زاد آن تقدس نهاد است که نفس قدسی بود با عقل پیشه ا
که بر ساحل دریای مستطیع یا حباب یا سید بیشتر اکثر آنجا روز تکاثر گیاه سبزه زار لوافر
حیوانات شکار را مهیا و دشتها را رشته باشند انتخاب فرموده حمی سرکار مقرر فرمایند
و قرق میفرمایند که نه جانوری شهری از آن برگاهی چرد و نه آدمی جنسی برکند و در اصطلاح
اینولایت آنرا کنه یا شد یعنی موضع محفوظ داشته شده و میرشکاران هر بیشه را مقدار
بسته از نوالیش خار بست متراکم شدید محکم و قایم ساخته یکطرف خروج را میگذارند

میگذارند و بر دامن مخرج چار چوب سطبر طویل عظیم برپا کرده بالاتشین متقفی بر چوبهای متوسط
که تحمل ارتکاب چند کس آدم نمایند ترتیب داده لی‌نبه ها که بر آن می‌انداختند فرشش
ابلالنه بر آن مفروشش آن نعم الامیر مسند دیبا و حریر بر آن منزل رفیع چون ماه اوج گیر بفراغ
بال منیر منبع بلا رو همه از سباع شنیع جلوس میفرماید و در شهرستان خدمتگار مانند زهره و عطارد
تحت شعاع آن خورشید جهان‌مطاع باستفاضه تجلیات عنایات مخصوص و مستنیر و از آن
سر خار است مردم باز دحام عام شور و غلغله تمام می‌اندازند تا همه وحوش ناگزیر رمیده
ترسیده لو دیده و از هیچ سو روی رهائی ندیده از آن مخرج معین بخروج پیش آیند هر کرا
اجل رسیده باشد از تیر و تفنگ حضرت گوله خورده سعادت تکبیری پذیرد و آنچه پس ماند
در باب همت اکثر خبر برباد ده دکوته پایه که بادبان یا بچه باشند شکار نمیکرد و مدفون دیگر ساقط
نسل آنها میکنم باشد که بزایند و بیفزایند و دیگر از انواع تدابیر شکار چه در صید آهوان
و چه در نخجیر کوته پایه و گوزن و گور و چه در تعلیم و صیدگیری مرغان پری پرواز باز و چرغ
و جره و جرغ و شاهین عقاب نظیر که تصرفات در صنوف الدام سر زده است همه اشکال
حسنه از نتایج بلند طبع مبارک متمندان طبایع فلک گیرای است ٠٠ ابیات ٠٠
شب و روز در دشت و در مرغزار ٠٠ نبودش خیالی بدل جز شکار ٠٠ فلک را چو کار
نگارش نبود ٠٠ بسر بسر هوای نگارش نبود داستان ذکر در عروجی حضور
رسیده بهزار کلیمه نود چهار رعالیجاه خان خیر محمد خان برخالی اغزه خوان بندگان
ثریامکان هشت و از اکاد خیرپور که هشت کرده بطرف غربی بهاولپور و نور پور

بجاگیرش مجوز و خیلی صاحب عزت و لطیف الطبع و ذکی الذهن بود استمساک بدامن
دولت استعصام عروة الوثقی سعادت ابدی تصور دیده سنجید که مرجان بحر شرف عصمت را
با آن در یکتای صدف عظمت هم سلک ازدواج ساخته سر افتخار باوج فلک دوار رساند نظاره
این دو گوهر یکتا که در چهار طبقه چشم خیال نبرد و بی هیچ رو در دیده این حسن تصور مصور
هم نمیگذشت قابلهٔ قبولیه و دلالهٔ اقبال حضرت اعلی معرفت و حکمت بکار برده حسن را طالب
عشق گردانید گویا جلوه نور احببت ان اعرف بظهور آمده که خود انشا لیجا هر دو این تمنا را
بجناب ایجاب عرض داد حضرت عقل مصور صورت آن همی عجیب را غازه اجابت برارد
و دسمه قبول بابرو داده ابرویش افزودند و بطالع همایون و ساعت فرخی مستحسن مستصوب با
منجمان مطالع شناس و موبدان فلک قیاس * بیت * بطالع که نیک اختریش
یار بود * نمودار دولت پدیدار بود * محفل منیف بیعت شریف در ماه ذی حجه سنه صدور
ترتیب یافت کوس تهنیت و نقاره مبارکباد در گنبد فیروزه گون و مسامع سکان
ربع مسکون منتشر و مشتهر و چراغان شادی بمنزله زین السماء الدنیا بمصابیح هر کوچه
برزن را روشن و مزین گردانید ذکر در اوارگی خوانین کلهوره در ملک سند به
که بواسطه شهادت میر بهار خان اشوبی عظیم رو داد و در قلوب خواص و عوام بحرانی
و خصوص در دل میان صاحب از همه کس آشکار فی شایع لیس میان عبدالنبی خان
چشم فتنه را بیدار یافته خواب و قرار گذاشته والده و عیال خود را همراه گرفته [illegible]
مردم [illegible] [illegible] ساخته [illegible] [illegible] معطلی [illegible]

واستحقاق و رسیدهای مراتب و عهود سلطانی موجب اوفوا بالعهد فان العهد کان مسئولا
دستخطها و دستنامه نشان بطرز حسن نموده اعیان دولت تعظیم و تابینه میان بر حضور
متوجه بود در سن یکهزار یکصد نود پنج در اوایل ایام پاییز برگ ریز که ماه ابریل شد سردار سرداران
نواب سردار مدد خان اسحق زئی درانی از جناب سلطانی برفاقت میان ... ناصر
که در سالی یا دو سال اخراج و استیصال تالپران بالاصل ساخته و میان عبدالنبی خان کلهوره را
در ولایت سنده متملک مستقل گردانیده باینوال بعد کمال حسن خار وجود اشرار
از ان صفحه بار و قطعه کلهار پاک کرده با استیصال رضا نامه میان موصوف بیاید سردار
مذکور باب کرد با وجود عظمت وقار و رفعت اقتدار رزم ساسکر شده بیک چرخ
مثل حرکت گردون دوار درباه آبادان بسرداد دیره اسمعیل خان فایز شده کا نعاسی
برعایا قلمرو امر فرمودند که بقلاع بهولره و مرد ... دیو جکهر برد خود بفرخی و همایونی
رونق بخش قلعه دیراور سردار بهوکردار دار و بهاولپور میران عالیشان لال الله مرحوم
عم شده را کا لتا تحدیست سردار فرستادند وبار حضور هم بنام لاله مشارالیه ارشاد
رسید که گفتگوی امور حضور منمود و باشند با سردار قسم قمر مثال سلطانی مع خلعت
نورانی مصحوب ایلچیان که مصدر فرستت و کاردانی بودند بهبهای لاله معز الیه ... این
خورشید پیمسه کامرانی فرستاده دستما اشکر ... های ملازمت نمود حضرت
خداوندگانی کرابا ترجمانیان سخن پروری دکار ... ثانی در رعایت روابط
اتحاد و یگانگی میر بجار خان نصب العین ... ملکه رحم ... از ... امداد

مواخذه میرصاحبان بیاید هرچه باداباد ما تدارک توانیم رسید چون الانسان حریص
اما منع هوای وزارت ملک سندیه و حکمرانی آتش شوق ایشان در اشتعال آورده بود
باستماع لآلی مثالی نصایح این بحر خرد گوش هوش را از آب مشاوره غوطه دادند
تولد همایون حضرت صاحبزاده محمد عبد الله خان حضرت حکیم مصلح
مصالح عالم و مختار محاسن احوال بنی آدم چون خواهد که ملک ایالت را که شمس کتابت
منور است موافق ان الامور مرهونة باوقاتها خورشیدی انور و مهری اظهر از صلب آن
آفتاب اکبر از برج نور روز بروز مزید در ساعت سعید پدید آرد تا در زمان احتجاب
و اختفای آن بدر اوج عز و علا این هلال سما مجد و اعتلا نعم الخلیفه و قایم مقام مقرر
باشد در نظام مصلحت خورشید عوام را بقبضه اقتدار و احتشام گرفته نظام سلسله کاینات
پرداز و مصداق این مقال و مجز آئین تولد حضرت صاحبزاده فرخ فال مظهر فضایل
جلال و مصدر جلائل جمال است که در سبب فضال و جواد متعال بتاریخ پانزدهم ماه صفر المظفر
سنه یکهزار یکصد و نود و پنج روز جمعه بعد انقضای پنج نیم ساعت چند دقیقه از شب شنبه
بساعت احسن مشتری مطابق بیساکن و دی اکم سنبت ۱۸۲۴ بست و دوم ماه
بیساکه شمسی هندی اختر برج شرف مشتری و گوهر درج صدف
سروری و برتری بسعادت و بهتری پای همت و بخت وری
بزمین دولت و دلاوری و حشمت و کشورستانی نهادند

تسویهٔ بیوت زایچهٔ میلاد سعادت بنیاد

ومنجمان زیج دان وموبدان رصد نشان که مطابق قوانین نجوم فهوم خود را جمع آورده بقاعده علوم این زایچه را انقلاب داده بتقدیر مقتضای حرکات فلک تاسع وتوقیت مطالع برج طالع کمال تصحیح وتحقیق وتدقیق بکار برده این

و چون زهره را بقمر و قمر را بزهره نگاه است میل خاطر این مولود محمود باهل ساز و آواز
و حسن ناز و طرز و انداز خواص انواع طعام و شربت و میوهای شیرین و پوشاک رنگین
و همیشه طبع با انبساط و اهتزاز و نشاط و التذاذ اکثر باشد و ملک در ساعت ولادتش بیفزاید دوران
فرمانروائی نماید بندگان تعالی از ولادت سراپا سعادت این نو اختر برج رشادت خیلی مسرور
و منشرح شده باسم اعظم محمد عبد الله خان و تبرکا بنام جد بزرگوار محمد صادق خان
موسوم و معروف فرمودند * نظم * شد از بهر فرزند فیروز بخت * در گنج بگشاد
بر شه به تخت * بشادی گرایید از اندوه و رنج * بخوانندگان داد بسیار گنج *
مولوی صالح محمد تاریخ ولود مسعود این ثانی سلطان محمود نیکو گفته * از فضل خدا
بخانه رکن الدوله * با دولت اقبال همایون پسر آمد * از سال ولادتش
سروش لاریب * فرمود به تهنیت که فرخ پسر آمد * مهر سما جان که بر شنید
اندر حضور [illegible] لاکن جیکب [illegible] بلا تمیز و امتیاز
نیک و بد بجا ذمه داده باشد حکم اهم مسرزا انبیا حضرت سکندر آقائی که فلاطون
زمانه اند نگاه ناکرده خاک پاک چنی از خس و خاشاک خوف مصفی ساخت گذاشته
بگشتند در دیوان کده دل صفا خوان و افاریب و حیران در جوانا ندو سرداران عامه
وقار توقیر و اعتبار ملحوظ داشته میان نفاحب تحایف داده بران قرار و استقرار
افتاد که میان عبد النبی خان صاحب ایالت ولایت سنده و میر عبد الله خان عهده
وزارت مستقر و مستقل باشد و اعلام زیر با هم صفای باطن و صدق طویت مستحکم با تفاق

نمایند و دیگر میران بجاگیر خود ها به دستور قناعت کرده سرگرم خدمتها مانند و بمجلس
بدخواه دیگری نشود و سردار که محل اعتبار روز افزون پادشاهی است و بعضی تعینه و ست
سندهای مهر مستش حرمت خاقانی دست وساطت و اقتدارش که میان من است
خبردار که باهم مباینت چه مجانبت هم نکنند و زمین یکهزار یکصد نود و شش باشد آسمی
سال سردار از سند ارتحال گزیده از راه بهاولپور رجعت ورزید حضرت خداوندی
در مرتبه خود به دولت و هم رعایا که بدایع و ودایع حضرت مبدع اند بد پرداز نهضت
نمودند زیرا که در هنگام رفتن سردار بسند همه که رعایا سرکار حسب الحکم بندگان
ثریا آثار بموجلکهر رفته بودند و حضرت مکرم الناس معظم العالم که بواسطه رعایت و ترتیب
احوال خلق الله در دستگرت بوجلکهر تشریف فرما بودند عمرخان ولد دیره جان محمد
آن در دم مقدم عالی استکراه و ترس بخاطر راه داده باغوای بعضی کور باطنان ناعاقبت
بین با این دولت روز افزون به مستقر مقصود و مستظهر نشده بیجا رفتار که در سرشتش
پیچیده بود و بداوار سنگبار مبتلا مانده جای اندیشت که از کتابچه که فضای تنگدل را
منزل این جان میساخت و این مردم دیده عالم را در حدیقه حدقه می نشاند
و این بیت را بموقعت عرض میرساند * سعه * چشم نی وخانه تو چشم خانه ام *
حق الله وهم تو گوهر دانه دانه ام * نقود درج دوران را الطریق نثار در قدوم
میمنت نشان میافشاند چون اورا بخت یاوری نمود و سعادت رهبر از استقبال
این دولت بیدار که بالین آمده و استقلال بسایه هماکه با دیج عرش رسیده در خواب

در خواب حرمان ماند و حضرت بخت سالم که عالم عقل اند کدورت را در باطن قدس راه
نداده افعال شان چه که انتاج و امثال آنها را امکان لم یکن و نسبته خطوط نکبت از لوح
پیشانی بیش خوانده عنان شهسوار دولت باز گردانیدند و کرت دویم مطلب اینکه شاید از
سر دارا حتی ندامت کشیده در حال استعجال نقصان سعادت خود باشد با اتفاق
نزول آن منتخب لنفس آفاق بوجهکر افتاد تا هم اشقیاء ازلی را + بیت لم یزل
امید اگر دیجیان اعمی مانده ندیدند که سعادت ابدی در رضای این خلیفة الله مضمر
و دولت سرمدی در استحصال خورمی این نایب الله مقرر + مصرعه + همه عالم گرفته
پرتو خور + کر ضریری نه بیندش چه قصور + این صاحب خلق عظیم ایچ کراهتی
نفرموده بفراخ پیشانی معاودو سردار که از صدور مرکار از دریای چناب عبور
گشته بسمت پشاور عازم این اقبال مصور از دیر او ر اظفر حق چون هما بر فضای ملک
که منجمله عطیات و هاب بی همتاست سایه هایون انداختند قور لب فسرده را روحی
تازه و اجسام پژمرده را تازگی بی اندازه حاصل آمد در باطن قدسی حضرت که مجبول
. بتیر الیف لطایف متابعت سنت جناب سفارت علیه الصلوٰة و مخلوق بجلایل
فضایل مطابقت بارگاه شریعت نبوت علیه التحیات بل در امور دین و محاسن
بیقین جبهاد کامل داشتند از ابتدای تشییع حرارت در مزاج وهاج و ظهور احتراق
در سواد صلاح بنیاد با وجود غلیان اخلاط خفقان و فوران انجره و هیجان آن
مرکوز ضمیر اقدس بود که اکثر روزه ماه صیام قضا نشود احیانا در صدور تقلا چار ناچار

انتها که بعض ایام از آن سالار قوم دیندار فوت کردند کفارتشان موجب کتاب الله ادای
باید از مولوی صاحب جامع الکمال مولوی حافظ حاجی محمد حفظ الاسلام استفتائی کردند
آن مستجمع علوم کونی والهی فتوی داد که کفارت قضای صوم سی یوم مبلغ یکهزار و پانصد
روپیه که فی یوم پنجاه روپیه باشد جایز است قرآن کریم البلیغ جواد قبول فرمود و هر قدر
روزه که بید داشتند حساب آن نمیگرفتند و پانزده صد روپیه کفارت ماه کامل بعلما
و صلحا و مساکین میرسانیدند و مکارم نهصد معاظم حاصل با چهار در نیانید که بر طالب
علمی که تحصیل نوعی از علوم عالیه منقولی یا معقولی میکرد یا حافظی حفظ قرآن مجید مینماید
بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ یا قاری قرآن از قرائت سبعه كُلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ از بر میگرفت یا فاضلی از ملک غیر بحضور آن سراپا فیض خیر آمد
وظیفه وار ورد مدد معاش فراخور حوصله و مناسب استعداد مقرر میگشت تا دیگران
تحریص شود و هر کس علمی بیاد گیرد ** چو زیرک بود شاه آموزگار **
همه زیرکان آورد روزگار ** از میامن نسبت فیض طویت این حسن الطبیعت
است که درین ایام مولوی اسد الله بکمال باطن و ظاهر متحلی بود وارد بهادلپور
حضرت عقل محصور علم مظهر در خدمت ایشان بتواضع و تکریم پیش آمده و ورود
آن اکمل العلما و افضل الفضلا مغتنم انگاشته و هم حافظ محمد شجاع که از اهل الله
و شجاع عرصه علم بود بحضور خداوندی مشرف و جناب ناسب که دانای علم لدنی
است بولایت دور اندیشیده ایشان مطلع و دخلی وجود مسعودش را عزیز میدانستند که تحفه

که حضرت جوهر روحش عالم النفس قدسی بود و کمال انسی داشت بولایت معنوی از صورتش
روشنی ایمان لایح یافته و در کتابت صحیح نویس و شعر و استخراج تاریخ مستثنی نیز اشتهار
مقتضای قدردانی مهربانی یاد میفرمودند حافظ محمد فاضل از ملتان بدر دولت پناه
جست خورشش مردی متنوع و بیشترش این غایت بود و شعر پر سوز تفقدات گردید و بعد
اطمینان از معاش و تفقد علم اصطرلاب را از حکیم غلام مرتضی درس گرفت در عهد دولت
حضرت اسکندر زمانی علم را اعتلا و عقل را ارتقا و دین را احتیاط و اسلام را احتیاط بهم رسید
نور العین واقف که در شعر بعهد خود ممتاز و میرزا غالب علیخان که ایشان هم شعر میفرمودند
و میرزا عرفی و فروغی در حضور آن فروغ مهر سعادت حاضر و واقف را بمیرزا غالب علیخان
ربکاری و نقاری پیدا آمد گفتگوی اینها از مشاعره بمناظره بل بمقابره منجر میشد بتقطیع حروف
اسمش او را نور العین میخواندند و واقف برای میر سطور چند رباعی در هجو گفته از انجمله
یکی اینست + رباعی + روزی گرچشمی با من دو چار گردید + در دعوی بیداد
غالب بپا کنشاید + گفتم که چه نیک گفتا که شیر یزدان + گفتم که خاک الله
از شیر کی میزاید + غرض که عهد حضرت فلاد(؟) خیر الاعصار بود و در آنجا سبب
احسن الاذوار بود مرجب مثال مشهوره هندوستان خانه بخانه مغنیان را ایمان
در قلمرو سرکار کوچه بکوچه تیجه بود و جلوه شت داوان درمیان غلام سرور که هم طبیب
و رمال توان گفت و هم شاعره خوش نویس و حکایات عجیب و غریب یاد داشت
و خیلی لسان و سبب یک نور حضرت بمردان او سبب تقید و تفحص یار از حضور نسبت او

لطفها فرموده‌اند و او می‌گفت که آنکس سید است زین العابدین نام دارد و دو کس همراه که هنوز
خط نه برآورده بود بر پای اوشان را کوه قاف بردند و بدو مشاهدت کردند و بچه آورد
از نقیم عنایات بسیار متبرک شدند و اصل آن است که خیلی شیرین و دشت و اشعار رنگین میگوید
و در حسنی مکین و سنگین و درین سال حضرت مخدوم حامد محمد گنج بخش ازین دار فنا و حزن
برای بقای فردوس برین رحلت گزیدند و ایشان از نبوا قعه‌اند دلگیر و خواطر پریشان
و بعین خلف ارشد اوشان محمد غوث بخش و دستار سفارت بر سر بسته بر مسند آبا و اجداد پای
نهاد خیلی حلیم الطبع سلیم المزاج بود لیکن تپ دق داشتند نعوذ بالله منها و جمله اطبا
در معالجه عاجز بودند و هیچ فایده نمیداد و مرض اوشان هر روز در ازدیاد

بعد معاودت سردار

مرد خان میان صاحب میان عبد النبی خان در دشت شاه میر عبد الله و میر فتح خان
به قلعه دشتک به سر برده آخر بعد انقلاب اوضاع روزگار تالپوران را در منزل ارباب
که نوعی از حجاز است مقید کرده هنگام مغرب حکم داد که ستاره سر شان از قالب جسم
بردارند میر عبد الله به نیت نماز در سجده بود که سرش از تن برداشتند و میر فتح خان
جلاد را دیده بر سفالینه جسم لرزید و میر فتح علیخان و میر سهراب خان و غیرهما دلاوران دیگری
و من بعد پیشش بفضل علی خان الالی رفته در قلعه دنیکهر جا یافتند و دیوان گدومل با برادر
و عیال و اموال وارد و برادر و مشرف ملازمت حضور گردید و در بهاولپور طرح اقامت
انداخت از حضور مکان کلام خاص برای نشست شان تجویز زمین حاصل بهاول آباد و قیمت

مرخص شدند و در ابتدای که خیمه‌ها زده نشستند راقم این کتاب بچشم سر دیده که شامیانهٔ
مقرنیه و اسباب زرنیه نیز او بسط خیمه می‌شوند و نیمه و قبها به نیمه و بار بطلا مینا کاری و شمشیرها
ولایتی بسیار مرصع جواهر دار دیگر بسیار جواهر و مروارید زیاده از تعداد و شمار داشت
گویا دولت کلهوره همه بر دوش آورده مردم فارسی بالا از گردنه سپاه میان عبدالنبی
خان هم نوشته که کسی که در دل مرده‌ها صحبت اموال لا تعد و لا تحصی که از خزاین با غارت
آورده استرداد نمایند که خانه خرابی ما بر ما هم برست گر حضرت خداوندگار که معنی انقلاب
و تناسب دروازه کرمی را نیک بپرورند تا هر جا می‌توانند کس کبری خود دیده هرگز باین
سفال ریزه‌ها التفات نورزیدند میان صاحب بعد قتل میر عبدالله و فتح خان برکانه
جتوئی را از حضیض ذلت باوج عزت کشیده علم و نقاره و منصب امیری دوازده
هزار سوار و پیاده و پشته چهار لکهه روپیه را جاگیر عنایت با و بخشید و تا میران چنان
مکرر آرزو کردند که التجا بمیان عبدالنبی خان سودمند ندارد لهذا میران بسیعه از کیل میر
سهراب خان برای اجتماع بلوچان کهوسه و جکرانی و جتوئی بسمت ملک کچهی رفته میر
فتح علیخان و میر غلام علی و میر باگا و میر الله یار و میر تهاره از جول ذکهر برا و باوره
قریب دریا سنده فرود آمدند میان صاحب هنگامه جتوئی را قتوبیا شده به تهاقم خرگاه
و سامان پور جنجانه مع خزانه و لشکر پیاده و سوار همراهان میر از رسال نموده که در
شهر میر پور قنطره زن رسید میران مذکور در ان زمان یکی با نصد سوار جرار خطر آورده بودند
بین المغربین از پانصد ده حوف کرده دفعه بدفعه تعاقب نموده رسیده علی التواتر نیاورد و قنها

گذر کانه زده مقابلین را از جا برداشته و بیگانه و قتهانه که گریخت میر فتح علی خان را
فتح عظیم حاصل گشته و غنایم غیر متعدده از عالم اسپ‌ها و زر و سیم و خیام و توپخانه و
فرش وغیره اسباب امیرانه بدست آمده از انواع عطایای جواد مطلق بی‌شمار عسکر
به بسیرت پیوستند و از آنجا بداعیه بلند نهضت کرده بدان طرف گذشتند میان عبدالنبی خان
بعد مشاوره محمد حسن کهباور را بسته عهد و پیمان کشیده و منصب امیرالامرا و خلعت فاخره
و چهره بار بخشیده بعد اطمینان بمقابله [illegible] نمودند بر کلاب سیلانی تلاقی فریقین واقع
چپقلش سخت و آویزش شدید بظهور آمد محمد حسن تیغ مردانه زده جان باخت و از طرف
میر صاحبان هم بسیار کس مقتول گردید حسن اتفاق پیوسته میر سهراب خان که بطلب مردم
کوهسار در واره وغیره رفته بود در عین ستیز در رسید و میران را قوت مضاعف حاصل گردید و میان [illegible]
قوت و قوت نشده شکست دیده و [illegible] به عقب پیچیده هر دم مردم در حیدرآباد گذاشته و حفاظت قلعه
بعهده مظفر و شاه علی [illegible] و لوجان کمرانی تجویز گذاشته شده کورچی و کوریا [illegible] و
که محمد نصیر خان در قلعه عمر پور برابر جنگ سنگه والی جودپور [illegible] پدر خان [illegible] شتافت
و میر فتح علیخان تمام ملک سند را بتصرف ساخته در هر مکان عمل عمال فرستاده دیوان
که وکیل بر [illegible] مختار کاری مقرر نموده برادرش [illegible] را بدیوان [illegible] منصب کرده
باز و [illegible] و مدارا از سال در خانه شاهی ساخت که میان عبدالنبی خان اولاد [illegible]
دیوان جسیت رای تجویز شهر فتح سرداران و امرا در خانه مشاوره کرده و ملک سند
در تصرف میر فتح علی خان دیده بتلطیخ زر قلم سرافرازی بنام میر مزالیه اصدار نمودند [illegible]

بدولت بلفظ مبارک فرمودند که شروع او گفت که شروع و برین حرف تکرار رفت تا ده
کرت وازین معجزه جناب سفارت گرامی انتخاب این صحیفه‌نگار رسته است که در نهم ربیع الاول
سنه ۱۱۹۸ این مباحثه مشرف بحضور انور گذشت و در دهم ماه مذکور سنه ۱۱۹۸ البته محمد خان خلعت
نمود تا ورد بینه خان به برادر محبت خان تنازع و تباین شروع کرد و محبت خان حلیم سلیم الطبع
و سابق بحضور نسبت دختر مطهره خود عرض کرده بود ولیکن از بیم پدر بروز نمیداد که بدترش را
به پسر کلان حشیم سعادت بود و محبت خان معاندت بحال محبت خان بمیدان آمده بود صلابت
این بخت عالم خود را معزز و مباهی گردانید جناب عالی با یجاب آن سر افتخارش با وج فلک
دوار رسانیده او را بمبذول عنایت و ظل حمایت استظهار بخشیدند محفل عروسی بتاریخ
بست و هفتم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۹۸ بمیمنت و فرخی انعقاد یافت علمای عظام و سادات
کرام در خوان عظیم الشان حاضر مولوی صاحب حاجی حافظ مولوی محمد حفیظ الاسلام موجب
سنت جناب اقدس حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام خطبه نکاح را با حسن
تقریر تصدیر نمود و بزم صحبت با نغم و جه منعقد د کابین حشمت شان تمکین انجناب
زرین متین معین و محبت خان ناله قلب دادرا که وجه ثانی توران گفت و قریه احمد پور که در آن وقت
مشتمل چند کلبه دلی خانه بیش نبود در جهیز عفیفه ... بنظر انور داده و بندگان نعمت عالی
با و اضعاف رعایت و اشفاق بیغایت فرمودند مانی سون بای و غیره محترمات
خاندان عباسیه کز ... شده و زنان ... در صدر سبق ذکر رفت زیور های مرصع
و جواهر سوار و پیاده بسیار همراه داشتند و چه نقد کم برادر ده بودند درین اوقات

اوقات که بحکم احتیاج برای فروخت بر آورده بودند حضرت خدایگانی که دریای دل وابر دست
راند موافق نرخ بازار بوضع خوشی خرید چنانکه جوینی بخوشی فرمودند این سود و برضا نموده
بهر چه مرضی مقدس تقاضا کرد جواهر زواهر زر و پول بالای انداز ممتاز بهره بس کرم ساختند دیگر
در تعمیر قلعه بجروت و خانکهر و انفاذ رقم امارت سند به بنام
فتح علیخان و رسن صدر صلاح دولت پایان مملکت بر ان مقتضی شد که قلعه میان
چولستان بر کنار کهر تا براقاصی حدود جود پور و جیسلمیر تواند شد تعمیر یابد هر چند
که آب شور و تلخ هست لاکن بعض شناسان عروق زمین اول بیشتر تدبیر رگ زده
و در چاه احداث بساختن قلعه بجروت که در سنین ماضیه و قرون سابقه آباد من بعد بواسطه
تباین ادوار و تناقض لیل و نهار ویران حال تتوافق تقدیر و تناعد حرکات افلاک
سراسر تندیر معمور گردید و چون از قلعه دیراور ده فرسنگ که عبارت از سی کروه است
دارد و در تعمیر سه بوی عمارات بشتام فایز نمیشد مرور ازین وادی و عبور ازین دشت
سراپا سراب بیک وهم متعذر بود و همت عالی این امیر متعالی تقاضا ان فرمود که تا بین
قلعه دیراور و بجروت جای یافته چاهی و فرودگاهی بنا کرده آید نباضان دانا که
نبض به بدرکیا نهار حساس دریافت رگ و ریشه زمین نماید مامور فرمودند که بیست و یک و
بر فاصله بیست چهار کروه از دیراور مقامی معین ساخته چاهی کنند و طرح بناسک
قلعه افکنند و نام بجانکهر مسمی کردند بعده حکم مطاع انفاذ پذیرفت که قطارها مال تجارت
تجار که از ایران و توران و خراسان و سیستان و ولایت کردستان و ترکستان و غیر ان

حقیقی سرکار را باعث انشای تواریخ هندوستان و خراسان و ایران و یادگار گردید و خود همان
منافق را عرق بهم رسید قانع به قصر دمکان شوراب و در این بیدا و هم برا [illegible] لکن از عین بی آبی
اگر از سر عطش نزد کوزه ان جرعه زند باید که از سر واقع و بجهت بدهن گیرد تا از حرارت هوا و شدت تشنگی
آب شور تحلیل نپذیرد ٭ بیت ٭ گر آب جوی سال میه ای سوی یک قطره زهره ٭
چرا که گرید گاه که به رشک آسمان ٭ و هم درین سال که سن دوازدهم است از جلوس
حضرت خدایگانی اکثر توجه خاطر قدسی بمطالعه کتب تواریخ و تسخیر شکار سواد احمدپور مصروف
اکثر ایام آنحضرت علی الصباح شکار افکنان از بهاولپور نهضت فرموده حرارت آفتاب
در احمدپور گذرانده بعد نماز ظهر رجعت به بهاولپور نمودی [illegible] شباب و در هر قسم [illegible]

ذکر بنای مسجد کلان مبارک در شهر احمدپور در خاطر ملکوت مناظر

حضرت مجیر کل خیر عالم که فیض جهان و جهان فیض انداخت در خاطر نمود که مسجدی چون مسجد اقصی
باقی است و بعد از سلیمان زمان بنیان را نسخ نپذیرد بعد نزول احمدپور روزی خود بنفس
نفیس ملاحظه کتب که خانصاحب محمد مبارکخان مرحوم جمع آورده بودند میفرمودند که جلد [illegible]
دانشنامه جواری از خبر دوان برآمد در دل مقدس آن ملهم غیب بیان القا گرفت که انشا
حوالهٔ میرزا محمد بیگ که غلام حضرت جنت مکان صادق محمد خان از ایران خریده آورده بودند
و آن غلام در آن ایام بسن غلامی و من بعد از دولت حضرت مربی الانامی پرورش یافته
و مقتضای سرنوشت ٭ بیت ٭ بالای سرش ز هوشمندی ٭ میتافت ستاره
ارجمندی ٭ بکارروائی موصوف دور اکثر امور مصدر حسن خدمت ماندی درینوقت که بکارخانه [illegible]

احمدپور منسوب است حضرت نکیال قیصر که بسبان میکائیل کفیل ارزاق همگان انیلات اند

دانه‌ها مستعمره را حواله میرزا قیصر نمودند که در مزرع علیحده بکار د اول فصل چندکیل غله ازو

پیدا آمد باز فصل ثانی و ثالث تا که خرمن‌ها شدند و خروارها موجود و چون مال فرنگی در زیر

ملکیه به زرگاوان حلال و آب پاک کاشته بودند وجه طیبه را برین بنا طیب صرف نمودند

و دیگر مصارف این مسجد شریف هم از وجه طیبه که چندین الاف بعمل آمد بلا صرفه آن صراف

نقد دین مصروف ساختند تاریخ آغاز بنا از سن یکهزار یکصد نود و هفت + ابیات +

بتوفیق خداداد الهی + بامداد رسول دین پناهی + بهادرخان عباسی بهادر + که تا بهشت

ز ابر رحمت بی‌بها در + با احمدپور بنای مسجدی کرد + که چشم از دیدنش بینور مردم

هر آنکو دیدش از سکان این ملک + بگفتا مثل او نبود در این ملک + بفضل و لطف خود

ایزد تعالی + پذیرد این عمل از خانوالا + چو این مسجد دلم را خوشتر آمد + دلم در فکر

تاریخش درآمد + درین اثنا سروش فرخ آیین + بفرموده عبادت خانهٔ دین +

و بر سر محراب که بعد تعمیر صورت نوعی مرقوم است + نظم + بهر تاریخ بنایش چو تفکر

کردم + ناگهان گفت خرد که صفت روشن باد + و مولوی صاحب مولوی حاجی حافظ

محمد حفظ الاسلام تاریخ بوضع و ترکیب عجیب کشیده + ... + دلم که از پی تاریخ

سال این مسجد + چو بلبلان همین بود در سخن رانی + بگفت هاتف غیبش که غنچه گل

زیاده گشت ز بیت المقدس ثانی + فقط بیت المقدس ثانی تاریخ بنا است

و بر منبر و منارها و محراب و فرش‌ها نقوش و رواق مع نقوش و ایوانها و بالاخانه‌ها مکمل

مکمل شد در سن یکهزار و صد و هشت بود نه عشره بر عبیث المقدس ثانی بنا بر آن افزودند
و در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه که دروازه ترتیب یافت این تاریخ بر آمد ؛ ع ؛ فیض
اهل جهان بهادر خان ؛ زینت آرای مسند پر فیض ؛ کرد مسجد بنا ز کیمر خدا ؛
معبد الطاف معبد پر فیض ؛ جستم از دل چو سال تاریخش ؛ گفت قلم که مسجد پر فیض
ذکر دراوارگی و ورود بکار حاجی اختیار خان سند ثانی در سن یکهزار و یکصد
نود حاجی اختیار خان سند ثانی درین سال خیال باطل را در دماغ پخته بر گفتگوی
رندکی پیش مناقشه بمغالطه حدود الهٰ آباد متعلقه خداداد این سرکار در گذشته ثانی متصرف
اختیار خان جفاکار چون مار بر خود پیچیده بمیدان مخاصمه بر آمد بندگان همایون که
بفنون ایالت جهانداری و شیون سیاست و شهریاری موصوف اند حسب الامر بخسارت
او رانه پسندیده لامحاله لشکر بتادیب آن بی ادب مامور فرمودند ؛ ابیات ؛
از ادب پر نور گشت است این فلک ؛ وز ادب معصوم و پاک آمد ملک ؛ بی ادب
تنها نه خود را داشت بد ؛ بلکه آتش در همه آفاق زد ؛ خان حافظ الملک نصرت نشان
عباسی خطاب ؛ آنکه دارد چرخ بهر نصرتش پا در رکاب ؛ یا درش فضل خدا
ناصرش پیغمبر است ؛ هست اقبالش غلام و دولت افزون خطاب ؛ بهر گوشمال
دشمن برآورده دم شمشیر او ؛ می نشاند گرمی خون فسادش را ز آب ؛ چون
ز ابتلای تنش سند ثانی خان حاجی اختیار ؛ شد ز سنه نود و دو افزون گشت از رزگار
خراب ؛ با جناب و خان والا تبکجو پرخاش سنج ؛ ز نیکو رفت هم خان عالی منزلت گردون

قباب ✤ بهر تادیب عدوی کهنه گرگ کینه ور ✤ لشکری را گفت تا آرد بسوی
او شتاب ✤ لشکر بیرون ز حد چون تاخت بر روی عدو ✤ شد مخالف بعد چندی
عاجز و ناورد تاب ✤ شد پریشان لشکرش بنگاه او تاراج گشت ✤ خود بسوی
مسکن خود رفت با حال خراب ✤ لشکری نصرت اثر بارش محاصر گشت تا ✤ آنچنان
سازند تنبیه اش که نارد باز تاب ✤ چون عدوی حیله گر را چارهٔ دیگر نماند ✤ شد
شفاعت خواه از پیر جهان عالیجناب ✤ چون جناب پیر پیران شافع هر دو جهان
دستگیر بیکسان بدگشت با رای صواب ✤ بهر عفو او ز حضرت جنگ عالی منزلت ✤
عذر خواه و چاره ساز آن سید رحمت مآب ✤ چونکه خان با سعادت مستند مقبول
خدمت است ✤ عفو فرمودش برای خاطر عالیجناب ✤ جستم از هاتف از این سال گذشته
اعداکراز ✤ با دعا بکشا و لب گفتا عدو اینش خراب ✤ بعد حصول فتح و فیروزی
۱۱۹۹ سنه
و تخریب دشمنان و فیروزی و انتظام امور برگشت غریب به یمنیت فیروزی و حشمت
و دل افروزی از احمد پور متوجه و تشریف فرمای بهاولپور شدند مولوی صالح محمد
این ابیات را بنظر انور گذرانید ✤ نظم ✤ ای سحاب موهبت بحر عطا ✤
همزبان کن وردل و در دیده جا ✤ گرچه احمد پور آمد شاد دل ✤ شد بهاولپور
مثال دیده ✤ چونکه خالی گشت این مضمون بجان ✤ یاد آمد بیت نور الدین مرا ✤
گاه در دل ساز و گه در دیده جا ✤ هر دو جای تست یا بدر الدجی ✤ گفت تاریخ زین
سال قدومت میان دو دل ✤ خیر مقدم باد ای سلطان لوا ✤ روسای اضلاع

اضطراب شمر قریب شرف بستانه دولت ارشد بیت گورنش فایز و فرا خور حوصله وشان
ورتبه تشیر اشیا اعز و حسیب این عزیز بیش یافته با کند خود ادعا و همه مهام نظام
و حسن انتظار اطاعت فرجام و در سن گهزار ودوصد راجه گج سنگه والی بیکانیر که خیلی مدبر
و ذی هوش بود هرگاه بی از این جهان بیدار نقرارگاه دار الاستقرار درگذشت علیه
ما یستحقه پسر پسرش [illegible] بمسند موروثی نشست چون همیشه [illegible] بود [illegible] سعدی
ازان مار بر پای راعی زند [illegible] که ترسد سرش را نکوبد بسنگ [illegible] ملا و بان دکار کنان
لو رسیده همه متفق گردیده بروز سیزدهم از مسند نشینی او میان [illegible] زهر داد [illegible] بروز
چهاردهم ردیف پدر گذشت پسرش خیر لب اخر موافق داب وضابطه آن بچه را
بمسند نشاندند لیکن [illegible] تربیت آتالیقی او صورت بست که فرزند چهارم متوفی نیز هنوز
پیشدستی قایم بوده در او امر ملکی بدرستی [illegible] فعال ورزید از حضور مطابق رسم والتزام لوازم
مرسومه که متضمن خلاص مقتضی اتحاد است ملا کرام علی مهر که از معتمدان جناب عالیشان
و برمعقول فرست او اعتماد کلی بود بواسطه تعزیت راجه گج سنگه تهنیت این بچه
مامور فرمودند که رفته ابلاغ مراتب صفا و ولا نمود و در سن گهزار دوصد یک مزاج حضرت
مخدوم صاحب شیخ محمد حامد عبد القادر جیلانی ازین مرض دق و ناتوانی خیلی ضعیف حکمای
یونانی و اطبای هندوستانی که در حضور توسل شرف داشتند و هم آنچه در ملتان بودند
و نیز میان خدا بخش طبیب لاهوری که فی الاصل جراح است و سابق در عهد مخدوم حامد
محمد گنج بخش علیه الرحمه بواسطه علاج دبل مولا داد خان فرزند اوسط نواب جان نثار خان

کجرا بوچ متبرکه طلبیده بودند الحال بعقیده طبابتی و حذاقتی که درباره وا گذاشتند و هم میان
عبدالله برادرش را طلبیدند تا تداوی نمایند همه عاجز که دق از درجه دویم گذشته
ودق را قرحه شش که ضمیمه گردید + + من حیث الجامعیة مرضین بسل انجامید +
وزین دقیقه بماندند جمله حکما + که آدمی چکند با قضای کن فیکون + اصول نبض چو شد
منحرف ز جنبش اصل + بلای عجز فرو رفت پای افلاطون + صلاح طبع چو سوی
فساد رو بنهاد + بماند بیهده در دست بوعلی قانون + اخرالحیل برطبق فَاِذَا
جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ بروضه خلد میمون متوجه رضی الله
عنه تاریخ وصال آن گلبن گلستان سفارت نسبت حضرت خداوندی برادر خورد اوشان
محمد حسین بخش را بر مسند غوثیه تمکین داده بمخدوم محمد گنج بخش ملقب ساختند از بندگان عالی
و اوصاف ملکیه اوشان که ملکه آنحضرت شده بود چه نویسد که این عاجز هیچ مدان
کم مایه کم پایه ناپاک سرا پا خاک چه که عطارد با وجود نورانیت حرم و با صفت
خطاب منشی گری افلاک بصفا و ضیای و بهای آن مهر سپهر کمال بهای این حسن
ضیای اعمال و دقیقه از دقایق و ثانیه از ثانیات بل عشره از عاشرات نتواند دریافت
خود معلم و موذب مدبر و مصلح مصالح هر نوع مهام اوشان در هر امر که بارتحال مخدوم
مرحوم گنج بخش کلان و ایام مرگ مخدوم مغفور شیخ عبدالقادر از سور باطن خدام
افراط تفرقه بر او واقع و صلاحیت ناشی بمفسده این صلاح عالم با صلاح تعدیل برقاعده
اعتدال آورده اوقات غیبت حضور بالسویه نظر در بینت دران داشته کفایت میفرمود

میفرمود و نیاز حضرت پیر ضمیر این خلاصه وجود عالم و تدبیر آنکه مسند جناب حضرت پیران پیر رضی
الله تعالی عنه و سجاده حضرت غوث الاعظم دستگیر بیت نور الله مرقده قرین با وجودی
باشد که مهذب باخلاق آنحضرت و مکمل باوصاف رضا بوده نه چنانکه جناب اسد الله الغالب
امیر المومنین مرتضی علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه در دیوان خود آورده لیس
الجمال باثواب تزینها ان الجمال جمال العلم و
الادب لیس الیتیم یتیم و قدمات والده ان الیتیم یتیم
العلم والحسب از حرارت مزاج و حدت طبع آثار شدت غلیان صفرا و هیجان
و احتراق مواد مقدم اطبا روز بروز رسیده که حرکات و قلت سکنات و عدم نظام نظم
نشست و برخاست علامات قدر ب محسوس بکار این اتقان زمان شباب و متعلق بکل
از شهوت و غلبه نفس شان اساس میفرمود که خلط محترقه بابها در رطوبات ناسیه بالتوار
و در وقت سبب ذوالقعده یا لعنیان ان وغیره موجبات محرقات و علی ما بو السعد
غضب و غصه و تعب سواری وغیره بر هشت محرکات خارجی در آخر ظهور خواهد نمود
نعوذ بالله منها و هم درین سال سید محمد حاجی شاه که پیش معروفیان کارکن بود و حضور
حضرت خدایگانی حاضر و این سابقا ادانی کاردانی او دیده بوزارت دیوانی جمعیت آن
ثانی ممتاز گردانیده و او هم در امور مالی بخدمت تدبیر کفایت میکرد و ذکر و فساد
جبلت معروفیان و رجوع آنها به یکانه غیر معروفیان که بحقوق حقوق
و عصیان احسان معروف و جبلت شان بجنبش فساد موصوف بود چنانکه حضرت

جواد روح الفواد عباد و اطفال آنها را از حبس پادشاهی به بذل اضعاف مصارف و صرف
مساعی و کارآگاهی کرده گویا اعتاق فرمود (خلاص) و این اسیران سلاسل هوا و هوس که بخشش را
پیشینه پس باز بر پله طغیان آمده وکیلان بطرف میانه صاحب فرستادند و خود خدابخش
و بهمان خدایار که مجدداً آزاد کرده این عتیق الله هست و طالب خان وغیره اشرار نابکار پیش
راجه صورت سنگه رفته معرفت سید سوائی شاه ملاقی گشته انواع تحریکات و ترغیبات براجه
گفته‌ان شرارت طباع را بصید ایقاع بران آوردند که راجه با فهم خلعت فاخره مع مالای مروارید
و فیل باده سه اسپ نام مجدداً یارخان و دیگر خلاع مناسب بهر یک داده لشکری گران
همراه فرستاده مخاصمه این اقبال عالم پناه پیش گرفت که در موضع کهر رسیده از آنجا وارد
خیرپور [illegible] و اکثر خیره سران شوربخت شوریده مزاج بان فلک زدگان پیوستند حضرت
جهیر کبیر ساتباع آوارگی فوج راجه مقهور تدارک واقعی دیده عساکر منصور بسرکردگی عالم خان
مامور فرمودند که قشون هواهر پیکان تعسل سوها نرا و ایر دبان آیینه مثالان روی آهنی بجبان
نمودند که ازین سنگدلان مثل موم رو گردانیدن و پشت دادن بهتر میدیدند و عالم خان
سمت عمرخان و خدابخش خان پیغام فرستاد که [illegible] ناحق شناسان بی انصاف وای
کج فهمان ناسپاس [illegible] مستطاب خداوندی درباره شما اضعاف اشفاق
و در شما همواره الا ف نفاق بما تا از روز میثاق شما را عاق آفریده اند که اصلاً رایحه
وفاق باروح شما نرسیده و قطعاً شمیم اتفاق بمشام شما نشمیده و فرزندان برادران
شما دیروز قید بودند که بعنایت این لطیف الطبع رحیم دل استخلاص شمارا چه شده که دارد

ادای تقسیم مراسم و مناظم این انعام چنین مستعد گشتند عجب مسلمانیند که در پیشگاه راجه هنود
سجده تسلیمات گردیده سر کرده که همراه آورده باشند سید سوای شاه لیکن زنار طلا بر دوش
آن بی سرو پا است و رو بروی راجه قشقه بر جبین میکشند و نامحرم است از این دین بسم الله اگر میدان
آمده اید این گرد این میدان واگر غیر خواهید نیست گر آمده اید بحضور این خلیفة الله آمده
تجدید ایمان بر شرف خود افزائید القصه اقبال این جهان اقبال شنگرف کاری نمود
و بخت بلند این بخت آل عباس یاری که بعون الله الباری دشمنان کلهم شیر مسکه خوار
تاب مقاومت شمشیر گذاری ندیده شکوه فنازی رجعت ورزیدند و چنان بریدند
که دیگر بروی خود را ندیدند و صاحبزاده محمد داراب بخش خان که من بعد از نسبت ازلی در امور
کم دخل بود در شادت تنزل داشت جاگیر که در تعلقه بیرالی التماس نمانده که از سرکار
فیض مدار بنام او مقرر و مرحمت شود بخیه شاه ملتمس او بجای اجابت نگین و بمرزا حسن بیگ دیوان
چنین ایما ارشد که تجویز کرده عرض نمایند البته بخیه ن و فهمیدن و در حضور خدیو روزگار جالے
گردانیدن دیر نخواهد و بهاتی و موقع میطلبید فرصتی دان جوان جوان مزاج را که علو طبع بهانه جست
بود خود را بخدمت جان جانان که مثل روح در قلب عمارت تشریف فرما ماندند در منزل
ثریا نور افزا ابریز و دیوان بوسیله گذارش بعضی رموز خفا و سر اسرار خفا چون حسن مشترک
با بلاغ مدرکات ظاهر به باطن تنهاده دیگر امنای بلند قوای در مواقع خود ابعد فراغ که این
در مستعدی بر آمدند صاحبزاده پرسید که از جاگیر با چه کردید انها ظاهر کردند که هنوز معین
نشده فی الفور بسان تیر قضا از کمان زبان آن مصدر امتحان بر جست که این نوع روان

جهان که الی یوم الابد پاینده باد زنده تا کی خواهد ماند جز شمار ایامی کم در این لفظ جیبه
بسامعه مبارک در خورد این محیط عقل دریا که حوصله در دل گرفت هیچ بر زبان نیاوردند
سبحان الله الشقی والسعید فی بطن امه هرچند که حضرت فیاض فیض عالم در افاضه قصور
نکردند تا منشی تقدیر در تحریر نصیب هرگاه تقصیر نموده باشد شفقت پدرانه و رحمت
خداوندانه چه سود دم حضار در بیت شعار گفتند که کاش نخوان زبان نمیداشت
تا زبان او نمیشد نقصان دو جهان نمی‌یافت که والد اگرچه مظهر ست اما خدای مجازی
است خصوص چنین پیری قضا قدری و فی الحقیقه فعال حقیقی ایزد متعال ست اگر خواهد
عیسی را در مهد گویا سازد و کلیم الله موسی را که زبان او الکن شود در این ثانی فصیح و اگر
مشیت حق قضا نماید یوسف را از سریر پادشاهی مصر بر پا بدکرد به عقوبتی گراید و طریق نکبت پیماید
نعوذ بالله من ذلک شعر جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح
اللسان این جراحت لازمی ایشان بلا تعدی و ترحیه خوبی نمایر شد که رفته رفته حکم
ناسور پیدا کرد و عرض انهم نمو نتیجه این شکل اینکه شخصی آمده از استماع سلام دلخود اسب
لسان را در فضای رفاقت جولان داده هیچ از نصیحت باقی نگذاشت شنیده احضر ستمکار
کشتند آنچه کشیده و آن بیچوه مظلوم دیده از افت زبان آنچه دیده هم در این ایام زبده الکتاب
نواب والای صالح محمد به تخصیص منزلت تشریف عرض شرف دو چهار روز
نموده نفس تران گفت که رسید به اجازت سلام هر روزه سربلندی یافته از شکار
رسیده آنکه شرح دیگر کتاب شود که اجمال اثقال آن از حوصله بیرون رفته دور مستان

دور زمستان و تابستان و بهر موسم بوضعی که رسم سرکار مقرر است در رسم سبق تفصیل داده شد بفراغ باطن و توجه تام فرمودند درین اوقات که میان عبد النبی خان در تربیت مخدوم الملک حامد محمد گنج بخش سابق از عهد میان محمد سرفراز بهادر والا دانخا داشته و حال مراعات و مدارات بیشتر از بیشتر افزود استظهار بر قوت میان مشار الیه که فی الاصل قوت تیمور شاه است نموده در مصادرات سرکار که راکبیر کنا بیت از بستن اهل دو گی شکار میکردند و بندگان عالی شنیده می رنجیدند لیکن از وسعت دل و فرصت جوی در آن تمیز رسیدند و در دست نبود که ملاقات مقرر و مقصود حضرت در زندگانی میشد تکالیف مالایطاق بر زبان می آوردند حضرت خداوندی نیکست تامل نموده میگفتند + حافظ + ساقیا مرنج از من عالم چو اینهاست + گه سبوکشم بر دوش گه بپای خم افتم + توضیح المرام و تلخیص الکلام از خدمت خداوندان در رسم مرحوم جناب ملا یک قبت حضرت محبوب سبحانی قدس سره عدول فرموده تاریخ خاک شتافا گردون دنیای تابو شد داور فی تغیریت اولین حرف قلم قدرت و بهترین نقش لوح صنعت صانع لم یزل است حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهما بنوع اهل تشیع و مرثیه خوانی و سینه زنی بطریق اهل ایران پیش نموده کمال جهاد و ریاضت بر سر خود نمودند و آنچه علم بالصواب که در باطن جهت تور رامیر فتنه و سپاه کشیده ملازم گرفتن و سامان جنگ و ملک گیری برگزیدن و فرستادن وکلای حضور بادشاه درا چه بیکانیر و میان عبد النبی خان چگویم که چها پیغام شان بود و چه قدر مبالغه و مباحثه بر آن

و متجسسان و متفحصان که صورت واقعه بعرض میرسانیدند در مبداء ارتفاع شیوع آثار بدیعه آغاز
ظهور اطوار رفیعه بلحاظ دوربین ارادت و صلابت رازداری داشته چند نویسیم که عیان سررشته
متابعت محفوظ می داشتند و بجد قانون مطابقت را ملحوظ و نمایان که خانمان شان
برباد بادتقاریر مغرور تراشیده میخواستند که آن گروه همایون تمکین بدم گرم نفس بهره از جا برند
این فلک شکوه هیچ ستوده نشده مقرر بود و در که اشتباه شبهه من الجنون ظهور انواع شیون
ازان فنون بمقتضای قلت سنون است خود عمر روزگار آموزگار است هرگاه سن
بدرجه دو قوه رسید همه باتفتنی با موقوف رخ و بخود از تصرف شبانه حضرت غوث
الاعظم قطب الافخم نور الله مرقده تعریف حال شان از سیئات بحسنات شود لیکن در طبع
عالی مخدوم الانام علو روز مزید بود و سواد مایندار اعلیان روز افزون من یهدی الله فهو المهتدی

ذکر در شادی حضرت صاحبزاده والا تبار بهرام صولت خورشید
اشتهار مشتری طلعت فلک اقتدار محمد عبد الله خان

در خانه محمد سعید سمابه جهان فیروزانی که از ابداع صنائع از صفات
جمیله اوست جل قدرته قادر است بران که عالم را بیک نطفه باده بدون ترکیب هیولا
و صورت آفریند لاکن حکمتش برعایت انتظام جهان اسباب بمقتضای آنکه هر امر در ضمن
سببی مربوط مطابق موجب شهد در ابقای انواع موجودات توالد و تناسل را سبب گردانید
و ایجاد آلات تولید و انفاذ حکم فانکحوا ما طاب لکم باثبات رسانید که مناکحت مشعر
دوام نسبت لاکن بارشاد خدا جلشانه بمباشرت مواد عصمت وارد خصوص بقای نسل امکان

بخت بیدار نیل نهار هرگاه میل بخواب فرمودی این کهام ثلی بر دالیز فاصله که بیشش
چارپای که عرش اقبال توان گفت مفروش می بود بران بخفت و از آن میه صالح ملک لشکر ملکی ان
بمشقت الماس تامل و تفکر می سفتند قاسم مهر و دیگر هر که کم و بیش تعلق در اه سخن محمد جام
داشت ببلاغت تسخیر و خیرخواهی این عالم پناهی آمده حتی الامکان مساعی و پاسبانی ساهی
نمایند گویا در توجه باطن مقدس حضور تصرفی بود که از انسان بچه سا به که طیور و حیوانات
مشهور میلیسی بزبان حال به محمد جام خان میفهمانیدند که زنهار دامن اینه لیت مگذاری معروره
در انقطه صدق و ولایش بر دست رجا اعتصام داری که این ملکیت متشکل به هیئت
انسانیت مامور بنظام عالم و یا روح القدس هست متمثل بصورت بشریت بفیض صلاح
بنی آدم او بیالیش آلودی بود و اقتداری جاهی در اعتباری داعد ایشان ذلی و حقاری
و فقری و افتقاری ای ای محمد جام خان برخیز دست بدامنش درآویز و از قبول
اینده ولیت که سعادت ابدی را متضمن است مگریز * سعدی * هر که در سایه عنایت
اوست * گنهش طاعت است و دشمن دوست * برابهه کار زور تمامت حرکات فلک تا من
دقایق منازل سیارات سبعه افق مطالع بروج بهر اقلیم و ارتفاع استوا خط
معدل النهار خبردار موبدان و منجمان که تیر از و افتاب که سهل الابش خوانند بهشت گرفته
بپرواز نه مقاو برتو ... کسیار رصد تن فرو گشته و سالان از ... استقبال در
استخراج نتایج بینه و احکام جیده از زایجهٔ تثلیث توافق و تربیع اتصال و تطابق
و از مقابلهٔ قابل و تقابل و از تقارب قران و از تقارب بفهمیده و در فکر کشیده و تما

قهرمان از افق جبههٔ او مید رخشند انشاء الله تعالی المنیعی و جا بجا رسید و منزلتی و رتبگاهی
+ بیت + چو بطفلی آتش بدیدم نمودم اهل این را + که شود بلای جانها نخدا سپردم
این را + مهرکهرام علی وغیره معتمدان مامور ورازدانان دانش منظر هنر ایشان کرده همت
محمد جام خان فرستادند که این نیز جام دانش را از باده مروق التفات امیرانه شیرین کام و سرشار
رحیق افتخار این دولت نگیس بگل احمر الا مال ساخته و نقش ان فتنه سرشار رده او بسبب الامر
بجا آورد و اینجا بیکه قاضی قضا و قدر تو لیکه نعمتی قدر بر لوح علم رنقلم اراده ثبت ساخته اثری
ازان بوسیلهٔ اقرار و تقریر بر صفحهٔ تصدیق حسن تسطیر یافت انشراح صدری اقتضا به انشراح
المنشر جبین و نزاهت روحی و سروری حینا بعد حین در دیدن نواب جبهه الدین خان نواسه
نواب ذوالفقار خان که میرزا صرعلی در شانش گفته + بیت + ای شان حیدری
ز جبین تو آشکار + نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار + دیگر از اعاظم امرای سلاطین
چغتائی است باتفاق غلام محمد خان درانی بربل زی وکیل زمان شاه در آن حضرت
تیمور شاه علیه الرحمة والغفران رغلام محمد ثانی و قایع نگار رسید که ستان سلیمان فرزندان
وسته زنجیر فیل کوه نشان بهر سیت آستان بوسی حضرت شاه زمان وارد این بلاد جنت نشان
حضرت خدیو فیاض فرمان مقدم او را نظر بر جلالت نسب و شرافت حسب المقدور ان تعظیم
داشته بعد تقدیم مراسم ضیافت و التفات استفسار فرمودند که باعث این قدر تصدیع
ایشان بدین سفر بعید شدید چه باشد اظهار کردند که غلام محمد خان وکیل مذکور از وقت
شاهزادگان مغفور کشور مدار ان مادر چی سناسه که بادشاه شاه عالم اورا فرزند دگر نبود وزیر الممالک

در اجماع موبدان مهر اقتباس بتاریخ فرخ   ماه   درروز فیروز

در ساعت سعید   سنه ۱۲۹ یکهزار و دوصد نهم انجام جشن مناکحت و شرف

مزاوجت معصوم محمد جاهم خان بامید لطف و لطافت طبع لطیف این امیر کبیر تشریف التماس

ساخت که ملک و حکم وکبریا نقض حقیقةً بجناب اعلی حضرت واجب الوجود کلیا و مجازا مفوض

بعقل کامل و کلف کفایت این دانای عالم صورت و معنی اگر سایه هما پایه بر مفارق مستمندان

بی سر و پا افتد بها که سلیمان بخانه مور ما به مبینا التشریف نور تشریف اشرف

و نزول احسن ارزانی فرموده باشند * بیت * قد تو عمر دراز است سرو گلشن ناز

بیا و سایه فکن بر سرم بعمر دراز * حضرت کریم الطبع بمقتضای کرم و کرامت این ملتمس او را

غازه قبول بر رو دادند متصدیان عظام و موکلان مهام از تقاضای اعلام شرف امضای حسن

ابرام یافت که هر یک در تمشیت قسم مرام که باو التزام و نهبت اهتمام تمام باتمام رسانیده

هر نوع سامان را پیرایه انجام دهد کارکنان بلند فطرت و مختار کاران سراپا فطانت

و جرئت در اقل فرصت هر گونه حوایج و مطلوبات بایسته را بضبط پسندیده بنهج شایسته

زیب سر انجام دادند قضارا درین ایام در حد وجود دیوان چین رخ داده بارش طاعون بحیاک

عدم افتاد و سر پیش سلامتی برهم مسند ان موی رشتی و بروست و سر [illegible] اشتباه حضرت

لطیف المزاج ازین خراشت و کثافت آن کثیف تخیف رنجیدند قریب بود که برق قهر

قهرمانیه خرمن هستی آنها بسوزد و تیغ ابر سفاعت گسایمن بهار رای [illegible] نبت بتاریخ

فرخ [illegible] الوید اقبال بظهور آمد مشاهیر فقها و مشایخ و معالی و معاظم ممالک قریب جوار

قرب وجوار وقلمرو سرکار چون کواکب سیار در جنب آن قمر سپهر اقتدار و دیگر عساکر از پیاده
و سوار هزاران هزار و همگی اکابر و روشناسان کچهی دیار بر رکاب سعادت آن کیقباد جم اقتدار
بشرف احضار مشرف منزل اول در قریه مبارکپور از دریای نیلاب گذشته بکاخ فراخ
که منزلگاه مقرر نزول اجلال فرموده دو شب دیگر هم در طی راه تفرجی بسر برده روز چهارم
وارد ظاهر شهر ملیسی محمد جام خان ازین نوازش خدیوانه و کرم کرامت خداوندانه و شرف
و شرافت تمامانه سر افتخار باوج فلک دوار برافراخته او و پسرانش باستقبال شتافته دولت
رکاب بوس دریافتند و دران روز الی الظهر ان قوت ظهر امارت و ایالت چون ماه در خیمه
فلک منزل داشتند موجب ساعت همایون و طالع میمون اسپ ایلغار در شهر و محل ... ارک
که موضع مختصر فرحت افزا و مامن مستحکم روان اسا بود جریده مع چند خدام معتبر و احتشام فرود
آمدند خواتین حرم محمد جام خان و خویشان خسران حسن و مدین دولت و پسرانش از حریر پردهای
دل زیر مقدم مکرم پا انداز انداخته ندور از نقود موفور بنظر انور گذرانیده و نثارها از جواهر جان
و تصدقات از روح و روان بر سر سرفراز سرور ان افشانده سرمایه مباهات بی غایات
اندوختند و از انوار فیض آثار این گوهر شب چراغ بسالت شهریاری و شعشعه نکهت ... این
شمس سمای جلالت و بختیاری شبستان رجا و امیدواری خود را برشک گلستان موسم
نوبهاری و بر علم چراغان شب تاری افروختند و گوشت و پوست اعدای حسّاد در آتش
حسد سوختند محفل طوی و مجالس عروسی زیب انعقاد یافت و غلغله نشاط و عیش و خرمی از
هر کوی و برزن و بهر خانه و انجمن تا فلک مینو بشتافت قوالان با رباب نوا ترانه بارود ...

تسکینی در زمزمه ماروت را و حرکات توزینی و اقصامت نکیسا آسا زهره را چرخ داد و تعلیمی تیرستان
را در لهجه سماع تفهیمی بیاد داده از قانون صد قران بیشتر است استخراج می یافت و از ارغنون هزار
فنون بیشتر را استنباط می ساخت مطربان گوش طنبور را از گوشمال استعمال ساخته و مغنیان مزهر را
رباب را مفتاح ابواب طرب و شادی شناخته چون مستان پرده حسینی در آمده عشاق وار راه حجاز
سر کرده از اشعار حافظ شیرازی این ابیات بطرز و انداز رهوی سرودند + حافظ + مغنیان شبستان را
گره از زلف یار باز کنید + شبی خوش است بدین حیله اش دراز کنید + حضور مجلس
انس است و دوستان جمع اند + و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید + و از ساز و آواز نوبت
خانه هم از ان موسیقار گهر ترجیع نمودند + مثنوی نظامی + دهل زن دهل زد که بگشای اد
که دینا دینا اودینا اود + نقاره آواز آمد برون + که دولت دولت گردون
دون + جلاجل زبان گفته هر دم شاه + که شاه تاجور باد و دشمن تباه + شب تاریخ
موعوده مجوزه شب بیا است که ماه و زهره را اتصالی و مشتری و خورشید را
قرانی و وصالی بود بزم نظم با کمال دور کهربا از بهر پیوند گل بر گیاه حسن انتظام تمام
استحسان پذیرفت مطربان فی الحال به هر قرب سرایند + بیت + شب وصل است
طی شد نامه هجر + سلام فیه حتی مطلع الفجر + و مشاطگان ناهید فی الفور به مسعد مقعد
زر ناهید + فرد + گر شب وصل تو بی مهتاب باشد خوشتر است + دیده شور فلک
در خواب باشد خوشتر است + قطعه تاریخ زاد رشحات قلم معجز رقم مولوی صاحب
علامه زمانی مولانا حافظ حاجی محمد حفیظ الاسلام خطیب ... حقا افصح و بلاغی

گوناگون پخته وحکم وتحف بران نافذ گشته + بیت + امل زبخشش او برسخا همی نازد + چو
دایگان عروسی از حریمی داماد + محمد جام خان وبسیر انشان نزل وپیشکش نذور بکمال سرور
واسباب جهیز بفرط عزت از اشیای دلاویز در حضور ان خسرو پرویز شیرین کلام لطف
آئین گذرانیده پایه اعتبار واقتدار خود با درج فلک دوع ارسانیدند ازپیشگاه مراحم بارگاه
مکارم خلاع اعلی واسلحه وسامان براق طلا ونفایس فاخره ونقود لاتعد ولاتحصی ارزانی
گردانیده یکسانه وسیع وعمیق که دجله توان گفت یا دریای نیل از مظهر اخلاق جمیل مصدر
اوصاف جلیل حکم فرمود که متصدیان نهری از بحر نیلاب احداث کرده تا هر جا که محمد جام خان
خواهد جا هم تمایش از آب حیات استغنا برسازند وخود بدولت وفرخی معاودت نموده
وارد دار السرور بهاولپور شهر را آیین بستند که چراغان در عمارات ودکاکین خورد آن
ابر نیسان وهوای بهارستان بهشت شهر وقریه دربار وگل افشان در مستقر الاماره دار الحبور
احمدپور نزول اجلال فرموده یک چند ایام شادکام وارعیش برداوند مولوی محمد صالح
در تاریخ این شادی که آبادی عالم است چنین عرض کرده + ابیات + بهاولخان
عباسی نکوخو + بعالم کرده حاصل نام نیکو + سحاب جود بحر بخشش فیض + رسیده
صیت انعامش بهرسو + به تمهید بساط جشن شادی + زمین را کرد رشک [illegible] مینو
نشاط خرمی وعیش وعشرت + عیان گردید در هر برزن وکو + پی تاریخ این نو
کتخدائی + بگفتم باد فرخ شادی او + ذکر ولادت با سعادت حضرت
صاحبزاده مشتری طلعت کیوان رفعت خورشید شوکت بهرام حشمت

صولت محمد رحیم یار خان و هزیمت لشکر راجه مقهور و رسیدن
خدابخش بدر دولت سنت الهی جلشانه دارا ده باری عز اسمه از ابتدای سلطنت
کیومرث الی زماننا هذا بران مقتضی که یکان شانه دولت مشکوی صولت امیری فرزند قوی
طالع چون نیر تابان و هلال درخشان از افق تایید و مطلع اقبال تولد و طلوع فرماید تا بمیامن
مکارم قدوم میمنت لزومش مشید آید باساس و نگرانی لیت و مانی و نشر احوال جد و پدر
به پسر و کامرانی گراید مصداق این مقال ولادت صاحبزاده فرخ فال نعیم الشال
است به دولتخانه جلال آشیانه حضرت صاحبزاده فریدون فر سلیمان کان میر محمد عبدالله
خان ابقا بیت دولت یگانه روز دوشنبه بعد مرور شش ساعت و قدری از طلوع آفتاب
که عبارت از پانزده گهری و بست پل باشد سیزدهم ماه محرم سن یکهزار و سه صد
دوازده مطابق ساون ودی اکم سمبت ۱۹۵۱ ساکا ۱۸۱۶ در ساعت شمس بالراج
سنبله که قمر در جدی منزل بود ولد مسعود همایونی امود فرموده + قصیده تولد +
ماه اوج سپهر عز و علا + شمس برج سمای مجد و بها + زینت مسند سریر دارا +
زیب دیهیم افسر علیا + پایه او فزون ز سبع برین + سایه اش فرخ از ظلال هما
چتر او عرش مسندش کرسی + کمرش از کمر کهه جوزا + اسد آسمان به پیش جدی
ثور در بندگی ستاده بپا + چون کمان ساز و کمان ز قوس فلک + از عطارد کند چو
تیر رها + نسر طایر کهکشان ببرد + نسر واقع ز سهم لی ثریا + هیبت بهرامش
شیر ز کرارش + کرد عقرب ز عقربی ابرا + گشت کیوان نباقی در او + رو د

پاسبان دیده براه + پرکند دلو از چشمهٔ خضر + یا بآب ازدم مسیح آسا + حوت
سرطان زکوثر لب او + زندگی یابد سنبله خضرا + حمل را ظلم بر رفیقش نیست +
زانکه میزان عدل کرده پا + مشتری یافته نصیبے از سعادت عجیب + کرده ایثار بزم
فیض اما + زهره از کمترین جواری او + شاه انجم زخیل او یکتا + با وجود جلالت
اقبال + بحر فیض ست رحمت و عطا + آب انصاف در تخمیر گلش + معدلت
در عناصرش چو هوا + خاک باکش ز حلم ازلی دوست + آتش قهر او بلی اعدا +
وصف اخلاق او نه کار منست + گر نویسم تمام عمر ثنا + عاشرات دقیقه بخشش +
نتوانم که سازمش جهشا + چون خلوص دلم بحضرت اوست + میکنم بر دلش بصدق
دعا + تا فلاک دایر و زمین بسکونست + باد اقبال او عدو فرسا + دولتش در
ترقی بما وید + بخت او تا بقای ارض و سما + تسویه بیوت زایچه مولود محمود

مولود که صاحب طالع دهم که خانه جاه و پدر و بیت الاقبال والا رتبت سلطنت است

است و این اثر واقع محض باقتضای سعادت این مولود مسعود خارج شعاع و طالع و صاعد
نشان قره بخت این نوزاد محمود و چون از جوزا بسنبله پنج درجه ناظر دلیل است بر اینکه از آنچه
دولت جاه و پدرش هست پنج حصه از آن زیاده شود و ملک آباد و دشمنان او مقهور و منکوب گردند
و آبروی شان سیاه چون مداد و هرگاه خود بنشیند دولت تمکن پذیرد و ولایت و ممالک
مقبوضه در تصرف گیرد هم بخشش افزاید و از میمنت قدوم فرخی لزوم او ابواب بسته
بگشاید و زحل در دهم علامت استقامت دین این ستاره نحس اکبر است و با شمس قران
دارد و خورشید نیر اعظم و زحل موافق نیست این امر بغایت حسن که نحوست زحل از قران
و لقا رفته از اثر تربیت دوم و در آن در نهم علاوه در تشریف فرصت مغلوب شد و مخذول
و مغضوب و این بخشند برادران را دوست دارد و بایکدیگر باهم چون خویشاوند باشند و دو قمر را
از پنجم بهره که در یازدهم است نظر بیست اتصالی و این را اتفاق دولت خوانند که ماه
و ناهید باهم دوست و هر دو سعدین در دولت و ملک اند این صاحب بخت باشد بلال قرین و از دیاد
و در استقلال تعهد و بر چهار ده سال از جلوس اقبال دولت یکبارگی رواج دارد و دشمنان
را در زوال و نکال نگونسار دارد و میل خاطر اقدس بجواهر از قسم مروارید و یاقوت
و لباس زر و کلالی و زیبایان گیتی و سیم و مناسب بسیار باشد و مریخ در یازدهم و دلیل افزونی
مصارف و محبت طبع مشتری است با سلحه و هر نوع اسپ به طبع بجوانان سلاح و جلادت
پیشه و از مقارنه شمس و زحل این مولود مسعود بر حرفت و کرده خود آگاه بوده استقرار کند
و از افکار و عاقل مشیران رای خود فضیلت داده بر افکار خود در امور ترجیح داده مصالح دیگری

کم پسند و منتقل طبع و فراخش بیک تیره نباشد و زهره که در یازدهم است ازدواج حسینه

باز دواج آرد و میل دل بیک حرم تا دیر نباشد و در اندک ایام انصراف توجه بدیگری پذیرد

و مشتری که در هفتم خانه خودش نبا بران با مور خانه رمی کسبه خزانه و توشکخانه و مطالعه احوال

خویش و بیگانه و کشیر ملوک ماضی فرزانه و خیال تدابیر عظیمه شاهان خیلی متوجه گردد و عطارد

در دهم و مشتری در هفتم و قمر در پنجم و زهره در یازدهم اتفاقی است سعد که این اتفاق افسری

و مهتری و برتری و دیمی و سلطنت اقلیمی خواهند انشاء الله عز شأنه این مولود محمود زود

صاحب سریر و اکلیل و مظهر آثار جلیل شود و بندگان عالی از ولادت با سعادت شکر الافادت

نبیره با سعادت خیلی شادمانی فرموده بشکرانه این موهبت یگانه درگاه یگانه شکرانه ادا نمودند

ایفای نذور و هدیه و قربانی و عقیقه ساختند * شعر قطعه * بگذین نذر و قربانش

خداوند * نرینه داد فرزندی چه فرزند * گرامی در از دریای شاهی * چراغ

روشن از نور الهی * مبارک طالعی فرخ سریری * بطالع تاجداری تخت گیری *

رخش روشن تر از خورشید انور * شکرخند لبش از صبح خوشتر * گرفته دایه اش

در عنبر و مشک * چو مروارید تر در پنبه خشک * به بزم شاه میبردند پیوست *

بسان دسته گل دست بر دست * شب پنجشنبه پنجم ماه محرم سن یکهزار و دو صد و دوازده

هجری [illegible] نبویه علیه الصلوة والسلام [illegible] ششم از عطیه مساکین و سادات

و علما رعایه و خصوص [illegible] خدمت شریف رضاعت و تربیت

[illegible] در روز جمعه تاریخ [illegible] مجد رحیم یار خان کی اسم

که اسم اعظمیست مشعر سعون تولد میمنت مشحون موسوم کرده موجب عادت همایون در عهد
دولت افزونش انتشار رحمت دادند :: شعر فنامه :: کجا بود دلی را دوست نیک عهد ::
بدرگاه مهدی فرو دار مهد :: چو آئی بدرگاه مهدی فرود :: ز مهد من او مهدی رود ::
و چون حضرت سکندر منش افلاطون دانش معامله خفیفه را مهم ثقیل و شریف تصور دیده
در سر خنده روباه تدارک مقابله شیر بیشه و در روی بهمانها عقده کشا بران اقتضا نمود
که صاحبزاده کیخسرو بخت رستم زور محمد عبد الله خان را با لشکر ظفر نشان سلحشور فی الفور توجه
بهادر پور شود که انشاء الله تعالی تائید بخشیده این بهادر سرافراز تاج و تخت وفتح عظیم اولیای
دولت و شکست سخت بر خصم بخشش گرفت و فوج را جنگجو نجیب داخل کرده فلهذا حسب الحکم
قضا مبرم صاحبزاده محمد عبد الله خان برنز مسعود و تاریخ محمود مرقومه الصدر پای فرخی
در رکاب شهسب میمونی نهاده موکب همایونی رایت بهادر پور سر داده بورود این وجود
اقبال استظهار مد رعضنا و ماموین اطاعت نهاده دوازده دروازه براندام و انقلاب
در قلوب مخاصمین درافتاده چند ایام که دروازه حرف و پیغام کشاده و از طرفین مواد مجادله
آماده و میان یکتاتان بهم او ران هر روزه کشش و کوشش زیاده و چون قضای دو ماه
کسری بار انتظار از دوش مترافقت حوصله افتاده در آخر لشکر داده و بوتره پیاده و قلیلی
از مار بچه با مار طینت بو اسطه غضب و تلف مزارع پنبه که بسمت کنار دریای نیلاب کشته
و مزروع شده او اره و خراب و سواران جماعت خدا مکار میان اشجار شیخ صالح
شهید متواری و مستعد رخنه چشم با انتظار ایستاده که بهر گاه لشکر سرکار برو خروج اخبار

رفتن ایشان بدریا که نار بحر قهر و افنای کشتی زار اجسام نابکار ایشان موج زن شود این سواران
کشتی حیات خود را بر لجه معسکر جرار زدند یا بر بهاولپور که بسبب کثرت دریاها بیابان محافظ گرانست
از سنگ و سندان قلعه‌های آن ششصد [illegible] ابو جهل زمین یا حصاریست از فولاد و آهن با امید بخشش
اعدای مثل ذرات سیماب و بیشوتن زورق سکان خود زده خود را در تباهی افکنند کار صاحب
دولت بروضع امور معامله اقتضا نماید تا پیدا شود منان شامل وکافل آمانی و آمال حافظ
و ناصر اولیا ایشان در هر زمان و مکان بوده هیچ خاصه طرز بلیغ کفایت هر نوع
مهمات ایشان نماید بر حصه کنند قهای قدری از تفنگ مظفر تخریب سرکردگان دشت
نکبت تر تشنه لبان تیه ظلمت رفته اکثر از دلاوران فیروزی توامان بر اطلاع تو ارسی
درختها سواران پا بر صابر شهید آمدند اگرچه مخالفان سنجیده مهره شطرنج فریب [illegible] عار بساط
شده و بر دو غا چیده بودند بازی [illegible] و فرزین شدند ناچار موجب مات شان گردید ناگزیر از پس
درختان برآمدند و پیادگان حریف چار صف بسته به پیکار [illegible] راندند سواران تابعین اللهم مرام
اسپان در میان افکنده بتوپ و تفنگ جوانان بارچه مثل سنگ میکنند و تیغ بر شیران
کمینگاه شجاعت و نهنگان بیشه جلادت جوشیده و بتمام غیرت و حمیت کوشیده با هم
آویختند شاهزاده سلیمان شان با فوج ملتان و جمیع مشیران و ارکان سواران همه دلاوران
دل میدادند برو فوز و ما النصر الا من عند الله و ما یعلم جنود ربک الا هو چشم توقع میگشادند
حیات خان پسر دولت خان کهرانی بندوق بسیر خورد و محمد خان بچه سلطان [illegible] هم [illegible] خان
کهرانی را زخم بندوقی بانو رسید [illegible] فیروز خان پسر باجن خان بلوچ را آسیب گوله

گوله تفنگ بهیبتی عاید واز سپاهیان معتمد قبول خان و شش کس دیگر مقتول و مجروح و از طرف
مخالفین تعداد مقتولین در حساب نگنجید لیکن دندان آز شان در ترش از نسیم فتح بر پرچم لوای
فلک فرسا حضرت خداوند جهان دار و زید دولت کار اعدا انهزیمت یافته چون روباه از نهیب
این پلنگان کوهسار بجا در غار غار خزیدند بر جهت تقریب موجلهر باز گردیدند لیکن خدابخش
خان کجیب شان توقیف داده و وکیل بحضور حضرت صاحبزاده بهرام اقتدار بواسطه
استعداد فرستاد که معرفت محمد رمضان خان بار سلام یافته عذر در اعتذار موکل را
مفصل معروض داشت که یک شب مهلت باشد فردا راجع واز موجلهر رافع شان مهابا کن
دیمراجع به علیه دار الحربیه گردیده معبد از دمرحمت کفار و تفرقه جمعیت اشرار این دیار
خود آورده مشرف در دولت توانند شد امنای دولت و امرای مملکت بر وفق زمعیت صلاح
و بر طبق مشورت متفق ترش رد منافی ساخته وکیل را به تسلی نقد رخصت ارزانی داشتند
و آخر فی شب این اشارت بجناب کیوان نصاب باکتساب سعادت پرداختند. خدابخش
خان همچنان مرزبانان و خامت نشان را از خاص رانده فارغ کرده قسمیکه کدا تعین نموده بود
با وجود نفاق باطن با اظهار فدویت و اتفاق از موجلهر بیستانه با استیاقه حضور
معاوده و دور دیر او بشرف کورنش دریافت حضرت سلطنت عالم مصلح احوال بنی آدم
به تقاضای مردی و مردمی اضعاف عنایات و الطافات بحال او وارزال آورده
با وصفیکه تکرار که بیجا و بار معهد بمقاصد و مفاتن بسیار گشته مستوجب الفت که دیگر بار پیشکش
نموده شود هرگاه مردی استغفار بجا بیاعفو و حیا کرده حضرت دریا مکارم همه الوان والتفش

را باب صفحه و علی شسته امستسقی طبل زن رقی البطن را شربت دینار و مراحم عنایت فرموده
رطوبات غلیظه عفینه حمی و معائی را بخبه ماده خیالات فاسده در جگر آورده و حوالی دلش بوده
باخراج و اصلاح تنقیه و تزکیه و تقویت مینموده اند درین نوبت که ازین شطر الغب خالص
و باز عذر آورد مستعد حضرت عذر پذیر بدر منیر به پیشتور ساحت امال او را بنور مکرمت
منور ساخته هر قسم شفقت کامله برا و مصروف در روزیکه بزم شکار بر تختی سپهر وقار سوار شده بند
هیچ راه مهیا زان غدار بخاطر اشرف نیاورده بیاوری اقبال عدو مال او را رد لیت فرمودند
الحق شایان صدق و مستلزم خلوص شرافت آن بود که با تقدیم نوازش عظمی باز بحسبه
علیا این جناب دانسته قدر اشفاق و معاظم خلاق خداوندی و مقدار خود شناخته
تا بدا شکر منت انعامات و ترحمات حضور بقیه عمر به در اخته دست شرارت را از فتنه و فساد
کوتاه میساخت لیکن هدایت ازلی رهبرش نبود و نه سعادت یاور شرف این معاظم
اکرامات و معالی عنایات خداوندی نشناخته هم چنان بر خبث جبلت مستقر ماند
و بندگان متعالی بعد ترخیص او رونق افزای خطه بهاولپور سران ایل جاگیر خوار اقطاع شرقیه
خصوص محمد تقی خان جالی مدار دولت شتافته رعد ادای کورنش دریافته مفارق افتخار
ابرج فلک دوار برافراختند و از آنجا عنان عزیمت بصوب صحرای حدلپور معطوف
و توجه خاطر عالی تبدارک نظام هر قسم مرام و صید و شکار هر نوع نخجیر باقصی غایت
تمام مصروف درین ایام جامع علوم و فضایل تمام مولوی محمد امام الدین بمرگ طبیعی
بفردوس برین خرام نمود + تاریخ + چو مولانا امام الدین مرحوم + ز دنیا رفت

ز دنیا رفت چون تیر از خم قوس ** برای سال تاریخ وفاتش ** خرد گفتا خرامیده

[illegible] باز مخترع شدن فرخنده خدابخش و مجتمع ساختن لشکر راجه بیکانیر و لشکر محمد و مصاحب و حاجیجان هندوهانی را برای حصول [illegible] و خشونت سرکار و قرار نمودن صاحبزاده خدابخش و توجه حضرت صاحبزاده محمد عبدالله خان بمقابله آنها

بزرگ خدابخش خان که بسبیل استمرار یکی دو بار دستواره واقعه طلب پا داشت حرکات ناهموار ز مصدر مفاتن زیاده تا ستر او ار بود اخبار را انگاشته از تشهیر خاصه سواری سرکار که به راجه بیکانیر نیز از رنگ خلوص که در دل راجه مذکور تمام غوره یا حسن الوان نشسته فی الجمله متغیر دار آنچه شفافیت ز براق است تنزل پذیر رفته لا محاله بواسطه اختراع شعبده دیگر و احداث نیرنگ آنچه خود بیکبر توقف جسته سوانحی که راکه معلم و پیشوا ابن الابلیس است از مکاید و خفایا خود اطلاع داده بران استعداد داشت که راجه خام طمع خام طبع را که مجنون لیلی سیم و زر است و زین بر بیت زشتیهای وادی یاس مجنون شده باشد یا فسون و فنون در استمال [illegible] و مواجین تقادیر فریب و فسون [illegible] را زیر سبا به فسون آری کرد [illegible] افلاطون وار خم نشین افکار رسیده انبارهای مجرب که با [illegible] آید فی الفور ترکیب داده بیرهم تا قوام این دوا المسک [illegible] را بنوعیکه دستور و شوریدن عشق است در قیام داری و نگاه داری که طبیب حاذق باصلاح فساد [illegible] رسیده سوء مزاج مختلف او را استوار کرده اراده خود بجان خان عاملی و حاجی خان هندوهانی [illegible] مشار در

کشاده آنها را که مست بی باده و جنبش آماده نهراس لنگر استوارت بود هوای
فریب هر هر عشوه او را که حکم دیو رهزنان غریب در شت صبا بهار نسیم بهیج پیچیده سرشته
از خمول و جمود با هتزاز ابتسام شتافته از کمال مستانگی بدیوانگی آمده علم رسوای بر افراشتند
خصوص مجذوب مضطرب که مدرشار نثار جنون دست باد گشت خون اند بی پیغام گشت
این تلنگه مفسده بوی حق مراد که سبوی انگشت احتمال سر بمهر امتلاع است شکسته
کشته در گنبد هشت لشکر در رسال معتبر بجانب باجه پرس معمور متوجه و حاجی خان مذکور
و دیگر خوانین مختلط بی شعور را تحریص و ترغیب همقدم بودند تا بدکان تعالی که سر را بغرور و تند بیز اند
بملاحظه تدبیر این جماعت فساد پذیر توجه نفرامی سپاه مسافر که مقیم منازل تجلد و وفا
باشند گماشته و از آنجا که ایام جمعی شایسته از افغانان جلادت نشان و سنگهیان
تهور توامان و دیگر سپاه هندوستان که اکثر سواران بر اسپان باد پیما رعد صدا با
و پیاده های قواعد آرای همه جوانان جنگ آزما صف شکن قلعه گشا بوجیب پیش قرار
ملازم و بر حسب خواهش بهم رسانیده هم شهر بهاولپور را حصار بستند و از هر قسم سامان
مجادله و مقاتله سر انجام ساخته بعد تنگی مستعد نشستند که بسم الله هر کرا هوس مخاصمه
باشد ما از خود بادی این وادی ظلم نمیشویم که هر آئینه جدال منجر بقتال است خون مسلمین
که بر خاک ریخته شود وبال و دیت بر سید و متعدیست و قاتل بی حجت شرعی عاقل بایست
گرفت قصاص و دیت بر خود گیرد و خود بخشش که بنای فتنه میگذارد و شنیده اند که الفتنة اشد من
القتل و کجا رها بیچه که مایل بود رسیده فساد و اعانت انها هست شاید که بنجد بیش

که این حدیث شریف سامعه افروز آن تیره دل نشده باشد من تشبه بقوم فهو منهم
دنیا ساعتی بیش نیست برای یک دو دم احساس نامی بر پا دادن این گنج گرانمایه به جبر فروختن
دهجیت بلخی گلشن را سوختن است و بنده مصنف این تصنیف شریف که دران آزمنه وکالت
میان عبد النبی خان از چهار سال در بیکانیر بوضع صحبت آرا آگر درسا نشست خود در خدمت
راجه سراپا استعداد و سراپا اصرار و استبداد راه سخن دارد و بخلوت و جلوت مختار
است و حضرت بندگان عالی که خردآموز عالم اند غلام را نمک پرورده و خانه زاد خود تصور
فرموده اگر پروانه و یا پیغام میفرستادند باین فدوی و یا بتفهیم راجه نافهم مامور
میفرمودند این غلام را و یا راکتوال که می آید هم بسمت بنده در او طاق این عاجز
می نشست و درین اوقات که اتفاق شکست ملک بکر راجه افتاد مراتب زجر
و توبیخ بطور مناسب و بحکم قولوا له قولا لینا در هر مجلس ابلاغ می یافت خدا بخش جان
که در ماه شعبان سن یکهزار و دوصد و سیزده هجری وارد بیکانیر گردید الی ماه رمضان
سن ماصدر که راجه کشیده خاطر ماند و تکدر الباطن از خرسوار گشته بصقله اطلاع داده
زنگ درونش اکی نبرد و در ماه شوال راجه بجوج پیچ نفهمید و منزل نماد خیمه جا
و توپ کلان از قلعه برکشید صبحی که بنده بخدمتش رسید خود صورت صلاح فاسد را نمود
مشورت پرسید بنده در جواب داد که نیکست تدبیری سنجیده اند گفت شما محاسن
و مقابح را موازنه کرده وا نمایید بنده عرض کرد که الحق مرا اگر راست گویم خفه خواهید شد
فهمید کر شاید کدام نکته لطیفه خفیه درین است بر انکشاف این سر مکتوم الهی جست بنده

چون دانست که سامعه ارا دشت او دراز است ٭ مصرع ٭ چون میدان فراخ است
گوی بزن ٭ بنده گذارش کرد که بندگان عالی بفضل الهی تعالی شانه بهر نوع توفیق
موفق شغال بموفق اند با داد و اسب مطلق اگر آنحضرت که همه اشیا حسبش تحت است جل
نعمایها جیا تا حاجتی هستند یک امروز نتوانند که چیزی با محتاج از خزانه عامره برآورده
صرف نمایند و در سرکار راجه عسرت کلیت که ده روپیه دو ده تنکه تخته سر خانه تفریق
کرده اند که از تحصیل آن رعایا فرار ساخته باطراف میروند چنانکه شصت هزار خانه دار
گذاشته رفته اند اول حفظ خانه خود است من بعد اخذ خانه دیگری در کتب اخلاق تفصیل
تدبیر مدن و منازل نوشته اند که هر کس که تدبیر منزل نمود تدبیر مدینه از وی خواهد شد
یعنی هر که خانه خود را بند و بست نه نمود نظم و نسق شهر یا ملک چگونه تواند فرود نشست
[illegible] انفتش بچندین توجیهات فکری ذهن نشین ساخت که بارجاع منزل نما
و چهره و توجه پرداختند و چند ماه که این آتش فتنه خاموش بود در ماه ذی الحج سن
[illegible] این انگار که در زیر این خاکستر نکو نهفت با مکشاف هوای شاه دوم گرم و باز خشک
زمین شد بشرارت خدابخش شرار دامن افشان گردید یعنی راجه سیاه روز خانه سوز بار دیگر همت
بر اجماع عساکر گماشته خدابخش خان را در اواسط شهر ربیع الثانی سن یکهزار و صد
چهارده مرخص کرده روان ساخت که در وینکهیر رسیده الجمیعت اغوای بدباطنان
فساد سرشت نماید و بر آتش انتظار ان واقعه طلبان آب تسلی زده تسکین ایشان افزاید
که عساکر راجه مجهول فی الفور برسد او هم جنبان که مامور بود [illegible] این جماعت گول

کول لایعقل را بترغیب و ترهیب و ترجی و ترهیب از راه برد و درین ایام که در مجلس
را جدا ازین باب سخن میرفت و مرشد آورده و امیکشت لفظ مصلحت گفته میشد روز یکه مخصوص
در خصوص ارسال لشکر استفسار فرموده بنده را جدا اتهام و ممنیت الخلال شانزده بیان ساخت
که فوج را چه که مرد و سنج که معلوم و در صورت انهزام بازیچه ها را از بهاولپور گریخته آب
در حدود بیکانیر باید خورد و درین وضع باید که سپاهیان و شتران و آدمیان از تشنگی بی انداز
ضایع سقط شوند اگر بهاولپور را تصمیم عزم لشکرکشی است بندر بخش خان در اضلاع جول
ستم قلعه دارد و مروت و دو جگهر و نیلیکر باید که او یک قادر را چه بها که سه فرار پیاده
و سوار با رود دران استقرار ورزیده آب نوشند و ازانجا با اطمینان در طی مسافت
چون کوشند از تحریرات بنده هم در دلش جا گرفت بها نرود ز ار سوز شاه که کارخانه خدا بخش
خان است برای قلعه بستن ما ساخت او اشتر سواری فرستاده قلعه مروت خالی کنانیدند
و برین شان لشکری گران انبوه ملک که از گروه کفار فجار بی شکوه جهه از سنگهان
سکه مرشت و ربعه پلاتن و سواران بازیچه فساد پژوه سر سطر اشتند که در ماه جمادی الاولی
فی سنه الف و مائتین و اربعة عشر من الهجرة از راه بوکل و بو جگهر دارد شهر پسین قایم
و در بیجا دامن تمرد بگسترده و اهالی مردم فساد ملزم را کمند تسخیر در آورد و بنا بر خطر قصت
بندگان عالی مقتضای بخت فلک پیوند و صلاح خرد ارجمند عقده کشا رنجور بسینه
توجه با رسال فوج ظفر مشحون از سلاطین مسافر سرکوکان این الوس منصور ناصر
که سعادت رهنمون شان بود و حضور طلبیده صفا باطن صادق العقیده دیده و ازانها

چیده بسبب کردکی عظمت خان مروفانی و جمال خان کهرانی و شیخ سوندخان کهیری بمقابله نشان

ناموروارسال بهاولپور فرستوده نزد آن خدابخش که در خدعه و فساد سرو فرزند سبیل اهل فساد

که بلیس از و علم تلبیس درس میگرد و دلاور سپاه انکار خان زنانی که و شیده و اغوا تیا گرد خدابخش

یکی از استاد فضیلتی و شش و برخوردار الملاد و قضا بگو بلوچ که خدمتگار رازدار خدابخش

وا و هم فنون شیطنت از استاد بیاد گرفته بود در اتقین نمود که صاحبزاده محمد مبارکخان را

از جنیاد و سرکیار بر آورده بهرکجا که و انند و نوراند نخدابخش سپارند ورین هر دو تبدیل رحوت

کرده مثل ابنای جان در قلوب مردم و پیرا و حلول ساخته میرفت یک بچه که در خدمت صاحبزاده

وقت بیوقت حاضر میماند پیغام نموده او را مستعد فرار ساخته و رفته در گوش خدابخش انداخته

شتران خاصه بابت سواری بهاد مرزن پنجاه سواران آورده در دشت معطل داشتند

و خود دلاور در کوهستان سواری بهلو و شتر با بنیرم از هنگام ظهر بشهر برده به بهانه

فروختن کوبکو کوچه بکوچه می گردانید و قیمت شان زیاده کرده بدست احدی نمیفروخت

تا که روز خمیس سپری شد و عروس شب نقاب شبگون بر روی فرو هشت صاحبزاده ملباس

عورت در آمده عور از عقل و عریان از بخت جاده پیمای خلاف ولی نعمت گردید اول مردم

تیا قی ملاقی بهلو که متجسس بوده کرکی بیشی قیمت بنیرم بیان نموده با هم در مبالغه در جر و ملا

بر افزوده از انجا بر گذران پیوستند بهلو مذکور و بچه خدمتگار صاحبزاده را طپانچه برد و

و سیلی بر قفا زدن شروع کرد که ای نابکار چرا آن شتران را بلدروی و کجا گذاشتی و بدین

حیله و وسیله از بین مهلکه و محبس جان بدر برده با شتران بادی پیما که منتظر چشم براه

محمد خان جامانی ملقب بلقب جمال خان ظاهر حقیقت که حضرت خان صاحب چهارده ساله چون
ماه چهارده براوج بروج قلعه دیراور که ثانی منطقة البروج توان گفت مشرق تابان
و نور افشان دختر این و افواج بدست دارد و شش فرزند مثل این دیگر محصورش موجود
و با وجود زمرد چشم نابینا نیست و نزدیک حدقه چشم از چشم خانه اش بدر می فتد امر خطیر
گویا شب تاریک و راه باریک قدم سنجیده باید نهاد در آخر بران قرار افتاد که حاجی
خان مندهانی سر اهل فتنه و فساد و باین جماعت فاسد البته هم لفظ و هم صلاح
است اگر چه او هم سنگین و یک کوه آهنین است مگر در مقابله عظیم که تکلیف باد داده
اگر تا خیرپور تصدیع نماید اولی که همه حصار یکجا و مجمع تورلتا چنانکه باید انعقاد خواهد
یافت و الا تا دیگر او بیاید و از نیز طرف خدابخش بلاقانش گراید هر چه این دو که علیحده
نفس و شیدیان انداندیشند دیگران مانند حرس همه تابع اوشان توانند بود بنابر
علیهذا اشتر سواران خاصه متعهد روان شدند که آنکوه سیاه به تیشه تا و بلاغت چون
فرهاد کنده و ستون قسویلات آن بی ستون را متحرک ساختند آن سیاه دل البطالعه
سسبه نامه رفقا سنجید که خسرو پرویز اقبال متوازیع لب یا در طرق تلال رمال را انجیان
انسداد کرده باشند که سر مو بدون حکم این سلیمان زمان از هیچ رخنه نتواند گذشت الا که
در حضور آن خسرو پرویز رفته سخنان شیرین شکرآمیز یکنوع اجازت گرفته تدبیری
باید رفت فلهذا روانه و بتاریخ دوازدهم ماه شعبان ۱۲۱۴ سن یکهزار و دو صد چهارده وارد
مکان دهیرا که چهار کروه از دیراور جانب جنوب است وارد و جزاء صباح علیا رسانیدند

بوده‌اند و به بینند که تا بنده‌ای چه کار میکند حقوق احسان اجداد امجاد ما که بر آن شما است
و طریق رسوخ و وفاداری و خلوص جان‌نثاری پدران خود یاد آورده به جمعیت لشکر سرکار
پیوسته اگر مصدر محاسن خدمات شوند فهو المرام والا در قلعه دیر او ردیر آورده تماشای
قدرت و اعانت الهی جل نصره باشد که برابر سنگهای سکان شیران مسلمانان در مقابله
بلاتن انها توپ ها چکنند با ینطرف عون ذو الجلال والاکرام است و بدان طرف رفاقت
کفار و صنام و هر گاه بهادران اسلام بجهاد در آرند الحق یعلو و لا یعلی علیه کافران
بد دل را جز پشت دادن چاره نخواهد بود اذا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا آستین همت حاجیان که مردم و ذی هوش است در شهوار و لؤلؤ آبدار این آیه فیض
بشارت ست الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی
هذا صراط مستقیم گوشواره دل و گوش نماید حاجیان در جواب عرضداشت که مزاج
او علیل است لاچار رفته‌اند که بمانند حضرت لطیف مجسم فرمودند که حکمای سرکار حاضر اند
و ادویه هر قسم در دوا خانه موجود و معالجه شما در ینجا بوجه احسن خواهد شد گفت که آب
دیرا دهن بمن سازد جناب عالی بلفظ شریف آوردند که ما هم آب دریا چناب میخوریم
و آب بحر افضل المیاه است برای ایشان آب دریا وافر خواهد رسید گفت که هوای اینجا
بطبع من موافق نیست حضرت افلاطون زمان قوانین حکمت فرمایند که میوه ترنج وار
داده و گل ریحان رو برو داشتن و در ینج عنبر لی بکردن تعلیق ساختن و گلاب بستر افشاندن
و در مکان سرد مسکن و تمکن ماندن و به ہیار زهنری بسیل فرمودن و مفرح بارد و عرق بید

سبب شربت ریباس و لیمون نشربت نمودن بهوای دنیای مفید میشود و درین همه اشیای
لطیفه اگرچه در حول حکم فشفادار نگر همه نسبتها خواهم رسانید و بیار معروف بتعجیل عنصری
بواسطه باد امخالف سموم نسبتها جمله تریاق است اهم در پهلو نهاده باشند بپاسخ وا نمود
که من نمیدانم ﴿ بیت ﴾ ما جنت لیمون ندارد رش پیشانی ما ز رشتی دیش کفایت میکند
آن سیاه برده سیاه دل حرمت اسلام عزت جناب حدیث و رجب الاحترام بهیچ ملحوظ
نداشته بپیشانی سیه که اندوده کرده صریح برقرار و استبداد افزود که من خبر رفتن بهیچ سود
نمیدانم حضرت سکندر منش گفتند و با دخطاب شناختند که پدران شمار اشکل ماه از خورشید
اجداد ما نکتی و ترقی حاصل شده و نو قربی و ملکی از تو قربی و قلاعی و تقدیری که نور القمر
مستفاد من نور الشمس و شما می پندارید که این فضیلت و تسلط از نفس شما است بسیار دیوار
که بضیای آفتاب سفید نماید چون ﴿ مصرع ﴾ از چنین فرمود نور آفتاب سیاه ﴿ بیش دیوار
هم چنان سیاه دلی الوان با قیست رشیمه اشتقاق در صورت صدق و خلوص و اتحاد شما
بود هرگاه از شما بغض و نفاق بظهور رسید با نور اقبال خود در انکود گشته ایم هر آینه شما را
مثل القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم محاق و وبال کاستن است تا که در هر زمان
و مکان اعتصام بعروة الوثقی عنایت و عطای جناب ما [illegible] دارید و این خلیفه
الله که متوکل علی الله اند با مداد مؤید متعال استظهار فرموده این کلام و عا خواندند الهی آیت
بلی وطلک حسبی فنعم الرب ربی و نعم الحسب حسبی منصرین [illegible] العزیز الرحیم
﴿ بیت ﴾ جز عهد وفای تو که ملول نگردد ﴿ هر عهد که بستیم هوس بود و هوای [illegible]

ابیت جل شانه + بیت + سکندر را نمی بخشند آبی + بزور و زر میسر نیست این کار +
حال مصلحت دران کار دیدیم که ارسال بهاولپور فرمائیم و بخشش بیازمائیم + مصرع +
تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد + حضرت صاحبزاده فرمودن فرکه در بهاولپور رسید
مقابلین خفاک صلح و رضی که باندم صورتی دیگر گزید و در ظاهر موقوف بوقت دیگر ساخت
ولاله سلامت رای از حضور بوکالت ملتان معزز که خدایار خان علیزی و رحم خان ترینی که قبلاً
حاضر خدمات اند دیگر لشکر از افغانان نوجوان رستم توان شیر زور رکیوان ایشان ملازم کرده
دفعه بدفعه رسول بهاولپور گردانید و خدابخش مع صاحبزاده و الله بخش خان و جمال خان
مع کهرانیان حاصل پور مع ابوالخیر و تمام اهل خیر بود و بدر بدن غنی محمد خان که انجا نشسته
ماند و محمد رمضان خان که مشرف بحضور صاحبزاده بخت معمور محمد عبدالله خان بود دیگر
همگی قوم داود پوتره چه طلبانی و اجرانی و حسنانی و سوای آن خورد و بزرگ ایشان زیاده بر
خوراند بجو مواردها مر بهاولپور آمده در باغ سرکار که بر در چول متصل است که مزارات
متبرکات محمد بهادر خان اول و محمد مبارک خان علیهما الغفران است و ایروا ایشان را ابجر
سهرانی اگرچه در ظاهر شب دشمنان است لیکن باطنش در صدق و قسم صلاح خام و پخته
ساندین در احوال رفتار و رفتار حرکت و سکون فی الحقیقت متصلا و متواتر زبانی کار
خدمتکار خود معروض خدمت حضرت صاحبزاده دربنای دولت مینمود و از طرف جنوب
حضرت مخدوم صاحب که مظهر جلال و در تقدیم مراسم جدال و قتال که کمال استقلال
داشتند حاجی خان شکسته سیاه را بدو دست اجبار بر پا کرده بجمله شیری تمام دلیر

می تال بر سر جنگ شدند محاربه شدید و مقاتله عنید پدید آمد مبارزین طرفین در آویزش
و ستیزش نمودار رستخیز و در شمشیر زنی و تیر افکنی و سر شکنی علامات قیامت پدیدار *بیت*
ز بس خون که گرداند بر خاک ÷ چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک ÷ قضا را تاج محمد
خان بر جای گولی بندوق خورده بیقیا در جا بداد و سلطان بیگی محمد بیگ گروه معرکه
پشت کرده گریخته خاک عار بر روی روزگار خود انداختند لشکر بسیار ضایع و اسباب و سامان
تلف شد حاجی خان را صولت و دولت خداوندی ترسانیده او همانند هم عنان و زرد دیده بمقر
خود راجع و حضرت مخدوم الملک از جوشش جنون و غلیان خون بدون صوابدید عقل کامل
رهنمون بگفته و تحریص و ترغیب بعضی جوانان فرا جان گذشته بخت خود واژگون ایلغار کرده
سر خیل لشکر باریچه ها سر شور سرنگون و خفا بخشش ذوفنون گردیده چنانچه مسطور سمار بلابه
اند با اظهار شمایل جلایل مبالغه ورزیده و سیما میان حضرت ایشان بر وفق الناس
علی دین ملوکهم علاقت دگرگون داشته و در اوقات نکبات و فتح بجای ارزدی تهور میچشیدند
و ابر از فضول تقلید میکوشیدند که با ایشان هم چو اسپ خواهیم تاخت و بنیان قواعد
توانیم استوار ساخت و هم تیر و را قسمی خواهیم انداخت و ازین نوع کلام مبنی بر تکلیف
نشار عقل سوزان میرفت که هر کس هوشیار بران قوم مست از بس شگفت انگشت
تعجب بزیر دندان حسرت می گرفت خلفای حضرت مخدوم صاحب منتخر الانام که تیره
عوام بخیال خام بر خلافت خود ... التزام برین حروف مطالعه نقش بسته که دستار
ابهام خبر اوه بسته باشند ... که ... لیکن ... ناپذیره باو جود مخالفت

مخالفت خدابخش هنوز در پرده تجاوز نبود بندگان متعالی که بحر محیط عقل و در بزم فهم تدبیر را
بر زور تقدیم و ترجیح فرموده این بیت میفرمودند + بیت + بشمشیری یکی تا ده توان
گرفت + برای لشکری را ملکی بپشت + و خدابخش را خوب میشناختند که حیا دشمن
زن مرید و کوچ دشمن و درم و دینار و که بید الطبع مستدبر الکبد منقلب القلب بهیچ قول
و عهد قرار و مدار ندارد خاتون او که بر او غالبه نهایت عاقله بود درباره شوهر شفاعه
شده به حضور خداوندی که بسیار بخشش اندک پذیر اند التماس نمایست که جسارت شوهرش
مقتضای کرم و کرامت معفو شود پس اندر پای عنایت گشت زار آرزوش را بسلسبیل لطف
سیراب فرموده عبداللطیف مهر که در سلک خدام جناب والا انسلاک دارد مامور
فرمودند که رفته آن عفیفه شریفه را از مکارم حضور مستظهر سازد اگر مستدعا و التجا
نماید برفاقت کرام معتبر آن مخدره را بسلامت خدابخش نماید تا هم از سرکار همیشه حسابت
است وار و همواره عصیان و طغیان + مصرع + هر کسی آن کند که لایق اوست +
از بیطرف نوید اشفاق برسانند من مآثر الکرامت خدابخش بتاریخ نوزدهم
ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد چهارده چندی از داود پوتره که با او یک لفظ و یک
معنی بودند مشورت کرد که لشکرها بیجا بهر رعایا سرکار تدبیری فرستاده غارت
اموال خلق الله خوشدل ساخته تقویت داده شود و سرگردگان آنها را طلبیده فهمانیده
که در شب بیستم ماه مذکور الغی ساخته عزبا که یکجا در پای نشسته اند تاراج نمایند
و مردم راه شناس واقف را همراه کرده که رهنمای ایشان باشند و آن غول طبعان خدا

دشمن تا لقریه عربی ها که بر کنار سلطان نواه واقع است تاخته اموال خلق الله را تی ساختند
و هر چه یافتند از زیور و زر و رخوت حتی کفش مردم عاجزان در باگلو انداشتند و بعضی از
رعایای حیران که نه دین داشتند و نه ایمان و نه خدا شناسند نداوتان بر قریه بخشا قاسمی
که مرقد منوره فرد فردانی حضرت محکم الدین سیرانی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه
در آنجا است رسید بسیار کس غصبیده ندوا ز شامت افعال و شومی اعمال در مقبره مطهره
در عمل بی علاوت فراز آنحضرت کشیده بی ادبی ورزیدند و آن شیخ که در اصل بالله روح
شد نفیش از این جرأت شان آشکا فی عابد و از جناب حدیث سند را حضور مقبول
و مورد غضب گردیده شده که در این ایام در بیکانیر بود میان امان الله که مظهر خوارق عادات
است تا این واقعه تماشا به فرموده موجب استهزا رنده مقتضای لطفی که با این غریب داشتند
بیان نموده تداری + بیت + لطف حق با تو مدارا میکند + چونکه از حد بگذری رسوا کند
ابدا بخبر پسر نور محمد خان کهرانی و رکابی معتبر خود را بحضور حضرت صاحبزاده بهرام صولت
در مثنای دولت فرستاده پیغام داد که من از سلالت نمک پرورده حضور و از دل مرید است
متمسک و من حضور قیصر نشود لم دو تقدیر که با جبار این طایفه باغیه مصدر الشرور
مقهور + فرد + شاهدی در میان کوران + مصحفی در میان زندیقان + چون
طوطی هم قفس زاغانم احتلای اعلام دولت خداوندی از صدق خواهانم که بخوبی نصرتی
با دیبای حضرت در اصل همتی با اعدای دولت حاصل گردد اگر شهامت شب واصل
ناله دیوانواه شده مقابله بسته شوند و سواران صحیح محو حبیب سواران ها ریگی که بیعاتر

اتفاق افتاد توپ زن اینطرف بطولی نمود گوله ها مثل ژاله بخطا بر اجسام کفار می بارید
کمال این کمک بلاج که بمساعدت آسمانی چند روز رفعت و کامرانی یافته در این کمال سپهسالار
عسکر حضرت مخدوم صاحب مظهر اسرار فتح یار گشته بکمال تهور بر سر توپ تاخته دم زنان بغون این
امداد از اقبال جناب عالی گوله توپ بمقتلش رسید و از پشت زین غلطید بخاک و خون غلطید
و مرغ روحش بشاخسار خرنوب جهنم پرید و باینطرف تیمور خان کمرالی پسر خیر خان را
بندوق بگردن خورد و بیفتاد و مرد و در فوت روح بفردوس برد و دیگر بهادران طرفین بسیار
جان بمتقاضی اجل سپردند و بتاریخ بست دوم ماه رمضان سن یکهزار دو صد چهارده که خورشید
مهر بد مهر را تیغ کوه مغرب جگر شگافتند و ضحاک اژدها صفت سیاه چهره شب بر سوز تیر
مخالفان بخنده دندان نما خندید عروس زهره تمثال فتح و فیروزی از زیر پرتوای دولت
حضرت بهرام صولت دیده نقاب حجاب از رخ برکشید کفره فجره دست و پا از خود گم ساخته
بعضی از عدم استقرار فرار ورزیده بیار روار رسیدند شتران و اسپان بارچه بار لشکریان
[illegible] بسیار غنیمت رسیده و اکثری اسیر آمدند و اجساد نحس نجس ایشان بر خاک و خون کشیدند
در این بشارت بمسامع اجلال شنیده شب فایز و مطلق و شادیانه فتح بهرجا سمع افروز اولیا
و نوشش اعدا گردید و حضرت صاحبزاده و همه اعیان مملکت بعد حصول فتح مشرف
استانه دولت شده و شادی کورنش آداب بجا آوردند [illegible] خلعت بخشش کرده ملتزم
[illegible] صاحبزاده و از خلعت بخشش و امر [illegible] دادند [illegible]
و احداد ان درود صاحبزاده والانسب فهیم و خوانین بی شرم وخامت ایشان را فور

نوع تعلیم دانسته از استقبال و تعظیم و مدارات و تکریم هیچ دریغ نداشت و خدابخش به دستور
از پس دیوار حویلی قلعه ارک دایر و صاحبزاده هم در خیمه زیر سایه کنارها فرود آوردند که به عیش
بلبله کلی مرغان فاخته در روز سکار ریسا خفتند گاهی دنبال آهوان بصحرا میشتافتند و اکثر
شب با غزالان چین بغلغال سیمین ساق حورنژاد پری نهاد دلباد دنگاه دلفریب رغبار تسخیر
مینمودند و درین امر شکر منعم بلابیع را چه نکردند و با وجود کفر ستمگره شده در اندک ایام از
صاحبزاده آستانه‌ای نداستکافی بنشس ها بیه دنظر استغفاری و اتفاقی در ان دیده و در
احوال شبا روزی آتش ستمکشافی میورزید و نوای خارج آهنگ صدای ... و شا
از زخمه بی قانون و مضراب خیانت شنیده دلتنگ و دلتنگ میشد رسیدن صاحبزاده
و اسد بخش بحضور آقای خویش و پراکندگی لشکر راجه رعونت الکشی باید
و ماموری محمد نصیرخان بمقابله آن بدکیش ناهمیت آن فی
و هم درین سال بخت فلک نهمت اقتضای آن نمود که راجه بیکانیر اگرچه در آئینه دو عی
مفسد اندرونی خیر ندیده و لاکن با ستعداد و استعداد و شتداد دوار دو ما بر حدیث اصلاح خیر
عمل نمود و در اطفای نایره فساد متوجه باشیم و در صورت شر و شورا و که سنه ملتین
تیار و تکمیل کرده ایم و سواران بارگیر و خود اسپه جره طرار طیار و داشته ایم با انحراف
روز از مسلوک ساوک نمرای او را د از نوشتن خواهیم نهاد و خطوط و رسائل بطرف بنده
مصنف این اقبال نامه که در آنوقت به بیکانیر بود و نوشتیم و به دست آوم جتبه در بعد تقریم
فرد : اگر بر مراد م نیاید جواب : من و تیغ میدان افراسیاب : نبارگلی

بدا لاله نعمت رای او در حضور بنده را مع خریطه مرسله اسمی راجه و پروانه کرامت کاشانه
بسر فرازی بنده ارسال فرموده و بنده تا اینوقت که بیکو ضع در صورت مصلحت گفتگو
مینمود الحال لامحاله مستلزم آن شد که بصراحت گفت شنود و محاکات و مبالغات
نموده شود و بنابر آن تمهیدات و تفهیمات و ترغیبات و تهدیدات بکار آمیخته در نگهبا
متلو ند ریخته سواشی‌ها مذکور را از قبل راجه بوکالت خدابخش و طالب‌خان وغیره هر قدر
داده بود تیره که در بهاولپور بودند بطریق عجالت همراه بنده بحضور فایض النور روان
گردیدند صاحبزاده محمد بخش باقتضای سور مزاج و کثرت رغبت بزنا و عدم تمکین
که طبع رجا از خود منتقص و خشم آگین ساخته بود شوریده وار و جبلیر در اول مولراج
نرمرد کهن سال و استرضای خاطر قدسی حضور منظور فواید حال و استقبال میدانست هرچندکه
تعلیم و داد و دهش مناسب نمود لاکن دل صاحبزاده در انجا از داهیات تسکین نیافت
برگشته پیشین داخل خان برخانی که خسر صاحبزاده مشار الیه بود از آن ناحق شناس
ناخدا ترس هیچ نوع ننگ و ناموس ملحوظ نداشته صاحبزاده موصوف را در کجاوه
انداخته بحضور اقدس رسانید و حضرت دقیقه فهم باریک بین شیوه اینچنین حرکت نا ملایم از ان
منفرد فراموشش بهتر ندانستند لیکن از تایید اقبال امر انفصال فهمیده مودی شکرانه
جناب [illegible] یگانه گردیدند که بیرون ماندن صاحبزاده دور بدر گردیدنش موافق
[illegible] حضور [illegible] و [illegible] افغان ناهموار شده بود [illegible]
[illegible]

بہ اہالی نشستہ از احوال فاسدان تبہکاره خبر گرفته بروقت تحرک شیرشکن مخالفان بہ طرف
بی وطن باشند این سرگروه حسب الامر سر راه مخالفت را به سد سکندری گرفته ضوابط پاس
وجوکی را آئین بستند اگر همه گماشتگان دیرینه را جهان آرا صواب نمایان سکندر ارسطو
منش حکم مهرهای شطرنج داشتند هرگاه محرک با اصل تحریک آن یا شتری یا فیلی و یا
هر کسکه پیاده یا فرزین نام نهد و یا از پیاده کار وزیر و یا وزیر را خدمت پیاده فرماید
همه مطاع و محکوم بودند و احدی را از این نردها که باسما مفروضی موسوم اند یارای عدول
و مجال تجاوز نبود سیما آن مشتمل جنبیده مستقیم منیر روشن ضمیر بهشت پاس خبر گیرد دقیقه از دقایق
حزم و تدبیر فرو نگذاشتی و شب را در معامله روز نهاده اشتی و هیچ مقدمه مالی را راحت
و فرح انگاشتی و جز بیچ حفظ مملکت و دشمن گدازی از دخل مقدم داشتی ملکی بود بصورت
متمثل بشر و فرشته مصور با حسن الصور ∴ بیت ∴ در شب برد پوشش آید آفتاب ∴
فهم کن والله اعلم بالصواب ∴ سنه ۱۲۱۵ تاریخ دهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد
پانزده در حضور خیر آوردند که دشمنان سوخته اختر سیه روز و اعدای خانه خراب بتانه
سوز آماده بر آن شدند که ایلغار نموده در کناره سنده و چول که بال شتران شمار از رعایا
سرکار پیچیده بی ساخته میبرند و نیز هم از جانب سنتلا سب خداوندی شتر سوار رعایا
شتناسب مقرره به نشان قبضه توانان چون حکم قدر مقدر نازل گردید که مخالفان
این نحو جسارت را که سرمایه خسارت آنهاست اندیشیده و داعیه فاسد دارند
عظمت خان و عبدالله خان غافل نمانند و تا توانند مخالفان را سزای سانند و فرمان

و فرمان که بنفرمان سرداران رسید، مسالک نگاشش منعقد گردید و تا که منشور رسته یکسو شود
در انسداد مسالک بظهور رسد، نه دان یاجوج طبعان دیده اشتر زار روانه از حدود قریات
مردم نمازبجهه دسوا و نور پور ناخته رجعت ساختند از مامورین عبد الله خان و برادر غلام
مصطفی که جوانان ولاور و شجاعان بهادر اند مع یکصد و بیست سوار که اک سفاک بیباک
بعجلت سبکعنانی کرده بر سران گروه بی شکوه انبوه چون برق بر خرمن شان زدند و داد
برتره انجیال مناقشت در امر تعاقب رهبا زرست تهاون ورزیده و بیست سوار از
سواران خان محمد خان او ان عنان درزیدند لیکن شان ایت کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة باذن الله بظهور می آمد اقبال حضرت مقبل که قبول جناب صمدیت اند
شکرگذاری نمود که بیمی و ترسی در قلوب مدعیان افزودگان برد نه که شکاری عظمیت
رخیم العاقبان از جوشش تهور رو اشی نفر وقه را لیکه کرده رو بجنگ آوردند بهادران لشکر
فیروز مند اول دیدند که اصد عشر سوار جوکی از لشکر تباقی و نه سواران در راه مقتول افتاده
آتش غضب ایشان باشتعال آمد مانند شعله در خس و خاشاک دشمنان بوالانگیزده ساحت
عرصه پیکار از وجود کفار بیکار پاک و فتنه جنگ منشدیده و او پیشتر عنید بدید آمد آخر حال
گرد و کل مستخلص از دست متغلبان و متغلبان بابن باغال چراگاه خود بهادرکاران نیز
در هنگام کشش و کوشش تیر گولهٔ بندوق به عبد الله خان متصل گشته زخمت از جانب کشی رسیده
بطرف وحشی بدر رفت و زخم شمشیر لسباق پای راست او رسید و دو گولی بگردن و ایشان
زیر موی بال در خرید فضل خان و برادر خان و یک بلوچ دیگر از رفقه عبد الله خان

شهید و شش کس مجروح و از دو فوت دیگر شش نفر زخمی یا مقتول و از معاندین
نه کس بدار البوار پیوستند و یازده تن زخمها علیحده برگرفتند و نشان میدان مصاف را
که هشت نفر است و دیگر رفتند و مکان ایشان نبود که میتوانند برداشته و با مجروحان نقل آیند
خدا بخشش خداوند افزون بلا با لا بلا بر دوش کمینی بر پشتیان شکاری نمایان از پیاده ها
سند و ستان بطریق ایلچی از آتش افشان و سواران سکهان سگ سرشت خوک نشان
و دیگر جماعت کفره مارواریان مار تواران و معتبران را چه تنگ شدیدان براه چهتر کهر
اول بر سر قلعه سرکار که مسمی بسردار کهر المعروف المشهور و اهر جلوریز و حصار محاصره آویز
رو بیند در افتتاح قلعه که فی الواقعه لشداد البوابه خیبر آسا دست بجان کوشیدند قلعگیان
از هیبت و حصانت قاهر نیامده از شب خون چون مرغان جنگی با هم پیوستن ور دوسگ
و سینه با تیغ چنگال و سنان منقار خستن شکستن دریغ نکردند لیکن محاصره تا شش دا امتداد
کشید و از ماعتی از سرکار رسید و آذوقه از قسم ادویه و تنباکو کم گردید لاچار امان طلبیدند
و این خبر خوش بسامع علیا رسید القصه لشکر مظفر راجه مذکور رسیده قلعه سردار کهر
و قلعه پولر [illegible] از بانیان گمراهیان گرفته قلعه میر کهر بدست آورده و از ظفر سرنخیر وارد
و بکام گهر منتظر نشسته مذکور عنی محمد خان فی الحقیقت افغان [illegible] اصلاح مشرف فلاح
خیر [illegible] عالم مقتضی آنست که حضرت صاحبزاده ظفر گرین مسند نشین مسند جلالت و تمکین
محمد عبدالله خان که فتح و فیروزی با عدل اقبال [illegible] و فتح بر دشمنان
چون عنان گیران [illegible] بدست اختیار [illegible] سبیل از پیشانی [illegible] که مخالفان بدخواه را

حضرت خانصاحب جی الله تعالی دوست یا یک محمد نصیر خان در حفظ
الهی بوده باشند رقعه در عریضه گستاخی که نوشته بودند رسید انچه نوشته بود که بفضله تعالی
لشکر همراه شما از لشکر مقهوره چار حصه و مقدمه سوای جنگ کوتاهی میکردند و فرصت
لشکر الحمد لله و المنه و انچه نوشته که مقدمه سوای جنگ کوتاهی میگیرد و اگر جنگ مقدر
است و یا صلح این امر از دست ما بندگان تعالی بیرون است بدست مالک قضا و قدر است
مگر شما را لازم که موافق فرموده آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هزار جان فدای
نام گرامیست اعمال نماید که تمنای لقای دشمن نکند و اگر ملاقات دشمن شود پا برجا
دارند که بهشت زیر سایه شمشیر شما است و انچه رف جلدی جنگ که کسی بدل شما انداخته
ان شیطان و دشمن است و اگر از تنگی سفر نوشته این مراد شما است که از هر جا که سر
بر آورده اند این کوچ لعل سو انرا مرضی ما نبود و از ما نمیرسید بفضله ما الکبه دیم منع
نیکردیم لیکن هنیدر نا امید نیشدیم این جلدی باشما اگر صلحی میبود و اصلی و اگر جنگ
جنگ مبشد اتفتند غنی محمد را ایدام می آوردند و از رفت رفتن نمیدادند و طیباتی را بهر طور
سلوک می آوردند و کاروان مبارکیور شهر قیه به بیدکی سیمه لیقین مخالفان مینویسند
معرفت محمد جمال خان یا دیگری بدست می آوردند ما میدانستیم که خیال تنگیها نموده اند
بهر طور برادران ما را عزیزان اند یکا یک اینها را بر جنگ تحریص دادن پدران ما علیه الرحمت
در نفران هم نکرده اند خیال دانای انها بکنید که برادران از هم [illegible] کرده اند ملک
[illegible] هم بدست آورده اند [illegible] انها دکار [illegible] کار [illegible] باشند

باشند باقی حقیقت روبرو انشاء الله تعالی گفته خواهد شد که در تنها نهاست الله معنا
و حکم و اسلام در رهنمائی این مملکت که بهمه تربیت یافته حضرت سکندر شان و افلاطون
فطرت و سرا پا حرفت و حمد هست و سرانشر [illegible] اند مو افق راحکی [illegible] آن لقمان
زمان در اندک ایام و آوان شکست استخوان برادران داده بوتر اردو اند [illegible] با صلاح
و تفهیم و تنبیه و تالیف دو عدو و عیار قلوب خود اینها برادری بدست آورده که زقاب
اکثر گردنکشان و منحرفان در کمند تسخیر اولیای دولت در آمد اول فوج [illegible] منصور ابای
مخاصمین را شکست نیم شکست مودند است سرکردگان الوس در سیدان اینها [illegible]
عتبه بوسی جناب حضرت صاحبزاده فرخی و اقبال ناموس نگرد ابیه [illegible] جدا زده
و کفار را دار دل پژمرده و قوالب افسرده خورد شکسته چو ظفر بود تا سکان [illegible]
روز رکشت و در نیوقت سید عاشور علی کپتان طین رجه سوسی مرشت که جریده فساد
در سیدا در افهرست است از رفاقت کفر بجمعیت اسلام در ین سرکار که مرکز دایره
دین است برکار دار دور ساخته بلطف الطاف حضور گردید و هم بلاش سنگه بود رسید که
کپتان پلتن دیگر بود و بحبل المتین عنایت جناب خداوندی تمسک در زیده بندگان عالی
کرده این بود اسلام بدست زمشت تیغ بدست دارد بدرگاه لشکر دکاری بعقل صلاح
این معجزه تایید جناب رب العالمین سید المرسلین علیه الصلوة و السلام جمیع مسلمین را
از اذیت و مناقصت و کیفیت عاقبت کشیدند از شکست استخوان اخوان طغیان گزیند
تکزیب کفار و جهاد با اینها متم حسنات بسیار و نتیج ثواب بیشمار دانسته به صاحبزاده عالم

دولت اجازت بخشیدند والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
درجة عند الله واولئک هم الفائزون یعنی هر قدم که در سبیل غزا خواهند گذشت
و هر دینار و درم که در طریق جهاد صرف خواهند ساخت انشاء الله تعالی بقبول جناب صمدیت
درجات ثواب این مستثنی جناب احدیت خواهد شد لشکر سرکار در مکان در نزول اقدس فرود
لاکن چون فتح بدوال رکاب حضرت صاحبزاده پیوند داده اند باید که فی الفور بر سر مامورها
سایه اقبال اندازند تا دودمان اقبال فیروزی که از جمله تعطلات برآورده مشتاق مباشرة
این دانا دانسته فی الحال دست بیعت بایشان خواهد داد حضرت صاحبزاده حسب الحکم
ولی نعمت خود در رکاب سعادت پای همایون نهاده بمجادله فریق بیهوش کفر کیش بدنیا
کوشش شرک اندیش ضلالت پیوش متوجه شده زر بذل و ایثار وجوه امداد و اعانه مرام
غزا و جهاد صرفه نکرده دست فضل و قتل جنابه باید کشاد دولت است که توفیق الهی
او شامل شده و صولت اکثر جمعیت نامتناهی بدان کافل صاحبزاده بخت منصور که در برسات
ستاره طالعش در اطلاع می زاید بود در ماه دولتش در هر منزل عروجی و اوجی فایق بجز
درود میمنت ورود ایشان بشتافتند استقلال نخلستان نورد شکست و عنان مرحله شان از
دست امکان رفت بحضرت صاحبزاده روی التجا آورده التماس ساختند که برای
ملی مایه سروپا افلاس بجز سایه عاطفت لی ساما ان دلی پیرایه دایه رحمت و حلیت دارند
لاکن خرج راه شان در دست نیست بر نگاشته امیس و دست قضا نده دور گرداب
از اضطراب عجز غریق مانده نه روی تردد و نه رای اکن عسرت مشرطه دشمن جان ستان

ستمگران ایشان است و کرشته نوبت عدو جانان ان ایمانان و خود اکنون شما دشمن
زیاده از همه حیران این انجمن و درین روزگار دشمنی که چه ما بود غرور قلم نه چاره رفتن
دارد و نه رای و نه توفیقی و نه دستگاهی و زیور تو عفو ست و بندگان جهان انان پناه
ملاطفت و کرامت، عذرخواه انتقاصیر شما ان احوال تباه کرد و کمتر این بیچارگیست دل سیاه
چون در پیشگاه عز و جاه حضرت سکندر شکوه جم کلاه رسید فرمودند که ما بابت خطا اندیش
عذر نیوش ایم ∴ بیت ∴ چه میجوید گدایان صفا ∴ هم چو خوبان کاینه جویند
صفات ∴ با فضل خدا اجابتا ∴ ماند ه بنده جناب کبریائی الهی و نامشبه تابع بارگاه
حضرت رسالت پناهی ∴ شعر ∴ ابنیت ان رسول الله و عدلی ∴ فالعفو
عند رسول الله مقبول ∴ و لیست عند رسول الله معذرا ∴ و العذر عند رسول
الله مقبول ∴ با سینه مغدرت کسی را بست و دل شکسته ایم و درد آرزو دیدی احدی را
بطلبانچه ملامت نخسته ∴ بیت ∴ ما بحل کردیم باری انچه با ما کرده اند ∴ و اولی
نفقه مساکین و زاد سپاه از بین صوابست با منای که در مقابله آن بید و دستان بما برانند
نوشتند که هرانچه مناسب شان حضور رسیده به تمشیت سپارند و ان بیچارگان ندامت
سرشت را بی نه نمایند و اسیر عصیت برخصت تفرقه ... و علاج ... گردند سبحان الله
اوصاف جمیله و اخلاق جلیله مخصص ذات مبارک بود القصه کما شکاران جناب
خدایگان از همه جهت مساعقه ان منافقین کوشیدند و ان گروه بی شکوه با تمام رنج
و اندوه خاسر و خاسر برگشتند بتاریخ چهاردهم ماه صفر سنه ۱۲۱۶ یکهزار و دو صد و شانزده

موکب عظمت کوکب حضرت صاحبزاده فلک منزلت کیوان رفعت بعد از فتح و استحکام
قلعه در پور بفتح و فرحی سعادت و دور شهر بلاد و قلوب رعایا عامه و خواص از عموم و انتظار
خلاص این سرکار که ملجاء معاذ و مناص بیگانه و مردم با اختصاص بتفحص احوال
رشتخاص با اخلاص گروید حضرت نور دیده جهان دیده و سرور دیده خود را از کمال شفقت
در جنبار رسیده ندروه مبتدیا ز عقلا در لقا بخشیده . بیت : ندارد پدر هیچ
بایسته تر : ز فرزند شایسته شایسته تر : درین حین امیر علم خان افغان نور رشته
اجاره مالیه دیره غازیخان برشته تحصیل از قسم زرامت از دربار بادشاهی دار دیره
مذکور و چون مردم صاحب عزم و در بزم جبلی حزم و رشت بود و محال ریاست علم عزمت
بلند ساخته و هوای خیالات محالات در سر انداخته و هم در نیز عصه عبدالصمد خان افغان
بادوزی پسر شاه محمد مسطور جاگیر خوار دایره دین پناه طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه
رقم ایالت صوبه ملتان بسرفرازی او که عین سرفکندیش باشد و رقعات و تخط بصیانت منط
باسم مبارک حضرت جهان اقبال و بنام نواب محمد خان الملقب بسر بلند خان ناظم کچهی
شمالی و سبیل علم خان مسقوم حاصل آورده وارد دایره موصوفه و از انجا تتبدارک سامان
محاربه و محاصره ملتان کوشیده نقاب دین پور فتا نیرنبای فسادوشر از طرفی باز و
نهاد حضرت قرین از دل اطوار آن بیرابا بیمه و تخطوط و التجا نامه عبدالصمد تمام متامل دلو
مرتی بر کار نشست که حضرت عالم بخت هرگاه با دار ماتی فرموده ملتان را از تصرف
ارباب محمد اکبر خان دیار و صفدر جنگ تخلیص و بقبض عبدالصمد خان فرمایند قلعه خانگه

خاتمه او بحضور مشتمل بر بیه و تحفه خواهد داد لا اسلامترای که وکالتاً از قبل جناب خداوندی بخدمت
نواب جا حاضر بود نواب والشمس پناه و بخشی پیشگاه او را مع منشی سپهر ایالت که مشیر و منشی مصاحب
و مختار بار و فاربل گویا اینک چشم یا پیراهن تن نواب عالیست ارسال حضور حضرت اعلی
فرمود که هر دو بزرگ بهوشمند آمده با حسن تقریر و ابلغ تدبیر بنگاه ناموس نواب عالی به این حضور
اندوخته ابلاغ ساختند که تا بید الهی جل تقدیره ذات عالی بهترین حرف قلم قدرت و خوشترین
نقش لوح ارادت بمقتضای کمال حدامت مفتاح الابواب برامور این ملک است + بیت +
کلید فتح کار مشکل افتاد + قضا در قبضه امکان تو داد + و معهذا از بدو مسند نشینی
اتحادی که نواب صاحب با ذات مبارک حضور و ذات جمیل الصفات و نواب صاحب
اظهر من الشمس که بمنزله یک تن یک دل و یک روح کرده ای هست و عبدالصمد شیرازی بد ریش
شاه محمد چه خیر آمده کازین توقع توان داشت + بیت + اصل بد در خطا خطا نکند
بد گهر با کسی وفا نکند + بندگان عالی مجلس مشاوره منعقد فرموده بودند کنگاش رای عالم آرای
بران تصمیم یافت که اعانت نواب صاحب صفدر جنگ بهادر هر چه زودتر کرده شود
اگرچه مباشرت و موافقت نواب منافقت حکم بادشاهیست بنابران منشی جیون رام
معه دین محمد خان حاجی و عبدالله خان طبابانی با یک هزار سوار و پیاده چیده برگزیده
تعین نمودند نواب عالی در مدافعت عبدالصمد گردیده میر عالم خان که مستعد اعانت بوده
و منهیست که لشکری فرستاده با درفش شود و عبدالله خان و میر فیض الله پسر امام الدین
الکن کچیار نهر ارسال یا جا یک بیت با اعتبار مخالفت گذرگاهات دریای سند منصوب

اندیشی که معامله داد و بیتره با یکطرف رکبود و مواد شورشش هر روزه تسکینی یابد کدام
کلام نمود که گمان مبر تو نمیدانی که خانصاحب یک شیر بیست درنده آدم خوار دیا غنیمت
فیل آزار هرگاه از روبکار فارغ شود والله که کسی را نگذارد و سر مردم را بناخن قهر البته
چنان خارد که دیگر تا قیامت سر از لحد عدم برندارد آن بی سعادت شقی که زبانش
از کام ناکامی کشیده باد و در هر دو جهان سیاهی رو نصیبش باد چرا نگفت که همای
است فیض آثار دوا برسیت ذره بار و فرشته ایست نظام عالم مامور یا عقل عاشر
بصورت انسان متمثل رشته مهر جانان کور باطن را با وجود فراست و ذکا حالت خود
از آئینه فراموش شده یا ادبار ظلمت دثار گوهر دانشش را سنگ سیاه کرده حضرت ادب آموز
عالم این مکالمه را بسامعه علیا بلا واسطه مسامعه فرموده در آنوقت از ابراز هیچ ورا
بروز نداد لیکن از بس حزم و مآل اندیشی در شمار ره کشاده بتقریب بعضی امور علمیه بدستور
معروف اور همت قاهره میرزا بلی فرستاده شیخ محمد غوری در تفتیش ارسال کرد اشتند که آن
خبث سرشت فاسد الاصل را بتاریخ بستم ماه ربیع الاول سن یکهزار دو صد شانزده
در شکنجه عذاب کشید که چندی مسلسل و مطوق و من بعد سلسله حیاتش بو دو برادرزادگان
او محمد یار و احمد یار پسران کوهر که هر دو گوشوار حسن و ملاحت بودند بنامت آن خبیث
در قلعه مبارک پور بشترقیبه مقید گردیدند و هم میر احمد خان برادر کفایت خان منشی باشی
سلاطین درانی که در ولایت خراسان صدرنشین سجاده انشا بود در تفرقه قوائم
سلطنت پهلو گزیده با قصی حدود هندوستان رسیده معاشش بسر می کرد و بار خباله

افتخار برادر شنیده بتقاضای حب الوطن من الایمان و اشتیاق دیدن اخوان و اعزه
و خلان معاود این ملک و بست و هشتم شهر رمضان سنه ۱۲۱۶ صدر بمجالست حضرت خداوندگان
سرمایه فیضان بهره اندوخت و جناب خداوند قدر در آن شبستان بینش بنور شمع مکارم
مثل روز افروخت و عزیمت شکار بیشه ها و خارستها که فریب اند نهفت بر اشتهای
دل فریب که بهم داشتند میر احمد خان را از روی لطف بی حجیب با خود رتبه اش را بهم عنانی
برافراشتند یک فیل ماده مع بچه شیرخوار همراه مشارالیه بود که بر کس کوچکی فیل بچه دیکیند
پستان مادرش دیده بغیرت می ورزید و آن فیل بچه با طفلان بازیچه میکرد و میوه
دانه و شیرینی از دکاکین بازار دویده می ربود و همه را از نمایش فرحتی و انبساطی می افزود
آنرا در شهر احمد پور گذاشتند و هرگاه آن نخجیر و تهمتن در شکارگاه بیشه بیکری چون
رستم بر رخش خاره اشکن بعزم صید گور و گوزن سوار شده بندوق رعد صدا ژاله افکن
بدست گرفته باز و چره و شاهین را در هوا سر دادند ابیات روان شد بر هوا
باز سبک پر جهان شد خالی از کبک و کبوتر ز دراج و تذرو و تغذری تیز
کشیده باز در چنگال خونریز چون بسقفچه که بر سر دو راه دو بیشه بود رسیده از آنجا
پائین شده بر سقفچه بالا آمده فرمودند که مردم سوار و پیاده علی هذا القیاس صف بسته بطور
قرغه از طرف مقابل جانوران صیدگاه را برانند هر چند مامورین سعی کردند بشکور
نیفتاد و یک جانور از آن صید انداز خود بدولت نکلید هر نوع ... وقت
[illegible] دریافتند که فی الواقع شیری در بیجا بیشه جا گزیده که چهارپایان ریزه

رسیده از هیبت آن رمیده اند حکم شد که بیشه را از ان سر آتش دهند چون آتش خشک
و تر بیشه در گرفت ماده شیری از مخرج خار لیست بر جست بندگان عالی با چیلاولان قرب
آتش از سفینه فرود آمده بر اسپ سوار شدند ماده شیری مقابله و محاذات بر لب تیر تفنگ
رسید حضرت قدر دست بندوق را از شصت کشاده سر دادند که چون تیر قضا بی خطا بر پیشانی
خورد فی الفور بندوق ثانی که بر کتف شیر آمد نعره کرده آتش بیشه از آتش تفنگ سهل
پنداشته برگشت و در نشیبی که بیشتر آب دریا دران میرفت و اکنون که دریا گذاشته اند کی
دور رفته و این شکل رود خانه خشک است بی اختیار بر جست و افتاده احوالت مختلف
می کرد و حضرت شیر شکار چون خورشید به برج اسد که عبارت از خیمه قمرشی ضمیمه باشد
تحویل فرمودند هرگاه از خواب قیلوله بسان بخت بیدار خود بیدار شدند بمسامع علیا
رسید که دو کس داود پوتره مستعد و مستعدان نمایند که شیر ماده مجروح بر کنار رود خانه
خفته آواز میاید اگر ارشاد باشد بروند و بکشند بندگان عالی نام شان پرسیدند چون
همه وان مسمی را با عقل و تمیز اند فهمیدند که اینها از رفیقان خدا بخش معروفانی اند و در
بکارست مصدر شرارت و فساد بوده اند مقابله اینها با شیر مقتضای صلاح است
از هر طرف که گشته شود و سه و سرکار است فرمان فرمودند که بروند و شیر را بزنند حسب الایما
عالیه رفتند و مردانه با شیر گرفتند و با دو چار گشتند شیر بر خاست و یکی از ایشان را
به پنجه کشیده خورد و آخت و دیگران نیز از ... کرد و ابر بگیرد تا بفردای قیامت
هم و دیگر شمشیر بکر زده تا لیت شیر از روحش بر رفت از شکار را مداو ... فرمودند

و مخدوم صاحب که بملاقات میر سهراب رسیده استعانت در مخلصی جاگیرات نموده مشار الیه
وکیل معتمد خود را بطرف حضور تجویز نموده که عبدالرحمن شاگرد پیشه تا گاهی بینایات سفارش
او شان بمضمون شور و شیرین در حضور این فلک تمکین گذارش سازد حضرت جهان دانش
خرد پرور خرد آفرین اند جواب با صواب که سنگ را آب سازد و درین را موم نماید حکمت
لقمان با معجزه داود علیه السلام تعلیم داده حضرت انصراف بخشیدند که وکیل بر بارگیر
عزم با رجعت بسته برگشته شنیده را بموکل مبرز گردید و بتاریخ چهاردهم ماه شعبان
المکرم سن یکهزار و دوصد و هفده بملازمت صاحب عبدالنبی خان از قلعه بقصد زیارت حاجی پور
در راجن پور رو وارد قلعه دیزاور حضرت منزلت شناس قدردان اضافت تفقد و تبجیل
مقتضای اخلاق جمیل مرعی داشته از استقبال و ضیافت و ترخیص انواع مدارات
مصروف فرمودند سنه زنجیر جبل یکی زبان بکنه که عبارت از بی دندان باشد و ثانی
دراز دندان و یک زنجیر فیل ماده و لاله چندن لعل وکیل مهاراجه جسونت رای بولکهه همراه
او شان بود از اوج [illegible] که دریای چناب و بلاب [illegible] میروند گذشته و از دریا سنده
متصل قریه کلان پور عابر و بحاجی پور پیوست افراختن علم محاربه بی علم مقابله
نواب گردون قباب با سیاس عبدالصمد خان و ماموری عسکر
منصور حضور را مع الشور برای تنبیه و تخریب او گریختن از حصول
قندهار و غیره نواب صفدر جنگ بهادر که برخان محمد خان یادوزی بعد اخذ
نسبت دختر خویش از دو بوسیله صاحبزاده ذوالفقار خان مطمئن شده درین روبکار رسید خلل

سرخیل لشکر ساخت و هم حاجی غلام مرتضی خان سدوزی مقصدی امور عسکر او در مظفرنگر
و بتدبیر و حیله مورچال بسته پیش برده قلعه دین پور را محاصره کردند عبد الصمد در ابتدا دست
و پا جهد را چند بمقابله لشکر ملتان و چه در برابر مامورین محاصره دین پور جنبانید
روی تابیدابی در آئینه مراد ندیده از هر سو نشست واو و چون بکار روباه طبع خدع مشهور
است مقتضای مقول مشهور و اعزوری افغانان صد گونه حیله بکار برده و بسیار از راه بیاد
آورد و افاغنه که جبلت ایشان از آب و گل بیوفائی خمیر یافته و مهد اشتمال بر ستار قدر
انعام و اکرام نواب امیر الامرا و العظام کرده نعمت و سردار سپی و دوشت این قوم است
نشناخته منافقانه کار نمی‌بود نواب امیر علم خان بر تنها شده مستعد و عبد الصمد اول کرم خان
درانی را بوکالت در خدمت نواب عالی فرستاده برای عبد الصمد سفارش نموده این
کرم خان و نهایت قوی الجثه عظیم الهیکل بود از طول قامتش به عرض رود دستار و کله در زر و باده
دنبال و بال امثال دیو داشت به همراه امیر علم دعوی زر در تحقیق خود بنیاد استاد در عبارات خشن
و درشت ابلاغ ساخت خیاسات قدس المقدس تعالی شانه عما یقولون که احکم الحاکمین است ذی
علا سرای است هرگاه حضرت موسی و هارون علیهما السلام را بسمت فرعون بابلاغ رسالت
مامور فرموده امر جلیل القدر نفاذ نمودی قوله قولا لینا و لیّنا خو جه تعالی می‌گوی
گفته ٭ فرد ٭ سخن به که با صاحب تاج و تخت ٭ بگویند نرم و نگویند سخت ٭ نواب
محمد مظفر خان که خیلی بهادر و شجاع و از اصلاب شاهزاده و امیر صاحب منصب والا فطنت
بود تحمل الفاظ رکیک آن ناخدا ترس المفلس پریک نیاورده رنجیده و از شوخ چشمی بی

از رزم راه سپهبدی و منش حقیقت انصراف بخشید و وکیل خراسانی رخ نهفت و بر پشت خر نهاده
رو بتوکل کرده شنیده را مبلغ گردیده آن جوان مزاج ناتجربه‌کار از آنجا که بکار آشنا نبود رشته
و طریق مصلحت را نمی‌شناخت و زبان زمانه این ترانه را مناسب حالش ساخته سرود
* فرد * صلاح کار کجا و من خراب کجا * هنوز لشکر سرکار که بکمک نواب عالی در لکهنا
توقف پذیر که میر علم بی علم کنون علم خودنمائی را بسپهسالاری رستم شده با دشمن مقابله نمود
با هزار سوار جرار کند آور چالاک تیغ گذار بیباک سفاک خونخوار از سمال دیم پور رسانیده
که لشکر مجاهد نواب شکست عیال عبدالصمد را از دیم پور برآرند و آن مجاهدین مبادرت
چون برق بر خرمن عسکر نواب عالی تاخته بسیاری را باتش شمشیر و بندوق سوختند
و صد و بیست کس جوانان از لشکریان نواب صفدر جنگ مقتول و باقی بفرار رفتند
در خونریزی اهل و عیال و اطفال عبدالصمد از قلعه کشیده بدایره شاه و دین پناه بردند
نواب صاحب از دین ناپرستی فاحش از این عبرت چون مار برخود پیچید و از کمال خشم و غضب
بر خود لرزید و مصنف این صحیفه شریفه را که آنها بحضور خداوندی فرستاده استغاثه
نمودند حضرت خداوندگانی پیشتر باستماع این خبر هست و حرکت ناملایم میر علم که نسبت
نواب عالی از و بظهور آمده دل تنگ که نواب صفدر جنگ از خانه زادان عظیم الشان
و صاحب ناموس و ننگ است بجناب سکان سلطنت بی حیا را چه حد و چه یارا
که گفته است و بصاحب مساوات نماید بجاندم بدین محمد خان خانانی عبدالله خان طبیبا
حکم استطاع اضداد را با دهم لشکری تازه زور و جمعیت سابقه لاحق کرده فی الفور شتافته

شتافته محاصره درین پور سخت نمودند و گوله از توپ و خمپاره بر فرستند زده در سلامت
گرچه زیر دیوار قلعه پرده قلعه را استحکام نمی نمودند ساختند و میر عالم را توفیق آن نشد که دگر باره
تحرک نماید و درین کشاکش که سرکار را رفیق شفیق نواب عالی بود اشتیاقمندی چو ببرا
که وکیل سرکار در پیش او علی الرسم حاضر میماند طرح بدسلوکی انداخته سخنان ناملایم
بر گفتی و در امور بیهوده بر در شقی و جانب خداوندی که در دقایق این قبیل قال خیال
افروختن از غضب و حمیت در دل گرفتی اکثر و در قوم با مکان معتبر حاجی خان مند بالی اردوی لشکر
بنشین میر عالم رجوع داشت و الیه اقطاع متعلقه به کوشش میداد و بوضوح ناسازگاری میر عالم
بوکیلان سرکار حضور رسیده شده شرح واقعه بموکل بازگذاشت حاجی که از قبله دین باز گشته
به دولتاباد آمنا مکان حج در خانه نشسته حاجی شده تا که قولی و رفیه کفار رسیدید بر آنها
می پیچید اکنون که راجه بیکانیر تقابلیم رکنه سپر تفاوت و مقابله انداخته بر حاجی
کافر النعمت بمیر عالم در راز گشاده بحرف ابله فریب و سودای باطل عالم سرنگون را سربلند
داوده نحوی خاکستر افسرده فتنه گرم گردید که ناظم کرم خان مرفوع الطوق ازینجا
میر عالم خان وکیل شده متواتر و مکرر نزد حاجی خان رفته آتش فتنه از دم گرم با حاجی
خان اشتعال گرفته و حضرت سلیمان صفت زمان این کینه را در خزینه تخیل آن بدیر رفته
و بعبه بشتق الفاظ محاسن و مقابح بر لوح مستوره این جواهر رقم با قوت قلم و صحیفه فتند کرده
همین حرف که درشتگوی بهسته از صدور منشا و ر کشیده بنشسته حیثیت که اخراج میر عالم خان
اصلح در ازم بهت نواب عالی که خود درین معامله استعداد نماید نواب بسر بلند خان ناظم

کهچی شمالی را عالی در نیکار رفیق باید کرد که هرچند حاجت نیست مگر باز نه سه یازده دو در قاعده
رقوم الف واحد یکیست دو دوازده یازده و سه ۱۱۱ یکصد یازده و نبود مصنف را بنا بر آن
فی الحال باستعجال امور فرمودند و در عقب بنده مولوی محمد صالح که عالم و مورخ و شاعر است
و تعاقب او گسایین بهادر از آن طرف نواب صاحب مقرر و تحویل یکی مدارج مرخص و رسیده
باستمالت و دلدهی و تسلی و تقویت دل نواب صاحب افزود و اول بار محمد خان افغان را برابر راه
راست ثانیاً لاله سلامت رای برادر این مولف بوکالت نواب سربلند خان سربلند و منصوب
که ملازمت نواب مستطاب یافته بحکم صلاح آن بصوب صوبهٔ شاهجهانپور رفته انعامها
متبد بیرون انتباه بر مصالح و مضار آگاه ساخته بهمراهی و رسمی که دهند و توانستند رفیق این امیر
دلپذیر منیر نعم النظیر گردانند و هم معتبر از جناب معلی القاب با خود ببرد یا پس پیش باید که
بملاقات نواب سربلند خان رفته بدانچه مناسب آئین اتحاد است در بذل مساعی دریغ نکنند
لاله سلامت رای همچنان کرد و عاشق محمد خان افغان ترینی بیشتر نزد ناظم کچهی شمالی وکیل بود
در عقب لاله سلامت رای معتمدان کاروان فرستادند که تحریص نموده آن رفیع جایگاه را
بمرتبه مرافقت ابتهاج ساختند چون تائید الهی جل شانه در هر مهم و هر مقدمه حقیقت اقبال
حضرت عالم پناه است بعد تصمیم ایشان عزیمت بر اخراج میر علم از دیره و انهدام قلعه او
که متصل محمد پور دیوانه از احداث ساخته تا مشرق قندهار ساخته؛ اعید شاه بیمن و دو هزار جماعه
از افغانان دراز و عبدالله خان دهیر دیوان سلامت رای بهفت هزار سوار جرار تیغ
زدن دشمن شکن مرد افکن در قریه گیب الد رفته نشستند و تعبیه دو ماه محمد نصیر خان کرد

کوریکچ لشکر جاگیردار الله آباد تمام برادری مشار الیه روانه که مویدات لشکر سابق گردید منصور
خان افغان لنگ که خیلی جری مقرب میر علم بود و در امتثال خود علم شجاعت می افراشت
حسب الایما سردار خود بجمعیت کثیر بر نشیان و جم غفیر سرکردان در منازل کشتی نشسته بقصد
فاصد بر تعلقات این سرکار عظیم الاقتدار رواقع ابیرو آب چون مار سر خود بسنگ زد و تاخت
اموال رعایا دست تطاول گشاد تایید الهی حسبل نصره که در هر زمان و مکان شامل عساکر
فیروزی اقران این هندیو سلیمان نشان است شکست شدید بر منصور مقهور رسید افتاد و باز
لشکر ارکان تباه کار تیره اختر بد روزگار مصدر جرات و شرارت گردید همان زیدکه در مرتبه
اول بدو رسید بتاریخ هژدهم ماه رجب سنه ۱۲۱۴ یکهزار و دو صد و چهارده صاحبزاده فرخی نهاد
سامی تبار محمد امیر دیار خان المعروف به محمد نصیر خان مع بعضی ارکین دولت و مشیران
مملکت حسب الامر حضرت قضا قدر تشریف برده استطلاع رد اعتضاد ماموریت جلاوت بنیاد
شده نواب عالی را که اخراج میر علم و تخریب عبدالصمد اقصی مراد و چون این هر دو مقصود
لازم ملزوم یکی منحصر بر دیگری بود را اول مشاوره جایزان بود که هرگاه یکی از فرزندان
نامدار کامکار حضرت خدیو فلک قدر را این روزگار نامزد شود از اولاد گرامی نهاد نواب
مشتری نهاد فی الحال یکی با جنب صاحبزاده رسیده معاون همدیگر خواهند گردید لیکن نواب
عالی را که به پسران عظیم الشان محبتی دارد و تمام هر گاه واحدی از نوابزاده ها تقریب سیر صحرا
یا بسیر دریا یا تماشای باغ یا بزیارات متبرکه اهل الله رفتی نواب مستطاب از پس
انتظار قرار بدل گرفتی و سوره اخلاص بحفظشان خواندی و صلوة و درود را ورد کردی

همایون توکل قادر بیچون در منازل کشتی از حد و حصر افزون نشسته برگاه خسرو خاور
به عزم تسخیر عالم گیر بادبان فلک را برافراشت بهادران منصور لنگر کشتی با پرچم
الویه بلند ساخته از قریه نجیب آباد متوجه عبور و میر علم که بدان روی آب در رسیده مقابله نجیب آباد
دیره داشت سوار شده به تجلد تمام برابر خیام فیروزی التزام می آمد تا مجاهد رستم شهر علم
خان که محال حکومت است مبارزان عسکر اقبال رسیده بجوشش جلادت و اقتضای استقامت
اول از همه عبدالله خان باستظهار اعانت الهی من یتوکل علی الله فهو حسبه و اقتضای امداد
اقبال حضرت عالم پناهی از آب پایاب خشکی قایم ساخته قائم وار چون تنه درخت استوار
قایم و قیامت از مقاومین برانگیخت و از بسیار مقابلین که خون تا کمر برجنبت من بعد علی
محمد سیال فورا رسیده به تقبل دشمنان تیغ کینه آمیخت و در عقب شان برخوردار خان علمدار
سپاه دار لشکر نواب سربلند خان در مقابل اعدا سخت آویخت و سوار بسوار و پیاده
به پیاده چنان آمیخت که امتیاز میان رستم دلان هر دو طرف و زور بازوی قوت آن طرف
اصلا نماند قسمی آویزش باهم نمودند که یکی دیگری را بشناخت میسر نبود و در آنجا الکه این گریبانش
دریده و دامن تهورش شکست بلوچان همراهی میر علم علمش را نگون ساخته با و پشت کرده روی
از آنجا و مستحقان به فنجا ربایی ردند از عسکر فیروزی اثر یک سپاهی ظفر تلاش دشمن شکن مقتول میر علم
رفقشون مغمون خراسانی تمام حیرانی و پشیمانی و پریشانی از روی کشتها کام مرادش از هیچ سو ندیده
فرار بر قرار ترجیح تصور دیده خاک ذلت و عار هزیمت بر سر روزگار خود گرد باد ساخته سمیه از میدان
معرکه پشت داده و ارو دیره و عبدالله پدر خود را با خود گرفته و از پس علیا بان عطش پیجان پایش

بلکه سر سواری قطرات آب نوشیده و تاج اسباب برداشته توقع از انواع برگونه . با لنا
بیحساب بریده تمام پیچ و تاب دلکباب چشم پر آب سینه سوزان بکمال اضطراب شب
بسی قطره زن و عرق ریز شتاب خوار و خراب * فرد * گسسته سلاح شکسته کمر
کجا کفش کو موزه کو پا و سر * دارد و جام پور دار ترس جان در همگان هم با اتفاق
فی الحال بدا و رجال و از آنجا انتقال بهر غزمیان دره کوه فرود آمده کوفته و سوخته
شقیده نام و ننگ بر سنگ خیال شکسته جمعیت چندین ساله شان پریشان گشته
داخل قلعه ها رواز بیچ و سیاه حواسی لشکر برشاه مرای استطالت کامیاب بحصول فتوحات
و نشاط جدید و ساحت دیار فتح نواخته و اعلام فیروزی بفلک برافراخته شادان
و فرحان در دیره غازیان نزول مبارک نموده سامان دستیاب از آنجمله سه بکهرجه
از سیم و زر و اسپ و داطر و اشتر و خر و رخوت و فرش و خیمه و توپ و غیره در ضبطی در آمد
بشبیه سهم تقسیم یافت و از سه سرکار رسته کماشته و نایب بر گماشته که محاصل
محالات مضلاع بر گذشت و محال حکومات بر سبیل تثلیث بانقسام می شتافت
روز یکشنبه هنگام ظهر بیست و هفتم شهر رمضان سن یکهزار و دوصد و هفده حاجی الحرمین
الشریفین حاجی حافظ مولوی محمد حفظ الاسلام تقبل بیرک العلام از این دیر ظلام بر
نورانی مرقد و فردوس رحمت و جنت خرام شرف خرام فرمود از این واقعه بر پیشانی نور آگین سپهر
ثانی خدایگانی غبار ملال پدید آمد که وجود مولوی صاحب مجمع کمالات انسانی بود و منبع
فتوحات روحانی و بوضوح اخبار فتح دیره حضرت غیور که سرا پا تدبیراند و مشهور

اقبال این رکن دولت محی الدین فی الفور مستخلص ساخته از گذر گوت مهتن عابر و حاجی خان
از کهری بسامان و حشم لشکر و خدم برآمده بمقابله سپاه کینه خواه ظفر پناه بر کنار نالہ
کردن بود دایره ساخت بندگان خداوندی که عقل تصویر و سیر را اصلاح و تدبیر
در روشن ضمیر و خبیر اند و از احوال ممالک و اطراف خصوص رویداد گماشتگان در هر آن
استخبار میفرمایند و مقتضای حسن مشاوره غافل نبوده دم بدم بر صلاح و تائید
ماموریت می افزایند هرگاه عبور لشکر منصور و خروج حاجی مشهور از قلعه کهری بمسامع جلال
مجامع پیوست فی الفور رای بیضا ضیا که رایت آرای مقتضی بران گشت که فوجی تازه
زور فیروزی ظهور ارسال پذیرد که بر سینه شکن دل اولیای دولت قوی و جان اعدای دولت
ضعیف گیرد بنا بران شیخ محمد غوری بجمعیت دو هزار سوار جرار طرار طیار مثل شهباز عقاب
شتاب در رسید و حاجی خان مانند عصفور ترسیده پریده باشیانه خانپور خزید
مجاهدان فیروزی توامان اول بر سر قلعچه کالک آمده در یک روز مفتوح و خانپور را
بمحاصره در گرفتند و حاجی خان هرچند از دل ازین فتنه جات منحرف لاکن از راه عهد
منافقانه تاب مقاومت در خود نیافته قلعه خانپور تسلیم گماشتگان سرکار ساخته
خود بقصد احرام این کعبه مراد دست لا محاله بپای سر شتافت و لبیک گویان پیش
عرفات در دولت [illegible] صفا و مروه دوید و محلقین رؤسکم و مقصرین
لا تخافون رسیده از خوف جان ایمن و این [illegible] کوثر از زمزم اشفاق آن
تشنه لبان وادی نفاق را سیراب فرموده بمین مجوز که اصلاح متفرقه او را هر چه [illegible]

بشنیدن این واقعه زمام استقلال از دست گذاشته پای استقامت شکسته سپر انداختند کلید قلعه پیش با
گماشتگان سرکار سپرده امان جان خواستند از سرانجام چیرگی کار اصلاح دار سیاست برخاسته
رفتند و راه خود پیش گرفتند و دست محاصره قلعه کهری الی مدت ماه کشیده حاجیان ارشد
کشمکش جنگ با بزرگ روزگاران سوختند دل پر سوز و لبهای آه و چنگال یوز و فوج سرکار نتاب
دیگر از آن چاره حیله ساز نکرده اند و رفتند باز به در و زلیبا لوسی از در صلح برآمده بطریق
دفع الوقت بنای مصالحت جا بیر شتافتند که تا این کنار ناله اختیار تصرف ملازمان
سرکار باشد و ذاران لیسه ماله مذکور بدستور در جا داد و معاش او مجوز قلعه امتنان این
دولت استحکام یافته بعد رده داد و ن بود دارشاد مصمم قرار داده پرداخته بدر دولت
سعادت ساختند از غرایب تائید اقبال آن فریدون فرخ فال آنکه بتاریخ دهم شهر
ذی قعده سن نوزدهم از جلوس میمنت عبدالصمد خان خلف سردار سرفراز خان بارکزی
که مختار علیه امور سلطنت بود به سبب رنجه خاطری برادران از قندهار به توقع مراعات
بدر دولت آن شهریار مروت در قلعه دیره اورفا شهر از نجا که ذات مصدر علیا است
آن عالم دوران خدیو گیهان سراسر کرم و الاحسان بود بمقتضای والا مقتضی دریادلی
نظر بر عزو احترام مخصوص به درواره رسیدگی امیرانی و مواسات او از صد افزودن مبلغ
شش هزار روپیه نقد و دست پاک تهان پارچه از قسم اول هنگام ترخیص با و به او ارزانی
فرمودند معاودت حضور لطف علیخان و مباینت او با نجیب
و مصلاح مشدن او بنجابخان در مواد فساد و شرارت

بلوچ کوه یا تک بود ضمیمه تعلقات قدیمه تصرف فضل علی در آمد محمد نصیر خان بعد اطلاع را ینهمه
مراسم اشفاق از فضل علی خان سراپا نفاق و رفتد رضا نامه رخصت شده معاودت گزید خود
و فضل علی نظم و نسق مهمات قلعه‌جات از جمیع محالات مستقر دیده باج نوشهره و باندک
ایام و اقرب اوقات حقوق سعادت و معاضدت و مساعدت سرکار گردون اقتدار
بحقوق منافقت و مجانبت و مباینت مبدل ساخته باز همان فساد و ایقاع را تجدید
طرح افکند ٭ ابیات ٭ اصل بد در خطا خطا نکند ٭ بدگهر با کسی وفا نکند ٭
درختی که تلخ است او را سرشت ٭ اگر برنشانی بباغ بهشت ٭ ور از جوی خلدش
بهنگام آب ٭ به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب ٭ سرانجام گوهر بکار آورد ٭ همان
میوه تلخ بار آورد ٭ مولوی صدرالدین واعظ بوعظ فتنه بر بغضت پایه منبر تحریض آمده
خطبه فساد را در محراب بدگوهری باواز بلند خواند که خطیب سبع منابر فلک را با وجود
سیاه دلی و سیه چشمی انگشت حیرت از سماع این کلمات عبرت و مسامع حسرت در ماند
و حافظ گل محمد پسر نهایت برتاویلات عقلی و تسویلات نقلی آن واعظ مفسده انگیز گواهیهای
ترغیب فسادها نمود و پیر محمد خان از چمپور که جا داد و معاش او ست برانگاشته حاجی خان
بیش بفضل علیخان رسید و مواد شرارت را علاوه گردید و حضرت مخدوم جامع [illegible]
در نوشهره نزول اجلال فرمودند و فضل علی را از فساد ترغیبها افزودند لاکن بعد از
چند یوم نقش صحبت شان خوب نشست و با وصف ادب جناب حضرت مخدوم محبوب
سبحانی نور الله مرقده طبع فضل علی از حضرت مخدوم الملک برگشته خلق زبانی بجا نماند

بحال ماندند اتحاد جانی و فضل علی بی بهسا در قلعچه بهادر پار رجهه مسکن مخدوم الزمن معین گردانید
چون مخدوم الانام تمام حشمت و حشام و قاطر البسیار در زیر بار سفر شاملتهٔ شریفه و شتران
قطار در قطار تحمل کشیدن ها و تشتهٔ نفیسه و صنادیق مملو از زر و جواهر قیمتی شاهسوار و اسلحه
انبار در رکاب داشت فضل علی بحوج سوس شمار حشم طمع بسوزن مژگان و مع در رشته نگاه
آز در اموال ایشان دوخته و شمع خیال در فانوس دماغ و فتیله توقع در روغن حرص افروخته
هوای خود را استنباط وجهی که بهم مالیخولیا در مقابله سرکار را کفایت نماید در سر گرفت
حضرت مخدوم الزمان که خود سودای سرشار دارند باوجود سیه مستی لبسر خوشی فضل علی از آن
جنون پر فریب و فنون تفرس ساخته داورا در پیشه سرقت استاد و سلطان السارقین
پنداشته و در هنر مسارقت سراپا استعداد و سر خیل اقران شیاطین انگاشته ترسیده
باد صدمت طغیان آب دریا و هجوم پشه و کیک و حشرات الارض بی انتها از رفقا بالای سیده
بطرف قادرپور نهضت ورزیدند و در بین شستا نبدکا تعالی که جهان و رش و عالم بنیش تابناک
مناسب جناب رسول الله علیه الصلوة والسلام شیخ حبیب الله را سمت فضل علی فرستادند
که از معاظم صولت قهرمانی او را ایواقی ترسانند و از مکارم دولت خداداد گانی مژده
رسانند و از راه خلاف و طریق اختلاف که در پیش گرفته است باز گردانند چون
شقی ازل را راه ایت و اهدای بادیان مهتدی بسعادت منشار مضمون نشو و سوار علیهم ءانذرتهم
ام لم تنذرهم لا یؤمنون از ترسانیدن و نوید رسانیدن رکیل اصلا متاثر نشده و بهمان
منهج ضلالت و مسلک بطالت سالک و کام سپر بوده بحاجی خان جواز نگه کرده و تخم

بطلان که در مزرع جانها بهم دگر کشته و بابیاری حرف و پیمان غایبانه مطر گشته همان آب را
تو کید و تاسیس و تجدید در رگ و ریشه آتش دوانده برسیدن ملک داد مالک عبد الرحیم قوم
ماچی که هر دو معتبران حاجی خان اند بران مقرر گردانند که از یکطرف حاجی و از طرف ثانی فضل علی
شتافته و قریب چاه شاهر واله که چاه نکبت شان هست یکدگر را دریافته باسم عهد و پیمان
اتفاق بندند سحرگاهان که چاه نخشب در چاه طلسم فرو رفت و خورشید ظلمت سوز عالم افروز
عهد تیرگی شب شکسته نور افزای خاک سیه درون گشت باطن نحس سرشت بربست اقدم
تاریخ چهاردهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۱ یکهزار و دو صد و بیست یک این هر دو شقیان سوخته اختر
سیه رویان شوریده سر بر چاه مذکور فراهم آمده بر تخالف سرکار باهم تخالف نموده
سرنگون بچاه ادبار فرو رفتند و در یک لحظه که باهم ساختند مرکب جسارت و بارگی خسارت
بیچو صلانه سبک اختیار و بی ادبانه شتر گسسته مهار تاختند بمحاصره قلعه سردار گهر پرداختند
قاضی نظر محمد نیابر ملاحظه حدوث و حضر تاله متعلقه تعلقه سردار گهر رفته بی خبر از این
حادثه و بی احتیاط از این مشغله مهلکه برگشته می آمد که اسیر پنجه تقدیر و با خود شکوه
این شرپران سیه ضمیر گردید مثبته بدل آنکس محمد قایم پسر قاضی مذکور باین قضانا گهانی
در قلعه محصور دو روز تا سب مقاومت آورده سیوم روز امان خواسته تفویض کلید قلعه
و تخلیص قاضی و تسکین و تحصیل حرف سلامت جان با وطان خود باز شتافتند بوضوح
این خبر حضرت خود بتر ده فلک شکوه ارشاد فرمودند که محمد نصیر خان و فتح محمد مکلان
سعلو واله قطره زن رسیده تدارک جامع عساکر دیده کمیتی نمایان و لشکری گران بر سر

برسر منحرفان در پیده دمار از روزگار ایشان برآرند و این مقدمه را سهل ناانگارند و از لوازم
حزم و هوشیاری و مراسم تدبیر و سپهداری دقیقه از دقایق فرو نگذارند عبدالله خان به برادر
خود قوی الظفر سپه‌سرکردگان نامور پیوست و دیگر افواج را بواسطه سرانجام تتابع سفر فی العجله
عطالت و این سپهسالاران بر کثرت و قلت لشکر لحاظ نکرده بر کناره اله اختیار راه مسیل
دریا سپه ذخار یکبار رسیدند نزدیک‌گان سکندر زمان که چون افلاطون ذوفنون لبیبانه
مدرکه حرکت شیران دل برکس در نیافته کیفیت فراج برکسی کماهی در یافته متوجه امداد
و اعانت مامورین شده در شش روز مقدار پانزده هزار پیاده و سوار کارگذار شمشیرزن
کامل عیار پیش نصیرخان سپهدار رسانیدند خوانین منحرف پشت بقلعه و ملتبکر سرکار
گروه مورچال بسته به استقبال قایم نشستند و مبارزان ظفرنشان در مقابله شان
صف بستند خیر محمد برادر نصیرخان مع عبدالله خان و هرد ملیتن مولاس سنگه بر میدان
شتافته مخالفان را بمقابله کشیدند عبدالله خان ولد حاجی خان که خود را رستم وقت
میپنداشت و یوسف خان برادر فضل علی که او نیز خود را فرعون مصر مکان حاکمیش
می انگاشت بمصاف رفته آتش قتال را اشتعال دادند و باندک آویزش تحمل حمله رستم
دلان سرکار نیاورده به هزیمت فاحش در مکامن خود ها در زرگون افتادند مندو نامی
بلوچ قوم کوباکاک باکاک ملک الموت شنیده پیش کسه اجل سجده اخلاص نهاد و غلام
قوم باچی و دیگر سپاهیان سپهسالاران منحرف خان شقاوت شعار بدار البوار رفته و مقابلین
کلهم بهجمت دولت اقبال در دل گرفته لشکر سرکار مورچال پیش برده فتح محمد مع عبدالله خان

و بهر متصل باغ لکهراج سلامت کوچه قایم ساخت و محمد نصیر خان خیر محمد به طرف مقبره
اختیار خان مرحوم مکمن انداخت کشش و کوشش طرفین را حدی و عدی نبود و کشتگان جانبین را
حصری و عدی و حدی نی تقدیر آ از لشکر منصور حضور در جهاد و جهدی و از منحرفان مقهور
در تقابل زد و کدی بیدر جادولی بیکین بشقاوت شان روی الطبعان دوره مجادله از تاثیر
دور فلک شد و او بیران قرار یافت که دو روز در مکامن محاربه بندوق از طرفین میان و روز
سیوم فتیله توپ در اشتعال نهایت کار یکبار از شعله توپها از مهر کار یا بیره نهندها
دشمن کسار گوله یا برآ اعدای دولت ابد اثار حرارتی بود از شب یازدهم تاریخ بیست یکم ماه
محرم جوقی از سواران فیروز مند بر مرکز قلعه بر کار آسیا بر آمده از بیکاری دایره کردار گردیدند
اندرونیان دیدند که کم اند دویدند و توپ شان که فتح جنگ نام داشت از قلعه بیرون کشیدند
و مقابل بیکار گشته در صفت مجادله و مبارزت سیا و بست ورزیدند گاهی اینها بر آنها
حمله شیرانه مردانه کردندی و در عینی آنها بر اینها یورش متهورانه لی جگرانه آوردندی
آخر محمد نصیر خان فتح محمد مفصل اطلاع رسید و از بیطرف لشکر ظفر پیکر مثل و با لعلم
جنود ربانی الاهو یا باشت بهادران عرصه وغا دلیکان کوهسار هیجا متوجه گردیدند از اشتیاق
جانبجان و فصل علی زنجگی و افراد لیسران قریب دیوار باغ لکهراج با دل خسته و
خاطر شکسته در ظاهر کمر همت حیثیت بسته و با سلاح جدال مسلح گشته تحرک گزیدند صولت
دولت خداوندی کارستانی نمود که سپاه بلیشه منحرفان مجال نیاه در رو سیاه پشت داده
و فرار و رغیل و حشم ان قوم نا یکبار افتاد و چون گریزان از قرارگاه سرداران بی استقرار

استقرار خود گذاشتند حاجی خان و فضل علی خان بآواز بلند گفتند که هان مردانه شوید
و پیش روید و مگریزید و خاک مذلت بر فرق روزگار مپیزید احدی نشنیدند و هر یک دستار
افکنده و کفش از پا فکنده می دوید سرداران شان چون دیدند که لشکر نماند لاچار شدند
که عنان از میدان بازگردانند اسپان را که پیش آوردند فضل علی خان مزاج خود در جسم
هم سبک بود در کمال رابر اسپ نشاندند حاجی خان که یک کوه عرفات در تن برد دست
دیوار باغ را میان حجر الاسود و مسعی سعید می کوشید و از رب الکعبه مناجات می طلبید که ازین
چار خانه بلیات رسته بات چون فرزین نرد زاسپ و پیاده و فیل و دست بار سنگین پیادگان
برآمده بر بساط ایمنی و نشاط رسید پسر و برادرش بصد منصوبه و جر ثقیل بر پشت اسپ
نشاندند و بقلعه و عمارتش رسانیدند احتمال داشت که توپ شان شروع شود و بازی جنگ
شان منعکس گردد لاکن هر کار بوقت خود انحصار دارد بازیچه دستور دوروزه در مقابله فاصله
واقع بیست و چهارم ماه صفر که روز نوبت تیپ ریح با عداست مخالفان هر چه مقدور
داشتند بفراهمی مواد اتفاقیان نزدیک دور زور آوردند تا تلافی نوبت گذشته
نمایند سواران و پیاده ها دو دفعه کرده فریقی برابر جمعیت محمد نصیر خان چنانکه باید پریشان
گشتند و جوقی در محاذ راست شیخ محمد صف بستند و فنون ظفر نمودن باظهار فنون چابکدست
پرداختند و مخاصمین از بندوق بازی و اسپ تازی و سر افکنی و تیغ زنی دریغ ساختند
شیخ محمد و همراهیانش کثیر و جم غفیر بودند غلبه مخالفان بر فوج محمد نصیر خان بدرجه تمام
ظهور یافت قضارا خیر محمد خان مجروح و بواسطه اضطراب از زخمش گل محمد خان و دین محمد خان

به ظهور نرساند لیکن از بسکه طبع همایون بال اندیشه عاقبت بین اند بخیال این امر که مبادا
مخدوم الملک یا حاجی مقداری نقد بنیه از دفینه در سینه کشیده بدان بنا نهند تا آن گرسنه دلی
تهی دست خشک دماغ سودا را بحرکت تحریک سازد + مصرع + که مفلس بجان کوشد از بهر
گنج + بهتر و اولی آنست که شارع شهر و ربع شهر از تش از همه مسدود ساختند یعنی تخیلی پر که
هشت فتنه و شرور است دستار قبا و فتور نشسته مستعد بر آن نشستند که اگر یکی چیزی از
جانب ما رود از کمینه یا بر کاهی کاهی از افسون گشته فوج ظفر نهاد شعله برق باد بران گرده
خرمن وجودش پاک بسوزد تا دیگران عبرت پذیر فتند من بعد احدی در شبستان آن حریم خدا بخشش
خدا دشمن شمع رجا نیفروزد در ذات ملکی صفات که مظهر آیات کمالات و مصدر خوارق
عادات و مقتضی قاضی حسنات و برکات اند + قصیده مدح + بر زمین هیبت چو ماه بر آسمان
شب بدان را گشته زور بیش بدان + روز را اندر صیام و شب در نماز + چشم اندر شام دیدار
هم چو باز + نیک بد را مهربان و مشتهر + بهتر از مادر شهی تر از پدر + گفت پیغمبر شما را
ای مهان + چون پدر هستم شفیق و مهربان + النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آنکه در تقوی
امام خلق بود + کوی تقوی از فرشته می ربود + آنکه اندر فیض همه را مات کرد +
هم زد بیداری او دین رشک خورد + ای چنین تقوی و ادراک و قیام + والله بالله صاحب
حق بودی امام + حضرتش گفتی که ای صدر مهین + این چه عشق است این چه استغناست این +
مهر من جوی چه چیزی دگر + چون خدا با تست چه جوئی بشر + او بگفتی تا رسید آوازی راز +
تو گشودی در دلم راه نیاز + در میان بحر گز نشسته ام + طمع در آب سبو بسته ام +

نهد نود نتیجه چو دانه دم مراست ❁ طمع در نتیجه جز الفم هم بجا است ❁ استمداد همم عالیه زنده‌دلان
فنا فی الله و مردگان لقا باد بر رسم سینه و طبیعت علیه بهیه المستجمع جوامع مرضیه رضیه بود
بران اقتضا از اولیای مکارم منشور و اصفیای هم فی القبور در هر امور رجعی و امور استعانت
موفور می‌نمودند چه از مزارات منورات پیران اوچ و ملتان و چه از دیبان پاک سرشت
حضرات خواجگان چشت طاب الله مثواهم استنزال فیوض میفرمودند عنایت الهی
جل نصره ببرکت ارواح طیبه و انفاس مطلبیه خاصان درگاه و مقربان بارگاه قدس
بهر قسم مهمات این جمیل الصفات کفایت میساخت درین اوقات مردم صالح و ادمان تقوی
نژاد و بقیات پاک نقیا صفوت نهاد بسیار مردود دیده استقامه ورزیدند و در عساکر
منصوره مامورهٔ تسخیر قلعه کهری بتاریخ بست و هفتم ماه محرم نیز همچنان آویزش و چپقلش بظهور
ماند لاکن فریقی از فریقین پشت بر هزیمت بروی مدعی نگردانند و از آن بعد قطع طالع خوانین
منه‌ها بی نقصان براج غره ماه صفر که روز فیروزی و ظفر بندگان سعد اکبر است تقابل
فئتین پدید آمد عبدالله خان و اسلام خان مندانی و فضل علیخان ملالی که همتی که دارند
در مصاف پریشان شده بدانچه از همگان نهاست از بندوق زنی و تیغ گذاری
و جان سپاری قصور نکردند لاکن لشکر نصرت اثر رری ان گروه شقاوت پژوه شکست
در معرکه پشت دادند عبدالله خان نزد جوانی و تهور و نادانی پای استقلال قایم نهاد
و دیگران همه بقایم گریختند نزدیک بود که چون کوکس عبدالله در کمند بندگی بندگان
بهرام غلام بند شود یوسف خان و محمد یار برادران فضل علی بکمک رسیده بتمام کشش

سرشتش دگرگشتش نیم جانش از میدان بخانه اش کشیدند حاجی خان و فضل علی باهم بزم
قورلتا منعقد ساخته عبدالرحیم خان افغان قوم پرانگ جانب ملتان روان ساختند
که در حضور نواب صاحب خورشید ظهور با اقتباس نور پرداخته بر قدر امداد که از ان
کیقباد وقت به بروز آید زهی جهان اینها سهم و برابر فیضان آن سکندر شان تمام جان
فشان و فدوی از دل و جان خواهند ماند دستاویز آن سند و یاد حواله گردید که قدر دو هزار
افغان سوار جوان با فر و توان نوکر کرده بیارد و ولیداد خان قوم برانگ را که سرکرده
قوم و داخل مشیران این منحرفان است سمت حیدرآباد رخصت نمودند که از میر غلام علیخان
استمداد کرده بهر طور و وضعی که اتفاق شود لشکری گران بکشند و هم ملا شیخ محمد بیکانیر
ارسال کردند که راجه بهوج را ستیز با خود دار نموده و خدابخش خدا گرفته که خود ماده فتنه
و فتور و اماده هر از قسم شر و شور هست و بجا بیجا ان که از ابتدا متفق و باهم عهد و سوگند
دارند هرچه کنند از دستش و راجه که در سوابق لشکرها کشیده و دران اوقات حاجیخان متوجه
بر عاطفت سرکار امیدها داشت بطریق ملاحظه و خوش بینی را افسانه نهشت که دو دو پوتره همه
یکصنف دو دانه یک خوشه و در اصل یک استخوان و یک گوشت و یکپوست باهم افتادن
دنیای یکدیگر را بر باد دادن از مصلحت بعید خودنمای و لشکر آرای و هنگامه پیرای محض
برای خودداری بعید الحال که بزعم باطل و عقل ناقص فهمیده اند که سرکار بیخ انها را بر کند
لاچار اند راج خود بیاید حاجی خان از لشکر بیغ نخواهد ساخت مفید و مصاحب هم در رفاه پور
نزدیک گشته اند بشرط یکدلی راجه رفیق شفیق اند و راجه و خدابخش میدانند که ایشان یک

لاسیما درین نفس بهم دستی ایشان جنت نصرت ان وچون ذات عالی مجمع مراتب کونی و امانی اند هرچند که
تفویض امور بینا بیت جنا بیت بینا بیت جناب احدیت می فرمایند لیکن مقتضای عقل کامل النفسه با استیفای
عالم اسباب از تدبیر هم دقیقه فرو گذاشت نمی نمایند صلاح عالم آرای تقاضای آن نموده
که دست انصاف بر اهل منحرفان باید برد و اگر زنگ قلوب ایشان لایق مقابل صیقل یا نه
باشد به صیقل تالیف باید زدود و اینها چون اکثر قوم غوری که ادم بالفهم دولت ان بود بر قضای
خاص آسمی حاجیخان و فضل علیخان تحویل ایالت بر اظهار شرعی مامور فرمود که او در ایالت
مساکین و اهل ورسیان در دست گرفته کاه و ولی بر پیده وار مملکت عسکرین که سه گانه
گذشته سلامت پیوسته مفوضه را ابلاغ گردید نوشته را خوانده و نوشته را شنیده
همچنان بر بلیه عصیان مستقر ماندند * شیخ سعدی * با سیه دل چه سود گفتن وعظ
نرود میخ آهنی در سنگ * آدمی را که مور چاشنه بخورد * نتوان برد از و بصیقل
زنگ * بستیم با صغر سن صدر حقیقه مذکور باز آمد شرح احوال را بعرض رسانید در
محفل منیف و مجلس شریف که از کاشفات اراکین دولت و اساطین مملکت مقتبسات
و مطالقت است را ببینا ضیای عالی مصمم گردید که لشکر ارحز ذی هوشمند صاحب وقار
فرستاده اگر همه با جاه تفهیم او پند و نصیحت پذیر شوند فهو المراد و الا فضل علیخان که تیز
قومی و غدار عهد و پیمان شکسته بود نحوی از انها متفکر و در حیز تسخیر بیاید بنا بر آن عظمت خان
کهیری بدین خدمت معز دستوری یافت که بعسکر مظفر رسیده اطلاع داد و فضل علی
با پنج شش کس از نیطرف و از انصوب قریب باغ ایگراج با هم ملاقات و محاکات

نموده تا دیر شام ورزش کردند لیکن هیچ همگنان هم چنان بطریق غرابت به استبداد و استعداد
ف و استقلال داشتند و بر طبق اربعه ایام سواءً للسائلین تا چهار روز عظمت خان با اردوی
اقبال تمکین پیوند سلسله اسوله را چو به انتظام کیر آخر روز پنجم که غره ماه ربیع الاول است معاود
دویم شهر صدر بقلعه دار الامارت ویرا و معاودت در بار کورنش یافته شنیده و فهمیده و سنجیده
و دیده را بقدر هوش خود معروض داشت و در واقعی مخاصمه قلیل که هر روز در عسکرین بظهور آمد
دو در روز بعد مجادله شدید پدید و چندی از آن قوم عنید مقتول و سه چهار کس از فتوون فیروزی
مشحون شهید میشدند لاکن اندرونیان انتظار کمک بیرونی که شاید از کدام سو شتابد اعانت
رو نماید و محاصره و فریق محمد نصیر خان و برادرانش همه از دل بصفای باطن خدمتگذاری و ترقی
خواه ابد دولت ابد مدت و در تقدیم خدمات خدایگانی استعداد جانبی و داعیه جانفشانی
دارند مگر قضا و رو بهای شان همین خیال در مقصود معکوس گشته کرد، چه مقهور و خدا بخش
مجبور مغلوب و مکسور که هیچ ره نمانده و قوت خوردن جاگیر خوار انقطاع نیز قریب مفقود
و مقصور محض همین حاجی خان و معتمد ایشان از هر گاه ایمها [illegible] مسلوب
و مغرور شده نصیر خان را اینقدر رعونت و [illegible] اعتبار و اقتدار کجا خواهد بود داد
و برادرانش نمی فهمید نه کردار باطن معامله اختیار خدا است [illegible] و تذلل [illegible]
دو [illegible] پدر نعم الامیر حاشا و کلا که حق خلوص خدمت کسی نشناسد یا فراموش
کند به هر حال در تسخیر قلعه کهری و انهدام بنیانش و انهدام بنیان [illegible] نصیر خان عمداً
تقصیر میرفت در اختیار تمهیل و تاخیر و این واقعه از وقایع نگاران و خفیه نویسان بعرض [illegible]

رسانیدند و آن علامهٔ عصر معلوم ساخته مقتضای وسعت حوصله و رفعت خیال بهیچ حساب
نگرفته به تزئین محفل مشاوره پرداختند و بعد موازنهٔ نیک و بد آرای اعیان مملکت برین کفه
کفایت شتافت که استمالت و تالیف باطن سپهدار عالیشان محمد نصیر خان عنایت جناب
خدایگان مبذول شود و بنای قلعهٔ مستحکم که بر سر اعدای حکم تیغ و شمشیر داشته و در ملک گیری
تیغ باشد بر در قلعه کهری تعمیر یابد که انشاء الله تعالی بدین تدبیر صائب دشمنان حاضر
و غایب توانند بود و غنی محمد توم کبته که در سلک ملازمان انسلاک داشت بارشاد و اتفاق
تا بر تسلی محمد نصیر خان باتفاق مهه راجارام کاردار باعتماد پرگنهٔ الهٰ آباد مامور که رفته
دل سپهسالار مختار را بآب مکارم سرکار از بهر شبه اکدار شسته در ساعت سعید و بنیاد قوی
و اساس مزید بعمارت قلعه پردازند الیوم که بیست هفتم ماه ربیع الاول سنه [illegible]
یکهزار و دو صد و بیست و یک و آتش جدال بدستور از خس و خار اجسام ریزه سپاه در اشتعال
و دو سه روز بعد که برق تنبه و قهار صاعقهٔ توپ خرمن وجود متحصنان بگردار میسوزد
و از صدمهٔ صدای گوله بر وفق ان زلزلة الساعة لشیء عظیم در کهری قیامت جسیم
برپا میکرد و حاجیان و فضل علیخان ترسیده لا محاله از کلبه ها زیر دیوار قلعه رشته
طمع بریده میان محصوره قلعه کهری خزیدند حاجیان در گل خود رفت و فضل علی در عمارت
اختیار خان مرحوم نشست و در مکامن بیرون برادران فضل علی و افغانان و غیره جوانان
جان باز حکم انداز پای استقلال افشردند ملتن لعل سنگه هم به بیرون قایم کردند
بندگان خدایگان که دربارهٔ برادران لمان ال لطیف و رقیق دارند طبع شفیق سمت فضل علیخان

رقعه کرم و کرامت نوشتند که اگر او از اوضاع ذمیمه ندامت پذیرفته باشد و از شناعت
افعال حال شوم ملالت باطنش عاید بسم الله ترک رفاقت کفر نموده بدین متین برگردد
از حضور نوازشات موفور و مرحمت تا حضور رسی بشرائط انتقال نتواند گرفت جهة تحریر دهم
ماه ربیع الثانی رسید و مضمون مستدعی زبان را بنیاد انجمن و از آن سنگدل هیچ متأثر نشده
ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُم كَالْحِجَارَةِ مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ
فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً .
در جواب سخنان ساخته الفاظ زیاد از ذهن بیرون از غایت عفونت بوی برآورد
از منبر دهن بابراز درآورده و جهه که در فن خود بیکاره و حرف فهمی پیغام گذاری سحر
سامری کار رهبر و صدر ابی صورت و حرف فضل علیخان مدار المهامی گوساله قرار داده و در حضور
آنچه مناسب حکمت و ملایم طبع غیور حیدری قلمزان گردید بوسیله مقتبسان نور مهر ظهور
رسانیده همان قلعه در وقت مبارک در روز قید و زنهار دادند و متکفلان خدمت تعمیر دست
سعی تمام بهم کشادند ذکر محاصره قلعه کهری و روانگی عسکر ظفر پیکر
و منشی مولرام و غنی محمد کبیته بمعاضدت نصیر خان منصب داران بارگاه
آثار الله و متعهدان کارگاه قدرت قضا رعایت مستور باشند که بیشتر ارادت را که در
خلوت قوت منزوی و مستور است ابراز در عیان مقرر در جلوت فعل جلوه
مشهود دهند و خاصیت بنیان و کیفیت و ادا پیشان از ازل به دفتر مشیت بقلم
قضا بر لوح رضا بر طبق طغرای طرازی كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ثبت پذیرفته

والا در محکمهٔ قهرمانی سزای خود دریابد ولیداد خان قوم برانکه که مرد فهیم و ندیم حاجیخان
و از دولتمندهای افغان مجتبی دانی و ثروتی کافی یافته محو طریق خیراندیشی شان بود در محفل
میر صاحب میر غلام علیخان که رسید لیاقت موکل خود را بطرز پسندیده و تقریر سنجیده در معرض
ابلاغ رسانیده از صحبت آرای و حکمت افزای خاطر خطیر میر نعم النظیر تقصیری نکرد لیکن
میر صاحب بپاس روابط موالات و ضوابط مواخات و مصافات بجانب صاحب عالیقدر حاجت
از اعانت او دریغ فرمود یا که طبع شریف میر لطیف در اصل خیلی غیور و شدید البطش و از آن
غصه که دو مرتبه در ایام تقلیب روزگار و تقریب لیل و نهار رو بامید شکست پرستی حاجی
اختیار کند از این همه میر صاحبان گردون اقتدار بر کهری اتفاق افتاد اول که خانصاحب
این امر را چون نور دیده بدیده جا دادند و از خوف سلطنت هیچ بهره آسیده ابواب
مدارات و مرافقت نشاندند و دفعهٔ ثانی فضل علیخان هلالی را این ظلال همانستال بر سر
افتاد و از اختیار بی سعادت از محرومی و شومی دولت بیدار به بالین آمده را دیده و غفلت باز
چشمش پوشید و از دست در میدان مباینت و معاندت کوشید بهر کیف میر صاحب
بولیداد خان فرمود که میر سهراب خان را بجانصاحب پیوند جامعیت و سلک مجالست منسلک و
بعقد عهد و پیمانی مستحکم و در میانهٔ ما و شما اضلاع و بلاد متعلقهٔ میر سهراب خان واقع لهذا
این امر خارج از امکان کرد که با دیهات و امصار علم رفیع المقدار تلف و پایمال سم ستوران
ساخته بشما بسپارم داد که صریح فهمید که میر صاحب متوجه امداد حاجیخان نگردید اند شنید
که اگر او بی نیل گوهر مقصود و باد دستت برگردد هر آئینه پشت رفقای حاجیخان فرو شکند

فرو شکستند و پر روی رفتند که دیگر از پهلو به پهلو نگردد ولی همین دانست که خود بجید در آید و
باند دادم با هوش به بنابات نیک بد محاکات پست بلند پیش سوکل درواند و بطریق
اخفا همه مکتوبات و مکنونات را بجا بجان حوالے گرداند رشتهٔ امیدهای شان بمقراض
یاس از هر سو انقراض یافت و شاهد آمال شان از هر دو منظوره مقابل در لحد فنا شتافت
در حسرت تا اگر آن وخیم العاقبتان نیز در جمعیت پریشان برادران نادان تا توانائی قوت
و دستهای غنت از قلیل محاصل اقطاع چند ویران و اغوای نفس شیاطین انباسے
جان ستیزیها زکرفته و باطراف توسل نجسته بدست امید دامان احسان خدیو جان
جهان اعتصام نپذیرفتند مثل کنعان نشناو آشنا سفر درنگ کشتی نوح را علیه السلام
ذریعهٔ رفیعهٔ امان و حفظ جان می انگاشتند بما نابراهی شان از هر رنج و درد درمان بود
+ نظم + آشنا کندار در کشتی نوح + روز را کن جسم را در پیش روح + کاشکی
او آشنا با موج + تا طمع در نوح و کشتی دوختی + اِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ
ضَاقَ الْفَضَاءُ + و از بطرف اعیان دولت لشکری گردان و مبارزان جلادت
نشان تازه زور شلخشو سخت رو کینه جو تنند خود و درشته توپ مع یک پلتن دیگر مامور
فرمودند و در دلدهی و استمالهٔ محمد نصیر خان عنایت بنهایت مبذول نمودند قلعه نو
که اکثر معمور و برج و باره آن مستحکم و مرفوع دیوارهایکه سیاسی حصول فتوحات
جسیم و وصول نصرت عظیم ست بفتح کهر موسوم گردند عسکر ظفر پیکر حدود آنها را
پیروزی اثر را با عنف استهبار و موجب اعتضاد و استعداد تصور نموده سلامت کو...

را پیش بردند و شلق توپ ها که در زمان ماضی صبح و شام میشد حال حسب الامر قضا مشابها
قرار یافت که در استقبال بدون تقدیر وقت و ترتیب زمان گاه و بیگاه میکرده باشند تا گولها
توپ برق نشان چون بلای ناگهان جان ستان دشمنان شوند که در تعیین اوقات آنها حفظ
جان و محافظت هر نوع جهات نتوانند کرد و از عدم تقرر ازمنه شب و روز در اندوه و
سوز و تردد و حیرت اندوز مانده آرام و منام و خواب و خور برایشان ناگوار و دشوار
بل حرام خواهد بود و بشرط استقامت در مقابله و مجادله در صورت ضعف و ندامت
بمعارضه مستعاذه اولی تهیه در مقدرت بمبالغه خواهند افزود در حسن و صواب
این است که کیفیت با تفق معامله صورتی گیرد و از تدارک در پی آنها پیشی حصول پذیرد و هر گاه
این تدبیر دلخواه مصالح نیست انسان و حیوان قلعگیان در روز و شبان زیان و نقصان
میشدند و فضل علیخان که در مکان اختیار خان است آن عمارت والان در دالان منزل
اول در دو دریشبرق دارد و در مقابل آن بغرب در این زمان کرگولها و توپ ستقل باران از حد
حساب فراوان می بارید از دره ششتی بابان نجابن کالان ایوان پیر سیند فضل علی
از این سانحه هوش پا برا سانکشته سر دو در انجشت بجنده ایک جام سد و دو گرد نید که تا بد
با جل گرفته ها معهوده از مرگ موعود میرسد و دو دیوار بود و بنابهی شهید و شکر افزایی
است جل جلاله أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ
فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ دهم ماه ربیع الثانی وقت ظهر است که فضل علی باد ای
نوافل سنت قیام دارد که حاجی قایم خدمتگار رجا جیان آمده در گوشش فضل علی بر سم

برسم سرگوشی گفت که محمد نصیرخان بدین مکامن و افزودن و اہبا سپاه و رسانیدن
باحتیاج در کمی آمده بود گوله توپ محصورین از برج قلعه باو رسیده و مرغ روحش از چیدمه
ز قفس قالب عنصری پریده فضل علی از نباده بچه کاسه نافهمانه کرده و با دل سوخته ازین نوید
سبب اصلانه المعقانه چهره از نشاط افروخته باو جواب داد که بعد فراغ از نماز مغرب جا بجوان
می ایم و به نیت فرض بار خاست چون از سنت و مستحب فارغ و بعد التحیات سلام گردانیده
دعا خوانده هنوز از مصلا بر فرش نشسته بود که گوله توپ سرکار نصرت مدار مانند تیر تقدیر
قادر کردگار دیوار دیوانسرای از سمت مشرق شکسته برابر پشت محاذی فقرات صلب
فضل علی پیوسته بفضل خدا که چند روز مهلت باو دست داد بار مظالم را این ظالم بسیار بردار
رشته عمر ظالم دراز که تفقل مظلمه مهره گردان ششدر شکسته و باسفل درکات سرنگون پیدا آرد
و در واقعی این نعمت الهی بود در صورت لطف و قدرت بتفضیلات آن گوله را از آن فضل علی
بود الفضول به پشت فاضل خان حاجت دار که از حالت خود بفضل علی گذارش میکرد
سر داد که بقفل گاه او خورد شکست وا و در سرای خاموشان نشست الله اکبر عجب
عقل و فراست است و فهم و حدس است که بهلاک نصیرخان حیات خود میداند غافل از آنکه
مقابله با میر نعم النصیری است که اگر خواهد صد سپهدار مثل نصیرخان ممتاز سازد و دیگر روز
بمحاصره و تسخیر هزار قلعچه کهری بپردازد بلبلان دعای نوبهار گویند که از یمن مقدم آن
الاف شوا ها گل از سبزان غنچه سر بر آورده بزم چمن آرایند و عنادل بموسم ربیع خوانا شدند
که از شرف ورود آن اصناف نازنینان سرو برجویبار چمن سر برافراخته زیب گلشن

افزایند تباریخ شهر صفر لعل سنگه کپتان معه چند کس همراهیانش بگریخت و گرد ذلت بیوفائی
بر فرق روزگار خود بیخت بندوان سیه دل سیاه خنجر گذار رفاقتش باز ماندند و در روز گوهر راز
در حقه کتم مخفی گردانیدند هرگاه بند و شب لعل عالم فروز مهر در کیسه زر دیده شب روان سیار
در تلاشش آن با آسمان بر آمده شب گیر زدند آخر تجسس قاصد ماه را بسرعت سریع السیر طی منازل
مینمود + بیت + بدزدی گرفتند مهتاب را + که این برد آن گوهر ناب را ۱۱ در لمحه
شعر لسش افکنده یاقوت جهانتاب خورشید از جیب مشرق بر آوردند منحرفان غافل از ان
واقعه اطلاع حاصل کرده در تعاقب دویدند ولیسر او اسلام که همراه آن کافر بی وفا رسیدند
و دستگیر شان در قلعه مذکور کشیده مسلسل گردانیدند من بعد منحرفان در مقاومت فی الجمله
سستی بمحاربه مکامن رشند و مهاد رفیع تا گذر سر کار رسید انجا بست و بنا نهتا تاکید موافقه
ستیام منقبیان مهام مجادله صادر و محمد نصیر خان و برادرانش و فتح محمد وغیره سرگردگان
نیز هم گنگاشش منعقد ساخته طرق مخاصمه مقاتله بپای اندیشه از پست و بلند و نشیب و فراز
پیموده و نعل اسپ تدبیر در سنگلاخ مخاطره مخاوف سوده آخر الامر بیک تیز گام فطرت
دشت اطر باد پا جرأت شان بعد سعی عرق ریزی قطره زن تمنای مساعی بدین منزل
رسید که بتوکل ایزدی یکبارگی گشتی کوشش در رانده و کمینگاه از ظاهر قلعه گهری
خیزانده این گرد نشان را بجلد گان جولان کوشش در معموره گهری خزانده شود بمقتضای
شاورهم فی الامر و اذا عزمت فتوکل علی الله الی ازدهم
ماه ربیع الثانی از قسم تدارک دیده شب بستم که نصف لیل منقضی تهجد خوانده نصیر خان

نصیرخان و شیخ محمود در طبق‌ها آورده توپ‌ها را بجنگ کشیده شروع در زدن مخالفان کردند
صدای توپ کار صور اسرافیل نمود که خفتگان محصورین در مرقد خانه‌ها که بحکم النوم اخ
الموت سر بمقام منام و آرام داشتند یا لیت برخاسته حشر و نشر پدید بر فتند گوله‌های توپ مثل
تگرگ بلا فاصله مانند بید برگ و نخیلها بسان تیر مرکب کماز کمان اسپ قضا دو شست. بلی الّا آن قدر را
شود بهیدت ابدان محصوران هیچ در حاجیخان و فضل علی منتظر باشند از قلعه در مکمن با خود آوردند
ز بهر اهل جان و ران ابرابان نتوانستند بجای سید خندقی که دراول کرد مکمن‌نشینان خویش کنده بود
و بعد فرار و ر انحصارشان در حصار فربله و بیرون عوام در کجا رشته کیفیت ملاد شیخ نصر رسیده
بلا رفت و روب از بوریا بران جهت کشیده نشسته‌اند قادر بخش قوم لار را گوله توپ در شق
اسفل رسید که از تمام بدنش نیمه بهوا پرید و یک دو نیش از سپ سواره کلام همی میکرد
که گوله توپ بصورتش خورده بعض اعضایش و از گوشش بیان منحرفت افتادند و از این
حادثه غریبه آنها در تزئید سبب مانده از غایت حسرت سر را نو حیرت نهادند و در این اثنا
خبر آمد که مکمن فضل علیخان شکست و برادرانش را توفیق رفیق نگشت و فرار بیم در پای دل‌شان
فرو رفت در سر این تقدیر دست جلادت‌شان ز بست با دل خسته از مکمن جسته به تنه درخت
نشیمن پناه گرفته مستعد فرار گشته‌اند از سپاه جرار و جوانان کار آزموده طرار برفاقت
شان جمعی برسید برآمده بمصالح کارزار و الابران مردم زار و زار سخت تا گیب و دار ار رسیده
که دیگری از مبارزان نامدار مقتول و زخمی و دعان که عدد و خبث و توپ که فیه ظلمات و رعد
و برق از صواعق لمعات و بوارق شعاعات خرمن وجودشان می سوزد از توپ چگویم

خدا... و به سبب تحویل آب رفته در جوی شان باز آید و بازوی شکسته همت را نیرو افزاید
و آنها درین زمان بدین مکان تنی چند بیش نیستند اگر جوقی از دلاوران شیردل و پهلوانان
زنجیرگسل وارد وقت شان میگردیدند اگر در حلقه تسلط اسیر و در حیز قید و تسخیر میکشیدند
امکان داشت و این امر دشوار آسان انصرام میگردید و آخرین و در جائیکه همان خندق را
که مفر و مقر مخالفان بوده در قبض می آوردند در صورت محاصره بر آنها تنگ میگردید
سپهسالار عظیم الوقار چون کوه در تمکین ماند و از جا نجنبید و ازین سنگ که بر شیشه ناموس
هندوانیان خورد دلش لرزید و حق نمک هندوانیان عنان جلادتش را بخود کشید
و بر لوح اشفاق خدیو آفاق قلم نسیان را شکست و زین واقعه از عرض وقایع نگاران
کماهی حالی رای انور گشت این در هفت بحر افلاک گوهر سبعه معادن خاک که دریای
اعظم صفا معظم هست اثری ازان کف زلال بر روی نیاورده منشی مرام و غنی محمد... را
مامور فرمودند و یک شاله سفید رنگ اعلی ملبوس خاص و خلعت نصیر خان با خلاص
مرحمت و دو شاله دیگر باعزاز شیخ محمد مکرمت نمودند که این هر دو رفته بافاده ارشادات
سعادت انتما خلعت فیض پیرا رسانیده افتخار شان افزودند منشی مذکور که در جواب
ازان صدر اقتت تا بت شنیده در عریضه معروض داشته نقل آن بر داشته شد

غلام از حضور حضرت شده شب در خانپور و یوم الاربعه
در فتحگاه رسید و نصیر خان را دید و با بلاغ ارشادات حضور او را استغنا گردانید از
توجه باطن قدسی استفسار نموده که لشکر منصور از سمت مبارک معاودت آنها را

برای تنبیه مخالفان مقرر سازم یا چکنم غلام جواب داد که معامله خوانین شرقیه و خرابی
راجه مقهور و فراغت لشکر سرکار از آن طرف و آمدن نواب منصور علیخان مع فوج شاهی
و رسیدن لشکر کوهستان از قبیل میر محمد نصیر خان براهوی لشکر شما از پروانجات متواتره
معلوم حال است صلاح حیثیت خود دانا اند بر آنچه مقتضای حق نماست اگر تسخیر قلعه
کهری در امکان نمیدانی ستر لکهه روپیه گرفته بده و یا مانی نفهمید خود را عرض کن گفت من طفل
نیستم می فهمم لاکن بنده بیان از مدت مستلط تا بیداهی و زور لشکر حضرت خود بنابر
این درجه رسیده اند ندامت خود نمیکنم اگر در حضور صلاح تسخیر کهری منظور باشد در خرج حرفه
نشود غلام باز گفت که بندگان عالی در فتح کهری هیچ دریغ ندارند هر قدر مصارف که بعمل
آید دریغ نیست نصیر خان جواب داد که بعد تسخیر کهری باید نمود چند روزی از آن گذشته پرسید که شما را
کدام روز از شما در رسیده که کهری را نگذارند گفت شنیده ام که شترم خانواده عبدالله خان
صلاح دارند که مبلغ نذرانه یا نسبت گوهر یکدانه بجناب شیوانه بدهند و از حضور که حکم صادر
گردیده است بزرگ و علمای سنترگسه و چندی از مردم زمانه و منتصدیان فرزانه و قرآن مجید
که کلام رب الحمید یگانه اللطیف جرگه از آنجا آمدن تجویز دارند بنده بپرد تحریر نگاه دارند که بدر
دولت بیایند گفت اگر کسی بدرد دی رود و خبر نشود لا چارم گفتم که انشاء الله بهر طور طرق
بعهده شماست فتح محمد را طلبیده ارشاد است حضور تنبکار رشتیه دور ملیتی با حکم فرستاده که
توپ خانه از جا بجا سرنجفان برشند ادا نصیر خان بمقابلین اطلاع داد من بعد دیگر توپ
اکشاد و غلام گفت که فایده این آنکه شاید نادم شده باشند ترتیب افغانان هم

هم جاری شدند و فدوی غنی محمد تا بخدمت‌ها و برجی که بر سر مکامن مخالفان واقع رفته
دیده باز بفتح کهر رسید درین وقت نصیرخان تنها نشسته از فدوی پرسید که مردم درباره ام
بسرکار ریاستها عرض میکنند و حضرت دریای دل از و غبار کدورت دارند و سزاوار است
و آیه اما چنان را پیش نصیرخان که می آید تهمت کرده اند از ما کاهی نکرامی نشده اگر از حضور
برین اعتبار نیست چرا موقوف نفرمایند یا دیگری را سرخیل لشکر مقرر فرمایند و من تابع
او باشم نجدا که دل از هم خورده لایق کار نمانده ام فدوی فهمانید که اشفاق سرکار درباره
او باقصی غایت است و دل او سفید ریش است و عنایت با عنایت بیشمار و هم برگزیده بود
و دیگر از حضور نسبت شما کم توجهی نمیشود چرا صریح ارشاد میکرد و نذر روز خدمت است بتقدیم
احسن خدمت خاطر مبارک حضور را زیاده از سابق مسرور گردان چون مردود مشت زود
مرشد یار شگفته پیشانی از خلوص صداقت خود تبسم یا کرد و گفت که اگر بندگان عالی او را
کفش بازنند این دولت بدو دست امید محکم گرفته ام و خیال ندارم که تا قلعه کهری فتح
نشود باستانه حضور شرف نشوم

و درین ایام که ماه جمادی الاول است از سن جسار محمد عمرخان رهبر که
در خیل سکات مشیران مملکت است بعرض بهره وران حضور رسانید که اهالیان از حضور دولت
خدایگانی زیر همت جناب ستم ماه ربیع الثانی مخل شده از سرکشی و نادانی شاید که نادم شده
حضرت سلیمان زمانی بدان مور طبعان سراپا ناتوانی بگیرند بلطف و مهربانی فرمایند اگر آن
برگشته بختان از طریق ندامت گشته راه اطاعت جناب عالی که سعادت جاودانی است

پیش نگیرند و حضرت همایون را مقتضای اولی الامری انقیا و منظور است انهدام و انهدام بنیان
احدی و الا اعمال شان ترازند بود و جبهه افغان غوری که یک راه تنهای و یا جادو ستره گیها در حقه
تقریرش صد افسون سامری تعبیه یافته و در سلک اظهارش هزار فسون افعی وار قلم تعمیه پذیرفته
باید فرستاد که فضل علی سلیم دل را که یک اژدهای است بر گنج قلعه کهرشتی یابد که بلباس اقبال
اسکندرانی بافسانه اش طلسم از سر دفینه بشکند حضرت کلیم الله ثانی کلامش را تقاضا
قدر دانی بسنده بوده رقعه دستخط خاص و پیغامات که در خواص معجزه های موسی اختصاص دارند
سمت آن فرعون منش امان طبع ابلاغ فرمودند

اگر از خوشت پناه برادر عزیز القدر یا روفادار فضل علیخان حفظه الله از آن برادر منظور توقع
نداشتیم و شمارا مصدر تقسیم افعال نمی انگاشتیم چندین مرتبه بزبان وکلای مدارج نصایح
تبلیغ پذیرفته و بکرار جبهه غوری را فرستادیم که از اشفاق باطن شمارا مطلع ساخت
الی الان میلی و هیچ اثری در طبع شما پدید نیامد ؛؛ بیت + گر عهد شکست در وفا رفت
حق نمک از میان کجا رفت ؛؛ و میدانند که ما بهر امری که بتوکل الهی عز شانه و توقع امداد
جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم اقدام نمائیم در انجام آن هیچ نوع صرفه
بخاطر نمی آریم ؛؛ ابیات + ز دلها همه ترس بیرون کنیم + زمین را ز خون رود
جیحون کنیم + چنان کار کیسر بدارید خورد + که این کینه ما خورد و نتوان شمرد + بدین
کینه تا در جهان زنده ایم + بگیریم از دی دل کنده ایم ؛؛ من این کینه را تا بعهد
ساسانیان + بخواهم همین است اکنون همان + و چون با اجداد ما کاهی تحریر استخوان

استمزاج شگفتی نکرده ایم لهذا جمعه عوری را باز فرستادیم والسلام دنقا صد فرمودند که از قبل سرکار بان
اواره تپه دبار کوک با چهار نوع اشفاق یادم کنیم اول قطعه ای که سابق بجاگیر او مقرر اندکم حاصل
و زینقدر نیستند که معاش او از آن بر ماه بسر شود از پیشگاه فیض بل انتها بلادی که سمت شرقی قلمرو
حضور معین اند حتیا را انتظام و نشاق باو تفویض تواند یافت که در عوض رسم عزت دست
بهم ثروت و جمعیت لوئ نابیان لشکر او نهایت کثیر که با شمال او قرار بسر میتوانند سپهسالاری
ملک غربی را باو مسلم و مفوض میتوانیم که در استقبال بخلاف ماضی فرخ فال از آسوده حال بوده
ستر شکن اعدا باشد سیوم چون کوٹ مهین که او از ناظمان دیره غازیخان معروف حاجیخان
باجاره گرفته از محاصل آن برادر وجه مالیه عمال نمیتواند شد تا انتفاع چه رسد انشاءالله تعالی
متعهدیان سرکار اینجا سبب ارفع سلطانی عرض کرده رقم اجاره کوت شریف بسر فرازی
فضل علی حاصل خواهند آورد که من بعد در انقلاب و تداول حکومت از عزل و نصب کوٹ موصوف
باو استقرار نماند و چه مشخصه بالیه که البته تخفیف تواند شد ما از سرکار خود خواهیم داد تا بر خاطر
فضل علی از اینقدر بار هم ملال و گرانی نگذرد چهارم خود فضل علی را قبعت که سن و سفید ریش
است که جد او با بدون شادی غمی در کنه عار بانیان بمعروف نیابان مند ما بیان
و الانیان کاهی نیامده ایم بنابر افزایش تعظیم و تکریم یکی از صاحبزاده نامدار کامکار
ارسال قلعه صاحبکهر منطقه آتش فرمایم که موجب مزید نام و حرمت او گردد و او از نوازش
سر افتخار را زحضیض ذلت باوج اقتدار بر افراشته بشرف ملازمت مشرف شود و همینکه چه
مقدار مکارم و مدارت ایلاء انحصار بکابش مبذول میداریم و جمیع قسم زمام اختیار امور مغرب

زمین بقبضهٔ حسن فهم و صواب اندیشی او میسپاریم و چه سان او را از هبوط افتقار بشرف معارج
در اعتبار می برآریم و از فضل علی یک نوع حسن صفت را امیدواریم که نفاق را از دل برآرد و خود را
از زمرهٔ خفتیان عاق کشیده بما شیمهٔ معتادان این خلیفهٔ آفاق بر قدمش رفاق بردارد و در جمل کرده
اهل اتفاق گرداند و خاشعاً مخلصاً باستانهٔ دولت بنیاد جبهه زمین خدمت الادب برتو بسیده
در طی مسافت بپای سر گرم گردید سحرگهان که فرعون مرصع نشین خورشید از مصر خاور بر آمده بر کنار
نیلگون نیل افق جلوس فرمود جهنه بحکایت حضرت موسی صلوات الله علیه نبی اقبال و بهایت به
بیضای اجلال نبهگان نعم النوال از زمره بنی اسرائیل و ادای مین رنج راه بر آمده با ابن نامقبل سرخ
نشین و دشمن بیگانه خویش هامان خرد گو بدر و ابلاغ وکالت نمود و بعد ادای اشفاق حضرت
محسن الاخلاق مضمون این دو بیت را موجب سازینت و بلاغت از خود مبلغ شده بر مواد
تفهیمش پیش فرمود ○ آنکه در حکمت چنان فضلت دهد ○ نیکرا اندر صلح خواهشت چون نهد ○ آنکه هم
کاندر جفا اینهات داد ○ در وفا بین چون کند خود افتقاد ○ سبحان الله الله اکبر
در حضرت صمدیت تعالی شانه عما یقولون و جناب کبریای احدیت سبحانک عما یصفون
مراد علی ازان بیت که دست تنزیه منزهان بدان رسید و با غبار تشبیه مشبهان بران
نشسته داد در ار الورست   گر سلاطین و خلفا را مر او که فتح ابواظل لله اند
و تخلق باخلاق الله اکرا اظهار دگر دارینها با ثار الهی مطابق می افتد و از آنجا فضل علی داد صاف این مصدر حسنات
خفی و جلی اکثر بمقابله فرعون و مجادله به موسی علیه السلام التزام می پذیرد که چون حضرت کلیم بفرعون رجیم
اظهار نمود که حضرت باری تعالی تقدس چهار فضیلت بادوفا هست میفرماید ○ ابیات ○ گفت موسی کای لعین چهار

آن چهار + صبحی باشد تخت را پایدار + تا بنا باشد ترا عمر دراز + که اجل دارد از آن عمر احتراز
گفت موسیٰ آن سیوم ملک دو تو + در جهان خالص از خصم عدو + گفت ای موسیٰ چهارم چیست باز
زرد + باز کو صبر هم شد و حرص هم فزود + گفت چهارم آنکه مانی نوجوان + موی هم چون
قیر رخ چون ارغوان + رنگ بود پیش ما بس کاسد است + لیک ستر این سخن کردیم بست +
چونکه با کودک سر و کار هم فتاد + هم زبان کودکان باید گشاد + که برو کتاب تا مرغت
خرم + یا مویز و جوز و فستق آورم + راز تو جناب اقدس تحریف خواسته + گفت آن
یک که گوئی استکبار + که خدای نیست غیر از کردگار + آن شقی ازل را سعادت رهبر
نشد و نه دولت یاور از اقبال سر پیچید و سرنگون افتاد بار خرید الله الله این فضل علی
بوالفضول از نادانی تکبری و تفضلی که نمود بعالم السر و المشهود + بیت + همراه در آر
کبریا و منی + که ملکش قدیم است و ذاتش غنی + و شمشیرش لطف علی لی سالان از امان
کم نمود این بدبخت برگشته روزگار که بان تبه کار رسید آخر تا بجا ر استصلاح نمودن کافر
دستار بر زمین زده گفت که سرکار زور را در دست هرگاه ما از حاجیان ببریدیم نه او را
خواهد گذاشت نه ما را + بیت + زانکه هر بدبخت خرمن سوخته + می نخواهد شمع کس
افروخته + چون این راز بحاجی خان در میان نهادند آتش در دوله افتاد و زبان بسفاهت
ولسان وقاحت برگشاد که او در دیگ دماغ چندین هزار سودا و فساد در جوش می بیند در تنور
سینه‌اش صد طوفان فتنه بجوش فضل علی که ساکنان سو اجل عافیت بر اشتعال نوح کشتی در
آتش که معلوم بکرکنعانه تقابه کوه قلعه کهری مقتضای سآوی الی جبل یعصمنی من الماء

فراهم آورده الحال بر وفق مفاد التنور دریای مواج افواج ظفر امتزاج حضرت خدیو

و امواج در تلاطم و از هول تصادم آن بجوش چه که بطور عبور و انتقال از محالی بمحال عقلی

و ممتنعات اصلی صورت نسبت که پیغام آور را مرخص باید نمود و هرچه باد اباد بر سامان

استغنا و مقابله و مقاومت باید افزود در صورت رد وبات تفادم بنای مستحکم از محاصره

و یا محاربه نتواند شد پس جهت رخصت دادند و در باب شاه دره بخدمت مولوی احمد الدین

در غلط و مولوی احمد یار در استکشاف و استصلاح کشادند بعقیده بعضی ابنای جان که جدا اینشان

بمنزله جان در روح بدان متصور و بلفظ آنحضرت گوهر سلک ایمان مقرر دارند با تحبار

در استبشار راز وشان استظهار ساخته نسبت بکوه گردیده مصدر هر قسم تدارک تا اوایل

ایام جمادی الثانی سن بافاق فی الارقام کوشش و کشش و جهد و آویزش محاصرین و تقابل

در استقامت محصورین را نهایتی نبود اتفاقاً بتاریخ دهم ماه صدر هشام که نیاز

شب یازدهم بخدمت بابرکت شیخ وقت مولوی عزالله آوردند در نهاد مکوچ بتناول

نشستند خصوص که علو انبات تمام مرابع و ثبات بر غنیمت اقصی در صحن سرای تقاضا

موسم گرما انبساط کشتند درین اثنا بیک ناگاه گوله توپ گرما گرم رسیده بر تقریر از

ادشان در حوزه مطبخی اجل کاسه سرش و دست بر داشته بدست ساقی اجل سپرد تا از

شراب حیرت پر ساخته اهل مجلس نشئه سرشار حسرت رساند و در پهلوی آنحضرت که یک

سفینه یا شمع زنت و پیشرس چون خرس بکمال حرص سر و خوان کرده لقمه کلان زیاد از دهان

می برداشتند گوله متواتر دیگر بلافاصله چون جام در دور تسلسل ساخته همه را بیک گردش کاز

که از دست ساقی ارادت یافت بنشهٔ ... موت بابستر مرگ خوابانید عظمت ایشان که بیک
لمحه بریک فرزند خویش سفت تن را هم آغوش گردانید چون همه خدام و مریدان مولوی صاحب مجتمع او شده
بودند آن بزرگوار تقاضا ضا الالف ببیار و در یک گور مدفون در ... انها سوگ بودند ... شدند
ماه جمادی الثانی در رجب که ...
است از سوز تدبیر بران ... را در قبائل سا بالان سپهسالار ... کار زار و در انتظار
در ابواب فتح در ... و کمال شوار حضرت بخت عالم غرهٔ شعبان در عالم رویا که الرؤیا
الصادقة جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة معاینه فرمودند که مسجد بیست ... و در آن مجلس شیخ
و حضرت مولوی صاحب فخر الاولیاء و غرالاتقیاء مولانا فخر الدین علیه رحمت من ارحم الراحمین
بر سجاده ولایت و وسادهٔ هدایت تربع نشسته و حضرت حافظ صاحب نور حضور مولوی صاحب
سراپا شعور قاضی حضرت عاقل محمد رو بروشان ... دو زانوی ادب نشسته این بخت بیدار
بچنین سعادت ابدی کامکار و از این دولت سرمدی فیض بردار گشته به بساط شرف
قرب پیوسته سلام تسلیمات عرض ساخت جناب مولوی صاحب خود بنفس نفیس اذا
حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها و لفظ شریف بجواب ... اجازت
جلوس بخشیدند خداوند ... دل در استخلاص قلعه کهری ذکسا ... استحلال سندها بیانات
استعانت ... جناب مولانا القاضی صاحب ارشاد و بشارت فرمودند این واقعه
چنانکه این جان جهان مشاهده نمودند حضرت قاضی صاحب بعینه دیدند در عاشقی و ...
که ایشان را نسبت جامع ... دل بود مقصود و سر دل را امانت باطن قدس ... وطن

بحال خداوند موصوف معروف و از حضور سیرگردگان عساکر منصور حکم لازم الاطاعت
والسرور انفاذ یافت که حقیقت محاصره بانیطور رسیده باشد لشکر سرکار از مشرق و جنوب
و ابر و سمت شمال او بالکلیه فارغ و هر قسم احتیاج شان از بیرون بهر طرحی که میسر بری یا بحری
طری تازه چنانکه خواهند برسد شرط محاصره نه اینست کنون از آن قشون اگر احاطه چهار
طرف کرده شود فهو المقصود و الا جوقی از سپاه کینه خواه ظفر پناه مامور سازیم که با نجیبه
برسد محمد نصیر خان و شیخ محمد مشوره کرده هر دو طرف سفر نوع را در تصرف مقبوض گرفتند
و چنان اسعد رجهد و جهاد و تفرق و استعداد در استبداد گشتند که مرغ را مجال پر زدن
نماند و هم عطا محمد خان نورزی حاکم و ناظم دیره غازی خان بعلت تحصیل وجه جاره
محصلان تجمیعی گران ارسال کوت مهتن ساختند که بالیه مطلوبه را حاصل سازند و اگر گماشتگان
فضل علیخان متعذر و تعلل بردارند از کسان سرکار خانصاحب که دستخان همکیان اند استمداد
ساخته از کوت مهتن خلع نمایند و رنها هم چنان کرده کوت مذکوره تعلقات و توابعات
و مضافات آنرا متصرف شدند راه محصل و مداخل بمحصورین مسدود و معهذا به سپاه جمشید
ظفر پیوند ارشاد و انفاذ یافت صادر که چندی از جوانان سوار کار گذار کار طلب برق کردار
بر قطعات جاگیر برادران و پسران فضل علی تاخته خرمنات و جو شان بالسیه زند که چون
اینقدر ایام با بی نایاکان سفاک بحیایان بیباک دیدیم و با بذال انواع ملاطفت
و معاطفت دل شان بخود کشیدیم و خواستیم که برادرانه بهیچ وجه تمادی نشوند و عرض
حاجیخان که باد لازمست تفضل علی و مولاوش متعدی نشود و این نادان هیچ نفهمیده مقدر

وقفهٔ شقاق قرین اشتراق بارا که شبستان افروز امال و امانی او میشد ندانسته در کوی
خسران رنگ خذلان فرو خزید و در بلیهٔ اضطرار و کلفهٔ اضطرار استقرار ورزید و بکار استکبار رو به
گزید الحال به بینم که انی الجمله تدبیر گوشمال او کرده ایم چگونه پا بیداری میکند مجرد [illegible] برا
خود [illegible] بسوی مع شان بای پوشش چو [illegible] آنها از جا رفت و قوهٔ استقامت از پا در جمعیت
شان تفرقه واقع و بسلک اتفاق انفکاک شایع یوسف خان بسلطان پور و [illegible]
تبا جکهر و دیگر اخوان و فرزندان فضل علی بقدر خود متفرق گشته همه گشته بجای تان [illegible]
برگشتند و چون وارد این کوت میشن که افغانان ستم شان اند با حوال متعلقان اسلام خان
مقصد تعدی گرویدند و آنها از دست تطاول افاغنه رسیده تظلم و فغان پیش اسلام خان
دویدند او هم برنجیده ترسیده و از سرکار که بیشتر کافر نعمت است از قربا و رفقا کار گزیده
نقض عهد بدانه جاگیر خود و حافظ گل محمد خان برحالی اول در معسکر مظفر با را کین دولت
ملاقی و از بهره با آنها سخن راند و در خیل قلعه کهری دهنمیه که بیرونیان غالب شد در درونیان
هیچ نیست دل شان افسرده و در اجسام پژمرده وقوهٔ اقبال سرکار از قوای شان قرار
برده نه در دماغ شان هوا و نه در سینه شان فضای نفس از ضیق صدر تنگ [illegible]
آنها در این سنگلاخ پای لنگ بل بر جا زبانشان لنگ و از بارش باران تیر تفنگ اتصال
سنبهٔ بروزه جنگ حیات شان در دم نهنگ نشست در قلعه قرار در شست [illegible] پلنگ
و سوگند و پیمان در کردن هم دگر با بهنگ [illegible] تا استخوان رسید که آزرم و کجا ننگ گل محمد
خان را بر خرابی حال شان دل هیچ بر دانه و سوخت فار نور خرد و روغن تدبیر و فتیلهٔ حیله [illegible]

چراغ در کاخ و داغ شان افروخت لاکن مثل نابینا آنکه چراغ نه بیند بچراغ چه بیند آتش شبانان
از جوی رفته بود در روغن شان و در سراج خدیب گشته آخر همین گل محمد خان که دوست و هم لفظ اینها
است تفقدی و ترحمی بکار برده از اینها پیغام کنانید که محصورین را بر حرف محمد نصیر خان اعتماد
نمیشود از طرف سرکار فتح محمد و از قبیل خوانین فضل علیخان متصل مکامن ملاقات کرده با ایشان
محاکات نمایند اگر این در توافق آیند بنای مصالحت را تاسیسی پدید و نفوس غصه عزیزه را
از رپوشیده و تشنگی عشید نجاتی مزید محصل گردد چون این پیغام بسران لشکر رسید و لغیه
بحضور بدست جماره سوار که چون قاصد ما وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ
كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ بپای سریع بود و موصد اشتندان مهر سپهر مادری بنظر
تثلیث رحمت دیده و ظلمت یعنی طغیان شاسر الجمعات عنایات جز نقصان بخشیده از
ذمود ندکه چرک و الوث اثواب را همیشه مثل آب عرض انفعال و استعمال و دریاے
همواره لطف بر بهر و دفعل و غسل آن بدال فتح محمد بر رود بشود و موضدار و نحوی که شاهد صلاح
دولت در موضع موقع باشد خیال جلوه استحسان ارد استعمال حکم ثانی فرض واجب انگارد
داما در صفای ملتمساتش توقف جایز نه پندارد حتی که حکم اگر تقاضی باشند باهم از جوسیا
سر را نگارد و همگی همت افتتاح باب مدعا گمارد که قلع ماده فساد شود بنهج خواه بتسهیل
اگر شهر بست سودا و سرشار تنقیه بوادو سازد بحسب مزاج و ... فیقرا حبه احتیاج انشاء الله
العزیز الحکیم بحکمت روحانی دانیم و حضرات حاجی لفضل علی حب ذهب بیداده ایم و قرص فضه
و شربت دینار ارشیشه اجه حساب که قرابه بمیفرستادیم تا باستسقای طلب اش

آتش تدارک نماید چون تب عالم او از سرما با اخلاط متعفن بر انتشار برگشته و برق بطشش زرد از تب عفنه
فرو رفته اکنون که مصلحت در تنور قلعه و محاصره نشانیدیم و در ریگ گرم سپاه خوابانیدیم
اگر مواد مفسده به تحلیل رفته باشند فبها والا که هنوز بقیه در تنقیه مانده است تا هم بعلاج
آن برسیم وَمَا الدّهرُ اِلّا اتّفاقُ الحسنة میر سهراب خان تا اثر انتظام
سلک معاهدت ربط الفت باین لؤلؤ لالا که شرف صدف کاینات است متضمن
حسنات حال و ملتزم میامن و محاسن استقبال تصور رفته غلام محمد خان نزد ار راسخ
چهار صد پیاده و ۱۲۰۰ سوار سال داشت که درین ایام رسیده از جهت مقربا بالای سر
دشمنان پایین گردید فتح محمد بهر وصول امر مطاع و برحسب التماس فضل علی فضول متاع
بست چهارم ماه رمضان المبارک بین الکلامین جمیع آمده بقول تماشستند و عقد
تحالف با هم استحکام بستند و بر تحریف متفق اللفظ و المعنی گشتند که حاجیخان مع پسران
در خوان اسلام خدیو فیاض ساحت دو جهان دریابد و تنشا لالامراتی با یک باب
دیوار قلعه را قلع نمایند و خواه دو لکه روپیه پیشکش ادا سازند و من بعد یکی از فرزندان
او بطریق یرغمل همیشه حاضر حضور لازم السرور باشد و بر محال اسایر محصول شهر کهری
ادوان سرکار نشسته نیمه حاصل را گرفته در سرپرستی اهم قسم امور توجه دارند و حاجیخان را
در سلک مخلصان خالص العقیده و راسخ الارادت معتقد انگارند بنا علی هذا فضل علی
کرانهمه مدارج بشنوانده و حاجیخان را ممنون منت گردانده خود را از میانه کشیده روانه
صاحبگر گردید و حاجیخان و دخل جاعبته قند بر بین بین ذلک لا الی هولاء ولا الی هولاء

نگذارد مغلوب شهرم چه شود وا زنیم بسمل شکاری کجا یا دگوهر جیبان رود بیست نهم ماه
رمضان المبارک سن یکهزار دو صد و بیست یک که سلخ بخت مندانیان بهت حاجیان
زحل مجسم مریخ سرشت را از کهری برآورده در قلعه چنگلهر پنتو می نقض عهد که برآخرین لفظ
هم نایستاد و حرف و پیمان و قرار فضل علی را قرار نداد و وقعی نه نهاد والا با وجود عوا
او در غایت کار از سرکار زمینداری با و رعایتی بود و عنایتی ٭ بیت ٭ کس نتواند
گرفت دامن دولت بزور ٭ کوشش بیفایده است وسمه برابروی کور ٭ چون ماه
در وبال زوال معقده ذنب سلسل مطوق گردانیده بود و روز بختش که شب یلدای نکبت
اوست در نکهت الشجاع اجل نشانید نه لیپرش عبدالله خان در اسلام کهر رفته نقیته برخاست
بهادر نشش برانونی دست داد در کنج خمول مرزوایا ذهول بنشستند فاد بخشش با جدپور مسکن مقرره
فراری در اسلام خان در غرشت پور رفته فی الجمله سر جنبانیده لیکن بجرسیدن جوقی از سپاه
دلاور سپاه دل از دست داده حسب الحکم اینکاران بمور گذشت دیگر آنکه را که شنت گرکنان
سرکار متصرف گشتند و محال بنا بر قلعه کهری گماشتگان سرکار بدست گرفته انهدام
اساس قلعه مذکوره از سلخ اسفندار که غره اقبال بندگان خورشید مثال است در پیش
رسیده بارنا مدار زقابیه روبکار که شهر جوار در روز دو مرتبه عرض میدارد و خود در نظم و نسق
دقیقه از دقایق فرو نمیگذارد و سیا تا همه شکرگذاری اقبال حضرت خداوندگاری است
که در قمعی بلده کهری یک بجوزه فتنه زاد فاحشه خباثت پیرای مادر فساد و مفاسد
ماکه شیر اردو حاسد مولد منافت منشا مفاین یورقی از ضمیمه تاریخ هم بنیان کهری

کهری کشیده + نماند آثار باقی از کهری پیچ + و بتاریخ سلخ ماه شوال المکرم شب

دوشنبه سن صد محمد عمرخان باز بجوار رحمت ایزدی پیوست و الی چهارم ماه ذیقعده بمه قلعه کهری

مسمار و سپهسالار بلند اقتدار بقصد دریافت دولت سلام استیلام آستانه سدره آثار عازم

دارالاماره دیراور نصیر الملک سپهدار شاه جهان بهادر خان گردید

میان و جهان بهفتم ذی قعده بمود کاد بیامد بدرگاه گیتی پناه زمین بوسه داد و از کمال نیاز

رهی داران گرد کردن فرازد دعا و ثنا کرد به شهریار کامگار و از کام توسل نهاد فلک بهمه جنبش از

کام تو شکون زمین بهر آرام تو شهر بشاهدات ای مرزبان + کشیده ام دمار از

سر دشمنان + همان حاجی تیر دل جنگجو + مسلسل فتاده است در بند تو + ز اسلام

کافرکه کفران نمود + سر از کبر بر اوج افلاک سود + نماند ز آثار او ذره + چو برگشت

ارزو ایزدی قهره + نه از فیل و نی اسپ و نی خر کره + نه از بازوشاهین ولی جره + همان خاصه

آتش خاکسان کرده ام + دمار از دماغش بر آورده ام + کنون بهسر قادری پر هنر +

چه فرمایدم شاه فیروزگر + چه حاجی که محبس گشته نصیب + بمجبس سلاسل و مکر و فریب +

کشیده بعقده او زنی فاجره + دو صد عقد نشکسته آن کافره + گرفته ست از باج و

سنگ خام + ز بهر تفاخر هم از سیم خام + نهان کرده سجده بدان آن فجره + از آن

فرد اقبال زود شد نفور + گرفتم کشیدم بمحبس اندرون + همان دو سه روز را سرنگون +

شش ضرب توپ یکی متوسط و ثانی فتح جنگ اژدر و دو ضرب آهنی و یک شیر بچه

و شتر نمی ریزه از ضبطی حاجی خان و اسلام خان نذر گذرانید و بمسم قاضی ... لطف علی

مقربان فضل علیخان با خود آورده بشرف تسلیمات حضور مشرف گردانیده و آنها التماس کردند
که فضل علی دل ضعیف خفقان دارد بنیاد شقاق و اظهار نفاق و تسلی از جبن با عتاق
تا بجناب حضرت کریم آفاق معزز فرمایند از نسبت صبیه عفیفه شریفه را چنانکه عرض کرده مواصلت
آن سرمایه اعزاز کونین و ذخیره سعادت نشأتین توانند رخصت جناب فیضمآب که دریای رحمت
اند بر طبق ملتمس شان مراسم مساعدت مکارم مبذول و عروس آرزوی آنها را غازه قبول بر روی
بخشیدند مشارالیهما بحصول مستدعی رفته از خوشی رسیده خود و درد دل دستور با مراسم عنایت
در ستایش حضرت اکرم الناس را نوش منشور نموده باز معاودت گشته بعرض رسانیدند که آن دیوانه مسلسل
بسلسله خیالات بیدلانه بیکمر بسته دلها و آمدن حدود سرکار نمیشود از کمال وحشت معروض
سیدار و کوکب عز و علا میان چول به بیکان بهاکلاه هما آسا سایه فرخی و بها بر سران ویرانه نشین
بوم نما اندازند هرآینه یافت سعادت لانعد و لاتحصی تدارک شامت دو خامت آن مشئوم
خادم فرموده باشند حضرت عالم فیض بر طبق گذارش آنها مقتضای مراحم ارشاد نمودند
که قلعه بجلی بر سر راه رهنمون در تصرف کسان حاجی خان است جمعی از قشون مظفر زود بروند
و خار وجود آن بی‌دینان از راه بردارند و هم بعض شناسان شرارت دل زمین فتنه اسباب
فهم حساس حرارت تلخی شوریدگی در برودت حلاوت رفته رفت چنانکه شعر اورا درک
است ساخته بجا کمک ... تا قشون رکابی را از آب تنگی نشود و هم بقسلم امان
افغانیه دکشته به در نواحی آید چون حکم قضا ترام نفاذ یافته داشت و باید که ایام همه جهام
... متیقن ... ادیم ماه ذی الحجه سنه ... عالیه ... به بهاکلا

به بهاکلاه نزول در وقت فرخ و حمید و ساعت سعید و سعید + بیت + بروزی که به نیک اختری ش
یار بود + نمود ار دولت پدیدار بود + رسوم مرسوم ملزوم و شب بیست هفتم شهر ذی حجه
+ بیت + بشبی صبح سعادت نبد او + سعادت با همه بشر مند او + لوازم ازدواج
میمنت ابتهاج و مراسم امتزاج و ازدواج در سلک اصناف همایونی در ابتهاج گل و نرگس با سمن
وصال سرو و صنوبر را با خود اتصالی پدید آمد بیت موافق شریعت زرین دکابین به طابق
دین متین رامرای فلک تمکین تمهید پذیرفت فصل علی را که از جنب اسیر بدل اختلاج و قریب
است که این اندازه منجر بفلاح یعنی فالج شود نقدای زیره باج عاطفت وصلاح و دوای معجون
نجاح فلاح در اصلاح این خدیو مصلح مصالح عالم تسکین حاصل و بمواد مالیخولیای او باشمر به
منقیه معدله تعدیل و اصل او و فرزندانش همه از مرض افلاس برآمده بمعجون زر عوض عنایت
جناب همایونی استفاضه اعلام اجلال التزام از انتقام بتزمیت معاودت مرتفع شد و
ماه محرم الحرام سنه ۱۲۲۲ یکهزار و دو صد و بیست و دو تلچه چرکه بهرد احترام خیام جلالت ارتسام
و هنگام ظهور از مونفیه کارکنان مبارکپور شرقیه در صحرای بیتیا ضیا گردید که خالصه تحصیل میکنه
در قلاع قصور آنچه تصور شد الحال تسخیر است برادر وه از راه ملکیه قبوله عازم ملدا گشته خود بدولت
و دیم محرم حسن صدر برکات شهر بابا اقبال بای اجلال نهاده قریب دو نیم ساعت روز برآمده فایز
مکان دهیره و قریب نیمه روز اعلای آنجا بکمان قدری جع الفواد بسبب اکثره شده ظهور
نموده هنگام شام ورود مبارکی انتظام به برادر فرمودند من بعد حکیم علام محی الدین بیمار الدین
که حال با ذم مهاراجه رنجیت سنگه است و حکیم حافظ حسن الله که معالج مزاج مقدس است

وفا در بخشش طبیب ساکن پاک تن به تسلیمات مستفید گردیده همگنان موافق مسئلهٔ طبی و ذکا
طبعی بعد او ایه درخشنده و اخبار حرکت مهاراجه رنجیت سنگه متواتر فایز رسید علاشق شاه متوجه لال
بوکیل نواب صفدر جنگ بهادر در برای استصلاح معامله مهاراجه مشار الیه و هر گونه استعانت
در هر باب دارد در دولت دینا مات را در جلوت و خلوت عارض در حضور بهمه جهت تسلی شان
نموده رخصت انصراف ارزانی فرمودند و صلاح صواب تمامی اقتضای آنکه وکیل منشی [illegible] برای
بوکالت سرکار در عسکر مهاراجه موصوف رفته و بهوشیاری در سانیده محرم و دخیل [illegible] گشته
استحکام قلعه ملتان و صیانت و متانت ارکان و کثرت و اتفاق قوم افغانان بطرز حکایت
پیش آن بوالهوس نوجوان بیان کرده از صعوبت و سنگی و مهم ملتان ترسانده و یکنفر شتر بادی [illegible]
ساز نقره دیگر اسپ [illegible] سیم و یازده توپ [illegible] کلبدن داده روان فرمودند و
چون سیف الله خان و مظفر خان افغانان ابی با وجود توسل چند ساله اندرون قلعه دار الاماره
اولین که بکلی ره نداشت و دوری که و متعهد تعجیل در رفاقت نواب عالی نصاب انجناب لهذا
بتاریخ چهاردهم محرم سنه یکهزار و دو صد و شصت و دو خود بدولت بر مکان مردانه نزول فرح فرمودند
مدبران مملکت و مشیران دولت از هر جا بپای سر شتافته خاکپای مبارک توتیای دیده بینا
ساخته بزم کنکاش انعقاد یافت بعد مساوله و محاوره بدین نتیجه شکل بشارت جان بظهور
شتافت که دوست محمد خان افغان کاکری متوطن جام پور را با یکصد سوار نوکر [illegible] ملتان
و اسعد ملک خان محمد جان کاکری جاعتمدار یکم و پیش [illegible] اعتمادار کشیده برابر قلعه خانگهر مضافه صوبه
ملتان رسیده بنا بر روبه شرح سفارش نامه عامل خانگهر گرفته داخل قلعه ملتان شوند و سیف الله خان

و سیف الله خان و عظیم خان بعذر عیال و اطفال شان که در ملتان اند بصراحت رخصت
شده عازم ملتان گردیدند عسکر با پیر و جیب و حرب بارود و از مناسب همراه بر نقدیم
خدمت نوابان نقد جان نثار کشته همچنان بیکمان ادای امر عالی نمودند قلعه عالم پناه دوازده روز
مستحکم و چون رخنه شکست بلا می انگیزانه حمله های آسمانی بر سر نواب که سراپا عیش و کامرانی
است رسیده و لشکر مسافر بلا زعم کم بود همچون افاغنه رعایا که از سی و دو هشت آتش رونق بنا بر انداختند
بیفشاندند قلعه ارک حصار شهر کفایت نمیکردند لا محاله از حراست شهر پناه دست بردار شدند
فساد پیشه با همه عامه بر همسایگان و اکثر مثل جوقی فقرا ناکه که باستظهار شوکت از خانه ها
بخیمه نشسته باشند ظلم کینه و مستقر فقره دست ظلم گشاده داد غارت و تاراج داده
هیچ کس را امان نبخشیدند. مصرع: آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک +
یک جهان را ز خلق بود که از بزرگ خان بلا تباه گردید مضمون ان الملوک اذا
دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة بظهور رسید عورات بخوبی عور کردند
که ستر عورت شان نماند در و آنچه از جامه بر تن دوستان بر سر کفش و پا مخت جگر بانان
و اشک خونین شوربا از رو بر خاک مذلت ریختند و از آتش خوف و لسوخته هوای حفظ جان
سمت ظلال طوبی مثال گریختند بعضی او چاق سلطنت عصمت رواق که دیده شوریده فلک
که عبارت از قمری است که بجز طاق مینای اندگاهی بر آنها نیفتاده در خیمه نشستند که بال گندم
بچه قدر است و در رفتار چند قدم البته با پیشه نه بچه ها رضیع در بغل برداشته ملک سرکار را
ملاذ و مفزع ندیده نشسته بلا فرصت یکسان دنبال صرفه جان روان گردیدند و چون در راه از حصل

زر و لعل و همه ترس بیرون کنیم ⁂ زمین را ز خون رود جیحون کنیم ⁂ دو دوستی جهان را نگذاریم تیغ ⁂
که از خصم را جان نباید دریغ ⁂ باز به بینیم تا یار کرا خواهد و میلش که باشد مهاراجه با صفای تقریر
چون در بینش و فراست بی نظیر است از سر دوری برخاسته بر چهار باشد فهم و حزم نسبت آورده
چهل و دو تکمه پوش از جاه جهل برگشته دوم کهیم عزیز الدین را که لایق همه زبان منشی ساخته بر سالش
بپرداخت و یک فیل باده و یک دو شاله [illegible] که فرش زعفرانی بود و شالی پر طولانی و دو شاله دیگر
گلناری و یک رومال قرمزی عمده هدیه فرستاد بر کمال حقوق پیغام داد که لیبان و ملتانیان الحق
به پاس مرضی حضرت خانه صاحب بابان که گذاشتیم مغان شاه [illegible] بر [illegible] الحق [illegible]
داشتیم و مثالیست [illegible] مهر ضیا استادم المصابیح و المنافع بنیاد گذاشتیم [illegible] رونق بخش
دار السرور احمد پور بودند که تکلیف رنج سفر رسیده باری بگذشت [illegible] دریافته از حضور انواع لطف
در مهمانداری عزیز الدین مصروف [illegible] التفات و اختلاط در لفظ با [illegible] الفاظ بیعانات
شیرین آن خسرو سیرین تمکین [illegible] ارزانی داشته [illegible] یک هزار روپیه [illegible] و خصائص
و خلعت خدیوانه آن فقیر را [illegible] ساخته [illegible] از بار رفتن الطاف [illegible] چند روز مشغول
رسوا [illegible] اقبال [illegible] جشن سالگره مبارک که عید سعید اکبر بندگان [illegible] متوجه قلعه دار الامارت
دیرآورد ⁂ بیت ⁂ بخشش فریدون و نوروز جم ⁂ گر شادی [illegible] از جهان نام غم ⁂
بروز فیروز آخرین چهارشنبه شهر صفر المظفر است بزم محترم حسن انعقاد پذیرفت جهان را
آیین تازه و عالم را ترتیب بی اندازه در گرفت همه [illegible] جان [illegible] دکانداران
و دهقان [illegible] که در بانان و [illegible] خلاع فاخره در فرقه [illegible] باشند و درین

دوست را بنگارش عبارات رنگین زرین و تالیف استعارات موزون قوانین تاب آفتاب
و آب بحر و سحاب بهم رسید و چهاردهم ماه ربیع الاول موکب دولت در ملتان و بشکارگاه شهردالی
نزول موکب جناب عالی بظهور آمد بخیال شکار سقفچه که بر نردبان معراج نشان این شکم آرای نظام
جهان عروج میسر بود ندارس بس القسام خاطر دریا متقاطر که بسیرابی مزارع آمال عالمیان است
پای مبارکی از زینه ترقی نمود تا کرهٔ خاکی بپابوس حضور آبرو یافت و بهوای سربلندی از کره
اثیر فوق ارتشتافت و در تحرکت بابرکت عصبه از اعصاب پای التوا گرفت تا دریای فیض
بدین وسیله تموج پذیرفت مساکین بصدقات و حضرت مستغنی ز اهل تبریج و تضمید بانعامات
و عطیه جاگیرات مستکمل و مستغنی و از انجا نهضت الویه بدار السرور بهاولپور بظهور در ماه ربیع الثانی
سن یکهزار و دو صد بیست و دو خلیفه امام الدین برادر عزیز الدین بوکالت مهاراجه
رنجیت سنگه مستفید ملازمت و پیغامات محبت و ولا و حکایات مودت و صفا از زبان
موکل او ساخته بر مواد یکرنگی افزود حضرت خرد مجسم اجوبه دلپذیر و مراسله لطافت
تصویر بلیغ تنش تفویض ساخته بعنایت خلعت و چهار صد ده روپیه رخصت نمود معزز و مرخص گردیده
بدار الاماره متوجه و نواب صاحب محمد مظفر خان بهادر صفدر جنگ بمجاذبه هدایت ازلی
و سماع دعوت لم یزلی اراده دل تصمیم بر آن تحریم زیارت کرد ایالت ملتان بخلف ارشد
امجد نواب محمد سرفراز خان و تمام اقطاع جاگیر موروثی را بر اولاد استحقاق تملیک داده
خود با ملتیان درک سعادت زیارت حرمین شریفین زادهما شرفاً و تعظیماً توجه نمایند بنابران
رتق نظامت از جناب محمود شاهی طلب نمود و املاک را بر فرزندان مقسوم گردانیده در بیاب

دربنباب بمعرفت لاله بساهترای وکیل سرکار ازین عقل اول استصلاح شناخت حضرت کمال مصور
فرمودند که ما از دریافت سعادت جمع اقتناع نمی‌نمائیم که از ارکان ایمان و منجمله مفروضات
است لیکن تمکن نواب مهربان در ملتان موجب امان از هر فتنه زحرا زمان که نواب مستطاب
طالع سعید دارند و بخت قوی و رشید هر چند درین بحث قیل و قال رفت و هم شیخ حبیب الله
که مرد فهمیده کار و درین محاکات بوکالت نواب بامدار رفته مقالات مرکوزه خاطر خدیو
هوشیار که محض از محبت جبلی و پیوند روحانی می اندیشید حرف بحرف مبلغ گردید لیکن چون
سامعه توشان ازهر رسد ابای و سجدا تبدا رموز دن [illegible] ازان بدعوای الله شنیده
بمقراض حسن نیت و اراده اخلاص طویت رشته محبت دنیا و ما فیها قطعا بریده بودند
استعداد کامل ورزیدند بندگان عالی که بدار الاماره تشریف بردند حکم شد که یک
سند کاردان و چند نفر داودپوتره کاردانی بیع شتران به بیکانیر رفته غله موتهه مطلوبه
سرکار خاصه خالصه که همیشه بر اسعله سپاهیان و شتران سوار میکارند بیارند اتفاقا ازراه
دنیکهر نقصبه بوکل روانه شدند دلاوران پسر خدابخش خان معروفانی متعرض حال شان
شده ازان انبار السبیل بعضی قتل و آنچه نقد و جنس و شتران با نها بود مسلوب و این قضیه
مصحوب بقیة السیف معروض پیشگاه عز و جاه گردید دریای خشم بجوشش و طوفان غضب
از تنور قهرمان بخروشش در فی الفور عساکر منصور بسر کردگی عظمت خان معروفانی وغیره
مامور که در یک شب بزور قلعه مستقر و عیال خدابخش را بحال [illegible] بموجب ارتحال دادند خدابخش
بشنیدن این قضیه از راجه صورت سنگه که قلعه چوده پور را محاصره داشت استمداد استجازه

ساخت راجه رقعه و دستخط بنام کارپردازان سرکار نیز نگاشته گذارش کرد و ترویج باور واقعیت
نمایند او که آمد معتبران راجه با دیپج نکردند پنجاه سوار با همراه داوند و بهنگامیکه شل یک گزیده شوریده
و از آن پیشتر رسیده مستعد سرتابی و فتنه سازی بود دبل داخل عساکر اکنون که بوده گرگ بیابان
می درید درین از مصلحت چیده و از ان سواران هم سلسله توقع بهبوده جریده داخل قلعه بودند بکار
و حضرت اولی العزم بتوقف وقوع چنین حرکت از آن بیتوقف خیالات دیگر مفقود گشته بکار
نصیر خان و عظمت خان و فتح محمد را با فواج بحرامواج از پلتن و غیره با دو قدغن مقرر فرمودند که بلا
توقف رسیده آن صبیه بی قید راکه خود بپای خویش در دام بلا و مهلکه ابتلا آمده دراحاطه
کشیدند چند ایام از خارج و داخل کشش و کوشش ها شد آخر از بارش باران گوله توپ خمپاره
عاجز ولی امان و از ترس جان از وحشی ناتوان کدرست بپایش نصیحت ممات محکم بسته
بودند سنجیده که خود را بکلیه حیله از ین دام صعب برهاند و محاصرین را فسون فسانه از تسخیر قلعه
بجوان باز بر خیزانند درخواست عاکرد که محمد نصیر خان و فتح محمد از سلامت کوچه برایند داو از قلعه تا بایم
گفتگو کرده طلسم حافظه قلعه بشکند سپهسالار از خدیو کامکار اجازت خواست با وزن ایشان ارشاد
عالی نفاذ پذیرفت تا زنها از منع وحشت ایشان را بدانند اطلاع و در دام احتیاط کشیدند همینکه
آمد و بعد معانقه پیش ایشان نشست دلاوران دلیر و عیاران شیر بیشه سلسله در پایش
انداختند در آغاز ماه رجب سنه ۱۲۲۲ بر شتر نشانده با حتیاط در قلعه میرهالی محبوس کردانیدند
از قلعه فریاد الامان برآمد زنان و مردان نشاز بر شتر ها و رخت و پیر اورانده از خوف وی
دیو رشیدی محفوظ و محفوظ نمودند و بنام سیاه رعایا شان بقلم رحمت خط عفو کشیدند

کشیدند و جمال خان عاربانی کرد نقض عهد لاثانی و پیمان شکن و صدر شر و در دفتن بهم فتن
و هم میر محمد خان جابانی هوس شرارت و فتنه زائی در سر داشت صلاح دولت مقتضی آن شد
که این دو مار را سر کوب کرده این دو خار را از پهلوی کل این ولایت اندفاع نموده شود و شیخ محمد
و میتهه موتیرام بخشی را از پیشگاه عز و جاه و میتهه میتهر سل که حکومت بهار کپور شرقیه شرف
تقرر داشت از آنجا مامور فرمودند که چون سیل از جیب درآمده ریخته خرمن وجودش را گرداب
فنا در دهند مغیان حسب الامر ایشان برق و صاعقه تاخته خرمن دار هستی او را بآتش قهر یکسر
پاک سوختند و تعلقه بیال پور محال جاگیرش قایم پور مع مضافات در ضبطی کماشتگان
حضور و نظم و نسق آن ضلاع باحسن انواع ساختند بهان میر محمد خان کاشته نتیجه در پور که هرگز
قایم نمانده دیگر جاگیر اتش در ضبط کسان کارروایان تادیب او از حضرت آموزگار
نیاز مصلحت نبوده تا من بعد او بود ب مهذب گشته راه صداقت پیماید و با شرارت عمل نه نماید
بیت ☙ طفل بیگ زر ز نیش انجام ☙ تا در شفق از نیش شاد کام ☙ گر آو نیش رسیده
و این لطف را که صلاحا و ضرورت عنقف بود و معنی نفهمیده روانه ملتان و نواب فیاض فرمان
که نورآیت بیت رب الکمین متوجه بنظارت بودند بر در شمول اشفاق فرموده با خود آوردند
و منبه کامرانی برضیح اختیار تحرک نواب نامدار بکارکنان حکم صادر شد که هرگاه نواب
کامگار تشریف فرمای حدود سرکار شود از هر قسم اسباب [illegible] واقعی نمایند
روان ابوش سلیقه و المنا قرینه شناس امور که در هر منزل از جان و دل باندازند جهت
ان رشک نسرین و گل باد رنگل صبا رعاری نسیم سواره بیارند که گردی از رنج راه غبار

از تعب سفر بدامن لطافت آن لطیف المزاج شریف الطبع رسد گماشتگان امتثال فرمان
قضا جریان کما حقه نموده باسترضای خاطر الطف نواب اشرف بر سواد رو سفیدی خود فرود آمده
و در قریه ماچهی والی که متصل اوچ متبرکه بر لب دریای پنجاب مجمع البحرین عز و علا ملتقی بحرین
مجد و بها مقرر و ایستاده فرودگاه ازلی و کیاه بلطافت دلنشینها و ترتیب خوشنما مرتب
دار از نفحوریه جناب نواب بهلال رکاب بتاریخ غره ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و بیست دو
تبدل با فرخی فرموده و از شنیدن حضرت سراپا عز و شرف متوجه بشرف معانقه و مجالست
بهره‌ور گردیده باستحصال انشاد کمال پیوسته حقیقة استماع شیرین حایه و جلال و مقابله قرین دولت
و اقبال پدید گاه این از نور آن مستفید و گاه آن از حضور این مستفیض چگویم بخت و عقل
با هم آمیختند یا تسنیم و کوثر بر یکدیگر ریختند افلاطون و ارسطو با هم نشستند و یا سلیمان و سکندر
با هم پیوستند اول ملاقات شمسین در منزل اشرف نواب اشرف بود و هنگام ظهر حضرت
نواب خورشید قباب در تشریف خانه خان صاحب مشتری نشان قدم رنجه فرمودند ایشان
بر یکمسند مثل نیرین بر یک دقیقه قران کردند از طرفین نور افشانی بود در سخن سنجی و نکته دانی
این در بیان فصاحت بدیع و آن منطق بلاغت معانی رفیع داشت بعد التفات و ملاطفت
در خلاط و سفارش نواب عالی دست میر محمد خان عنایت خان صاحب کردند و در سفارش
مبالغه از حد بیرون فرمودند که پاس قرب و قرابت او بباطن حضرت قریب و معهود اگر دست و بساطت
در سلطنة الوقت مهتری و برتری در وسط امر تکرار حد اوسط برای از نتیجه پیوند داد بار روز دویم
از جانبین استفاده ماند و استفاضه روز سیوم علی الصباح حضرت خدایگانی کهبارگاه

که بارگاه نواب عالیجاه ورود مسعود فرمودند بر چار بالش دولت یکجا نشستند حاجی محمد حفیظ
و لعل بیگ که بر در مروحه طاوسی بر سر نواب میمنت مانوس می جنبانیدند نواب عالی محمد حفیظ
اشارت فرمودند که او مروحه بسر خانصاحب رکن الدوله نماید حضرت خرد مجسم مقتضای ادب
و حرمت خاندان نواب خورشید نشان بدان راضی نشده از خدمت نواب قدردان
استعفای خواستند بعد گرم جوشی و اتحاد کوشی شب دیگر پرداختند حضرت خدایگانی بمبلغ یکهزار روپیه
نقد و چهار خوانچه رخوت نیو البالی و به چهار صد روپیه در خور مناسب نجم الدین
حکیم بهمین قدر منعم خان بسه ورقی مبیت تومان نجیه سنگاران نواب کامران رسانیدند و بهر یک را
از فیض عام مستفاض گردانیدند دو آدم هوشیار کارگذار همراه دادند که الی سرحد ملازم
رکاب نواب سپهر قباب اند و بعنایات مهمانداری رسانیدن ما یحتاج سفر و ذخیره
سعادت اندوزند بتاریخ بیست هفتم شهر شوال سنه ۱۲۲۲ یکهزار و دو صد بیست و دو بمنزل کشتی
نیکلی دار راه دار تحویل فرموده به بیت الشرف بیت الله بسیر کردند

چون وابسته پرورد پرورده

نوازی شیمه کریمه و سجیه سینه ذات عالی بوده منشی میر تورام را به سلک التزام اردو بازار
برکاب بلال آثار حضرت باوجود دیگر بسیار بوده وکالت میر صاحبان با تعیین داشت
و بعد وفات ایشان بصورت [illegible] نظر بعد [illegible] و خانه زادگی کم بیش امور دفتر باو متعلق و [illegible] متعلقه بود
جابل میران لا ینفعل میر آلی برادر کار صورت نمی بست بنا برای عالم آرای اقتضای آن نمود

وانداز و دید در عرض میساخت و جناب عالی را روز نشفین از مطلع فیاض بر منظر اول تهنیت

و حضرت صاحبزاده جهان اقبال محمد عبدالله خان هم بحضرت میان صاحب حضر نشان تهنیت

کرده استفاضه و استقبال سعادت بیهال فرمودند

مفضل علی بوالفضول سیدزاده صادر و وارد شده از ابتدای انبای آبیل تاریخ فواصل حاج

دریغ نمیساخت همت همایون این خداد رست باقتضاء آن پرداخت که شاکستاذی از

طریق زایری حزین شیعیفین کیسوگره شود عثمان خان کوریج دجام حیون ویرزاد قرزموده

بر فضلعلی بمقتضای طالع ابطا و اژگون و بخت گذشته سرنگون با تحصان چند حصون مظهر

مفاسد گونا گون میگردد باید که قلعجه با متعلقه اش را منهدم و منعدم سازند در ابتدای ماه

ربیع الثانی صلاح دولت این سلیمان زمانی بر آن اقتضا فرمود که دیگر قلاع او بکلی مفقود مگر

قلعه بها دریور معمور شده دولشکر فیروزی نشان که بهر قسم ساز و سامان برفاقت آن شور و شر

و شجاعت نشانان که مامور است در آن قلعه نشسته اگر فضل علی ستم کیش نقد کوشش را

ازین تادیب مودب و بدین تهذیب مهذب شده با ظهار ظلم نامه عمال خود آستینه

تر نکند فهو المرام والا که خیره جبل ستیزه گردیده تجرع خون بیگناهان سرشار [?]

و بحکم ساقی جنایت جام جور و خیانت بدور و تسلسل دمادم بجای مینای سرکشی که از شراب

خیال محال پر شده بسنگ تنبیه قسمی خود بشکنند که تکرار سرخوشی و خود سری نکند و از شاخ

آهنگی راه مستان نگذشته و بجز حق پرده عشاق و ترک مقام عراق قصد سلوک نماید میرشاه و

بسر راه حسن حسینی با بکلیم و ذنب نشینند ماموریت قلع همه قلاع ان قارع اساس و بنیان خودش

خدام کرام اینجانب که بشرف حضور احترام رسیده مصلحت صاحبزاده عباس علی را در قادر پور بر مسند
امامت و سجاده کرامت جلوس داده مخدوم حامد محمد شمس الدین لقب نهادند که همه اشیا از اسباب
از زر و جواهر و اثواب و تبرکات حضرات مقدس جناب در رکاب مخدوم مرحوم مستطاب
دیگر عالم مستورات عظمت و عصمت قباب همراه و مکان سرحد و دزدان تیره درون و سیاه دران
نواحی بنوه بی حصار با وجودیکه صاحبزاده از دوستان کلانتر در اوج معتبر که نشسته بود لیکن
خلفای از درگاه بصلاح پیر صاحب میر سهراب خان تالپر همین اولی دانسته بلا تامل و تجاهل بان
پرداختند و در ینجا که حضرات مخدرات عفت آیات بجوار مزارات مطهرات و عتبات مقدسات
نشسته خصوص والده حضرت مخدوم مغفور حرم محترم اوشان که عمه عبدالله خان دهر باشند
همه در حضور این خدیو خدا پرست دین پرور رسیده عار استقصا کردند که این صاحبزاده را
دستار داده شود حضرت خدیو حق نهاد باستصواب و استرضای آن عفیفه عفاف عفت
و کمال و مستورگان عصمت و جلال خود بفر دولت و اقبال در اوج متمنه تشریف ارزانی داشته
بزیارت مزارات مطهره مستفید و آن گل گلشن سعادت و غنچه گلبن امارت را بجامه شرف
و طهارت در رضا عز و علا نضارت و صدارت تازه افزود و هر چند که اشرفیه
سرادق تشریف و همه تسلفلان این بوستان فضایل و لطایف از حضور حضرت علیت
استجازه و استمداد ان تکرار نمودند که جناب مخدوم محمد غوث تا بقا در پور نهایت
خدمت میر سهراب خان بر دو وبال میراث از حضرت مخدوم شمس الدین بموجب فرایض
الله قسمت کرده بیاید در حضرت خدیو پی رسیده و بر بنابر مصلحت روا نداشتند گردد خورشید

در یک سما خدای تعالی نیافریده و دو شمشیر در یک نیام که دیده تلاقی و تقارب با همدیگر در یک
مقام و مجالس و دو صاحب دستار بر یک سجاده احترام خالی از مفسده نتوانند شد تباعد مکانی
بهتر است و خود این نشاین جهان از مروت و احسان درباره شان دریغ نفرمودند

نافه پیرایان نافه تاتاری و طبله گشایان عود قماری این عود هندی را بر آتش پارسی
آزموده چنان مشام فرزانگان سخن گردیده اند که بعد از ارتحال مهاراجه جی سنگه والی جواله
جودپور راجه بهیم سنگه نبیره اش بر جای نیاش فرمان روای ماروار مربع نشسته مقتضای مال
اندیشی و مصلحت امور ملکی بنابر آنکه راجه مان سنگه برادر علی پسر الشکر بر قلعه جالور فرستاده
بمحاصره قلعه مشغول داشت حرب و جدال اشتغال یافته درین نوبت مدت محاصره از هفده
محصورین از قلت آذوقه ناچار طالب امان و در تفویض کلید قلعه بسیار و انقضا یک شب
در میان بود که از قزاد در گهبهای الهی جل شانه بغرائب قدرت خدا بسبب ناتمامی عمر آن
بمضمون کل یوم هو فی شأن چه کمال هست و بیان آن یعنی آیت بلال تو ندارد پایان
در میان شب ... و ... کلان تقضا قلعه بدن راجه بهیم سنگه را از عالم فانی انتزاع نمودند
سپس ارکین سلطنت بدون آنکه راجه مان سنگه را صدی را مستحق ریاست نموده در عرصه ... مهاراجه را
در جودپور آورده بر مسند ایالت تمکین دادند اعیان ملک بهمه سلام تسلیم کردند لیکن
سوای سنگه جاگیردار پوکرن که امیر اعظم است در آن هنگام انتقام رضا بر داده ل منفس
چرا که او مهاراجه بهیم سنگه را دست نشانده خود تصور نموده در همه امور ملکی ید طولی داشت

داشت و حال دست تصرف بالکلیه از هر کار کوتاه ساخته در صدد آن شد که نوعی راجه دیگر
بهم رساند و پریشانان اطراف را جوشانده و مواد فسرده حمیت شان تحریک و تحریص
شوریده و هر یک بدعوت خوانده اخراج نهر سنگه گردانده شود لهذا چندی از روی حیلت
در لباس دوستی مانده و غافلانه آب تدبیر و برگ و ریشه نهال تدبیر دوانده و در پرده
اخفا در سنه رنگل سنگه پسر راجه بهیم سنگه را که طفل بچه صغیر و بیخبر از عالم فهم و تمیز بود دیده و دانسته
به رتبه و راجه جگت سنگه والی جی نگر به پرورش گیر بود دستاویز رواج قرار داده و ظاهرا بنابر
ایصال بدو ابطال اتحاد در اعتلا مانع بود و او بهمان راجه جگت سنگه و راجه صورت سنگه متوسلی
بیکانیر و راجه جیسلمیر و کشن گده و هم امرایان جوده پور را به بهانه ملاقات بر تالاب پوکهر که
معبد هنادیه مشهور است فراهم آورده و بسبب امرایان جوده پور را با خود گرفته عزم درانجا
نموده سر حمله و سوانقه ظاهری راجه جگت سنگه و راجه صورت سنگه باطنا اصلاح و تسخیر
در آمده آماده آن شدند که نهر سنگه را بگیرند و آتش فتنه را اشتعال بدهند مگر او نیز بر اراده
شان مطلع و مستعد محافظت نفس خود داری گردیده و بقطع طمع اسباب فی الفور بقلعه
جوده پور رسیده متحصن گردید و مهاراجه جگت سنگه و سوائی سنگه و دیگر لشکر مخالف قطره زن
تعاقب آمده محاصره قلعه مشتمل بر تاراج ملک و اموال رعایا بنا ر تهی کردند مهاراجه
انسنگه مجبور محصور شده امکان مقاومت داشت و نه تاب ممانعت بحکم ضرورت بحراست
قلعه بهر حال استقلال نموده توپ به مخالفین میزدند لاکن سوائی سنگه بسیار و تمام سر شورش
بر داشته در خرمن حیا و وفا برق کفران و طغیان زده در صدد و بیر تهید ناگور علم عصیان

برانگیخته دیپ خان مصروف تدارک اوست لیکن درباب رعایا استمداد و بمصرف که این
ازان ظالم تر و قلیچه فلودی در تصرف راجه بیکانیر و دیگر اضلاع و بلاد در تحت قبضه امرای
شوریده سر فتنه سرشت سراپا بلا و اخراج که مختار کار است اگرچه خدمت آنجا واقعی ساخته
لاکن در استیلای اعدا نه سر دارد نه پا بل از آنچه در عهود راجگان سلف خورده است قلت آن
در قبضه و ابتلا و صد تیشه اندیشه خار اشکاف جگر کار فرهاد آسا بر جان شیرین زوال ساز زده
استمداد از حضرت خسرو دین اقبال و استیصال اصول دشمنان بد سگال اندیشیده با التجا
استدعا دارد استنباط عنایت می‌شود ذات کریم الصفات که منبع جود و فیضان است و معاد نعمای آن
دستیاب است اماثل و اعیان را مستغاث اقران و حیران است همت عالی مقتضی اعانت این مستغیث
گردید و معهذا ظاهر است که حدود مارواڑ بسرحد سرکار از چند جا التصاق دارد خصوص اوکله
بیکانیر که قبل ازین دیگر حال‌های این معموره خیرنشان بر مستعمل آبادی بیکانیر معمور و حی نضارت
این گلشن مشبه بهار را بحفظ ربذ پرفته راجه صورت سنگه بخلاف آئین اسلاف از طریق وفاق
این شاکل نتیجه نفاق انحراف گرفته برفاقت و اتفاق دارد و پوره سعد زمانی که جو قرش گندم نما
دو حیله ره پیما بوده ... اختلاف گشته بسبب قرب جوار حکم مار در آستین دیگر کس ستمبر
دارد و درین ایام که مسموم و مغموم و منکوب ... مغرور سب مغبون بل النقش به بوم پیش
نیست اندفاع او از انقطاع مقبوضه و انتزاع او از اضلاع مقصوده از اقتضای همت فالک
نهمت که جزای سیئه سیئه مثلها است مستعد گشته بکلی بران خیر زنجیرهت نهر نساختند
که درین معاونه مساهمت باو از مساهمت دور نپنداشته و تعیین مصلحت و التزام فتوت غرب

ضرب و کسر آن بار بار وار مطابق قواعد امرار خورشید اشتهار رو داده سبب عطارد گردون وقار
تصور بند تا سن بعد از آن سم خورده سمی المزاج باد سموم تقلبات لیالی و دلبسته رسید و از جنگ
تا تنش نقمه خارج آهنگ نخیزد و در معاینه محاسن و مقابح مثل نرگس با وجود چشم شهلا نابینا
است بنفشه صفت قد تبر از ضع خم داشته سوسن وار بصد زبان لب با عقده زکشاید و مثل سرو در جویبار
استرضای خاطر عالی این مجتبی بیک پا استقدام نماید و لبان فاخته بطوق [illegible] لصفت اعتماد
این عین اعیان عالم گردن جانفزا زینتی تازه رفزاید بر حسب التماس مهاراجه ناسنگه و اندراج
در ماه رمضان المبارک سن یکهزار و دو صد و هشت و سه کل محمد خان کوریج و قاضی عبدالرحیم دبیب
متصدی که کفیل مصارف و وکیل گفتگو مصالح باشد با لشکری گران کوه نشان آتش فشان
مامور که در حدود [illegible] فاست چه اندراج رسیده اقتضای دور استظهار آنها گردیدند قلعه کلود
با اندک توجه مستخلص بر ابرار انجا اند راج مذکور مع افواج راجپوتان و قشون سرکار بر مکان
تخنیه که تالاب وسیع دارد و معبد و عمارت رفیع در مسافت یک کروه از شهر بیکانیر
در تبع دایره و بهاست فقیر باشد اطراف را آتش داده سوختند و بغارت اموال و ذخایر
دانش جدال و قتال از خس خاشاک حباب سازی بیکانیریان خوب افروخته راجه
بیر آتش از طراز قوت سپاه و دشمن حمیتش از حلیه [illegible] امیر از بیم و هول بها دران شهر توان
اگر چه از گرسنگی است لیکن چون موش در سوراخ قلعه خزیده خرگوشش مانند گوش تساهل
بر دیده تجاهل دارد و از عساکر سرکار شجاعان رستم آثار و دلیران اسفندیار تبار برق کردار
بر خرمن وجود مکان حصار تاخته از میان برود قلعه که نعره وار مسافتیست مردم را بتاسیر گرفته

بدان ثمره فریب مناع الجز مقارن مصلحت پند اشتند منشی چندر بهان که بمولد و منشا لی خاک
بلده کرور که داخل قلمرو حضور است و باوجودیکه مطلع جبهه او مثل ثور از نور خرد و ضیای دانش است
و در ایام روزگار شاه تیمور تمکن این کان زمرد در ضلع پار دار از ان ساده لوح نقوش وفا
نموده رد این اولین حرف قلم قدرت فرمان استقامت ادراک البلوغ اعزا سعادت و کرامت
قرین فرموده ارضا پیر که او دلپذیر انش ملازم ریول و بحقیقت در سلک منتسبان من دولت
منسلک نموده به پسر فرزندانش که کرپا رام و سنتا رای و لهکپت رای و نبیره او گلشن رای
همیشه سلطنت مشمول مراسم تربیت پرورش برده اند درین روزها که لهکپت رای بطریق
وکالت از قبل راول حاضر حضور است باتفاق گلشن رای که خلف سنتا رای مذکور است
مامور گردیدند تفویض انشا دست این پیر مرشد مباهات ورزیدند و در حسب پلادیر رسیده
مکنونات باطن قدسی موجب فهم خود بلغ و جهه بلاغ ادیم کهنه کرگ و بستر سترگ دا در امور
خطیره و مقدمات عظیمه بزرگ بر دو رفته چون در سوابق باین خلاصه عناصر اربعه خود را در راه
سود ست یکرو و یکسو خرامیده و بعد سمع مرکوز است دل ها این پیچ چون و چرا کرده انگشت
قبول بر دیده رضا نهاده و دست دل بسوگند میان در داد لشکر منصور از حضور بسر کردگی
خضر محمد خان کرپیچ رهبار خان کهیری مامور گردید

محققین حقایق اخبار و مدققین دقایق روزگار جهان بیان مینمایند که وطن الوف و قرارگاه
اصلی صاحبان عالیشان کمپنی انگلیس بهادر جزیره انگلستان است که در عرصه هزار کروه که عبارت

که عبارت از بیست صد سی و شش فرسنگ و قدری بیشتر وسعت میدارد و خطاب پادشاه انجا
جارج مقرر و حال درین سن که بیست سیوم از صد سیزدهم هجریست سلطان انگلستان جارج
سیوم است و در عمر هشتاد ساله بنهایت دانا و عاقبت اندیش که بحسن تدبیر رای زرین اکثر
قلاع حصین و محال متین از تصرف چندین رنگان سعوت کیش بحوزه اقتدار خویش کشیده اند
و در صفت صاحبان عالیشان اتفاق و اتحاد را بنهایتی مینیست و از عاین رسانیت خرد رسا
کارا کثری از روسائی قرب جوار و سرداران ذوالاقتدار در سلک مؤالفت و دوستی در آورده و کار نمایانی
عهد وفاق و میثاق اتفاق بنهایت ثابت بالفظ و مستحکم بالمعنی اند و درین اوان که در سلطنت
خراسان آثار ضعف و سستی پدیدار گردیده آرای صواب نمای ارکین ان دولت بران قرار یافت
که پادشاه خراسان را از مساعده مصارف و مساعدت عساکر قوی اقدر ده برشته تألیف
در خلاص منتظم نموده شود لهذا از پیشگاه عز وجاه سلطانی نواب معلی القاب گورنر صاحب
بهادر فرمان فرمای دار الخلافت کلکته که بخطاب لاٹ مفخر است ارشاد صادر گردید که امیر
ذیشان درجست دگیا سنت نشان از راه ماروار و بیکانیر و حدود ملک سرکار نواب مستطاب
رکن الدوله محمد بهاء الدین خان بهادر عباسی باید فرستاد و از لاٹ صاحب ناظم الدوله
سیهتن صاحب بهادر که در حضور حضرت پادشاه شاه جهان آباد میباشند اشارت
فایز که او شان نخست ایلچی با هوش فهیم سلیم را بنا بر اطلاع عبور در خدمت نواب
کریم الطبع ارسال دارد و ناظم الدوله میر عزت الله خان را که سیه نجیب لبیب است
مع خریطه لاٹ صاحب و خریطه خویش ارسال نمود که در قلعه دیراور معرفت حکیم غلام حافظ

احسن الله شرف ملازمت دریافته نوشته و گفته را بابلاغ درآورد و حضور بود و السنه و انسلاک
رشته مصادقت صاحبان گردون قدر را منتج انواع حسنات و انبساط تصور دیده میر عزت
الله خان را تفویض مفاوضات اجابت عبور مسالک شرفت و دستوری بخشیده یکدست
خلعت گران بها و مبلغ پانصد روپیه وجه رخصتانه نقد مرحمت ساختند و او در آخر شهر
ربیع الثانی عازم شاهجهان آباد و بخدمت نواب ناظم الدوله فایز شده به تبیین بیانات
حضور پسر و در رسانیدن خاطر مهر ظهورش گردیده بعده لفتنت صاحب بهادر ریسترچی صاحب
خورد که حسن حیثیات باقصی غایت ممتاز بودند و سوای این در دوازده کلاه پوش زیرک
با هوش بغرض ملازمت سعادت و مصاحبت شاه شجاع الملک با ان کثیر و در
خطیر و جم غفیر از افیال و شتربان و حمال و پالکی المعروف بینیس و انه دهلی مراحل
در بیکانیر وارد گردیده بعد مشاهده رسوم اطاعت و اختلاط رخصت صورت بستند و از
انجا بجاده پیمائی منازل مدعا پرداختند و کارکنان سرکار حسب نفوذ فرمان قضا
نفاذ قطار در قطار شتران آب بردار رفاصه برای صاحبان رفیع مقدار مشکها
حسب مطلوب و بساختن خیابات قدر پنجاه شتر بار و دیگر انواع حمایل ها ارسال داشته
بمجرد ورود شان و همراه جاهر محمد عظمت خان معزز فانی و دیوان هردیال در پس گذاشته
پشت مختارکار سرکار رو برسانیت خدمت میرزائی لاثانی بود به استقبال شتافته
و ملازمت صاحبان عالیشان دریافته خیام منطبق احتشام شان بر پا و فرش بسیط
روان آسا برگرانه لاسب ممهد و مهیا نموده صاحبان کرام را بصد عزت و احترام فرود آورده

آورده رسوم امنا ضیافت بلزوم لوازم تواضع تشرافت تقدیم رسانیدند صاحبان
ممدوح قدر سه روز در آن موضع فیروز بآرام و آسایش راحت نمودند و در روز چهارم مشمول راه
منازل پیما و بتعلیرف قلعه موجکهر که هم یکبیست قدر قلیل این خضر سکندر منش و را نگاه نیز همان
جهت واقتدار بزرگی کار داشته تحویست که گردی از هیچ نوع انتظار بر دامن قلوب شان ننشیند
قدر دو منزل راه محمد نصیر خان سپهسالار و گوسائین بهار رای شیر سرکار تا استقبال شتافته
رفته نزول مقدم گرامی صاحبان رهنت گیان پذیرفتند و به همه اصحاب عالی مقام گفتند
مرحبا خوش آمدید و صفا آوردید و مشرف کردید و گوهر مضمون این بیت را در خدمت صاحبان
کلان مخصوص مشقبب زبان حال سفتند ⁂ بیت ⁂ رواق منظر چشم من آشیانه تست
کرم نما و فرود آکه خانه خانه تست ⁂ در حضور که از حرکت و آرام و سید آرد و نام سلکوت
و کلام صاحبان ذوالاحتشام از هر منزل و مقام لحظه بلحظه خبر رسید بر بر تحرک شان
از موجکهر موکب اقبال از دارالاماره قلعه ویرا و متوجه احمدپور دوازده اینجا شهنشت کرت
بهاولپور بطنطور روانه و خبراه عواید ملازم رکاب اقبال استقبال مقرر شده پیش شتافتند
و مراجعت صاحبان عالیشان دریافته بد آنچه لازمه خصایل جمیله میزبانان کریم الطبع
باشد باظهار و ابلاغ رسیده خشند و بفراشان نوبهار نشان فرمان اصدار پذیرفت
و خیمه‌ها خاص سرخ گلگون و بانجم سیم مهتدون و سرا پرده کلرنگ بر شم کار خانه از رنگ
و فروش بوقلمون گلگون رشک گلزار ارم نمون بر کنار رود و با رسیلاب منصوب و مهیا
ساختند و از غلات و انه خرمنات برپا و از اقسام آرد و خروار مهیا و دیگر اقسام مطلوبات

از روغن زرد و برنج و با زیره خارج از تزیین و تقدیر دو فواکه فایق از تخمین و تحریر ⁂ بیت ⁂
ز قسند و طبرزد و شکر بار ⁂ ز فانید مصری بخروار ⁂ حسب الاحکام قضا نظام همه بطباخان
را مع کلان دهام متصل سرای دق و خیام نزع آوردند و بهان ساعت که این خاتم زمان در خلال
دار السرور بهاولپور گردید صاحبان عالیشان بهادر واقعه شهر شوال سنه یکهزار و دوصد
بست و سه بنا بر ازل حین نازل و امر والا نفاذ گرفت که بهر شارع و حوالی راه که تقرر در
حوالی خیام بنگله ایان قایم و قرق فرمودند که احدی از عامه بدرآید و صاحبان عالیشان
نزد و از خواص بیرون اذن و اجازت بدان میدان چون گویچگان زرین ارادت نهند در مصنف
این کتاب بدولت و دولت اذن شد که صد سبو شربت و ده شیشه گلاب و همین قدر
بید مشک و بست من نبات و بدان مقدار شیرینی مسک مطیب ممزوج نفایات همراه
برده بسایند و لا زیع را بسیار برسیده و در آن بسم حا بتقدیم و از قبل سرکار و ازانچه شایان
بود بکار رست حروف مناسب ملایم طبایع بدایع مبلغ گردیده استرضا و استماله قلوب
لطافت مطوبشان نماید هرگاه بمصاحبت صاحبان عالیشان پیوستم متحیر گشتم سبحان
الله یک مجلس حکما بود یا یک عالم حکمت و ذکاء بحر محیط الفضایل یا یک یونان کمال هر فرد
افلاطون گویم یا بقراط دهر ارسطاطالیس یا سقراط خصوص صاحب کلان
ثانیا نخود می توان گفت یا بطلیموس در اختلاط نهایت حظ و انبساط حاصل و از انجا
معاودت در محفل قدس واصل شده شنیده و دیده را التماس ورزیدم دو شهر صدری
نسق زینت آمادی بسوامع سر و ضیع و شریف از قبال و بزاز و جوهریان و فقا و صرافان

و حرفه ان نقاد رسید که ملازمان صاحبان بهادر هر چیز که بخرند قلیل یا کثیر قیمتی یا حقیر کسی
بلا مصرفه برای فروخت بهم نرسانید بلکه بفروشند بلا غبن دلال دست گرفته ثمن را بطبق
رضای بایع و مشتری ادا سازند و همین روز بعد ظهر آنحضرت بجهة اثبات حدیث ارحم
الضعیف و رمز ارحم صاحبان بسان قمر نور افشانی فرمود و دلهای صاحبان که از رنج گرد
تعب تردد و ملالی و کلالی داشتند بآب زلال الفاظ مهر و محبت کمال پاک شسته بمقر
دولت رجوع گشتند و روز دیگر بین الظهر و العصر استرجی صاحب و سه کس از اهالی بالاخانه
بمنزله عناصر اربعه بملازمت رسیدند انجمله صاحب چهار ارکان آمده بدولت ملازمت حضور پیوستند
استرجی صاحب نهایت زیرک و فهامه و یک حکیم همراه ایشان که در اصطلاح ایشان داکتر خوانند
بغایت علامه صحبت خوش اتفاق افتاد از هر در سخن پیوست تا که از لطایف و ظرایف
ولایت ایران مثل بذله سنجی و سخن فهمی و اشعار وغیره ظرایف سکان شیراز و اصفهان و طهران
و کثرت اولاد و علو طبع و حسن انتظام مهام سلطنت فتح علیشاه خاقان مذکور گشت ذات
همایون حضرت خداوندی مصدر انواع کمال و شیون و مظهر اصناف معاظم فنون و در
مخاطبه و محاوره صاحبان مشابه به افلاطون قریب مغرب برخصت معاودت وثاق کیوان
رواق بندگان عالی دو عنان اسپ یکی بساز زر و ثانی از سیم و دو شتر بادی با ساز نقره
جل و بالان زرکش نباتی و ده خوان ارمغان عمده هدیه دادند روز سیوم صاحب کلان
مع سیزده اصحاب در زمانیکه ترسای مهر با چهره نورانی گلگون و قامت رعنای موزون
از کلیسای مشرق برآمده درجات فیروزه رنگ گردون نشسته عزیمت خط معدل النهار

نمود با تزاین این نیر نور بار مثل اختران سیار گشتند و به دستور از دروازه دار الاماره از بنیس

فرود آمده بود و این قیصر اوج عظمت و سرور و ماه برج خلافت و برتری هاله وار حلقه بسته

نشستند گویا وجود مسعود خداوندی مرکز عالم اقبال و ذوات منورات صاحبان دایره

هاله و جلال + بیت + شمار اختران سبعه دوباره + گرفته دور مه سیم چون ستاره +

در عهد سلطان سنجر ماضی سبعه سیاره در میزان جمع گشتند و از ان فلک از ان از کفه کفا

هر نوع جنبش نور شیر گشید که گشید سر بختی این خضر مسیحا نفس است که چارده کوکب سیار

در شهر نخانه این آفتاب قدار که حکم برج حمل دارد باول نقطه اعتدال ربیعی اجتماع نمودند

گویا روز نو روز بود سعادت و فرخی و همایونی و مبارکی در جهان افزود جناب حضرت

خداوند صاحب که جهانبان است از چارده طبق رهنوردان و از چارده معصوم علیهم السلام

فیض ستان و رسان باه چارده در مجمع چارده اختران نور فشان دارند در جلسات ان

در تلفظ و مکالمه مثل درا ری دار نیسان در با رجواهر ریز گوهر نثار و رصاحب کلان که در فهم

ذکیاست و عقل دور است یکتا و در سخن ور انجلی تنها از حقه لب لعل یاقوت الفاظ

که قوت جان و فرحت دل افزاید در درج سامعه حاضران ز باده از حوصله جوهریان

انقاد مسیر تحیت و در وارید با مرجان می آمیختند از حسن بدایع ولایت و محاسن شمایل

بادشاه و عجایب ممالک روم و غرایب اقلیم فارس از زبان فارسیان عرصه فراست که

معرض تبیان آمد مدرکه خردمندان دراد راک کنهه کماهی ان او ج کمال آگاهی سامی

ستمه ساعت کوکب سیار دیکمنزل بل بر یکنا جد و دقیقه احکام ثوابت داشتند بعده آن

آن کواکب اربعهٔ عشره مانند خمسهٔ متحیره بحرکت رجعی راجع منازل نورمشاکل جناب خانصاحب
چهار رقعهٔ خوان قمشهٔ لطیفهٔ شریفهٔ زربافت و چهار رعنان [illegible] باهتمام مطلا نورفشان بطریق
برات نوروز رسم هدیه دارمغان بصاحبان عالیشان دادند و اکثر هم‌نشینان و قرینه‌شناسان
را مبنا بهجت هم پای صاحبان عالیشان فرستادند روز پنجم خود بدولت بمجالست صاحبان
عالی فطرتان متوجه و بعد نشاط اختلاط جلوهٔ بزم خلوت با خص‌ترین منظ منتظر صاحبان بهادر
ست کس که خود الفنشتن صاحب بهادر بنیرهٔ مشتری در مشتری صاحب که عطارد در زش توان گفت
و دو اکثر صاحب که مریخ برج حذاقت در حکم هست و ازبرکار که نقش نفیس او اوج سعادت
و بختیاری و قمر برج میمنت و شهریاری اند و امید منش گسائین بهادر رای و ورزه مثال
دولت رای که مرد حد طاوسی بدست گرفته بر فرق فرقدان سای این فاروق زبان گلیس را ان
بود محاکات مهرانگیز و سخنان دلاویز و الفاظ شیرین و لطیفه‌ها نمکین و حکایات نمکین و مخاطبا
ت نمکین و رنگین و محاورات دلنشین زرین درین محفل بخور رنگین تبتن می پذیرفت از لطافت
خطاب سخن چون لو لو برآب روان غلطان و حسن جواب از گل خوشبوتر عطرافشان جرائم
که شهد با شیر می آمیختند و با عنبر با عبیر قدر هم ساخت دیگر مجلس بگرنگی و یکتائی رنگین و نقشه
اتحاد بر صفحهٔ دلها مثل نقش در نگین محکم نشست بعده برخاستند و خیابان بجالی معاودت در دارالاماره
پیوسته بمسند دولت بوجود گرامی آراستند از معاظم مکارم خداوندی که در روز دوشنبه مرتبهٔ اعیان
سلیقه‌شناس ادب‌شناس برای خیریت پرسی و رضاجوئی صاحبان عالیشان پرفشنده و از
گوشت آهو غزاله و بزغاله و کباب و برهٔ نیم ساله و کوته با به درست و دراج و تذرو و صد شده

کاست بعرض التماس رسانیدم حضرت جوادابر فیض باحضار شیرخان توم مهردار و عمله شتر
خانه فرمان فرمودند در دم حاضر آمد امر شد که شصت زمام شتر کلان کوه پیکر جمال بارگران فربه
با توان مع جل‌ها نو و پالان و همه سامان از جوال و ریسمان تحرگاهان در پیشگاه ایوان
ستمجر آورده و بنده را اشارت شد که هنوز لیلی لیل از گیسوی مشک ریز غالیه بیز با
کرنا خبر رسیده و از عبیر عنبر آمیز خاک آستانه دولت غازه روی سعادت نماید بامدادان گنجها
با قوش کوهان مهر با جل زرتاب کمخاب و پالان طلا ناب از شترخانه غرق در زرع
حضرت سپهر بخرم جم اراده بنده ایما رفت که قطار شتران شایان شان مهیا است
فی الفور فا بیرسازد شیرخان داروغه را همراه بردم بعد آداب و آداب موافق قاعده بسیار به
صاحبان سپردم مبلغ یکصد روپیه بشیرخان و شتربانان مدارات ساختند روز پنجم خود
بدولت نیابرتر فیض صاحبان عالیشان تشریف فرما در خوه گشته تفصیل این دیار قدر یک
هزار و نقد و جهه مرخصانه چهار هزار روپیه بدیه داده بمولفت و سلطنت وداع فرمودند
دادمان ناسق و لایق صحبت صاحبان مامور و روانه رو برو نمودند که بنیها ملتزم رکاب
اصحاب بوده از عبور معابر و تا مرور سرحد سرکار هر قسم خدمت ساخته از وجوه کل بشایان
خاصه صاحبان و تمام لشکر همراهیان و ریسمان و شتران و فیلان حاضر کرده باستر ضای
خاطر عالیه توانند پرداخت بمنکه جناب عالی با دوست فرخی مسند اقبال را فرح تر فرمودند
سفیران صاحبان یک دوربین و یک ستاره بین و یک جواهربین و یک قرابین و یک
شیدرقی دو و تفنگچه دو و ساعت و یک پیش‌بین و یک فیل‌پا دو و یک پایه ساعت که مانند مرغ

ساعت و علامت نصف ربع دشمن و عشره بر صفایح او کشیده و نصب گردیده‌اند چند
عدد چاغو و مقراض خوردگی لطیف هدیه و تحفه آوردند حضرت فیاض بر دست مبلغ یکصد
پنجاه و شش روپیه بفیلبانان و بیست روپیه بجالان و یکهزار و بیست و شش روپیه بمنشی و کارخانه
داران و فراشان و غیره خدمتگاران و ملازمان صاحبان یکجا عطا فرمودند روز دیگر صبح هم صاحبان
عالیشان از گذر بحر نیلاب که پل کشتی البسته بودند افیال و اسپان و اسباب و دیگر اشیا
در آب بتاریخ دهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و بیست و سه و قلیلی یازدهم ماه صدر گذشتند
لیکن اطراق شان بدان سوی آب دریای نیلاب واقع علی انجیر کر سلطان شیر سوار آفتاب
نه بند و قبها خطوط شعاعی فی الحال از مجر گردون سکار روت ظلمت نموده در بیشه سپهر
بقصد ثور نیله رنگ شب متوجه شد گاه تعالی سواری فرموده از دریای فلک را افکنان
عابر در بیشه اشتعلت ادم را من بستقیم معمول علی الرسم سرآمده پنج راس کوته پایه تا خدا ستوا
نخجیر فرموده از انجمله چهار کوته پایه ورده بهمراهی مصحوب شیخ حبیب الله ارسال بسمت
صاحبان عالیشان نمودند آن صفا منشان از رغبت گوشت کوته پایه و یاد فرمائی
جناب عالی خیلی مسرور و شادمان شدند ذکر وفات حاجی خان سندهانی
و خدا بخش خان معروفانی و رونق بخشی حضور عالی بقلعه دیراور
و استظهار عبدالله خان بظلال هما مثال و تفویض قلعه سلام
گهر عالیجنابان سندهانی که در ایام کامرانی بطلق العنانی رطوبات غریبه نامیده در اشتهار
معروف اند بسبب یان و حرارت غریزی و نقصان در این ایام که محبوس بستند قوت هاضمه

هاضمه معده و جگرش منکسر و منطوی علامات استسقاء طبلی مشهود و از شدت سوء القنیه که ورم
پاهایش افزوده بعضی کم فهمان زعلم دار الفیل دانستند و قلیلی از اطبای ناقص آن نواحی در فرست
فربهی می پنداشتند و حضور که شرح آزار او معروض گردید طبیبی مامور شد که معالجه اش نماید اطبا
در رواج مداوا هر چند جد و جهد دیدند پای تردد و شان تا زانو فرسود لیکن سود مفقود و
نقص عنصری از شکست درمنع روحش بشاخ دو حصه استحقاق نشست علیه نشار الله لرد خدا بخش
سعد فانی که از رحمت شتا جستن قافیه امید تحایتش تنگ و به سمت طالبخان برادرش کس فرستاده
طلب سم الفار نمود منشا الیه این قسم مرگ را عار فهمیده بزیست خود بسیار گریست پیغام
فرستاد که حیف است برین حیات و صد حیف برین همات چند روز صبر نمائید تا عطار
کهنه کار فلک طبله غیب چه عرض [?] و دیگر رسانند عا و رزید در الله اعلم که از برادرش یا از
دیگری قدری سم باو رسید مسموم گردید و از غلیان الحمره و فقدان قوت ممیزه متفکره با خود دو
مسلسل نشسته برفتا رفتا بکلی برداشته بر سر محافظین زده باد شان در افتاد و شمشیر یکی از حفاظ
کشیده دیگر بر از خسم داد و ولوله عظیم برخاست و غلغله شدید تا بدو رسید نگهبانان که بواسطه
حوائج چون بنات النعش پراگنده بودند مثل پروین بیک منزل جمع آمدند از آن جمله دو سه
کس که درد دار و هوشیار لآلی نصایح بگوشش نیوشش کشیدند که تو سردار و درین مردم سپاهی
کم پایه بلی پایه سردار نیست که با اینها هم سنگ و هم عیار شوی ❊ بیت ❊ جوئی که با زر
شود هم عیار ❊ نرخ زر از دست اندر شمار ❊ او که از نشا زهر بیشمار وز تحمل بیگانه
و بیزار هوش کجا که بهوش مانده بود بهر کس در نزع زندگی را الوداع میگفت آن گریبان نیش

گماشتگان جناب عالی در ان حصار رو بمن اباء استقرار و استقلال گردیدند خلعت و انعام
بشارت به تبشیر و صدقات و نذر بجاعت سادات و علماء و فقرا بتوقیر بر وفق سعی و شد
توقیر خود بخشیدند و حفاظت این حصن حصین بعهده شیخ بهار خان کهیری برادر اتش
و عبدالله خان را مکان نشست مطموره کهری که عمارتش معمور اند و دیوار حصار مند مرمت
و جایها و قطعات اراضی مضاف آن و مکان محاذ اسن که موضع سیر حاصل و زرع بر تحیح
بافراط دار دیجا گیرد بد و معاش او مجوز و مکرمت و عطای بهر نوع بدعا او چون برند
بعلم و نقش قبول معلم و قبا فتنه مثنای او شل تصیب بیکسر بر سوم اجابت برسم حسن او عنایت
این یوسف کنعان جمال و کمال بست که هرگاه برادران غدار نا هموار جفا کار زرد اتابت
بحضرت رحمت و رحا بخش رند و زبان معذرت بآیت کریمه یا ایها العزیز مسنا اهلنا
الضر و جئنا ببضاعة من جیة فاوفنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی
المتصدقین مرطب و عذوبت ناگوار ند این نیل کرم و احسان الوان معاصی نشان
پاک می شمو بیند منو :: که بنا ئید ای پلیدان سوی ما + که گرفت از خوی یزدان
خوی ما بالسنه اخوان الصفا بی اختیار در شکر بیت مکارم این کریم الاطبع و الشیم ادا
باین کلام در تکلم آیند لقد اثرک الله علینا و عبدالله خان از بر عقل و نقصان
خودش خادمان ولایت نشان حضرت قاضی صاحب مسند معاظم عرفان مظهر معارف و جدان
شمع هدایت نشان مصباح ظلمت دارین عقل اول قاضی محمد عاقل ضمان داده در سایه
حمایت آن پیشوا ابرار و ظل عنایت این خلیفه کرد کار استظلال و استظهار جسته استمرار حشمت

واستقامت وسسته است ورزیده مضمون این بیت را مبلغ لسان دل بسلک گزید + بیت +
کجا شاه را پایهٔ ما راسر است + ولی کو گزین داوری برتر است + و حضرت نواب صاحب
هلال رکاب خورشید قباب که باستسعاب سعادت تبالی حصر و حساب زیارت بیت رب
الارباب و حرم محترم معظم حضرت نبی علیه السلام عزیمت جناب متوجه اند نواب همایون جناب
محمد سرفراز خان بهادر صفدر جنگ خلف ارشد و امجد ایشان که زیب بخش مسند لطافت
ملتان بر طبق رسم سنیه آبای علیه خود این معصد مکارم بنیه روابط اخلاص مصافات
و ضوابط اتحاد و موالات بر نهج رضیه و منهج مرضیه مربوط و مضبوط داشته استرضای خاطر فرهاثر
این خوشترین رسم قلم ارادت مقدم الامور خیر و مهر ورزی مقصود بود قصبه ملکه این رخاپور
که پیشتر نواب صاحب کلان باین خلاصه شخص جهان نوشته داده درین ایام که محمد عظیم خان
افغان ابلی وکیل مختار خلوص شعار سرکار دبدبه آثار نواب نامدار کامکار شرف حضور دارد
برسواد یکرنگی و یگانگی و یکتایی افزوده نواب صاحب شیرگیر جهانبان جلال توام بقیه قطعات
مضافه پرگنه کهانی بنام نامی عظامی این خیر سنج شرف ایالت و گوهر درج صدق
بسالت نوشته ارسال داشت جناب عالی ازین مهربانی نواب عالی نشاط و خوشحالی فرمودند
و بر حسن نظام سلک لآلی متلالی محبت که از ان حسن الذات و اکمل الصفات مقتضی
حسنات بظهور آمده استحسان و تحسین نمودند و هم درین اثنا منهیان آگاه انها رسانیدند
که حضرت نواب صاحب غازی حاجی نواب محمد مظفر خان مع الخیر و الظفر از صوب صواب
شهر بنا بعلی به تحصیل سعادت لاتعد و لاتحصی معاودت نمودند جده وارد انجا براه دریا وارد مستقط

داران به بندر کراچی نزول فرخی آورده حضرات میر صاحبان فلک شکوه ثریا مکان
سوانح عظمت شان نواب بهرام پاسبان با عزاز و احترام بی پایان پیش آمده از نگر ٹهٹه
و حیدرآباد بسرور و نشاط تا خیرپور رسانیده و درینجا میر سهراب به بساط انواع مدارات
و مواسات ممهد گردانیده امروز فردا داخل بلاد قلمرو خدیو خورشید نهاد خواهند شد حضرت
همه‌دان ورود مقدم گرامی نواب سامی مقدمه اضافت بهشت والا و آلاف خیر و برکت تصور نموده
قاعده شناسان مراسم میزبانی دقیقه فهمان لوازم مهمانی در دم مقرر فرمودند که بجناح
استعجال و سرعت صبا شتافته سعادت ملازمت ملازمان عیوق آستان نواب فلک
سریر دریافته به آداب خوشامد و ضیافت پرداخته آن نور حدقه اقبال و نور حدیقه
و جلال را بسان نور در دیده و آب در در بصد هزار عز و حرمت بیارند و حکم شد که
متصل بهشت نور دار الحضخانه البطرز عجیب و وضع غریب که طرفه قصور قصور قیصر و فغفور
و الزام کسر بر قصر کسری نهند در اسرع الساعات ترتیب دادند و همه سامان ضیافت فراخور
قدر و منزلت سرکار بینا عظیم القدر مهیا و موجود نهادند و بطالع استقبال بحر بهم اقبال
نواب مشتری تمثال واقعه ماه شوال سن یکهزار و دوصد بیست سه در رکاب هلال تمثال
پای فرخی گذاشته در زمانیکه سلطان چار بالش عناصر و خاقان هفت اورنگ اجرام
بر اشهب اسد آسا سوار شده از مشکوی مشکبوی شبستان عنبر افشان بر آمده با نیاز رکاب
و ابداز رطاب شمشیر سفیده‌ی صبح دماغ عالم را نکهتی و طبایع جهان را ترتیبی ارزانی داشته
سنگ گاه نعلی در خور چو دری سایه همایون انداخته بلمعات نور حضور آفتاب کشور حشمت تماشای

عرصه را منور ساختند برگاه عروس عشا در حجلهٔ باختر سبیل استراحت نمود و شاهد نورانی سیما
ماه تماشای گلزار انجم در فضای دلکشای سپهر زبرجد بار سما بجلوه گری برآمد خاطر الطاف
خداوندگاری رغبت تفرج و سیر اسکندر رود و تنزه سری که شعبه‌ایست از دریای نیلاب فرمود
در خیام احتشام به انتظام سفینهٔ فرجام فرود آمده چشم عبرت بین را به مشاهدهٔ صنایع و بدایع
الهی جل حکمته گشاده به توحید و تقدیس و تحمید حمید مجید و تسبیح که تفتیح ابواب قلوب به تحقیق و تنقیح
نماید حلاوت مذاق جان و عذوبت ذائقهٔ روح روان افزودند در وقتیکه سلطان
سپهر سریر ایام از سفر مغرب مدور کرهٔ ارضی بدار الملک مشرق معاودت میمون نمود و
حضرات نواب کامیاب بهزاران سعادت همایونی و شادمانی و دل افزونی چون نوبهار
و نسیم گلزار صد و پنجصد و پنجصد تمکین و وقار فرموده به انشراح صدور اصحاب انتظار
افزودند حضرت صدر الصدور باستقبال نواب عالی شتافته دولت حضور نواب سلام
مآب و سلامت و عافیت آنجناب از موهبت سلام و ما به علیم بذات الصدور مینه یافته
ند دری که در انتظار اوقات مهاجرت ایشان بسته بودند بلقای آن برادر گشتند
دیار دار سوم نثار از درهم و دینار و تصدقات بلا انحصار بمساکین مستحقان اثار و فرمین
بر دیار توجه ساخته بساط انواع مبرات و سماط اقسام ضیافت گسترده تفریح باطن
اهالی آن مواطن نواب لطف مصور جید ذی خطی در علایق کافی مبذول شبهه لحظه بلحظه از الوان
اطعمهٔ فره عطره اشربهٔ معنبره و اغذیهٔ گوارا ممسک و فواکه نا صوم مطیب هدیه می فرمودند
روز دیگر نواب قمر رکاب بان ماه کهالی این مهر سپهر شرف و بها تشریف آوردند صبحی

صحبتی لطیفه اتفاق افتاد در گاه افلاطون خورشید نجم معرب فرو رفت و از مسند ماه
بکرسی زمردین سما نشست حضرات نواب خضر خصال بلی اطلاع و اعلام بعد شام با دو غلام
نزد این سکندر اقبال فرخی فرجام قدم رنجه فرمودند همین که بدر رو آمدند السلام علیکم گفتند
فاما صاحب آداز نواب سراپا اعزاز شناخته بقول اصنع برخاسته اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن
منها و علیکم السلام و رحمت الله و برکاته در جواب ادا ساخته نواب عالی را بصد بر
جای پاکش نده خود بوسط ادب یک پایه آن یکه ذانو بر فرش نهاده مرحبا مرحبا خیر
مقدم اتیت اهلاً واتیت سهلاً زبان مبارک را عذوبتی میدادند همه را معتدل
و لکشا طبعین مقدسین در انبساط و اختلاط حکویم شیرین سما شرف دار القا در یک منزل
باهم مواصلت داشتند که انوار سعادت اتصال شان بر شاتین و اصل و با بحرین عذب ردم
و فارس بیک ملتقی باهم مخالطت یافتند که امواج از غوامض ایما ات و التقاطات شان
نش رموز حکمت العین حاصل تا به ماه از مهر افزود و آب سخن از گوهر انجمن مهمین لسان
پروین دیدن و بزم گلشن از نسرین و نسترن روشنتر منعقد حکمت لقمان را صدف سامعه
کور باطنان که گوش و دل شان گران تحمل نکنند + ایک موسی فهم گفتن ها کنند +
کودبیچاره چه داند ای سند + نمیدانم که این در حسن خطاب از دم عیسی شیرین بود یا
آن در لطف جواب از کلام موسی نمک میر بود فصاحت مخاطبات را نهایتی کجا و بلاغت
محاورات را غایتی کو الی نصف اللیل که لیلی شب زلف شکین تا کمر فرو هشت این دو
خسرو بهر و بیز از مکالمه شیرین و لفظ عنبر سیر سیر نشده بتکلف او قات تهجد و عبادت

بفروزه رنگ سپهر نشسته از بیت الله عزم سیبت بیت خود نمود نواب حاجی رایات عزیمت
ملتان بر افراشتند و ازین بهار دین و دولت با شتر خاص پرداختند حضرت بحر کف دریا دل یک
فیل ماده پی تکان خوش رفتار عظیم الجثه کوه وقار نسیم تک صبا گرد از رفعت دست خوده
اعلی لایق شان و منزلت نواب مستغنی عن الالقاب مکارم اثار رد مبلغ نقد دو هزار یکصد و پنجاه
روپیه بطریق هدیه و نثار در خدمت آن معدن مروت و ایثار داده بتقریب دو فوری برخصت
و تودیع مقدار یک رده بمشایعت آن شهبازان عنبر نوشان کشمول ماکوس جلوه آهو خرام عنانی رانده حین
مفارقت سوره صورت اخلاص بحفظ ایزد گر خوانده موکب اقبال بندگان فرخ فال الغرو جلال
متوجه احمدپور وکیل نواب عبد الجبار خان ناظم دیره برادر وزیر اعظم فتح خان که درین اوقات
ایام نظامت دیره غازیخان داین هست رسیده در سلام گاه بشرف کورنش مشرف گردید
رسله اتحاد آمیز موکل به پیغامات خلوص و رسوخ رسانیده در هر قسم مهام استقلال توجه تام
این خدیو با احتشام ساخته بابلاغ پرداخت که شنده دیوان دیره از دست جور مستاجران
سابق رسیده ز رسیده بسایه دولت حضرت استقلال درزیده و نواب مذکور که برادرزاده
حضور و بادب دنیا زرین جناب تمام الوس با بزرگی مشهور باد گفته که مقتضای اتحاد
قدیمه ضمیمه عهد می بندم که سر مو تا تکلیف سامان دور است نظامت به نظام نظم ابر بیش
خوش گردانم و بعد بغول از دریا سنده عهود داده بتقلم و سرکار رسالما در حصل بنازم برتیب
تخفیه التماس والله بالله که بزد وفا بنازم و رب الکعبه که کعبتین زغل نیاندازم امور نواب
مسطور حاجیه معطل که دیگر نقل ادار تمام زمین دیره بان رسانیت خبیث در سود بهبود سرکار نواب

وغیر گوشش که تعداد نتوان گرفت بتاریخ دهم عابر از دریای نیلاب بشهر اسکوته باجه و یک
راس درست از نهما بمصنف مرحمت میکردند و دوازدهم ماه صبحی تفریح کنان وصید افگنان عطف
عنان بکیران عزیمت نموده رونق بخش احمدپور سیند و بهم اطراق چهاردهم شهر مذکور متوجه از الاماته
قلعه دیرا در بطالع سرطان که قمر و مشتری بران قران داشتند بساعت سعید زهره اساس
عمارت دیوان سرای بطرز قصر کسری بطرحی نهاده شد و الان باهم متصل و از جانب جنوب
و شمال و مشرق و مغرب واز که باد صبا و دبور و شرقی و غربی را جائی بباشد مخزن و دریچه و
وسطوح مقرنس و مطلا و شباک بسمت مرتفع و درین ماه دکیل بیکانیر مشرف ورود درگاه
باداے تسلیمات دستوری یافت احوال تباه مولی کل پرخاش جو ستیزه خواه خرابی ملک از دست
سپاه همراه گل محمد خان حرف بحرف بمعرض عرض حضرت عذر پذیر عفو فرما رسانیده استغفار
جسارت و خسارت سابقه اداگردانید چون افواج مواج ظفر امتزاج شهر باه در مقام تجهیز
اقامت پذیر بود دقیقه از دقایق غارت و انتقام و قصاص از امرام در نهب و تخریب مهمل
نگذاشته بودند و معهذا جبلت ذات مقدس که از عناصر رحمت و لطف و کرم سرشته شرافت
است گویا یک بحر بسیط عظیم از مراحم جناب رحیم که هر قسم لوث با لوث معاصی که بصابون
معذرت در حضرت مغفرت بیاید و با آب استغفار اغتسال ذلات نماید این محیط کرم
آلایش چوب ذنوب او را پاک نشوید و مزارع آمال او را زلال احسان نضارتی نبخشید
و طراوتی نجاب [illegible] آستین عذر او را بطراز پذیرای مطرز و گریبان انکسارش را بنجیه قبول
در اعزاز مزین و معزز فرموده بشتر سواران بیع مرسلات سفارش بمحت نهار اجه ماستگه

رسول و هم بطرفت دیوان اندراج و کل محمد خان نگارش نمودند که ما معذرت را چه بذیرفتیم واز سر
خطاهای او درگذشتیم حالیا او را معذور داریم و کرده‌اش را ناکرده انگارید و درین ایام بتقریب
ستاره کیسودار بصوب مغرب پدیدار و بعد غروب شمس طالع و نمودار گشته منجمان دقیقه
شناس و حکمای هیئت‌شناس بمشاهده اسطرلاب بابست گذشته بنظر تعمق و نگاه تامل در دقایق
حقایق آن بتمام استغراق و تدقیق و استقصای تحقیق فکر کامل و عقل تام متوجه داشته
برای اعطای صدقات و اعتاق و قربانی و خیرات و هبه و فدیه و عقیقه موجب شایان
خسروانی التماس ساختند جناب عالی زیاده از حوصله و احاطه عرض نشان دست فیض گشاده
در ظاهر و پنهانی بفقرا و ارباب حاجات و فرا رسانیده اولیا و معتکفان صوامع خلوص حقانی و زهاد
و عباد و حفاظ و قرای کلام صمدانی و محدثین و مفسرین و مجتهدین و مساکین و زوار و ابنای
السبیل و بیوه‌ها و مستورنشینان بینوا اینقدر از نقد و جنس و چارپا و ملبوس و مفروش و جای
آباد و اراضی مزروع و مساجد و مدارس و معابد و منازل و خانه‌ها معمور مملو از سامان‌ها بمحتاجان
و مهمانسرای آبیار و مهیا بمستحقان و درویشان بخشیدند که گوش حاتم از شنیدن عطایای بخشش
خیره کر گردیده و سامعه معن از سمع این مواهب زیاده از حوصله در وقر + فرد + بها
کف او ساعتی وفا نکند + اگر ستاره درم گردد و فلک صراف + قول شارح
والعدل فی جمیع الاشیاء علی مرضاته فیض این عطایا بمواضع استحقاق و مواقع استحسان بود و صلحا
و اتقیا نه بر محل غیر مستلزم مبذرین و اشقیا و درین ضمن نمایند ذکر نموده است و میت در
مجلس شریف نمی رفت و اگر احدی احیانا از راه دور بواسطه عدم وقوف بر مرحمی الاحرف

حرف مرگ کسی قصداً یا سهواً در حضور حضرت پرنور بر زبان میراند اگر شخص مخصوص است ازو
استنکاف می فرمودند و از صحبتش استنجا و الخیال الحال از خاطر اشرف فراموش و از کشمر
اوقات با این عاجز مصنف که ندیم گاه بیگاه است ارشاد میساختند که مصاحبان و ندیمان
و حکمای روزگار و ندما و امرای مجلس ما از ابتدای جلوس بر مسند دولت الی یومنا هذا کجا رفتند و اوصاف
هر یک بیان میفرمودند و بر فوت شان تاسف میخوردند و بازمیدید میگفتند که مسلمین که میمیرند
البته از قبرهای شان چار خشت یا دو مشت خاک موجب آثار میمانند و هندوان که میمیرند جسم
شان را برده در آتش سوخته استخوان آنها را آب کردند و خاکستر شان بباد لاله بینی رای
مصنف عم و برادر و پدر که گذشتند هیچ ازانها اثری باقی دنیا نه جای قرار است بل سرای
رحیل و فرار و این ابیات میخواندند + بیت همانست این چرخ فیروزه فام + که گردید
گرد سر سام و حام + همانست این زال زیبا نقاب + که در عقد جم بود و افراسیاب
چه باید برین خشت گردن مدار + که هر دم ز دستی بود در گذار + و اغلب ساعات اینها
کلام ورد زبان برگزیده انام الهی انت ربی و علمک حسبی فنعم الرب ربی و نعم الحسب
حسبی اللهم کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السوال و گاه بایجاز بلفظ مبارک
می آوردند علمک بحالی حسبی عن سوالی و این بیت که تکرار لسان و زبان [illegible]
جز عهد وفای تو که محلول نگردد + هر عهد که بستیم همه سست بود و سوا + و درینولا هم آشنا
صالح محمد حداد خلف الرشید استاد حاجی میرخان که حداد و بنیاد فلک گوهر را آتش
سمعش گرم ساخته چون او استاد در فن آهنگری از مادر گیتی بوجود نیامده تا بحجر هر چند وقت

فلکست درشش نی کوسپید و درهفت ساعت وکار شد وقت علم استادین تا تیوق هم سپید حرف حاشیه
نشین بساط دولت و دیگر چندین خداق که در گنبکاه جلال و اشفاق مباکف قربت متمکن از فرط نوازش
مستفیض امر شد که پایه مساحت را که صاحبان بهادر در تحفه داده اند همراه بردار و کیفیت تدبیر
و تقدیر مقادیر مسافت آن که بر کدام ترصید یافته دریابد از تشخیص آن کار خاصه بکرفته نگاه
تامل و نظر تفکر کردم پایه نهایت فسیح وسیع و مخترعان این هنر بیشتر مثل سطح ساعت بر صفایح ایشان
علامات درجات و دقایق و ثوانیات الی ما شاء الله کشیده و بربع و ثلث و نصف کرده اصنع
گردیده مرغش مثل مربع ساعت با تمام دوره دایره بر مبدا نقطه که بنمود مسافت گروه منقطع
ساخته میگشت و عضاده مانند اسطرلاب داشت که در دست تخفیف گرفته بر فوق تحریک
داده می شد و بر قطع زمین بسوی آسمان میرفت قدر یک گروه نیا بهر افهام و استنباط حقیقت
و استدراک کماهی آن بنده بدست خود راند و بعد تجدید حیات حاشیه برادر فهم و تلقین نمود
خود بر اسپ سوار شدم و او نرم نرم در رکاب هلال آسا روان داشت بیکی هژده گروه را در آمد
رفت موکب اقبال حرکت فرمود دیگر بین آهو زبان کلان و ثانی ماده بیان دو تعدی کی کردند
منیمه از آهو ماده و یک تعدی با این راتبه خوار باید داد همان ابتان [illegible] و دیگران آهو بچه العصیر
[illegible] سپهسالار عطا گردید چون حضرت عقل مجسم مطبع الطف [illegible] و در معده شرف [illegible]
بسبب رطوبات [illegible] تولد و اجیانا تبخیر و کلاه تکلیف و تثقیل و تمریغ می کشید [illegible] مقتضای
فطرت اصاغی بود قلعه [illegible] موجب تشخیص حکیم غلام مرتضی و حافظ حسن [illegible]
و محلل رطوبات و کاسر ریاح است موافق مزاج اشرف دیده و درین تقریب [illegible] القفاع [illegible]

بتضمین ریاض الشعرا تالیف کرده و ذکر شاعران متاخرین ضمیمهٔ محاسن تذکار متقدمین
نموده خلاصه با آن [illegible] محبت و مساطقت حسن خلق از طرف میر صاحب مشخص کرم میر کرم علیخان
به بیغامات اتحاد و یکرنگی رسانید و میر کرم تصویر بر صفحهٔ سفیداو النفس بخط خویش برنگاشته
؛ فرد ؛ دی شیخ بچه دیدم و ز طرف حرم میگفت ؛ این خانه بدین خوبی آتشکده بایستی ؛
چون در است مآلی که مجمع مفاخر معالی مقتضای علم لدنی و مایر علوم رسمی و دینی عالم الله فی الفور
رین بیت بلفظ مبارک آوردند ؛ فرد ؛ چنان رقصید عرفی بر در میخانه کز حسرت ؛
ملایک گفت کاین کافر چه استادانه می‌رقصد ؛ [illegible] ابلاغ مذاکرات و مسادلات
در استماع مکالمات و محاورات التماس کرد که خریده فرمایش حضرات عالیات از دار الملک
بهار و پور حضور دارم و بدان مامورم یک آدم از سرکار همراه شود تا بسیاست ارباب ساعی
حضور غیبی و نفاقی در بیع و شری نرود و بجبوت رای حکم فرمودند که همپایش باشد
هرچند که رافع حوش رسانند لیکن گمراه و بدرش هم ترا هم که بوکالت حیدرآباد میرفتند
علی الرسم والعادت زبان شد که در امور حضرات میر صاحبان مبنی حل نشد و خانه زاد دولت
عطلت او موجب ذلت او گردد ؛ من ماثر العهد الست لقمان نامی دهقان
مع منکوحه و خواهرش بسبب انقلاب روزگار رندا اول لیل و نهار از ضلاع مشرقی که
موطن آبائش بوده بواسطهٔ قحط با موجی دیگر گذاشته برجاه مولوی محمد معین الدین خلف
حاجی مولوی حافظ محمد حفظ الاسلام مرحوم در احمد پور مسکن گزیده گاه در فصلی از فصول

بکم بنیش شغل زراعت اشتغال می ورزید قضاءً خواهرش بهنا قصاصت لتعقل الدین

ودر شورش حرارت طبع ابجره ردیه شهوت نفسانی برانگیخت و بزارع چاه مولوی صاحب
مقتضای هن لباس لکم وانتم لباس لهن چون شهد و شیر درآمیخت تا که مونست ومصادقت
ودوام معاشرت ومباشرت منجر گردید و بر دو شوهران فرهنی و نار خفی فاش و بلقان موضوع
وار بقصد معاندت ومقاتله زانی و زانیه برخاست و آن مزارع مزرع محارم را نقش عداوت
وکینه با این مسافر رنگین دل ثابت نشست هر دو در کمین ترصد قتل بهم گشته مستعد میابدند
آخر الامر آن خرامی هیچ نوع حرمت حق و شریعت مرعی ننموده ناساخته بجان عقل محروم از دین
و سیه خون بگردن جان بر داشته باتفاق رفقا و اخوان و صلاح فزینه سراپا خسران
بجا سبب شب او را مقتول و در لحد کرد و این قضیه منعکسه در حمایت حضرت مولوی صاحب
بسان میت در گور مکتوم و مدفون ماند و سالها برین و تیره براند + ابیات + پس از
سالها بسی که واردی بهشت + بیاید ورا خاک با شیم رخشت + تبا به بسی ماه و بیرون مهر
هور + که سر بر ندارم ز بالین گور + حضرت نوشیروان عدل و لقمان عقل روزی به شیر و شکار
سوار و از تدویر دوره دوار گذار او هم دولت دران حوالی افتاد و تفرج کنان بر خشت ها
کهنه و پوسیده استخوان که از دست حفاظ از مزارعان رافته نگاه تامل و تفرس رسید فهمید که
که اگر قبر قریشی از اقارب شان می بود اول دعای بست بلم سبیل سنت روانی نهادند
والا هر سال بحفاظت آن نمی پرداختند بنا بر بیت غریب که در گشتان این جلال محتمل که عجوبه
بظهور رسیده را فتن چاه را طلبیده بطرز سیاست و تفحص تجسس ورزیدند تا نهفته کرن
لحد مسافری [illegible] نام خود [illegible] تمام [illegible] از زبان رفت

رفت هر دو حاضر و زنش که ابواب ملت را دید و حضرت فریدون فر را به التماس مستقل
بانگ تظلم بر داشت و نوحه و شیون بنیاد گذاشت حضرت که مظهر اسم لطیف اند از سر لطف و رفق
او را پیش خوانده شرح واقعه پرسیدند او داستان قصه را بصورت دروغ واقعی عرض کرد تا از حضار
که خواهش او را اول زجر و توبیخ و تهدید زبانی رود و زن که فی الحقیقت از جنبه چپ و راست درشت کج
دروغ اگر راستی آمده سخن صدق را ظاهر سازد و هو المرام و الا کلام ناکام به اسباب سیاست و ظهور آثار
قهرمانی مصدق تواند شد عاشقه کشتان دوید و دق بر دار آن بیباک بستند و طالبان چالاک استفسار
ورزیدند فایده مترتب نگردید گرفته رسنبند و مستوجب ضرب و شلاق گشتند مشاره فاجره بتحقیق
مقره و قصه عشق و تعشق و تبدیل و تقبیل و قتل و بقتل مفصل بیان نمود حسب الامر فاسق عاصی مرتکب
معاصی را در موقف مباحثه آورده نداو هم در ابتدا انکار ورزید و لکن استعداد اگرچه چون بغیر اظهار
کلمه حق از هیچ سو روزنه‌های ندید فاش بارتکاب قتل قایل راستا بزبان خود گواه محکمه مقتضی
قصاص گردید هرچند که مولوی محمد معین الدین درین قضیه ملزم که قاضی ملک و هرگاه این نوع
مفسده بر حاشیش که یک ذره وا پیش نیست از صحبت پیش نیست بوجود آید داد و را درک
و تنقیح و مرافعه تساهل نماید هر آینه میان منصب قضا باشد لیکن بندگان عالی از فراخ
مولوی با هر که بلغم در ترکیب او وفور دارد فلهذا بلادت حواس و ثقالت قوای اقتضای
سرشت او ست بدین عذر و سبب فطری معذور داشته جهت استفسار احضارش فرمان
فرمودند فی الفور حاضر و بعضی ندمار که ملازم رکاب قیصر اثنا بودند با بشاره در مفرد در استشفاع
و استشفاع رفیق ... خط استشفاع بر داشت و مضمون این آیه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه

باتبهاجی از نهالی تبهال دیگر انتقال نمود واز زبان کرامت بنیان آن محوی الله درود که بیا باز
فی الفور از غیب شهبازی بری پرواز نامه چشم از بنیان طناز که نظر زرقص انداز صید طیور
قادر نماید و در رسیده دراج را گرفت واز خرق عادت تا گرفت شگفت در دلها حضار
در گرفت بعضی حل اسعد اقبال ان نعم الاقبال نعم المثال کردند که بدین بیت متمثل شده چون
نسرطایر فایز گردید بعض ز مخلصه کرامت بیقین پیوست که ظهور این تقسیم جلالت از قبیل کمالات
است + ابیات + این دعا خان فی جرن هرزه عاست + فانی است دلفظ او لفظ خدا
جون خدا از خود سوال و کد کند + پس دعای خویش را چون رد کند + و درین عرصه سبیل
خاطر شرف سیر و شکار حیات پور و نهروالی دراهتزاز و انتهاض الویه نهضت اختصاص
یافت و چون انهمه تحرک و توجه حضور باطراف و ضلاع ملک خداداد نه از قبیل هرزه بوده نه
مقتضیات نفس بل برای آنکه اطلاع از اراضی به بهانه صید و تسخیر نخجیر برای تعیین منشا و فرموده
یک و جب زمین اگر غیر آباد میبدیدند وجه ویرانی آن می پرسیدند و بعد تحقیق اسباب تدارک
آن متوجه می گردیدند و تا بیناء احدی از غربا و دریزه و رعایا که از ظلم عمال متاذی شود و فود را لنا
بنابر عجز در حضور متعذر باشد پس در انصاف بلا واسطه غیر فایز و استعاثه دادخواه پردازد
وگماشتگان را من بعد امکان تاذی نماند و چهار روز بر طبق و رفق ارتحسته ایام سواد المسالک
از کوتها به و غیره صید انداخته عازم شکارگاه پهلاد پور شده با نزور در انجو صنع خوش
ومنزه دلکش بسر برده یوم الرابع تقصد دار الحبور احمد پو بسواره باز تیز چنگال قوی منقار
و جره عقاب کردار را جز از مرغان دراج انبساط خاطر می افزودند من معاشهم المکارم

حق القدوم تو گهر داشته داشتم + پسران محمد نصیر خان کوبریچ و شیخ محمد غوری وغیره
بسیاری از ناموران که حلقه بگوش سرکار بودند در ان روزگار بذروه اعتبار و در قرده وقار افتخار
داشتند بتجبیر ارادت حضرت قاضی صاحب در آمده سرها از کمند مکاید نفس و شیطان کشیدند
و به دولت بیعت و استرشاد از مقاصد کونین استغنا ورزیدند من نتایج الکرامات
حضرت صاحبزاده سلیمان فراست منصور محمد عبد الله خان که در سابق بحضرت بیعت دارند
در خلوت مشرف و از خلوص ارادت گوهران نظم را نثار رزق مبارک حضرت خلیفه جناب
رسول الله + شعر + لبیب نجیب نقیب قریب + حبیب حسیب ادیب طبیب +
وسیع العطایا رفیع الهمم + منیع السجایا شفیع الامم + خلیل جلیل جمیل جزیل +
دلیل کفیل نبیل وبیل + اللهم بارک علیه وصل وسلم نموده که بارگاه ذات تقدس +
بیت + چون بمعراج حقایق رفته بود + ای بهار گلشن غنچه اش شگفته بود + و از حالت
پرملالت بشرح و بسط بسامعه مکارم جامعه رسانیده استبدال بهمت عالیه کرد بدان قاضی
سوء القضا رو بمقتضی و مصلح مفاسد کلها بمقتضی احسن قدر امر فرمودند الشقی و السعید
فی البطن امه آنم مراد از ام الکتاب است بارگاه قلم قدرت بر لوح فطرت شما از ازل منشور
امامت ثبت کرده باشد جای شکر است نه شکایت + قطعه + در امتحان تو یا ام رضا
رسیدست + گر از صفای ریاضت دولت نشان گیرد + و گرنه پایه جاه بلندتر است
که آسمان به دو حرف امتحان گیرد + سبحان الله از غره ماه صفر الی سلخ ماه جمادی الثانی
پنج شهر کامل اند و هلال رجب الرجب که از افق عظمت پدید گشت گو باستاره بخت صاحب

صاحبزاده فریدون سپهر که بر فلک نامورى و نامدارى کوکب کشورى و شهریارى حضرت
عالی گهر است که بر سار ارتقا و اعتلا درخشان گردید ٭ فرد ٭ زبان اهل صفا ترجمان تقدیر
است ٭ بود قلوب به لسان شان مثال لوح و قلم ٭ چهارم ماه صفر سنه یکهزار و دوصد و شصت
چار حضرت قاضی صاحب متوجه گوشه بهشت شده بودند ولیت چهار دهم شهر صفر رونق بخش
قلعه دیراور روز چهار شنبه سلخ جشن سالگره همایون الطرز فرخ و میمون سپهر وکیل راجا
جسلمیر آمده مشرف اشرف کورنش پیش شرف الاخلاق عندیه شریف آفاق در آنچه
موکلشن فهمیده بود با بلاغ آن پرداخت جناب عالی که مجمع شرایف فضایل اند فرمودند که ما
چه در یک لفظ داریم دستور قدرت حدیث یزدان بر آن حد که عقیدت او ثبت نمی آریم ٭
بیت ٭ در حد اندر ملک دریا رشد ٭ نبد گاشتش را جز او سالار شد ٭ و شما منقر باد امن
و منتقد باد شان رجحان و زینهای آن ٭ فرد ٭ ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ٭
ز عشق نا صبوری نهاد فرسنگ است ٭ و مروت و مهمان نوازی که شیمه رضیه جبلی آن عرش
است مدارت بواجبی فرموده رخصت نمودند وکیل مهاراجه مان سنگه والی جوده پور رسیده
به کورنش مشرف گردیده اعانت لشکر و ارسال گل محمد خان که توجه بود جه حضور لطف
پیوست مهاراجه مشار الیه ممنون و مسرور و به اظهار شکرگزاری رطب اللسان گشته بود
که عقل آموز عقلا دهر اند تدبیر رسا و عقل کامل عقال تسخیر در یا بیشتر عقلش محکم
اند رخشند روز چهار شنبه آخرین شهر صفر المظفر سنه صد و نهم جشن سالگره مبارک جشن
ترتیب انعقاد یافت متصدیان عمال حسب الحکم عمال و محاصل محال مفوضه نذور را بهر نوع

با دریچی نقاب بیهوشی تا را ز رخنهٔ دیوار سر کشیده و خیالات خام در دیگها دمغه پخته پیاده
جاده پیمای فرار و ادبار گردیدند محافظین که بطریق نوبتشه بر دربار کورنش نشستند از گوهر یکدانه
در صدف حفاظت اثری نیافتند آب از جوی رفته بود و از نافه مشک خوشبو نمانده سراسیمه
پروانه وار بیتقید گشتند در بزم شمع مرده فهوم خویش دم نفرین دمیده مشعل افروختند سراغ
آن بوم نشان شوم طالع بویرانه بدر شتافتند آن شوربختان شوریده سر را با تنک فتنه دریافته
شیخ محمد غوری از احمد پور دو خوانین داد و بود تره از جاگیر است قریب قطره زن رسیده از قطار
شتران گسیخته مهار با دیده پیمای بیتابی ره را در آن حال بود فلم ناسکی بخزای باعث اقبال
سلسلهٔ پا بند ساختند و چون خبر دیوانگی رسیده بر آنها دادن این محابیس بعرض اشرف رسید پیوست
رقعهٔ دستخط خاص بنام مصنف که فدوی با اخلاص است شرف صدور پذیرفت که حکم شاهانه
باذن الله تعالی صادق آمد الحال از دستقصا نمایند که مفتی معنی از استقبال نیکیها یافته
سرور و ضمادار و حسب الامر جلیل القدر که کار کشاف پر دو خدمت در آمد و دیگر از نخبهٔ تعقیب شود دریکی
با دیگر نیز در روضهٔ هشتم مطالعه فرموده آستی بیاخشد سالت شب آینده نیکبار را دو فرار بکام
ناکامی سپردند و هر گاه حکیم افلاطون زحل و شاهنشهی عنبار نشکر شفق دیده در از سیفو
خطوط شاهی سکندر شمس رسیده در یونان مغرب بجسم او فرود رفت و سلطان خورشید
چهار آئینه ضیاء چهار پهلو کرده بر چهار بالش ناصر ایام نور بکمال ام سپر فیروزه فام چهار
افلاک را بفیروزی کار زین ساخت حضرت ناصر چهار ارکان جهان بمیمنت قمر دو فرخی مشتری
از اسپ دولت و رفعت سوار و بر رفاه ستم نموده چهار ایوان بسپهب شبگون خنگ تیزرو سوار فرمودند

و درین شبها ستاره گیسودار پیدا شده بود که سر شام درخشان و چون پاسی از شب گذشت مختفی
و پنهان میگشت و شیوع تاثیر نحوست آن بحضور حضرت شاهجهان آباد و لاهور تعبیرا عرضداشتند و خیرات
موفور بمستحقان ارزانی داشتند لاکن قضاء مبرم و قدر محتوم را دفع نمیتوانند شد چه گونه نیست جف القلم
بما هو کاین حضرت نفس قدسی درین ایام اکثر اوقات مراقبه میکشیدند و تشاهد ذوقی دلنشین
و ذوقی شیرین داشتند و غالب اوقات در مقام ثابت و ایستاده بطلب اللسان این رباعی
بلفظ مبارک مکرر ادا میفرمودند ، مستزاد ، هر کس که ز نو به او زین گشت و چه میشود ، زیر
نگین حکم ما چنین گشت و چه میشود ، حاصل ان دین و لا غیر بتو که فرمودن بدان ، آنکه
نشد چه غم از آن دو که شد و چه میشود ، و در استغراق مسایل وحدت و تنزلات و اشتغال
توحید خلاصه باطن کمال مرتبطن درین ایام داد اوقات کردار ایشان حضرت قدسی تنزیه و تقدیس
ذات مطلق عن قید الاطلاق و تا از تفکر تنزیهات و گفتار بیخبر و تنها بود و رفتار بر جاده
مستقیم شریعت و نور بر و رکایات علیه الصلوة و تحیات والسلام و معاملات ظاهری بدون
ضرورت توجه نفس نمیفرمودند [illegible] همیشه بیار رضا تفریح و در انقیاد و در امر تفویض
و تسلیم داشتند بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ملحوظ ایادی عالم نسبت بقدرت الهی
تعالی شانه در حکم آستین می نیستند و در بیداد و شکار [illegible] که بسکان [illegible] شریف
فرمابودند بلفظ شریف بیان فرمودند که روزی بجهت [illegible] گوساله [illegible] کلان
گردانیده آوردند شصت بند را بستیم و در [illegible] خواهد شد [illegible] زور
دوییم ما شاء الله کان دست تقدیر از مکافات [illegible] و تیز شد [illegible] بهوای انداخت

اندوخت و بار بجستگاه دیگر که اتفاق افتاد رخصت محاذی برابر نبود و مشیت ایزدی برگ این
آنچه مقتضی از صمیم ارادت حق جل حکمته تقابل داده کار رسید بکبیر مبحر شناخت فی الحقیقت هر چند در
اوست این عالم موهوم جز وهمی پیش نیست حبابیست یا خوابی بهر است دریا نماد حباب نیست بر هوا
+ ابیات + لباس هستی ما سخت سستی دارد + حباب وار ز رنگ بشوق کرده ما را + حباب وار
برای نظاره آمده ایم + که سر کشیم و نگاهی کنیم و آب شویم + مگر فیض فیاض قدر ریاض
آمال بمقدار ظرفیت حیاض اقبال هر یک اشتمال دارد + رباعی + ای حسن تو با هر مقامی نامی +
وای از تو بهر دل شده پیغامی + کس نیست که نیست بهره مند از کرم تو + الا خور خود بجرعه
یا جامی + و امانت معین متعال که تنها محال ذات نعم المثال است بهر کار روبا رو رسید سکار
دست خود آستین دست قدرت می نپیداشتند و این رباعی شیخ مصلح الدین شیرازی بتکرار
بر لفظ بر داشتند + رباعی + اگرچه شاعران نغز گفتار + بیک جام اند از فیض سخن مست +
ولی با باده بعضی حریفان + فریب چشم ساقی نیز پیوست + وان گوهر صدف جهان
و جواهر اعراض امکان و معین عینیه نوع انسان بلسان وحدت بیان معبر بودند که چشم وهم را
بصیرت نمانده و الا عین ذات که در حجاب اسما و صفات نهان است بعینه عین معاینه
عیان ببینند + جامی + ساریست سر عشق در اکوان الی الدوام + کالبدر فی الدجنه
در شمس فی الظلام + کس را چو تاب سطوت دیدار خود ندید + در پرده سوای اهل نظر میکند
حرام + ممکن ز تنگنای عدم ناکشیده رخت + در حسب جلوه گاه عیان نهاده گام +
در حیرتم که این همه نقش غریب چیست + بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام +

باده نهان در جام نهان آمده پدید + در جام عکس باده و در باده عکس جام + جامی جاد
مبدار او وحدت است و بس + ما در میان کثرت موهوم والسلام + به تتبع مصنف کمال
اشفاق ارشاد میشد که به جز خورد ار قوال که با الحان شیرین پارها را خجالت میداد و غزلیات
توحید و نعت رسول کریم و منقبت ولایت مآب یاد بود لیکن اکثر از حضرت جامی یا مولانا جامی
و بیگاه ادا با وجود خاموشی بزبان نخچه میساخت اتفاقاً بهنابلی نفاق در خلوت بصرفی
صافی که خلاصه النفس مرافق است رسیده بوزن و توزین و حرکات تسکین حسن عرض میداد
ذات موحد کل در سکر و وجد ذوقی حاصل کامل میفرمودند گاهی بمور اختیار رو گذیده میبودند
و بعض اوقات لآلی بهای اشک از سحاب چشم می باریدند + مثنوی + گه برابر می نهی شاه
مجید + اشکها در فصل او فرو شستید + و سر از پا نمی فهمیدند کلاه از سر او می فتاد ج
ز تخت کشیدند و در غلبه محویت استغراق که بعض حیات + ان آن ابو مشکین مترنع زعفران
زار جان بیک کون کشیدم یکبار ذکر این سلک گرد اوید این رباعی عربی در علاقه در ماسی
و ندان آمیخته است میسفتند + شعر + لقد بیت جید الهوی کبدی + فلا طبیب
بها و لا راقی + الا الحبیب الذی قد شغفت به + فان عنده رقیتی و تریاقی + و روز
دیگر کرد در حال کمال وجد ان موفان که موج بود و دین اندرای عمان اریق ساموررا
بشنیدن و رشتیم که قطره از آن بحر مواج را تاج بکلام جان رسد این دو بیت که بر یک سنبل
فیض است میان انگیزان تصحیح کرده دل که حکم این کمسوده برشته بار پیوسته درشت
جیاست تا زدیا خور از در چشمه مجمع البحرین بیان موسی وقت شیخ ربانی آنا اغاز نهاد

نهاد + ابیات + من چگونه هوش دارم پیش و پس + چونکه نباشد نور یارم پیش و پس + نور او از یمین و یسیر و تحت و فوق + بر سر و گردنم چو تاج و طوق + کلام معجز نظام مثنوی مولوی معنوی سرشار فیض بادهٔ قیومی حضرت جلال الدین رومی گویا تفسیر قران مجید است بطون دارد چنانکه در شان فرقان حمید واقع للقران بطن و للبطن بطن الی سبعة ابطن بیان مولانا هم معانی دارد متعدده المعنی فی بطن قائله لاکن حسب فهم ناقص مصنف ناکس این بیت ترجمه چنین است + بیت + خود از برون و درون جلوه کردمن زمیان + چو سایه محو شدم گرد و سوء چراغ آمد + دبرخوردارند کور که غزل مولوی جامی که مطلعش این است + غزل + مرحبا ترک مست یغمائی + دل ز ما میبری برعنائی + در حضورش سرود میکرد حضرت حاضر الحضور را غیبت از خود دست میداد و بهدا با و فرق میساختم که سرود این غزل را که مصنف سرشار بیت قطعی نخواند درین ایام که بر طبق عرض فراوان بالتزام فلک نظام با وجود یکه آغاز فصل گرما است دسمبر ماهی بنهایت می وزید متوجه تر از اسوان داد و بعوض او مضمون گفته شده را آنچه ساخته برخواند + مصرع + مرحبا ترک مست یغمائی + بمجرد استماع همین عبارت زین بتوا جابر گلزمین فراز رسیده و در عین بیهوشی که کمال با هوش عالم موجب توان گفت از وجود ممکن بهوش و مثل سلطان تنها کین تاج ترک بطاق آسمان و مطابقت فاخلع نعلیک با هوش برادو دنیالا به گوشش رد به سوا خوقت درع نفسک وز فرمانبری کیهان فریب فروتن مسلم داشته تا ریخ معارج قبول اصول مستوح این سانحه غریب که از مشغول کار فارغ و از فارغ کار مشغول بظهور آید موجب

المصاعب بست داریم الحمد لله والمنة که نفس قدسی و روح علوی در هر دو عالم دستگیر ماست
+ بیت + بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود + عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت + لیکن
از فرط خجالت سر افکنده ایم و دست دل بذیل عفو متمسک و مترقب که میباشیم شما با یا
محاسب مکاسب و یا معاتب نفس اماره و فی طلب مظلمه که اگر متابعت اماره نرفتی چرا از
اطمینان بلوامت ملوم و فی طلب کشتی الرحال حرمت اوست تا بحرمت شفیع کونین لوث جرم
مرا بدریا رحم و عفو بشوید + بیت + عصیان ما همیشه در آغوش رحمت است + وقت
سوار کردن اسپ چراغ ما + در اول عهد شباب که انجناب مالک رقاب مجامع امارت و عروج
ساخت قوانین ملک گیری و ملکداری و قواعد دشمن گدازی و معدلت شعاری و رسوم محافل
علم و فضل و لوازم مواقع فیض و بذل و شروط مراسم حزم و عزم و آئین اوضاع محاربات
در رزم بتصمیم خاطر از مبدا عقل کامل و فطرت بالغ نبوعی ابداع نمود که بر گزیدن سلاطین
و اکابر معاصر چنین بخاطر سکارم این بدرمنیر منتقی از خرد ضیای بدل یافته بلا اختیار
گفتی که نعم الامیر و اکنون که ولایت صدور تا دو سعی چون قران السعدین اقتران پذیرفته
و بایه کرسی شرف این اسعد اکبر از هفت ام خضر ترقی گرفته این لفظ متفق علیه جهانیان
گشته که خلیفة الله قادر قدیری که تا دنیا گذشت دنده دین نقد ثقلین بر نخ بر دوش
و لسان ابراهیم ادهم همت در فضای تقوی و کرم گرم تاخت + رمیدان رضا گوی زهد
و تقوی و صفا بچوگان سخاوت در ربود از شاه شجاع کرمانی در ربود زبان این
مالک دینار همه سود و بهبود و جود ذی جود این ذو النون المصری همه فتنه مقصود لسان ماهی

کوثر افشانی نیل وحدت وجود یوسفی است عزیز مصر ایمان و سلیمانیست فرمان فرمای انس و جان
اسم اعظم در نگین لعل ولش نقش گشته و اسکندریست که خضر معنیا جستجوش و سازی گرفته چو عذر
و استغفار و توبه و استغفار بلفظی بر زبان در فشانش گذشتی خود از لطیف طبعی گفتی که با وجود
طبع شسته سخت انابت دارم اگر نعم الغفار آسان پذیرد اجابت فرماید و در تغذیه بسبب
تصور سهو خیلی تقلیل میفرمود و نه کرسید نشست پس کوقت کم بیش میل میفرمودند در حالیکه در
شهود و تجلیات و خلود در ترقی مقامات مشغول انشاء و حصول مکاشفه میمانید مراقبه
و مذاکره و اشتغال کلمات ریحجروز زبان که از فاقت میشود و با وجود دوام طهارت تجدید آن
بحسب اقتضای اوقات در اداء نماز میفرمودند و صلوات نوافل و مسنونات و تهجد حتی که
مستحب هم بحب و محبت میگذرانیدند و تغذیه استغنا این نفس قدسی از نعمت خانه ابیت عند ربی
یطعمنی و یسقینی است + بیت + قوة جبرائیل از مطبخ نبود + بود از دیدار خلاق ودود +
جلایل فضایل باطن بود سبب مومن و چه صد و از هزار یکی و از بسیار اندکی گشت ترقیم یافت
ما لایدرک کله لا یترک کله در ظاهر که بحسب لباس امارت و جهانبانی رتحمیل و اهتمام برید سعیش
جهانبانی در تفتیش و تدبیر و پرسش احوال رعایا از اقربا و ضعفا و دوام مجالس علما
رعایا و غربا رفیض و افاضه عام و لطف وافر و تمام مشمول فریدون ابر کف دریا دل
که معنی زاید وجود و دولتش را زاید از حوصله خود دیده و بیدا بینه عین عنایت این گنج
بخشی از غایت حیرت در کنج عدم خجل و حاتم از استماع کلیات معاظم افضالش که بگوش
ذره سامعه خود فهمیده بسامع مکارم و مواهب افزون این جان جهان از نهایت حسرت

حسرت بهم گشته در منظومه بنی طی سر ضحاک و کل + شاهنامه + فریدون فرخ فرشته
نبود + ز مشک و ز عنبر سرشته نبود + بداد و دهش یافت این نیکوی + تو داد و دهش
کن فریدون شوی + ذکر در بقیه ماه ربیع الثانی الی اواخر ایام ماه
جمادی الاول و شرح شکار گورخر که چسان خدیو زمان ثریا
مکان شکار نموده بود فی سنه [illegible] اندرین ماه ربیع الاخر که بحساب هندی
چار است این همای اوج سعادت و اقبال و ماه شرف سپهر اجلال که کلاهش [illegible]
مفتاح ابواب است بدون آنکه از جناب وهاب که مبدا فیض است [illegible] نماید
و با مشاطه متوجه روی عروس دعا بغالیه عنبر آمیز استجابت آراید از منشای مطر رحمت الهی
باران چسان مترشح و جمیع مغاک و نشیب مضافات قلعه دیار و رنالا مال زلال افضال
و اکثر مکامن آهوان از سبزه و آب استکمال یافته حضرت مشغول بحق این تماشاگاه
حکمت فعال لما یرید گردیده و شکار نه غرض قتل حیوانات متوحشه بوده بل معاینه بدایع صنایع
مبدع بیچون دگرگون شیون جناب صانع ذو فنون شکار گور بتاریخ پنجم ماه
جمادی الاول که بمسند فرخی نشسته قریب چهار ساعت روز در انجاح حوایج محتاجین
و هنگام فراغت از اشغال جلیله مصالح سنیه فرموده متوجه دولت خانه هنوز بر در دولت
سرای میمنت قدم نگذاشته بودند که قراولان وحشیان شکار رد دیده رسیده بعرض
رسانیدند که گورخر سمند رنگ خیلی قد آور و فربه گردانیده متصل مغاک آورده چهار شتر
سوار قراول دنبالش گذاشته خود جهت التماس اخبار رهبر دولت شتافته حضرت بهرام

افسر که مثل مشتری سعد اکبر اند از قوس طاق رواق بسهم سعادت راجع گشته مانند خورشید
بر اسپ شیر صید سوار و در شدت احتباس هوا و کمال حرارت آفتاب و آتش بازی سماکره
سان نون است بقوت ابی جل نعره مقتضای همت فلک گیر متوجه و چون قلیلی از رشته راه
منقرض مقدم اسپ غدار افرسا انقطاع یافت مخبری عرض کرد که آن وحشی رمیده خود روی بسوی
جنوب سرکرده میرود و قراولان در تعقیب او دیدند حضرت عاقبت اندیش از پیش گرفته در عقب او
پشت بسمت عطف عنان فرمودند گشته و در جبه حرارت تا بحدی رسید که سپهداری جناب
عالی از حوصله عاری و خالی و حشمتش بدان شان خیره کرده که هنوز تیل ریگ نرسید که برای
صعود بر سینه پشت و از ملازمان رکاب بلال نصاب چه تحریر در آید که اکثر تف هوای
گرم آلوی بخار را در دهن گرفتند بعضی از خوف سمیت باد سموم پیاز می بریدند بعضی عنان
استقلال کیف در حی راز نام تماسک در ربودند + فرد + شد هوا باز چنان
گرم که در آب روان + سینه بر ریگ نهاده است ز گرما سرطان + چرخ بیار رفتادی
ز عطش بیحرکت + گر نه در تحفش بودی از انجم باران + و خود بذات لطیف رنگ سپهر
جلایل سفر الیف خضر ابر را جرأت رسته با ستهار سبز بختی خود چون گل و سبزه تر و تازه
انتهاض میفرمود و با هزار میفرمود تا که گوی زرین شمسه خورشید در پشت مغرب پس حجاب
و نقاب خفا مختفی قراولان که در کشتک بزرگ و پاس و تورک بسته سر رشته حفظ از جا دادند
و خود حضرت همراهم فضر التزام قریب لیشباب بنزول فرمودند برای حضور که آب
دریای جناب بهر مکان و زمان میسر و اطعمه نفیسه لذیذه پخته را افراز و افر و سامان نمودی

انکه دعا اللهم انزل علینا مایدة من السماء ملفوظ شریف ارند خوان الوان نعمت ها از اقسام قلیه که
حلیه سار رنگی و حرارتی افزاید و کوریان که کور را نور چشمیان کشاید و کوفته که کوفته ها را از کوفت رهاند
و کباب تر که از خشکی خوش گرداند و پلاو مزعفر که سرور آرد و مزعفر که غم بر دارد و انواع حلویات
قند نی شکری و حمی دندان شکن و دهان گیر و نان کاک عبره قطری خوش گوار و لبنیات و پیاز و شیر
و عدس و کشمیر علی الرغم سبب ادیان توانیت متین برای این فتادیان هست مرحمه عاید هر چند
که مرا از رنج در سر و پیا نیست لیکن این عطیات سبب با سبب نظر مبدا فیض افاضه فیاض
در احد هست [illegible] بیت * از سبب سازیش من سوفسطاییم * و از سبب سوزیش من سوداییم *
قادریست که خرق عادت کند و علت و دولت از میان بردارد و خواه صد حجاب اسباب
از یکدیگر بردارد سحرگاه که بهرام جمع کلاه شمس بر اسپ فیروزه فلک سوار و بیارانه نور
کور حشمت افزای شب دیجور را در لمحة فی الفور تنکار ساخت حضرت خسرو شیرین کار بر اشهب
گلگون عنبر بار بر آمده در عقب کور مجروح مفرور به نهضت پرداختند بقلیل مسافت در یافتند
و با زخشتگاه کمین فرموده هنیکه بحرفت قراولان بر بیه شصت آمد بیک گوله بندوق از پا
پیرسگاران در دیدند کاردها کشیدند و به سنت ابراهیم خلیل الله بسم الله الله اکبر گفته تکبیر
زنند پیشکش بخشیدند حضرت فریدون فرشته فر و سلیمان دیو بند دین پرور با انبساط فتوح فر
در همان ساعت متوجه دار الاماره و دو سینی که سلطان الکواکب در وسط السماء بدرجه
اوج و اعتلا رسید این خجسته سپهر ارتقا بر اریکه دولت بهار ارتفاع گردید از عالم کفها
قربه اب ندر و نثار و رباظهار انجامید و قربانیان کعبه جلال اسماعیل دار دقایها

و عوام الجهول معروف گشت ذکر در اسباب علل و مرکب احتیاجات جهان
تحریر می‌شود واقعه حضرت جان جهان دل قلم لبان صنوبر تا زنار و کبد دوست چون جگر لاله
خون بار رنگ کاشانه سوسن جامه نیلی در بر کرده در نگارش داستان الم شگافته زبان تحریر خامه
مثل نفیر خامه گلوسوز نغمه آتش و صوت و حرفها این عبارت مانند صدای ارباب خسارت
عقل فرسا و جان تراش است آری این سموم که در صحرای ختا و ختن گذشته خون در نافه
آهو نافه گشته و باد این سموم که در قصبه کشمیر و چین رفته زعفران حکم قیروان گرفته بنا بر شرح
این واقعه جگر سوز است افروزان و بهر لفظش جگر سوزان که دلها چون عود بران می‌سوزند
و در تحریر آن آتش بر نیستان می‌گیرد لامحاله با سبیل سرشک اطفای این نوایر احوال ساخته
نظر بتکمیل کتاب بدانچه واقعی است مرقوم می‌نماید که آن قوت بخش جوارح شخص عالم و قوت
ده اعضای جسم جهان را ضعف معده و قصور هضم و نفخ شکم از مرور شهور و دهور و شیوع
نهاد اکیلوس جید نضج می‌یافت و در جگر حرارتی واقع که در طبع کیموس افراط تفریط ظهور می‌پذیرفت
و بمشارکت کبد در کلیه قصور و تکسر جزری راه یافت که گاهی بسبب ریح و گاهی بعلت حصات
فی الجمله ثقل محسوس و احیاناً قلیل وجع و احتباس بول و اعتقال طبع پدید آمده حافظ احسن الله
حکیم که در معالجه کار مسیحا میکرد و باستعمال معجون کمونی کبیر و زر عونی و معجونات و جوارشات
متنوعه و اقسام سفوفات و عرقیات بدانچه اصلح و انسب بود پرداخت و از انجا که حسب معلی القاب
نواب محمد مظفر خان که بزیارت حرمین الشریفین تشریف می‌بردند چنانکه در صدد ذکر یافت
در محفل مذاکره از سهو رسخن درپیوست تا گردین بدر جاه و جلال حدیث شفا از وجع

مصروف بوده از بنده احوال خلق الله و معاش مردم شهر و بارش باران پرسیدند و برخاسته
بدولت خانه تشریف فرما شدند همچنین که سعادت زیارت قریب عصر دریافتم از چگونگی خیال
مولوی محمد امام الدین ساعت ساز در تیار ساعت و نیز رقم فرمایش باتفاق تمام اشفاق
استفسار فرمودند همه عرض کردم دو بچه طفل بر دوش گرفته سوی مثال عصای اقبال
در دست راست و بقوت و حول الله قوی بقوی عالم متوجه حرم سرای و بنده به برنج گلوها
که در آن نشاط سفت معاودت تا که سر شام هلال رجب نگر و همه مصاحبان و متصدیان منشیان
بنا بر عرض تهنیت ماه نو شرف و عرض مبارک رویت قمر و حصول شفای پای مشتری بودیم
بجهت خلوص دعا موجب مفهوم قاصر از خواطر فاتر گذارش ساختند خود بدولت بلفظ مبارک
مقتضای + مصرعه + یک لفظ تو صد هزار معنی در بر + او تثبیت جوامع الکلم را ثبت
مثال فرمودند که بشما همه مبارک باد و چون خرابی کمرانی از دست تعدی سهراب
غلام به در دولت به تظلم فایز گشته و عرض حالت شان بسامعه همایون پیوسته لیکن بواسطه
تغیر مزاج قدسی مقدور قرار داد که یاد داده اند در این وقت سهراب مذکور بسلام و کورنش سربلند
دیده بمجرد دیدنش در غضب آمده بزجر و توبیخ او را از حکومت حاصل پور معزول لالا رت اکبرآبادی
پسر لاله مجلس رای را بر این عهده نصب داده و از زبان گوهر افشان بطریق نسق تفهیم تهدید
فرمودند که عزیزان کمراهی سے بسینه به صراط مستقیم در آمدنی تا ثابت قدم بوده دگر بی
[illegible] سوخ در تقیا و فرمان پشت نگردانند رعایت در رفاه احوال شان باید قسیم
منظور دارد و چه فقط برهنه ناموس شان به چشم بصیرت در [illegible] همت مصروف داشته بیدار

و نه پنداری که هوای مشتاقان هیچ جهة بانها رسد و ما فنوتیم انشاء الله تعالی شفقت باطنی بر یافت

هر نوع روی داد شان بشد ول واگر بر قصور غیرت رای نا رمود توقف رسید یک کوه سیاست

بر سر او خواهد گریست سبحان الله و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا ٭ فرد ٭ کرد اند که فسروا

چه خواهد شدن ٭ که پوشد حریر و که پوشد کفن ٭ الی هر دو چهار ساعت همه ابیات دوران کنان

خصوص صاحبزادگان جلالت نشان نشسته اند من بعد حکم عالی عز نفاذ پذیرفت که صاحب

خانه هم کاری دارد و هیچ کس با کسی خود را بر ندهد هر یک بجای خود شد راجع و تا نصف شب که

حافظ احسن الله حکیم حاضر و در ضیق دستی به طبع حاصل و چون شب از ثلث کمتر ماند وضو کرده

نوافل تهجد ادا و وظیفه معموله میخواندند هرگاه صبح کاذب که فروغ صادق ندارد معلوم و عدم

متواری و صبح صادق طلبا شیر نور بقدر الالف طلبها شد بر محرو رمز اجابت خفقان ایثار

ساخت خود بدست اشرف بارادهٔ بول متوجه و معهود دار و دو نشست استنجا کلوخ و تطهیر آب نموده

برقالیچه نمی مسندی خواستند که جلوس فرمایند دیدند که دست سفال پاره افتاده نزدیک

شکسته زینت بخش چهار بالش دولت گردیدند ابراهیم فراش چلپچی آفتابه و دستمال پیش آورد

برای نیت نماز فجر آستین جیب پیراهن که از مرفق بالاتر برده قایم ساخته بودند خواستند که آستین

راستین را هم بلند کرده تجدید وضو پردازند که درین اثنا دو نوبت فواق شد و دیگر به

خمیازه بطور فاره بی اندازه نموده سر ببالین کلان گذاشتند گویا حضرت جبرئیل علیه السلام

که فرشته رحمت است بطلب روح لطیف ایشان نازل که مثل حضرت یوسف علیه السلام

یک سیب را که بوییدند و بلا صعوبت به گرفتن روح علوی ایشان الجنت الماوای

نیز مستحق قطعی و نحی دل برشته حضرت صاحبزاده فریدون فر سلیمان نشان میر محمد عبدالله خان
را که مثل محمد امین بن هارون الرشید هاشمی الطرفین نجیب الجانبین صحیح النسبین که از ابتدای
حضرت عباس الی یومنا هذا در علو نسب و سمو حسب این عالیقدر تا رسو تفاوتی نرفته
مستحق این همه معاظم مکارم الهی جل لطفه تصور برده سابق در روبکارات کفر بار و دار
رفعه بخشش خدا و دشمن خدا انبیا را امتیاز زده قید از گشیده و در اظهار داهیت عهد بکرات
مرات الفاظ لطف بلسان اشرف آورده و در غلب که بهمین شب در ضمن وصایا چیزی
بغلام حسین کشمیری خدمتگار در حرفی بحافظ احسن الله شناهد این شرعی قرار داده فرموده
باشند کیف ما اتفق سپهسالار محمد نصیر خان برخاست و یک جلد مصحف مجید دیگر دست
دستار شریف از خدا بخش حواله دار صندوق خانه درخواسته دور دم حاضر ساخت
محمد نصیر خان قران حمید اول پیش مولوی غوث بخش و ثانیا پیش روی فتح محمد غوری
نهاده از هر دو قسم گرفت من بعد این اصحاب ثلاثه در خدمت حضرات صاحبزادگان
نوجوان آمده گذارش کردند که ما نمک پرورده و دست موزاین سرکار فیض آثاریم
و حقوق اضعاف نعمتها و الطاف اشفاق و الطاف خان صاحب فردوس آشیانی
آنچه بر ماست از عد و شمار بیرون زیاده تر والله بالله تم بالله خلاصه باطن ما همینکه
این دولت تا قیامت قایم در این سرکار الی انقراض سرشته و وارد ایم و برقرار دارند آمین
الکمال ایچ نوع زوال باد لیکن حضرت نرسا دشما سبب صاحبزاده لیا عهدی بدید که از
صلاح من دگر طور نظر یا ینده تا خاکسار یکیته ضبط شمرده از قوه خیال بالفعل اظهار در اراده همه

نسبت جناب ولی نعمتش بظهور آمده شطری ازان در سبق ذکر یافت و صاحبزاده ولیعهد بخت معمور
محمد عبدالله خان و فیضیاب خان و خدایار خان و حاجی محمد خان و ایزدیار خان المخاطب بمحمد
نصیر خان که خط خوشش می نوشت و حافظ قادربخش خان و پانصد اسپ زیان سوار آماده یان
در طویل خاصان خاص خواص جناب کبریا فراهم و از گله های شتران که تعداد نبود و یکصد
پانزده توپها خورد و کلان در سرکار آن صاحب الله بیر مجتمع و از نیدوقها جا بر دار
کارآستا حاجی میر خان و رستاکاهی که نیابت بی خطا منطبع و در توشکخانه خاصه
حاضر و از کتب معقول و منقول عربی و عجمی منشوره و منظومه معروفه و غیر مشهوره با آن خوب
اضافت نماه حاصل بیست کیات قلعه و بوستان بعضی [illegible]
که چه [illegible] او گفت لایق تحسین بعضی [illegible] اعدا در حدود هیچ ناشستند و لی
جهته سرزنش [illegible] که طغیان کرده بتوا[illegible] قل بواسطه تخریب دزدان تصرف
آن متصرف [illegible] بعالم [illegible] بوده هما روح القدس متشکل بانصورت
گشته بنابر صلاح و نظام انتظام جهان متوجه عالم سفلی که فیض علوی او را انتها
نبوده و علی الله جزا الحسنین یغفره الله یغفرانه ✣ فرد ✣ شکر که این نامه بپایان
رسید ✣ بجیبه این خرقه بداماں رسید

مبصران بصارت افزای و حاذق قان
بصیرت پیرای معین بصر و بصر عین ملاحظه میفرمایند که او در نور سنا سواد سخن از فعر عمان